

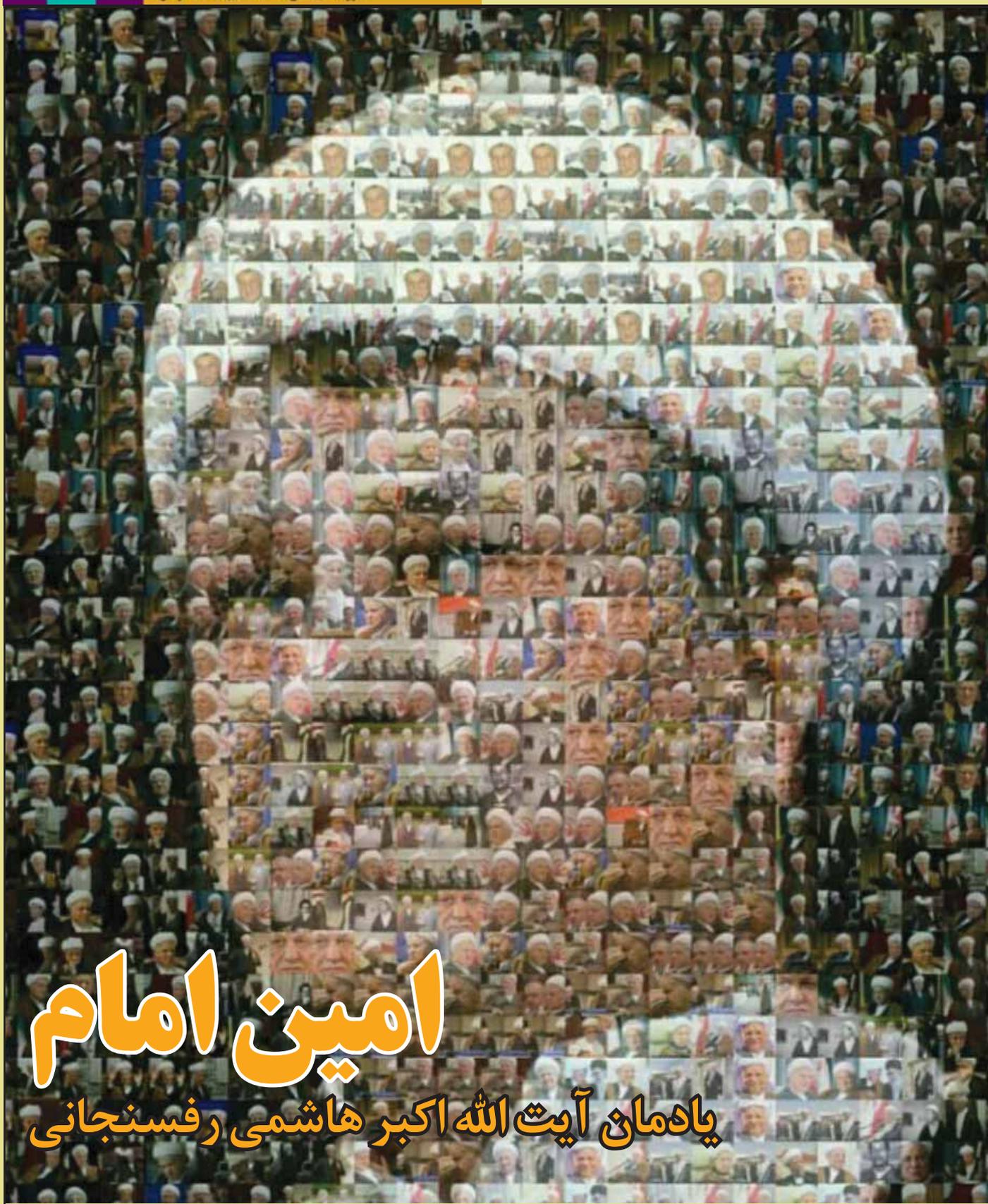
شاهه دے یاران

۱۴۷

ماہنامہ فرهنگی تاریخی
دوره جدید دی ماه ۱۳۹۶ بہا ۵۰۰۰ تومان

با گفتار و نوشتارهایی از:

حجج الاسلام والمسلمین سید محمد علی شهیدی محلاتی / مسیح مهاجری / سید مهدی طباطبایی
سید رضا اکرمی / غلامرضا مصباحی مقدم / هادی غفاری / سید محمود دعایی / رسول منتجب نیا
دکتر محمد باقر نوبخت / دکتر اکبر ترکان / دکتر رضا صالحی امیری / دکتر علی جنتی
دکتر سید محمد میر محمدی / سردار حسین علایی / دکتر محمود محمدی
دکتر صادق زیبا کلام / دکتر احمد توکلی / دکتر حسن غفوری فرد / دکتر غلامعلی رجایی
دکتر حیدر پور / دکتر ایرج فاضل / مهندس غلامحسین کرباسچی / دکتر علی احمدی
دکتر فاطمه هاشمی / مهندس محسن هاشمی / مهندس یاسر هاشمی / ...

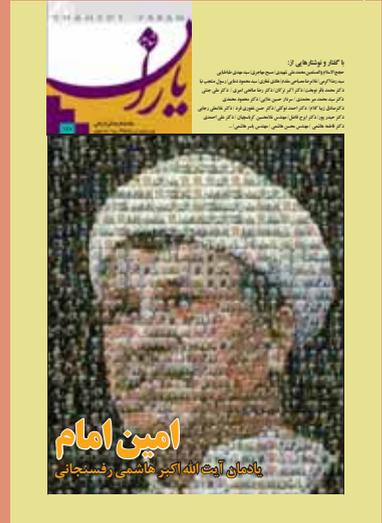


امین امام

پادمان آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی



قرائت حکم امام خمینی (ره) برای مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر موقت توسط آیت الله هاشمی رفسنجانی



یاران

ماهنامه شاهد یاران

صاحب امتیاز:

بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
جانشین سردبیر: رضا حاجی آبادی
مدیر اجرایی: سیده فاطمه رضایی
دبیر تحریریه: حسن وزینی
اعضای تحریریه: محسن اسلامی نیا، مهران فرجی
روح‌الله وزینی، حسین صلواتی و مریم قربانی
حسن علیزاده، سونیا رجبی، جواد شجاعت و روز
صفحه آرا: آیدا وثاقتی

چاپ: چاپخانه کوثر
ناظر چاپ: یوسف قدیانی

نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، مجلات شاهد
امور فنی: علیرضا قاسمی
امور مشترکین: محمد رضا اصغری
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: yaran@shahedmog.com
www.Navideshahed.com
www.issar.ir

- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاما موضع مجله نیست.



۴	هاشمی؛ حلقه اتصال سه نسل / سرمقاله
۸	خداحافظ «سیاستمدار زیرک و نیک‌نام» / مروری بر تحلیل رسانه‌ها و مقامات سیاسی خارجی
۱۲	با آسودگی چشم هایش را بست / مخالفان و موافقان هاشمی در گذر زمان
۱۶	آیت الله هاشمی در کلام رهبر معظم انقلاب / توصیفات رهبری از هاشمی
۲۰	از آ‌ش‌یخ اکبر رفسنجانی تا آیت الله هاشمی / مروری بر سرگذشت یکی از یاران همیشگی امام (ره)
۲۴	میراث مکتب هاشمی / گفت و گو با محسن هاشمی رئیس شورای شهر تهران
۲۸	مثل مجاهد زیست / گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین محمد علی شهیدی
۳۱	مشی؛ اعتدال هدف؛ توسعه / روایت محمدباقر نوبخت از کارنامه آیت الله هاشمی
۳۵	معماری نوین نظامی ایران / گفت و گو با اکبر ترکان درباره استراتژی نظامی و دفاعی
۳۸	پشتیبانی از همه مبارزین / روایت دکتر علی جنتی از حمایت‌های مالی و معنوی در مبارزات انقلابی
۴۲	روزهای مجاهدت و رازهای ریاست / دکتر میرمحمدی از درایت‌ها و ویژگی‌های انحصاری هاشمی می‌گوید
۴۸	فرماندهی جنگ، فرماندهی صلح / سردار حسین علایی از دوران دفاع مقدس به «شاهد یاران» می‌گوید
۵۳	مبارز نستوه و عالم دینی / دیدگاه حجت الاسلام سید رضا اکرمی
۵۶	گزارش فعالان عمرانی از دوران سازندگی / مهندس دایمان، مهندس ملک‌یانی، فرید مهندس عطار بیان، مهندس خونساری و مهندس مصطفی زاده
۶۰	آنچه بین هاشمی و جامعه مبارز روحانیت گذشت / روایت غلامرضا مصباحی مقدم، سخنگوی جامعه مبارز روحانیت
۶۶	پدر معنوی اعتدال گرایی / روایت دکتر صالحی امیری از میراث آیت الله هاشمی
۷۱	حامی تعامل و گفت‌وگو بود / گفت و گو با دکتر محمود محمدی سخنگوی اسبق وزارت خارجه
۷۶	اندیشه سیاسی؛ از دهه ۳۰ تا دهه ۸۰ / آراء و افکار آیت الله هاشمی از آغاز تا پایان در گفت و گو با دکتر علی احمدی
۸۰	معتمد امام (ره) بود / حجت الاسلام منتجب‌نیا از هجمه‌ها و تخریب‌ها می‌گوید
۸۲	منتقدان دوستش داشتند / روایت احمد توکلی از رقیب سیاسی و انتخاباتی
۸۴	مرد بحران‌ها بود / روایت دکتر عوض حیدرپور نماینده سابق مجلس و فعال سیاسی
۸۷	آبروی همه را حفظ می‌کرد / سید مهدی طباطبایی در گفت و گو با «شاهد یاران»
۹۰	تبعیت محض از تفکر امام (ره) / روایت حجت الاسلام مسیح مهاجری از ۴۰ سال معاشرت با هاشمی
۹۵	بدون روتوش مظلوم تر بود / صادق زیبا کلام در گفت و گو با «شاهد یاران»
۱۰۰	مانند امیر کبیر بود / سید محمود دعایی / مدیر مسئول روزنامه اطلاعات
۱۰۲	شباهت‌ها و تفاوت‌ها با امیر کبیر / غلامعلی دهقان فعال سیاسی و مدرس تاریخ روایت می‌کند
۱۰۶	روحانی سیاستمدار / غلامحسین کرباسچی / دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی
۱۰۸	خلوت و جلوت سال‌های آخر / دکتر غلامعلی رجایی در گفت و گو با «شاهد یاران» روایت می‌کند
۱۱۲	صبر و بردباری آموختیم / گفت و گو با رضا سلیمانی مدیر روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت
۱۱۶	حقیقت هاشمی پنهان ماند / گفت و گو با معاون روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام
۱۱۹	روزگار مبارزه و زندان / روایت هادی غفاری از روزهای سخت زندان در رژیم شاه
۱۲۲	حمایت از بیماری‌های خاص / دکتر ایرج فاضل از حساسیت هاشمی به بیمه و تامین اجتماعی می‌گوید
۱۲۴	تاسی از نامه‌های حضرت علی (ع) / گفت و گو با عبدالحید مروجی قائم مقام بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه
۱۲۶	ورزش را احیا کرد / گفت و گو با دکتر حسن غفوری فرد از روسای سابق تربیت بدنی
۱۳۰	کنفرانس مطبوعاتی زیر بمباران / گفت و گو با سیدجمال ساداتیان مسئول دفتر دوران ریاست مجلس
۱۳۳	خوشرو و خونسرد بود / عفت مرعشی از خصلت‌های همسرش در منزل و زندگی مشترک می‌گوید
۱۳۵	پدری مقتدر نبود دوستی مهربان بود / گفت و گو با دکتر فاطمه هاشمی دختر بزرگ آیت الله هاشمی
۱۴۱	به عشق فلسطین یاسر شدم / گفت و گو با آخرین فرزند آیت الله هاشمی
۱۴۷	سبک زندگی؛ تغذیه، سفر و ... / گزارش علی لاهوتی از جزئیات زندگی پدر بزرگ
۱۵۱	از لحظات خطر و ترور تا تذکرات خاص به تیم حفاظت / علی فریادرس و محسن جوانشیر به «شاهد یاران» می‌گویند

هاشمی؛ نقطه اتصال سه نسل

دوستداران و حامیان او را امیرکبیر ثانی، سردار سازندگی مجاهد نستوه و فقیه مبارز، عالم وارسته و... معرفی می کنند. البته منتقدان و مخالفانش نیز او را به اتهام هایی از قبیل ثروت گرایی، بازیگر پنهان، مروج رفاه و حامی اشرافی گری و... می نوازند. بنابراین هاشمی همانگونه که پیش از انقلاب مخالفان و دوستداران زیادی داشت در دوران جمهوری اسلامی نیز چنین بود.

هیچ چالشی در نظام جمهوری اسلامی نیست که نام هاشمی در آن مطرح نباشد. هیچ موضوعی مهم سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی نیست که هاشمی در آن اثر نداشته باشد. هیچ بحرانی نیست که در آن ایفای نقش نکرده باشد. هیچ انتخابات مهمی نیست که نامش مطرح نبوده باشد. او جزء چند چهره بسیار معدودی است که سه نسل با ایشان خاطره دارند. نسل اول، دوم و سوم انقلاب.

بنابراین نوشتن درباره چنین مردی امری سهل است و می توان از ۱۳۴۲ تا ۱۳۹۵ درباره او تحقیق کرد. در هیچ مقطعی از این دوره زمانی غایب نیست و حتی یافتن ریزترین وقایع زندگی ایشان به مدد روزنوشت هایش امکان پذیر است. علاوه بر این صراحت زبان و وفاداری به آرمان های انقلاب و نظام در کوران حوادث پر شمار باعث شده که بتوان تصویر دقیقی از سرگذشت ایشان ترسیم کرد. اما این مسئله سختی ها و دشواری های خاص خود را هم دارد.

آیت الله هاشمی از زمانی که آشیخ اکبر خوانده می شد تا آخرین روزهای حیاتش در موقعیت های مختلف قرار گرفته است. این موقعیت ها حاصل تحولات سیاسی است. زمانی او را پدر معنوی جناح محافظه کاران (جناح راست) می پنداشتند و دورانی بعد - اواخر حیات - از رهبران اصلاح طلب به شمار می رفت. احزاب چپ و راست هر کدام دورانی حامی و دورانی مخالف وی بوده اند. این تغییر جایگاه آیت الله هاشمی تبیین اندیشه ها و میراث او را چندلایه کرده است. برخی اعتقاد دارند که هاشمی به سبب عملگرایی به جریان های سیاسی در وقت ضرورت نزدیک یا دور شده است. اما گروهی دیگر معتقدند او در یک نقطه قرار داشته و جریان های سیاسی به سبب تجاربی که کسب می کردند به ایشان نزدیک و به سبب غرور و مستی ناشی از کسب قدرت از ایشان فاصله می گرفتند. هر چه باشد باید گفت آیت الله هاشمی ترکیبی از همه شخصیت های معاصر خوشنام ایران است. این ویژه نامه در پی آن است که مقاطع مختلف حیات ایشان را به روایت دوستان همکاران، کارشناسان و اهل خانواده به ثبت برساند. بدیهی است که تبیین سرگذشت ایشان، متأثر از ناگفته ها و یا جزئیاتی است که بیان آنها در دوران حیات ایشان کمتر به زبان و قلم می آمد.

سردبیر

نوشتن درباره حیات یکی از چهره های بزرگ کشور و از ارکان انقلاب اسلامی یعنی آیت الله هاشمی رفسنجانی و تبیین سرگذشتش امری به اصطلاح سهل و ممتنع یعنی سخت و آسان است. این گزاره تناقض نما محصول حیات سیاسی و سبک زندگی متفاوت و دوران طولانی سیاست ورزی اوست. تاریخ معاصر ایران نام های شهیر بسیاری در دامن خود دارد. از خوشنامانی چون امیرکبیر، مدرس، مصدق و... که وجه مشترک همه آنها مبارزه با استبداد و استعمار است تا بدنامانی که در سایه قدرت و پادشاهی استبداد را به جامعه تحمیل کرده و با استعمار نیز رابطه طولی و یا همسویی داشته اند.

مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی جزو آن دسته از سیاستمداران است که در تاریخ معاصر جایگاه ویژه ای دارد. او از گروه خوشنامانی است که مانند اسلاف خویش با استبداد و استعمار توأمان دست و پنجه نرم کرد. حضور ایشان در راس تحولات سیاسی و اجتماعی کشور از دهه ۴۰ تا دهه ۹۰ به مدت بیش از نیم قرن موجب شده که نسل های مختلف جامعه با نام او آثار و کارنامه اش در حوزه های مختلف سیاسی، اجتماعی فرهنگی و اقتصادی آشنا باشند. او از شمار مبارزان برجسته انقلابی است که از سال ۱۳۴۲ در عرصه سیاست مطرح بوده و هیچ گاه به محاق فراموشی نرفت. طلبه ای که تحت تاثیر افکار امام راحل رشد کرد، در دوران مبارزات انقلابی امین او بود و در دوران پس از انقلاب نیز در حلقه یاران اصلی امام در مصادر مختلف اجرایی قرار گرفت و به عبارتی در شمار معدود شخصیت هایی قرار گرفت که مشاور و امین امام بودند. مختصر آنکه به عنوان انقلابی مبارزی که سخت ترین دوران را در زندان های رژیم گذراند و مقاومتی کم نظیر از خود نشان داد، شهره است.

همه انقلابیون سرشناس از جمله مقام معظم رهبری -دوست دیرین ایشان- شهادت داده اند که آیت الله هاشمی از جان و مال خود در راه پیروزی انقلاب دریغ نکرد. حمایت های مالی او از مبارزین و انقلابیون سخنی است که بارها از سوی دوستان و مبارزان انقلاب بیان شده است.

ایشان در دوران پس از انقلاب، هم در راس مصادر انقلابی و اجرایی قرار داشت و هم در سیل مخالفت ها و هجمه های دشمنان و مخالفان نظام و انقلاب. بر این سیاهه می توان به انتقاد جریان های سیاسی و فرهنگی از کارنامه و عملکرد او به خصوص در دوران سازندگی و دوران پس از روی کار آمدن دولت دهم اشاره کرد. حاصل حضورش در جایگاه ریاست مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، ریاست مجلس خبرگان و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و... میراثی است که به نام اعتدال گرایی، میانه روی، سیاستمدار حامی توسعه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شناخته می شود.

سوگ ملي



گاهشمار زندگی آیت الله اکبر ها



شهریور
۱۳۱۳

تولد در
رفسنجان کرمان

۱۳۳۷

ازدواج
با عفت مرعشی

دهه
۱۳۴۰

فعالیت سیاسی علیه حکومت
پهلوی و حبس در زندان

۱۳۵۶

تاسیس جامعه روحانیت مبارز

۱۳۵۷

عضویت در شورای انقلاب به
عنوان یکی از چهره‌های کلیدی

۱۳۵۹

ریاست
اولین مجلس شورای اسلامی

۱۳۶۰ تا
۱۳۶۸

نماینده رهبر در شورای
عالی دفاع در جنگ عراق

۱۳۶۷

جانشین فرمانده کل قوا

ششمی رفسنجانی

مرگ بر اثر ایست قلبی
در بیمارستان شهدای تجریش
تهران ۱۹ دی
۱۳۹۵

نفر اول تهران در
انتخابات مجلس خبرگان ۱۳۹۴

رد صلاحیت برای
انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲

آخرین حضور
در نماز جمعه تهران ۱۳۸۸

ریاست مجلس خبرگان
۱۳۸۶ تا
۱۳۸۹

شکست
در مرحله دوم دوره نهم
انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴

انتخاب به عنوان نفر آخر در
فهرست تهران و انصراف از
ورود به مجلس ششم ۱۳۷۸

دو دوره
ریاست جمهوری ایران
۱۳۶۸ تا
۱۳۷۶





خدا حافظ «سیاستمدار زیرک و نیکنام»

مروری بر تحلیل رسانه ها
و مقامات سیاسی خارجی
از فقدان آیت الله هاشمی

فاصله خبر کسالت قلبی آیت الله هاشمی رفسنجانی با تایید خبر درگذشت او دو ساعت بیشتر نبود؛ همین دو ساعت کافی بود تا نگاه محافل سیاسی و رسانه ای جهان به بیمارستان شهدای تجریش دوخته شود؛ بیمارستانی که غروب زمستانی ۱۹ دی ماه سال ۹۵، بیمار ویژه داشت؛ آیت الله هاشمی رفسنجانی. سیاست مداری که به واسطه نقش تعیین کننده اش در پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، مسئولیت هایی چون ریاست جمهوری، ریاست بر مجلس شورای اسلامی، ریاست بر مجمع تشخیص خبرگان رهبری، ریاست بر مجمع تشخیص مصلحت نظام همچنین فرماندهی جنگ، برای جهانیان شناخته شده بود. به گونه ای که کمتر مقام و مسئولی از کشورها به ایران می آمد و خواستار ملاقات با او نبود. به همین دلیل وقتی خبر کسالت و انتقال وی به بیمارستان منتشر شد، رسانه های خارجی که در ایران دفتر داشتند، خبرنگاران را به میدان تجریش فرستادند تا خبری موثق از وضعیت آیت الله بگیرند. ساعت از ۷ شب گذشته بود که دوربین ها مقابل بیمارستان مستقر شد و مقابل هر کدام یک مجری که به زبان عربی، انگلیسی و... تکلم می کرد، تصویر خیل دوستداران آیت الله هاشمی رفسنجانی را به دنیا مخابره

فوری و اول جهان شد. شبکه های تلویزیونی جهانی با قطع برنامه های خود، خبر رحلت وی را به صورت فوری و آنی انعکاس دادند. فردای آن روز روزنامه های مطرح جهان در صفحه نخست خود تصویر آیت الله هاشمی رفسنجانی را منعکس و به بررسی ادوار مختلف حیات سیاسی وی پرداختند.

■ مرد عبور از بحران ها

روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز در گزارش خود آیت الله هاشمی رفسنجانی را یکی از

می کردند؛ اما هنوز هیچ کس خبر نداشت برای آیت الله هاشمی رفسنجانی چه اتفاقی افتاده است؛ هر کسی که با بستگان و نزدیکان آیت الله تماس می گرفتند و حال او را جویا می شدند، سه جمله می شنیدند: «گویا حالشان وخیم است... در راه بیمارستانیم... دعا کنید چیز مهمی نباشد.» خبر نهایی اما تلخ و ناگوار بود و ابتدا تجمع کنندگان در میدان تجریش را در بهت و اشک فرو برد و دقیقه ای بعد، این خبر از بیمارستان شهدای تجریش به دورترین نقطه جهان رسید و خبر

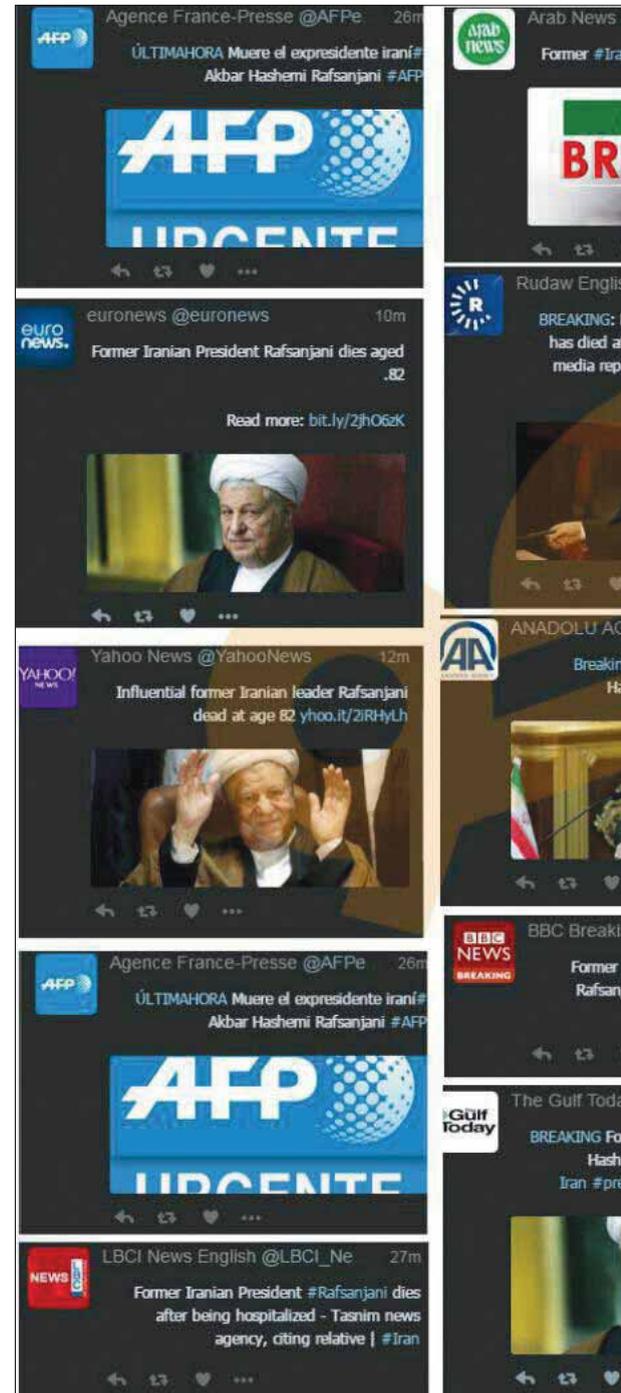
و با اینکه در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد او و خانواده‌اش به مواردی متهم شدند اما هاشمی از این طوفان نیز گذر کرد. به واقع هاشمی توانست در این سال‌ها به گونه‌ای بر سیاست‌های رایج در ایران اثرگذار باشد و الهام‌بخش نظامی باشد که در سال‌های اخیر چهره صلح طلب تازه و مطبوع خود را بر جهانیان آشکار ساخته است. «آسوشیتدپرس دیگر رسانه معتبر ایالت متحده آمریکا نیز در این باره گزارش داد: «هاشمی رفسنجانی در بسیاری از برهه‌های حساس جمهوری اسلامی حضوری مؤثر داشت. در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ ریاست جمهوری ایران را در دست داشت. دوره‌ای که ایران دستخوش تغییراتی معنادار شد. در این زمان ایران وارد نبردی جدی برای بازسازی اقتصاد خود شد. او همچنین قائل به ایجاد آزادی‌های مدنی برای ایرانیان بود. هاشمی رفسنجانی همچنین از افراد شاخصی بود که تأکید ویژه‌ای بر برنامه هسته‌ای ایران و پیشبرد آن داشت.» سسی‌ان (امریکا) هم در گزارش خود، نفوذ آیت الله هاشمی رفسنجانی در عالم سیاست را مورد توجه ویژه قرار داد.

روزنامه انگلیسی گاردین، بیشترین تمرکز خود را بر روی شخصیت آیت الله هاشمی رفسنجانی متمرکز کرد و نوشت: «اکبر هاشمی رفسنجانی تا لحظه‌ای که از این دنیا رفت، یکی از قابل توجه‌ترین بازیگران سیاسی ایران بود. او سیاستمدار باهوشی بود که هم با جناح راست و هم با جناح چپ ایران ارتباط درخور توجهی داشت.» فایننشال تایمز دیگر رسانه بریتانیایی هم نوشت: «هاشمی رفسنجانی از جمله سیاستمداران ایرانی بود که در امضای توافقنامه هسته‌ای که سال ۲۰۱۵ رقم خورد، نقش پررنگی داشت. توافقی که بسیاری از تحریم‌ها علیه ایران را لغو کرد. او حامی سیاست خارجی عملگرا و اقتصاد آزاد بود.» پایگاه خبری بی بی سی نیز نوشت: «گرچه رفسنجانی بخشی از تشکیلات مذهبی ایران محسوب می شد، اما در ایران به او به عنوان محافظه کاری واقع گرا نگاه می شد.»

فرانس ۲۴ رسانه معروف فرانسه هم آیت الله رفسنجانی را «سیاستمداری زیرک و خوشنام در حرکت‌های استراتژیک» معرفی کرد که «هم سیاستمداران و هم بازرگانان ایرانی بر مهارت او صحنه می گذاردند.» فرانس پرس دیگر رسانه این کشور هم در گزارش خود به مناسبت درگذشت وی نوشت: «نفوذ هاشمی رفسنجانی پس از اتمام دو دوره

خبر ارتحال آیت الله هاشمی از بیمارستان شهدای تجریش به دورترین نقطه جهان رسید و خبر فوری و اول جهان شد شبکه‌های تلویزیونی جهانی با قطع برنامه‌های خود، خبر رحلت وی را به صورت فوری و آنی انعکاس دادند. فردای آن روز روزنامه های مطرح جهان در صفحه نخست خود تصویر ایشان را منعکس و به بررسی ادوار مختلف حیات سیاسی وی پرداختند

تایمز با یادآوری تلاطم های دوران ریاست جمهوری ۸ ساله آیت الله هاشمی رفسنجانی نوشت: «رفسنجانی درایت عبور از این بحران‌ها را داشت. امریکا کوشید با مانور روی این ادعای بی پایه که رفسنجانی نسبت به سایر مقام‌های ایرانی ملایم تر است شرایط خود را در ایران بهبود بخشد اما رفسنجانی مقابل این مانور سیاسی نیز هوشمندانه ایستادگی کرد.» لس آنجلس تایمز دیگر روزنامه آمریکایی ترجیح داد به ایران پس از هاشمی بپردازد؛ این روزنامه نوشت: «خروج هاشمی رفسنجانی از صحنه در پی مرگ ناگهانی وی نیروهای اصلاح طلب را در صحنه سیاست ایران به یک تغییر آرایش اساسی وادار خواهد کرد اما بعید به نظر می رسد ترکیب آنان در غیاب هاشمی هرگز به چیزی همانند زمان حضور وی تبدیل شود.» لس آنجلس تایمز با اشاره به کاهش مسئولیت های او در ۱۵ سال آخر زندگی اش تصریح کرد به رغم این تحولات او همچنان در کانون توجه سیاستمداران و مردم قرار داشت: «هاشمی پس از ارتحال امام (ره) بازسازی کشوری را برعهده گرفت که بر اثر جنگ تضعیف شده بود. رفسنجانی در عین امید بخشیدن به طبقه متوسط در جامعه ایران مقابل مخالفان سیاسی ایران نیز با قدرت می ایستاد تا معجونی از تعامل و قدرت باشد



تأثیرگذارترین مردان انقلاب اسلامی دانست که «بر تمامی گستره ۳۸ ساله این انقلاب آثار روش‌های حکومتی خود را آشکار ساخت.» به نوشته این روزنامه «هاشمی صاحب پست‌های مختلفی به توالی شد و ریاست مجلس و البته ریاست جمهوری از نقاط اوج آن بودند. او در دهه آخر عمر سیاسی‌اش مجمع تشخیص مصلحت نظام را هدایت می کرد و حتی در این پست ثانوی و ظاهراً درجه دوم در نظام سیاسی ایران به اثرگذاری‌های وسیع خود در پهنه سیاست ایران استمرار بخشید.» نیویورک

ریاست جمهوری اش همچنان در ایران ادامه یافت. او هرچند در انتخابات سال ۲۰۰۵ پیروز نشد اما بین مردم صاحب محبوبیت بیشتری شد؛ محبوبیتی که تا پایان ادامه یافت. دوپچه‌وله آلمان نیز در گزارش مفصلی، به نقش‌های کلیدی و اساسی هاشمی رفسنجانی در انقلاب و پس از آن پرداخت. علاوه بر اینها خبرگزاری و روزنامه‌های رویترز، فرانس پرس، آسوشیتد پرس، واشنگتن تایمز، نیویورک تایمز، گاردین، لوموند، فاکس نیوز، لایف نیوز روسیه، ایتارتاس، ریانوستی، ال موندو، ال پاییس، یواس‌ای تودی، ای‌بی‌سی نیوز، یورو نیوز، بلومبرگ، ایندپندنت، هافینگتون پست و بلومبرگ، رسانه‌های عربی و دیگر کشورهای منطقه هم درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را پوشش ویژه دادند.

روزنامه‌های ای‌ال‌یوم در گزارشی با انتشار خبر درگذشت هاشمی رفسنجانی، او را یار دیرین امام خمینی (ره)، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران توصیف کرد و نوشت: «از رفسنجانی به‌عنوان رهبر معنوی جناح اعتدال در ایران یاد می‌کنند. او با حمایت از حسن روحانی، نقش مهمی در انتخابش به‌عنوان رئیس‌جمهوری کنونی ایران داشت.» روزنامه‌های الحیات نوشت: «با درگذشت مردی استوار همچون اکبر هاشمی رفسنجانی به دلیل ایست قلبی، برگ دیگری از تاریخ سیاسی ایران ورق خورد.» الحیات درباره اعلام سه روز عزای عمومی در ایران نیز نوشت: «در حالی در ایران سه روز عزای عمومی اعلام شد که چنین موضوعی پس از اعلام خبر درگذشت امام خمینی (ره) سابقه نداشته است.» وب‌سایت شبکه الجزیره هم با انتشار خبر درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نوشت: «رفسنجانی یکی از ارکان جمهوری اسلامی ایران و از جمله شخصیت‌های بانفوذ و تاثیرگذار بود که (در دوران انقلاب اسلامی) به آیت‌الله خمینی کمک می‌کرد.»

■ **پیام تسلیت مقامات و مسئولان خارجی**
دیگر واکنش جهانیان به درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، انتشار پیام‌های تسلیت و همدردی با خانواده و مردم ایران بود. «گری لوئیس» نماینده سازمان ملل در تهران در توئیتر خود از طرف تمام کارمندان سازمان ملل متحد درگذشت رئیس‌جمهوری سابق ایران را تسلیت گفت. یک مقام وزارت خارجه آمریکا هم با توصیف آیت‌الله رفسنجانی به‌عنوان شخصیتی برجسته اعلام کرد که در بیانیه‌ای،

تسلیت خود را به خانواده و عزیزان وی اعلام کرده‌ایم. «فؤاد معصوم» رئیس‌جمهوری عراق در پیامی به حسن روحانی، درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را تسلیت گفت و از مواضع آیت‌الله هاشمی در حمایت از دولت و ملت عراق قدردانی کرد. «نارندرا مودی» نخست‌وزیر هند طی پیامی در توئیتر اعلام کرد: از طرف یک میلیارد و ۲۵۰ میلیون نفر از هموطنانم عمیق‌ترین تسلیت‌ها را برای درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به ملت ایران ابراز می‌کنم. «عبدالله گل» رئیس‌جمهوری سابق ترکیه در پیامی توئیتری از خبر درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ابراز تأسف کرد و نوشت: تسلیت عمیق خود

خبرگزاری و روزنامه‌های رویترز، فرانس پرس، آسوشیتد پرس، واشنگتن تایمز، نیویورک تایمز، گاردین، لوموند، فاکس نیوز، لایف نیوز روسیه، ایتارتاس، ریانوستی، ال موندو، ال پاییس، یواس‌ای تودی، ای‌بی‌سی نیوز، یورو نیوز، بلومبرگ، ایندپندنت، هافینگتون پست و بلومبرگ، رسانه‌های عربی و دیگر کشورهای منطقه درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را پوشش ویژه دادند

را به خانواده ایشان و مردم ایران ابراز می‌دارم. «مولود چاووش اوغلو» وزیر امور خارجه ترکیه در توئیتر خود درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را به دولت و ملت ایران تسلیت گفت. شورای سیاسی جنبش انصارالله یمن و عبدالمالک الحوثی، رهبر جنبش انصارالله یمن در پیام‌هایی درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را تسلیت گفته و از آیت‌الله هاشمی به‌عنوان یکی از نمادهای مبارزه با رژیم پهلوی و توطئه‌ها علیه مردم ایران یادکردند. پادشاه و ولیعهد بحرین هم در پیام‌هایی خطاب به رئیس‌جمهوری درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را تسلیت گفتند. راثول کاسترو، رئیس‌جمهوری کوبا در پیامی، درگذشت

آیت‌الله هاشمی را به رئیس‌جمهوری ایران و خانواده آیت‌الله هاشمی تسلیت گفت. شیخ خلیفه بن زاید، امیر امارات، محمد بن راشد آل مکتوم، نخست‌وزیر و محمد بن زاید آل نهيان ولی عهد ابوظبی در پیام‌هایی جداگانه خطاب به حسن روحانی، رئیس‌جمهوری، درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، رئیس‌مجمع تشخیص مصلحت نظام را تسلیت گفته و ابراز همدردی کردند. «عبدالله عبدالله» رئیس‌اجرای حکومت افغانستان در پیامی نوشت، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از پیشگامان انقلاب اسلامی ایران و رئیس‌مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی داعی حق را لبیک گفت. شیخ صباح الاحمد الجابر الصباح، امیر کویت با ارسال پیامی به ریاست جمهوری اسلامی ایران رحلت آیت‌الله رفسنجانی را تسلیت گفت. «امام‌علی رحمان» رئیس‌جمهوری تاجیکستان نیز در پیامی به «حسن روحانی»، درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را تسلیت گفت و خطاب به روحانی نوشت: آیت‌الله هاشمی رفسنجانی یکی از چهره‌های برجسته جمهوری اسلامی ایران بود و خبر درگذشت او، ما را اندوهگین کرد. دانیل اورتگا رئیس‌جمهوری نیکاراگوئه و معاونش با ارسال پیامی به رهبر معظم انقلاب نوشتند: «برادر آیت‌الله علی خامنه‌ای، ما امروز صبح از فوت اکبر هاشمی رفسنجانی عزیز مطلع شدیم که سال‌ها به‌عنوان رئیس‌جمهوری، رئیس‌مجلس و در شوراهای مختلف کشور بزرگ و برادرمان ایران به مردمش خدمت کرد.» سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان در پیامی تاکید کرد: هاشمی پرچمدار و حامی وحدت اسلامی بود.

همزمان با سوگواری ایرانیان برای درگذشت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، پرچم کشورمان در سفارتخانه‌ها به حالت نیمه افراشته در آمد. همچنین دفاتر یادبودی در سفارتخانه ایران در کشورهای مختلف گشوده شد؛ از جمله در لندن، لبنان، سوریه، برزیل، اسپانیا، روسیه، اسلوانی، هلند، پاکستان، آفریقای جنوبی، صربستان، عراق، باکو، نیویورک، افغانستان، ایرلند، ژاپن و دیگر کشورها؛ دوستداران آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ایرانیان خارج از کشور و مسئولین رسمی کشورها با حضور در سفارتخانه ایران در این کشورها دفاتر یادبود را امضا و یاد مردی را گرامی داشتند که به اذعان همگی، سیاستمداری «زیرک و خوشنام» بود.



چشم هایش را بست

مخالفان و موافقان هاشمی در گذر زمان

خراشیدن چهره او پیش مردم، تنها نردبانی بود که می توانست جویندگان نام و نان و مسئولیت را به سرمنزل مقصود برساند. شاید بر همین اساس بود که جریان راست و چپ در مسیر دگردیسی شان، بارها و بارها آیت الله را نواختند. عده ای معتقدند سنگ بنای حرف و حدیث هایی که یک عمر گریبانگیر آیت الله هاشمی رفسنجانی

یاد امام آرامم می کند.» ۱۲ سال پیش بود که آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی در فیلم انتخاباتی اش در فضایی خودمانی و در حالی که آلبوم عکس ها و خاطراتش را ورق می زد، این جملات را به زبان آورد و به دل خیلی ها نشست. جمله ای که مصداقش را نه در یک دهه اخیر، که از سالیان دور می یافت. انگار مخالفت با آیت الله هاشمی رفسنجانی و

روزی در جمع یاران به بهشتی گفتم: این تهمت های تلخ آزارت نمی دهد؟ نگاهم کرد و گفت: این آسیاب به نوبت است، نوبت تو هم خواهد رسید. چقدر این روزها بی شما سخت می گذرد دوستان. من تا نیمه راه آمده ام، مشیت این بود که بمانم تا نوبت به من برسد. تا در سنگ زیر و بالای آسیاب، صدای شکستن های خود را بشنوم و بچشم. دلم که می گیرد، گاهی

البته چند دقیقه بیشتر طول نکشید و آیت الله از آن جان سالم به در برد؛ اما رگبار تخریب هیچ گاه خاموش نشد. البته زمانی که امام (ره) در قید حیات بودند، مخالف خوانی ها چندان علنی علیه آیت الله هاشمی نبود. نذرهای پی در پی امام برای سلامت وی و نفوذ کلامش نزد بنیانگذار انقلاب اسلامی، باعث شده بود حساب کار دست مخالفانی بیاید که در مجلس شورای اسلامی می گفتند آیت الله هاشمی در عمامه خود داس و چکش دارد. با رحلت امام خمینی کم کم زمزمه ها بلند تر و به رقابت های سیاسی کشیده شد. مرد میانه روی سیاست ایران، گاه از سوی «راستی» ها هدف حمله قرار می گرفت و گاه از سمت «چپی» ها؛ به گونه که می توان به جرات گفت در ۴ دهه ای که از انقلاب گذشت، هیچ کس چون او در مظان تهمت و تخریب قرار نگرفت؛ اما به رغم همه تلخی ها و تندی ها همواره جایگاه خود را حفظ کرد.

برخی معتقدند آنچه آیت الله هاشمی را به وادی تهمت و تخریب کشاند، نامزدی او برای انتخابات ریاست جمهوری بود. به باور این طیف رئیس جمهور شدن هاشمی در سال ۶۸ احیای راست و به حاشیه رفتن چپ بود. در آن زمان چپ ها، هاشمی را متهم می کردند که می خواهد پای آمریکا را به کشور باز کند و تمامی دستاوردهای انقلاب مستضعفان را از چنگ شان به در آورد. اما ماجرا چیز دیگری بود. آیت الله هاشمی رفسنجانی در انتخابات تنها ۹۴ درصد آرای مردم را به دست نیورد؛ بلکه مردم خسته از ویرانی و جنگ، در چهره او یک منجی می دیدند که می توانست سردار سازندگی باشد. سال ۶۸ هاشمی بود و کشوری جنگ زده و میلیارد ها دلار خسارت؛ سازندگی علاوه بر صبر مردم و اراده و تدبیر مسئولان، پول می خواست و هاشمی برای تسریع در ساختن کشور به فکر استفاده از سرمایه های خارجی افتاد. «دعوت سرمایه داران یک اقدام سمبلیک یا رویایی شیطانی؟»، «دعوت از سرمایه داران فراری»، «عوارض بازگشت سرمایه داران» این ها تنها شماری از تیترو روزنامه «سلام» بود که دیدگاه چپ ها را منتشر می کرد. چپ هایی که همزیستی سرمایه داران و نیروهای انقلابی را ناممکن می دانست. ارگان های چپ به مدد تریبون مجلس، بیشترین اعتراض را به دولت هاشمی روا داشتند. هاشمی آن موقع همانقدر که مغضوب چپ بود، محبوب راست بود. تا جایی که احمد توکلی دبیر اقتصادی وقت روزنامه رسالت، با عدد و رقم ثابت می کرد بازگشت

می کند. آیت الله هاشمی همان موقع با امام بیعت کرد. هم همسایه بود و هم مرید. طلبه جوان می توانست با ارثیه خانوادگی اش تا آخر عمر در باغ های پسته رفسنجان زندگی آرام و بدون حاشیه ای بگذراند، کتاب بخواند و تفسیر و تاریخ بنویسد. اما نخواست. همان ابتدا که به قم آمد، شیفته امام (ره) شد. با جدی تر شدن مبارزه، حساسیت ها روی امام و متعاقب آن شیخ اکبر رفسنجانی زیاد شد. مبارزه، علاوه بر ایثار و رهبری، پول هم می خواست. ساواک هر روز عده ای را می گرفت و خانواده ای بی سرپرست می شد. آشیخ اکبر هم به این در و آن در می زد تا پول جور کند. هم منبر می رفت هم املاکش را می فروخت و خرج نهضت می کرد. اسناد به جا مانده از ساواک، نشان می دهد آشیخ اکبر، هم سرخ بسیاری از فعالیت های اعتراضی علیه حکومت شاه بود و هم تامین کننده معیشت برخی از خانواده زندانیان سیاسی. همان موقع بود که ساواک، تبلیغات مسموم درباره ثروت افسانه ای او را به سر زبان ها انداخت. رقمی که در اسناد ساواک برای ثروت آیت الله هاشمی رفسنجانی آمده، دور از واقعیت بود؛ اما بهانه خوبی بود برای سازمان مجاهدین خلق که بعدها یکی از منابع اصلی سمپاشی علیه آیت الله هاشمی رفسنجانی شدند و

آشیخ اکبر هم سرخ بسیاری از فعالیت های اعتراضی علیه حکومت شاه بود و هم تامین کننده معیشت برخی از خانواده زندانیان سیاسی. همان موقع بود که ساواک، تبلیغات مسموم درباره ثروت افسانه ای او را به سر زبان ها انداخت. رقمی که در اسناد ساواک برای ثروت آیت الله هاشمی رفسنجانی آمده، دور از واقعیت بود

تا روز درگذشت او به همین منوال عمل کردند؛ تا جایی که سایت منتسب به سازمان مجاهدین خلق ۱۹ دی ماه با تیترو توهین آمیز خبر درگذشت مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی را منتشر کرد و نوشت: «رفسنجانی مرد و ... فرو ریخت». علاوه بر مجاهدین خلق، گروه فرقان هم بود. ۴ خرداد ۵۸، چند ماه پس از پیروزی انقلاب آیت الله هاشمی رفسنجانی را به گلوله بستند.



بود، به دوران جوانی او باز می گردد. زمانی که هاشمی جوان و ریز جثه، مانند پروانه اطراف امام خمینی (ره) می چرخید؛ آن موقع امام، روحانی نو اندیشی بود که در خود حوزه نیز مخالفانی داشت؛ کمتر کسی است که داستان آب کشیدن استکان حاج آقا مصطفی خمینی فرزند امام را نشنیده باشد. داستانی کوتاه که فضای تلخ و دشوار حاکم بر آن روزها را روایت



متهم درجه یک منتشر می‌شد، در دادگاه هایی که از تلویزیون پخش می شد نام پسر هاشمی به کرات از زبان متهمان شنیده شد.

پرونده فرزند او هر روز قطور تر می شد اما او هنوز رئیس مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. البته ریاست او بر مجلس خبرگان رهبری دیری نپایید. بعد از سال ۸۸، به آیت الله هاشمی سخت گذشت. دیگر نماز جمعه نرفت؛ هر روز علیه او ده ها خبر در رسانه های زنجیره ای منتشر به اصولگرایان منتشر می شد. اما آشیخ اکبر، همان گونه که زیر شلاق های کمیته مشترک دوام آورد و دم نزد، این روزها را هم گذراند. بسیاری گمان می کردند رد صلاحیت او در انتخابات سال ۹۲، تیر خلاص به حیات سیاسی او خواهد بود اما اینگونه نشد. سرنوشت برای او این گونه رقم زده بود که محصول صبر خود را در رئیس جمهوری ببیند که چون او منادی اعتدال و میانه روی بود. به اعتقاد او، مردم دیگر آگاه شده بودند و می توانستند راه را بیابند و او می توانست با خیال راحت چشم هایش را برای همیشه ببندد.

شکست هاشمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ آغاز دوران تازه بود. چه بازنده انتخابات ریاست جمهوری نهم تنها آیت الله هاشمی رفسنجانی نبود؛ بلکه اصلاح طلبانی بودند که دومینو وار از نهادهای حاکمیتی حذف شدند. بعد از انتخابات بود که احمدی نژاد با یک دست با هاشمی می جنگید و با دست دیگر با اصلاح طلبان. احمدی نژاد ابتدا با ایما و اشاره و سپس علنی، بر هاشمی تاخت؛ او با واگویی کردن شایعات و حرف و حدیث ها در تریبون های رسمی، آیت الله هاشمی را سمبل تجمل گرایی عنوان می کرد. دولت نهم نتیجه دیگری هم در سیاست عمومی کشور داشت و آن هم نزدیک تر شدن اصلاح طلبان به آیت الله هاشمی رفسنجانی بود. قرابتی که بعد از انتخابات سال ۸۸ بیشتر شد.

در جریان مناظره ها احمدی نژاد، هاشمی را طراح پشت صحنه معرفی کرد و با طرح اتهامات اقتصادی علیه هاشمی و فرزندان او، انتخابات را برد. در تمام حوادث بعد از انتخابات نام فرزندان هاشمی در خبرگزاری های طرفدار دولت به عنوان

سرمایه داران به کشور گریزناپذیر است. این معادله اما خیلی دوام نیاورد؛ مجلس چهارم دست راست ها افتاد و این بار هاشمی با مجلسی رودر رو بود که می خواست اقتدار خود را به رئیس جمهور نشان دهد. راست سنتی و سوسه شده بود مقابل هاشمی عرض اندام کند و در همین راستا بود که حزب کارگزاران را از خود راند. اما در دوم خرداد سال ۷۶ ورق برگشت. اما در میان بهت و ناباوری جریان پیروز انتخابات سال ۷۶، آیت الله هاشمی همان کاری را کرد که راست سنتی در مجلس چهارم و مجلس پنجم کرد. چپ ها که حالا در کسوت اصلاح طلبان وارد میدان شده بودند در انتخابات مجلس ششم آیت الله هاشمی را به فهرست خود راه ندادند.

اکبر گنجی مقاله معروف «عالیجناب سرخپوش» را نوشت و روزنامه «صبح امروز» تریبون پر قدرت چپ ها آن را دو بار چاپ کرد. به اعتقاد این گروه هاشمی نماد و سمبل اقتدارگرایی بود و برای حرکت در مسیر اصلاحات، باید از او عبور می کردند.



۵۹ سال همکاری و ہمدلی

آیت الله هاشمی در کلام رهبر معظم انقلاب

شاید یکی از مباحث مهم طی سال‌های اخیر در عرصه سیاست داخلی ایران، رابطه آیت الله هاشمی با رهبر معظم انقلاب بوده است؛ رابطه‌ای که همواره از سوی بسیاری مورد گمانه‌زنی و تحلیل‌ها بوده و برخی هم همواره تلاش داشته‌اند این رابطه را آن‌گونه که مطلوبشان بوده، تفسیر کنند؛ گزارش ذیل نگاهی دارد به مهمترین اظهارات و بیانات مقام معظم رهبری درباره آیت الله هاشمی از سال ۱۳۶۱ که به نقل از ایسنا در ذیل می‌آید:



الهی را بر دوش توانای مردی بزرگ از فرزندان اسلام و حواریین امام عظیم‌الشأن، عالمی مجاهد و فقیهی اسلام‌شناس و سیاستمداری هوشمند و مدیری درد آشنا و دلسوز قرار داد. شخصیتی که پرونده تلاشش در راه خدا و مجاهدتش برای حاکمیت دین و اعلاهی کلمه اسلام، حتی پیش از نخستین روزهای شروع نهضت آغاز شده و سرگذشت رنج‌ها و سختی‌ها و فعالیت‌های کم‌نظیر را در خود گنجانیده است. چهره موجهی که به برکت حرکت در صراط مستقیم انقلاب، همواره امین امام و محبوب امت بوده و ان‌شاءالله از این پس نیز خواهد بود. بی‌شک، این یک دستاورد بزرگ است که همزمان با انجام اصلاحات در قانون اساسی که زمینه‌ی اداره صحیح کشور را فراهم ساخته، مدیریت اجرایی کشور در دست توانای کسی همچون رئیس‌جمهور منتخب ملت قرار گیرد و امید است همچنان که مردم قدرشناس و هوشمند کشورمان انتظار می‌برند، تأییدات و تفضلات الهی، راه را به سوی رفع مشکلات و تحقق آرمان‌های انقلاب هموار سازد.

حکم تنفیذ پنجمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۶۸ / ۰۵ / ۱۲)

■ من باید به مردم عزیزمان تبریک عرض کنم چون رئیس‌جمهوری با این خصوصیات، حقیقتاً برای ملت و انقلاب و کشور ما یک موهبت الهی است. وجود جناب آقای هاشمی و مسئولیتشان، هر دو برای مردم و بر ما نعمت است. من، قدر این نعمت را می‌دانم و مطمئنم که مردم هم قدر این نعمت را می‌دانند و این را در رأی خود و اعلام وفاداری‌شان نشان دادند و بعد از این هم، ان‌شاءالله نشان خواهند داد.

دیدار اعضای هیئت دولت (۱۳۶۸ / ۰۶ / ۰۸)

■ آن چیزهایی که مشترک است، مسائل اصلی و حیاتی روز است که به خصوص به مسئله حمایت و پشتیبانی از دولت اشاره کردم. اصلاً به سرانجام رسیدن انقلاب، به این متوقف است. در مورد همه دولت‌ها،

■ ... خوشبختانه بعد از آنکه امام عزیزمان (ره) جانشینی فرماندهی کل قوا را به برادر بسیار ارزشمند و ذقیمت‌مان - جناب آقای هاشمی رفسنجانی - دادند، حقیقتاً خیال ما از خیلی جهات راحت شد. ایشان برای این سمت، بهترین کس بودند؛ الان هم هستند و ان‌شاءالله بایستی همان مسئولیت را ادامه دهند.

دیدار با فرماندهان سپاه (۱۳۶۸ / ۰۳ / ۱۷)

■ شما امروز تأثیری را که مجلس و رئیس عزیز و محترم آن در ترسیم و تبیین سیاست‌های نظام جمهوری اسلامی در سطح جهانی دارند، می‌بینید. همین حرکت دیروز مجلس شورای اسلامی و رأی بالایی که به ریاست برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی رفسنجانی داده شد، در دنیا انعکاس بسیار وسیعی داشت. این، نشان‌دهنده حساسیت هرگونه حرکتی است که در مجلس انجام می‌گیرد... من به شدت امیدوار هستم که در سایه مدیریت واحد، موفق به رفع بهتر نارسایی‌ها شویم. ان‌شاءالله با تصمیم قاطع برادر عزیز و عالیقدرمان جناب آقای هاشمی، برای پذیرش پست مدیریت قوه مجریه - که واقعا مژده و شفاعی برای دل‌های مردم است - این آرزو محقق شود. ما منورتر و روشن‌تر و سابقه‌دارتر و شناخته‌شده‌تر و درآشنا‌تر و رمزآشنا‌تر از ایشان با مسائل انقلاب، کس دیگری را سراغ نداشتیم. نمی‌شود گفت شما بهتر از من ایشان را می‌شناسید چون سوابق انس و ارادت و آشنایی من با آقای هاشمی، خیلی طولانی است اما شما در مدت کارتان با ایشان در مجلس شورای اسلامی، از نزدیک همه این موارد را خوب احساس کرده‌اید. ملت ما بحمدالله ایشان را می‌شناسند و این، آینده خوبی را نوید می‌دهد.

دیدار با رئیس و نمایندگان مجلس (۱۳۶۸ / ۳ / ۲۴)

■ ... خدا را شکر که اراده و رأی ملت عزیز، بار سنگین امانت و مسئولیت

این طور نبود. گاهی مثلا شش ماه می شد که ایشان اصلا هیچ یادی هم از شورا نمی کردند! امروز این طور نیست و حضور ایشان واقعا یک برکت است. من هر وقت این نکته یاد می آید، خیلی خوشحال می شوم. آقایانی که در آن وقت تشریف داشتند، لابد یادشان است که مکرر می گفتم وقتی ایشان شرکت می کنند، جلسه حرکتی پیدا می کند و یک قدم به جلو برمی دارد. واقعا ایشان در جلسه خیلی مؤثر بودند، حالا هم که بحمدالله مرتب شرکت می کنند.

دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۹/۰۹/۱۳)

■ آقای هاشمی رفسنجانی، کتابی به نام «سرگذشت فلسطین» ترجمه کرد. از اولی که این کتاب درآمد - تقریبا اندکی پس از انتشار - تا پیروزی انقلاب، ممنوع شده بود. البته بارها چاپ شد اما مخفیانه. در این کتاب چه بود که در ده کتاب دیگر درباره فلسطین نبود؟ درست توجه کنید! کتاب برای فلسطین که کم نبود. شما می دانید دیگر! لابد اغلب آقایان خوانده‌اید. بنده نیز همین طور دیده‌ام و خوانده‌ام. شاید ده عنوان کتاب درباره فلسطین از این روشنفکران چپ و شبه چپ در جامعه وجود داشت اما چون آن کتاب صبغه اسلامی داشت، چون یک روحانی آن را ترجمه کرده بود، چون یک مبارز دینی آن را نوشته بود، از اول تا آخر ممنوع بود!

دیدار وزیر و مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۶۹/۰۹/۰۴)

■ جای شکرگزاری از مردم و سپاس از خداوند است که این انتخابات، همچنان که شایسته آن بود، منتهی به انتخاب یک شخصیت و چهره محبوب شد که حقیقتا عنوان ریاست جمهوری، بر او چیزی نمی افزاید. رئیس جمهوری که شما مردم انتخاب کرده‌اید، یکی از ارکان انقلاب بزرگ ماست و در این سخن، هیچ مبالغه‌ای نیست. چهره‌ای که در طول بخش عمده عمر خود، یکپارچه در خدمت انقلاب و اسلام و این مبارزه بزرگ بوده و جوانی خودش را یکسره در این راه به پای اسلام و انقلاب نثار کرده است. این برای یک ملت افتخار است که با یک انتخابات آزاد، در یک محیط کاملا روشن و بی غبار و در حالی که همگان می توانند آزادانه تصمیم گیری و انتخاب کنند - در این نوبت انتخابات، این معنا از همیشه واضح تر هم بود - علی رغم تبلیغات دشمن، مردم رشد و درک والای خود را نشان دادند و یک چهره بی غبار بی خدشه روشن افتخارآمیز را که سرگذشت او سرگذشت فداکاری است، برای ریاست جمهوری انتخاب کردند.

دیدار جمعی از روحانیون (۱۳۷۲/۰۳/۲۶)

■ امروز، ان شاءالله برای ملت ایران روز مبارکی است؛ شروع یک دوره دیگر از مسئولیت و مدیریت رئیس جمهور عزیز و کارآمد و گرمی مان که حقیقتا با توجه به اوضاع و احوال جهانی و مطامع دشمنان و تلاشی که دشمن در این برهه مبذول کرد، یک نعمت بزرگ الهی است. البته بنده باید قبلا از مردم عزیزمان تشکر کنم. آنها بودند که با هوشیاری و احساس مسئولیتشان به صحنه آمدند، انتخابات را رونق بخشیدند و این انتخاب درست و صائب را انجام دادند.

... تکیه ما بر مسأله اجرا و اینکه ما این قدر از پروردگار عالم شکرگزاری می کنیم، برای این است که بحمدالله، مدیریت کشور، در دست یک شخصیت موجه و آزموده و شناخته شده قرار گرفته که بنده از سال ۳۶ تا به حال، یعنی قریب چهل سال است، ایشان را از نزدیک می شناسم



این نکته صادق است و در مورد این دولت - که در رأسش، شخصیتی مثل آقای هاشمی رفسنجانی قرار گرفته است - نیز صادق است. انصافا وضع ایشان، اظهارمن الشمس است و فایده ایشان برای انقلاب و اسلام، برای همه واضح و روشن می باشد. حمایت از این دولت، مضاعفا واجب و لازم است. مبدا خدای نکرده ائمه جمعه تحت تأثیر حرف این و آنی قرار بگیرند که گاهی چرندی، اتهام بی ربطی و یا مطلب واهی و بی اساسی را مطرح می کنند.

دیدار ائمه جمعه سراسر کشور (۱۳۶۹/۰۳/۰۷)

■ یکی از چیزهایی که ما همیشه به عنوان فضایل برجسته جناب آقای هاشمی در ذهن داشتیم و مشاهده می کردیم، حضور فداکارانه و مدبرانه ایشان در صحنه‌های جنگ تحمیلی بود و حقیقتا زبان قاصر است از اینکه آن زحمات و آن فداکاری‌ها را سپاسگزاری کند. من آن شب‌های دشوار، آن لحظات پر غم و پُرمسئولیتی را که ایشان در مقابل چشم همه ما گذراندند - که همیشه مورد تشکر امام بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیه) هم بود - فراموش نمی کنم. ما حالا می خواهیم این تشکر را به صورت یک حرکت سمبلیک مجسم کنیم و این نشان فتح را به سینه جناب آقای هاشمی الصاق نماییم.

دیدار اعضای هیئت دولت (۱۳۶۹/۰۶/۰۱)

■ حضور جناب آقای هاشمی برای این شورا مغتنم است. البته ایشان شکسته نفسی می کنند اما واقعا این طور است ... من همیشه به رفقا می گفتم که اگر آقای هاشمی یک بار در جلسه ما شرکت می کنند، ما در آن جلسه یک عالم پیشرفت می کنیم. واقعا آن وقت این طور بود. ایشان، آن وقت‌ها به این شورا خیلی کم لطف بودند ولی من حالا گاهی هم که می بینم ایشان بحمدالله مجبورند که هر هفته شرکت کنند، خیلی خوشحال می شوم که بالاخره هیچ چاره‌ای جز این ندارند! آن وقت،

دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور (۱۳۷۵/۰۲/۱۳)

■ اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی باید در جهت تقویت روند کار و فعالیت این شورا تلاش کنند و همت خود را فقط برای به انجام رساندن این وظیفه اساسی به کار گیرند. در راس شورای انقلاب فرهنگی، شخصیتی مانند آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان یک عنصر صد در صد فرهنگی قرار دارد که این شورا با اتکاء به آن می‌تواند منشاء تصمیمات و خدمات بزرگی برای مسائل فرهنگی کشور باشد.

دیدار مسئولان وزارت فرهنگ و آموزش عالی (۱۳۷۵/۰۲/۲۹)

■ ایران کشور جهاد فی سبیل الله است و در راس کشور عناصر مؤمن، مجاهد، آگاه و صمیمی قرار دارند و شخصیت مبارز و مجاهدی مانند آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور این کشور است که تمامی عمر خود را در جهاد گذرانده و اکنون نیز شب و روز در جهاد فی سبیل الله قرار دارد.

دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) (۱۳۷۵/۰۳/۲۰)

■ برای شخص من، هیچ کس آقای هاشمی رفسنجانی نخواهد شد. پس از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۷۶/۰۳/۰۲)

■ من فراموش نمی‌کنم، روزهای بعد از جنگ در آن جلسه‌ای که به دستور امام تشکیل شد، چند نفری برای طرح خطوط اصلی بازسازی کشور نشستیم؛ به نظر خودمان آرزوهای بزرگی را در آن نوشته‌ها آوردیم، بحث کردیم و تصور نمودیم که ان‌شاءالله در طول چندین سال انجام گیرد.

آنچه در این هشت سال ریاست جمهوری شما اتفاق افتاده، از آنچه که آن روز ما آرزو داشتیم، بیشتر است و حقیقتاً کشور بازسازی شد... لازم می‌دانم - به خصوص - نظر خودم را درباره بخشی از علل موفقیت این دولت ذکر کنم. هم اینها برای مردم نافع است، هم برای مسئولینی که در طول زمان - در آینده - حضور خواهند داشت، بلاشک نافع است. بخش قابل توجهی از این، به خصوصیات شخص آقای هاشمی برمی‌گردد؛ یعنی واقعا برخی از خصوصیات در ایشان هست که تأثیر تام و تمامی در این موفقیت‌ها داشته؛ از قبیل برخورداری ایشان از روحیه کار، پرکاری، روحیه ابتکار و نوآوری و ورود در میدان‌های جدید و ناپیموده، همت بلند در امر سازندگی و نترسیدن از طرح‌های بزرگ و اقدام کردن شجاعانه در مورد کارهای بزرگ و شیوه مدیریت باز که در ایشان وجود داشت و این به همکاران ایشان امکان می‌داد که ابتکار و تلاش خودشان را به کار بیندازند و از آن استفاده کنند. ایمان عمیق به توانایی خود نیز نقش زیادی داشت. همچنین هوشمندی در شناخت مسائل و مضایق و پیدا کردن راه حل‌ها، بخشی از خصوصیات است که بلاشک مؤثر بود.

آخرین دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ششم (۱۳۷۶/۰۵/۰۹)

■ نقش مؤثر و تعیین‌کننده نامزدهای ریاست جمهوری در خلق این حماسه بزرگ ملی، انکارناپذیر و سپاس از آنان بر همگان لازم است. اینجانب تشکر وافر خود را به همه آقایان به‌ویژه به جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی که خود از ذخائر انقلاب و از چهره‌های برجسته نظام جمهوری اسلامی ایرانند تقدیم می‌دارم و

و در میدان‌های مختلف، با هم و در کنار هم بوده‌ایم؛ با هم کار و با هم فکر کرده‌ایم. یک آزمایش چهل ساله، برای ایجاد اعتماد در انسان، کافی است. من در همه این مدت، ایشان را در راه خدا، در راه حقیقت، در راه اعتلای کلمه دین و پیشبرد اهداف اسلامی مشاهده کردم و هرگز ایشان را از این راه، جدا و منحرف ندیدم.

مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری (۱۳۷۲/۰۵/۱۲)

■ ... خدای بزرگ را سپاس که در این نوبت نیز، رأی مصیب ملت، مسئولیت را به دست‌های توانای مردی سپرد که در میدان‌های دشوار، لیاقت و امانت و صلاحیت و کاردانی و برجستگی او را آزموده بود. مردی بزرگ از سابقین اولین انقلاب و از حواریین و انصار دیرین امام راحل. عالمی متفکر، سیاستمداری هوشمند، فقیهی زمان‌شناس، مجاهدی خستگی‌ناشناس، برادری مهربان برای ضعیفان و مدیری کاردان برای کشور. اینجانب ضمن تبریک به ملت عزیزمان برای این حسن انتخاب و با معرفت به مقام و مرتبت والای شخصیت برجسته و چهره منور نظام جمهوری اسلامی و رکن رکن انقلاب و بازوی توانا و زبان گویای آن، جناب آقای هاشمی رفسنجانی دام‌علاه، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم.

حکم تنفیذ ششمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۷۲/۰۵/۱۲)

■ بنده آقایان و به خصوص جناب آقای هاشمی را که واقعا این مسئولیت سنگین بر دوش ایشان است، دعا می‌کنم. ایشان هم حقیقتاً جزو صلحای زمان ما هستند. خدا را شکر می‌کنیم که این مسئولیت به دست کسی مثل ایشان است. بنده به‌خصوص با نام و پیوسته، ایشان را و همچنین سایر مسئولین و دیگران را دعا می‌کنم.

دیدار اعضای هیئت دولت (۱۳۷۲/۰۶/۰۳)

■ در صدند روحانیون مؤثر و مفید برای کشور و اسلام و مسلمین را حذف جسمانی کنند. آخرینش همین حادثه‌ای بود که می‌خواستند در روز دوازدهم در مرقد امام به وجود آورند و یک شخصیت برجسته مفید فدایی برای اسلام و مسلمین و نظام جمهوری اسلامی را از ملت مسلمان بگیرند. این مردی که جوانی و عمر خودش را تا آنجایی که ما دیدیم و فهمیدیم و شناختیم - و کسانی هم که ایشان را می‌شناسند، می‌دانند - در این راه گذاشته است؛ یعنی رئیس جمهور محبوب ما را می‌خواستند از ما بگیرند که بحمدالله، دست شکسته شیطان‌ها، در بسیاری از موارد، از جمله در این مورد ناکام ماند و ان‌شاءالله که همیشه در خیانت‌ها و خدعه‌هایشان ناکام خواهند ماند.

دیدار جمعی از روحانیون (۱۳۷۲/۱۱/۱۷)

■ بدانید که امروز در دنیا هیچ رئیس جمهوری مثل آقای هاشمی، چنین ساده و بی‌تشریفات زندگی نمی‌کند. بنده در دوران ریاست جمهوری خود، بارها به کشورهایی که به اصطلاح کشورهای انقلابی بودند، مسافرت کردم. در فلان کشور، رئیس جمهوری که تا دیروز در چادر زندگی می‌کرده است - به طوری که خودش یا وزیر خارجه‌اش می‌گفت با تفنگ معمولی، هشت سال زیر چادر زندگی می‌کرده‌اند - در قصر امروز که از ما در آن پذیرایی می‌نمود، چنان تشریفات و جیروتی حاکم بود و چنان تقلید و عکسبرداری دقیقی از حاکم پرتغالی که قبل از وی در آن کشور زندگی و حکومت می‌کرد، کرده بود که انسان در شگفت می‌ماند! مسئولین کشورهای دیگر، این طور زندگی می‌کنند!

پیام تسلیت

اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

با دروغ و تأسف خبر درگذشت ناگهانی رفیق دیرین و همسنگر و همگام دوران مبارزات نهضت اسلامی و همکار نزدیک سال‌های متمادی در عهد جمهوری اسلامی جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی را دریافت کردم. فقدان هم‌رزم و همگامی که سابقه همکاری و آغاز همدلی و همکاری با وی به پنجاه و نه سال تمام می‌رسد، سخت و جانکاه است. چه دشواری‌ها و تنگناها که در این ده‌ها سال بر ما گذشت و چه همفکری‌ها و همدلی‌ها که در برهه‌های زیادی ما را با یکدیگر در راهی مشترک به تلاش و تحمل و خطرپذیری کشانید. هوش وافر و صمیمیت کم‌نظیر او در آن سال‌ها، تکیه‌گاه مطمئنی برای همه کسانی که با وی همکاری بودند به‌ویژه برای اینجانب به شمار می‌آمد. اختلاف نظرها و اجتهادهای متفاوت در برهه‌هایی از این دوران طولانی هرگز نتوانست پیوند رفاقتی را که سرآغاز آن در بین‌الحرمین کربلای معلی بود به کلی بگسلد و وسوسه خناسانی که در سال‌های اخیر با شدت و جدیت در پی بهره‌برداری از این تفاوت‌های نظری بودند، نتوانست در محبت شخصی عمیق او نسبت به این حقیر خلل وارد آورد. او نمونه کم‌نظیری از نسل اول مبارزان ضد ستم‌شاهی و از رنج‌دیدگان این راه پرخطر و پرافتخار بود. سال‌ها زندان و تحمل شکنجه‌های ساواک و مقاومت در برابر این همه و آنگاه مسئولیت‌های خطیر در دفاع مقدس و ریاست مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان و غیره، برگ‌های درخشان زندگی پر فراز و نشیب این مبارز قدیمی است. با فقدان هاشمی اینجانب هیچ شخصیت دیگری را نمی‌شناسم که تجربه‌ای مشترک و چنین درازمدت را با او در نشیب و فرازهای این دوران تاریخ‌ساز به یاد داشته باشم. اکنون این مبارز کهنسال در محضر محاسبه الهی با پرونده‌ای مشحون از تلاش و فعالیت گوناگون قرار دارد و این سرنوشت همه ما مسئولان جمهوری اسلامی است. غفران و رحمت و عفو الهی را برای وی از صمیم قلب تمنا می‌کنم و به همسر گرامی و فرزندان و برادران و دیگر بازماندگان ایشان تسلیت عرض می‌کنم.

سید علی خامنه‌ای ۱۳۹۵/۱۰/۱۹

امیدوارم این برادر عزیز و همسنگر دیرین مانند همیشه در عرصه‌های مهم نظام اسلامی نقش‌آفرین باشند.

پیام به مناسبت حضور پر شور ملت ایران در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۴/۰۴/۰۴)

■ از همه آقایان تشکر می‌کنیم، به‌خصوص از جناب آقای هاشمی رفسنجانی، برای اینکه در این اجلاس، انتظار خصمانه‌ای را که دشمنان داشتند، خنثی کردند. آنها انتظار داشتند که بین خبرگان امت اختلاف بیفتد، رقابت‌ها به صورت رقابت‌های متعارف دنیای مادی در بیاید و مسابقه در خدمت، تبدیل بشود به رقابت منفی در تصرف مراکز و جایگاه‌ها که این بحمدالله نشد. خب، از جناب آقای هاشمی انتظار هم همین بود؛ با توجه به سابقه عقل و احساس مسئولیتی که در ایشان همیشه ما مشاهده کردیم.

دبدار اعضای مجلس خبرگان رهبری (۱۳۸۹/۱۲/۱۹)

■ آقای هاشمی را همه می‌شناسند. من شناختم از ایشان مربوط به بعد از انقلاب و مسئولیت‌های بعد از انقلاب نیست؛ من از سال ۱۳۳۶ - یعنی ۵۲ سال قبل - ایشان را از نزدیک می‌شناسم. آقای هاشمی از اصلی‌ترین افراد نهضت در دوران مبارزات بود؛ از مبارزین جدی و پیگیر قبل از انقلاب بود. بعد از پیروزی انقلاب از مؤثرترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی در کنار امام بود. بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز. این مرد بارها تا مرز شهادت پیش رفته. قبل از انقلاب اموال خودش را صرف انقلاب می‌کرد و به مبارزین می‌داد. اینها را جوان‌ها خوب است بدانند. بعد از انقلاب ایشان مسئولیت‌های زیادی داشت: هشت سال رئیس جمهور بود، قبلش رئیس مجلس بود، بعد مسئولیت‌های دیگری داشت. در طول این مدت هیچ موردی را سراغ نداریم که ایشان برای خودش از انقلاب یک اندوخته‌ای درست کرده باشد. اینها یک حقایقی است، اینها را باید دانست. در حساس‌ترین مقاطع ایشان در خدمت انقلاب و نظام بوده. من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف‌نظر داریم که طبیعی هم هست ولی مردم نباید دچار توهم بشوند، چیز دیگری فکر کنند.

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۱۳۸۸/۰۳/۲۹)



زمانی بود که به خاطر جنگ جهانی دوم، اوضاع مردم روستا خوب نبود. هیچ ماشینی در روستا نبود که با آن مایحتاج مورد نیاز روستا را به آن برسانند. مردم بهرمان حتی برای به دست آوردن گندم که باید از جای دیگر به آنها می رسید، مشکل داشتند. شرایط طوری بود که وضعیت روستا تقریباً به حالت نیمه قحطی درآمده بود. مردم برای خوراک شان مشکل داشتند. در بهرمان ۴ درخت توت وجود داشت که بلندی آنها به ۲۰ متر می رسید. در فصل توت اکبر با آن سن کم از درخت ها بالا می رفت و برای مردم توت می چید.

اکبر سال های کودکی را در مکتبخانه درس خواند اما دیگر وقت اش رسیده بود که تحصیلات را در محیطی مناسب تر به جهت علمی ادامه دهد. چرا که مکتبخانه دیگر جوابگوی نیاز او نبود. پدرش هم همین نظر را داشت. می گفت بهتر است او به قم برود و طلبه شود. محمد، پسر عموی اکبر پیشنهاد داد که برای تحصیل به قم بروند. پیشنهاد خوبی بود، جوری که نمی شد آن را نادیده گرفت. اکبر شیفته آموختن بود. ۱۳ ساله شده بود و دلش می خواست علوم بیشتری بداند. به همین خاطر هم بود که به همراه کاروانی که در راه قم بود برای آموختن تحصیلات دینی راهی آن شهر شد.

اکبر در قم در منزل آقای مرعشی، از اقوام نسبتاً دورشان ساکن شد. خانه آقای مرعشی نزدیک منزل آیت الله خمینی بود و به همین خاطر بود که از زمان طلبگی، آشنایی اکبر که دیگر به شیخ اکبر معروف بود، با امام شروع شد. او خودش در مصاحبه با غلامعلی رجایی در کتاب «در آینه» درباره اولین برخورد خود با امام می گوید: «اولین برخورد من با امام در منزل اخوان مرعشی بود. به دیدن منزل نو و همسایه جدید آمده بودند. من هم ساکن این منزل بودم. در آن موقع آشنایی ما تا این حد نبود که من سن ایشان را بدانم. حدود ۵۰ سال داشتند. دارای ریش های جو گندمی و قیافه دوست داشتنی و لحن خوب بودند. خصوصیات شخصیتی امام برای ما فوق العاده جالب بود.»

او در حوزه علمیه قم دروس مختلف را در محضر استادانی بزرگوار چون آیات عظام بروجردی، امام خمینی، محقق داماد، گلپایگانی، شریعتمداری حایری یزدی، نجفی مرعشی، علامه طباطبائی زاهدی و منتظری آموخت.

شیخ اکبر پس از ۳ سال تحصیل طلبگی در قم، زمانی که حدوداً ۱۶ ساله بود به بهرمان سفر کرد. در آن زمان عمامه بر سر گذاشته بود و اهالی روستا به اتفاق نظر، عقیده داشتند که صورتش نورانی

از آشیخ اکبر رفسنجانی تا آیت الله هاشمی

مروری بر سرگذشت یکی از یاران همیشگی امام (ره)

بر اینکه کارهای منزل را انجام می داد، در زمینه گیاهان دارویی هم اطلاعات زیادی داشت و خانواده و اهالی روستا از دانش او در این زمینه استفاده می کردند. او مادری بسیار مقتدر بود و فرزندان را به خوبی تحت کنترل داشت و همیشه به بچه ها می گفت بعد از نماز صبح باید دو ساعت قرآن با صدای بلند بخوانید. می گفت به هر کسی که قرآن نمی خواند، صبحانه نمی دهم.

اکبر در پنج سالگی به همراه برادرش قاسم که دو سال از او بزرگتر بود، پا به مکتبخانه گذاشت و تحصیل را شروع کرد. بهرمان آن زمان مدرسه نداشت و تنها مکتبخانه روستا، مکانی بود برای تحصیل کودکان. آنجا بچه ها در کنار کتاب های درسی آن زمان، قرآن را می آموختند و گلستان و بوستان می خواندند. صدای کودکان شان در فضا می پیچید و کودکی شان با بازی میان باغ های سبز و فضای دل انگیز روستا می گذشت. اکبر در مکتبخانه همیشه شاگرد اول بود. حتی در بازی هایی که در روستا بین بچه ها انجام می شد، برنده بود.

بازی محلی «پرش بازی» را اهالی رفسنجان و حومه خوب می شناسند. اکبر در این بازی هم صاحب رکورد بود و کسی نتوانست رکورد پرش او را بشکند. او استعداد خاصی در یادگیری داشت و در کمک کردن به دیگران از این استعداد و توانایی استفاده می کرد. نمونه اش

اوایل شهریور، هنوز هوا جوری نیست که بشود بادبزنی های حصیری را که بوی نم حاصل از تر کردن آن در فضا پخش می شود، کنار گذاشت و تن به نوازش نسیم ملایم سرزمین «یاقوت سرخ» سپرد. «بهرمان» به همین معناست؛ یاقوت سرخ. روستایی از توابع نوق رفسنجان در استان کرمان. «ماه بی بی» در یکی از همین روزها بود که پسرش را به دنیا آورد؛ دومین پسرش را؛ اکبر. فرزند اول، قاسم بود. بعد از اکبر ۷ فرزند دیگر در خانواده به دنیا آمدند. ۵ پسر و ۴ دختر، خانواده هاشمی را به خانواده های پرجمعیت و شاداد تبدیل کرد. تاریخ تولد اکبر روز سوم شهریور سال ۱۳۱۳ ثبت شد. پدرش حاج میرزا علی هاشمی بهرمانی از باغدارن و تاجران بنام پسته در منطقه بود و املاک زیادی داشت. نام خانوادگی او از نام جد پدر که به حاج هاشم موسوم بود، گرفته شده بود و دلیل بر سید بودنش نبود. حاج میرزا علی، پدر اکبر دارای اندک تحصیلات حوزوی بود و در روستا به عنوان مردی متدین و امین شناخته می شد تا جایی که مردم او را به عنوان مرجعی معتبر در امور اجتماعی و فرهنگی قبول داشتند. حاج میرزا اخلاق جالبی داشت. هر وقت محصولات باغ هایش می رسید، مردم نیازمند روستا را خبر می کرد و از محصول باغ به آنها می داد و این کار را در تمام طول سال تکرار می کرد. همسرش ماه بی بی صفریان، علاوه



گفتند برو رادیو بخر. من هم رفتم و در خیابان ارگ یک رادیو ارس به مبلغ ۴۰۰ تومان خریدم که ۲۰۰ تومانش را از جیب خودم دادم و آن را قسطی می‌پرداختم.»

سال ۱۳۳۷ از زمانی که اکبر ۲۵ ساله شد، پدرش، دختر آقای مرعشی را برای او خواستگاری کرد. عفت مرعشی در آن زمان ۲۳ ساله بود. خودش نقل می‌کند که وقتی از مادر شنیده که پدر در واکنش به خواستگاری آمیرزا علی برای پسرش اکبر جواب مثبت داده، ناراحت شده و گله کرده بود چرا نظرش را نپرسیده اند. مادر به دختر گفته بود که می‌دانی پدرت بی دلیل کاری نمی‌کند. پسر میرزا علی تحصیل کرده و طلبه است و پدرت کسی را که اهل علم است دوست دارد.

به این ترتیب بود که عفت مرعشی با مهریه مقداری باغ پسته و حقایبه به عقد شیخ اکبر درآمد و زوج جوان با مراسمی بسیار ساده زندگی مشترکشان را آغاز کردند. یک سال بعد اولین فرزندشان، فاطمه به دنیا آمد. دو سال بعد از فاطمه هم محسن متولد شد. تولد فاطمه یک سال بعد از محسن بود و ۷ سال بعد از محسن هم مهدی دنیا آمد. آخرین و کوچکترین فرزند آنها یعنی یاسر هم ۲ سال بعد از مهدی متولد شد. خانواده هفت نفره هاشمی ۲۰ سال در کرمان ساکن بودند. دقیقاً از زمان ازدواج شیخ اکبر. بچه‌ها همان جا مشغول تحصیل بودند و

سال ۱۳۳۷ زمانی که اکبر ۲۵ ساله شد، پدرش، دختر آقای مرعشی را برای او خواستگاری کرد. عفت مرعشی در آن زمان ۲۳ ساله بود. خودش نقل می‌کند که وقتی از مادر شنیده که پدر در واکنش به خواستگاری آمیرزا علی برای پسرش اکبر جواب مثبت داده، ناراحت شده و گله کرده بود چرا نظرش را نپرسیده اند

کاری بودند؛ یکی مامور خرید بود و دیگری آشپزی و نظافت می‌کرد. آنها ۵ سال را به همین شکل با هم زندگی کردند که جزو شیرین ترین سال‌های زندگی شان شد.

استفاده از وسایل ارتباطی در آن زمان بسیار محدود بود. شیخ اکبر جزو اولین طلبه‌هایی بود که رادیو خرید، البته با پول امام (ره). خودش در این باره اینگونه نقل کرده است: «چون قضیه کاپیتولاسیون مطرح بود و معلوم شد که باید از مسائل مطلع باشیم و مبارزه را نیز شروع کرده بودیم، ایشان ۲۰۰ تومان پول به من دادند و

شده است. او به ارشاد مردم روستا پرداخت. می‌گفت جوان‌ها باید نزاکت و ادب داشته باشند و حتی با جوانانی که سیگار می‌کشیدند صحبت می‌کرد و از آنها می‌خواست سیگار را ترک کنند. در راه بازگشت به قم، پدرش پسر سوم محمود را با اکبر راهی قم کرد تا در آنجا طلبگی بخواند. دو برادر ۲ سال دیگر را در قم درس خواندند و بعد از دو سال دوری، دوباره به بهرمان بازگشتند. در آن زمان در بهرمان تلفن وجود نداشت. بنابراین خانواده ارتباطی با فرزندان به قم رفته نداشت. گاهی کسی از بهرمان برای زیارت بارگاه حضرت معصومه (س) به قم می‌رفت و نامه‌ای برای طلبه‌های جوان می‌برد و از جانب آنها هم نامه‌هایی برای خانواده می‌آورد.

احمد، برادر کوچکتر هم بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی در بهرمان، به قم رفت تا در کنار برادرهایش تحصیل کند. پدر دو راه پیش پایش گذاشته بود؛ یکی اینکه در روستا کشاورزی کند و دیگری تحصیل در قم. احمد، دومی را انتخاب کرد و راهی قم شد.

اکبر، محمود و احمد به همراه آقایان باهنر مهدوی کرمانی و صالحی کرمانی، دو حجره در مدرسه حجتی قم کنار هم داشتند و خرج‌های آنها با هم بود. هرکدام ماهی ۵۰ تومان در یک قوطی می‌گذاشتند که حکم صندوق مخارج شان را داشت. هرکدام شان هم مامور انجام



عکس دیده نشده از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و مادرش

جلوی تلویزیون نشسته بود به سخنرانی خودش که در میدان ۲۵ شهریور انجام داده بود، گوش می‌کرد. همسرش عفت می‌خواست وضو بگیرد که صدای زنگ خانه را شنید. کارگر خانه در را باز کرد و بعد از چند ثانیه خبر داد که دو نفر از طرف آقای ناطق‌نوری برای آقای هاشمی پیغامی آورده‌اند. هاشمی می‌گوید که داخل خانه ششوند. عفت چادر نمازش را برداشت تا نماز بخواند. از مقابل اتاق رد شد و دید انگار دو، سه نفر دارند کشتی می‌گیرند. داخل اتاق رفت. متوجه شد که یکی از مردها با همسرش گلاویز شده است. همان موقع نفر دوم با اسلحه وارد اتاق شد. عفت اول فکر کرد که یکی از پاسدارها برای کمک آمده است اما خیلی زود متوجه شد که اینطور نیست و این آدم غریبه است و قصد کشتن شوهرش را دارند. عفت یادش آمد که منافقین به سر آقای مطهری شلیک کرده بودند. به همین خاطر خودش را روی شوهرش انداخت و دست‌هایش را دور سر او گرفت. ضارب دستش را زیر دست او برد و دو تا تیر پشت سر هم شلیک کرد. یک تیر هم به دیوار اتاق زد و از در بیرون رفت و خیال می‌کرد که شیخ اکبر هاشمی را کشته است. وقتی ضارب از اتاق بیرون رفت، عفت از جا بلند شد. دید از شکم شیخ اکبر خون بیرون زده است. چادری را که برای نماز برداشته بود دور بدن همسر بست. فاطمه شروع کرد به جیغ زدن و گریه کردن. عفت گفت: «جیغ زن برو ماشین خبر کن...» و به این ترتیب ترور منافقان ناکام ماند.

عازم بلژیک شدند. آنها یک هفته در منزل قدسی خواهر عفت ماندند و بعد با ماشین پژو ۵۰۴ که آنجا خریدند، سفر کاری خود را آغاز کردند. آنها با ماشین به آلمان، فرانسه، هلند، سوئد، انگلستان و ایتالیا سفر کردند و با ایرانی‌هایی که برنامه دیدار با آنها را داشتند، ملاقات کردند. آنها ناچار بودند جوروی رفتار کنند که انگار برای گردش آمده‌اند. این کار برای آن بود که توجه دستگاه‌های امنیتی را به سوی خود جلب نکنند. در واقع هدفشان این بود که با مبارزان خارج از کشور ملاقات و گفت و گو کنند.

پس از انجام ملاقات‌ها در اروپا، از آلمان به ترکیه رفتند و ماشین را در فرودگاه ترکیه گذاشتند و بعد به سوریه و لبنان سفر کردند و در آنجا با موسی صدر، دکتر مصطفی چمران و جمعی از طلاب مبارز ایرانی ملاقات کردند.

شیخ پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب کنار افرادی نظیر شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر و آیت‌الله خامنه‌ای نقش مهمی ایفا کرد و در جریان اولین دور مجلس شورای اسلامی با انتخاب نمایندگان به‌عنوان رئیس مجلس برگزیده شد. او همچنین از اعضای هیئت مؤسس حزب جمهوری اسلامی بود. سرپرستی وزارت کشور امام جمعه موقت تهران، جانشین فرماندهی کل قوا، ریاست جمهوری، ریاست مجلس خبرگان و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام از جمله دیگر مسئولیت‌های او بود.

از جمله اتفاقات جالب توجه در زندگی اکبر هاشمی، ماجرای ترور نافرجام اوست که در خرداد ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. آن روز او در منزل

شیخ اکبر به کارهای خود رسیدگی می‌کرد. مبارزات او علیه رژیم شاهنشاهی آغاز شده بود در واقع مبارزات و فعالیت سیاسی شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی از سال ۱۳۴۰ آغاز شد. او در دوران قبل از انقلاب، بسیار به امام نزدیک بود و در طول نهضت امام خمینی (ره) به صورت یک عضو فعال و همیشه در صحنه حضور داشته است. با تبعید امام، نقش هاشمی در مبارزه با شاه و نمایندگی امام در داخل کشور پررنگ‌تر شد. او در همین مقطع همراه آیت‌الله ربانی شیرازی دستگیر و روانه زندان شد. پس از ترور منصور توسط گروه مؤتلفه، در اواخر سال ۱۳۴۳ و نیز سال ۱۳۴۶ دستگیر شد. هاشمی در مجموع ۷ بار و به مدت ۴ سال و ۵ ماه در زندان‌های رژیم پهلوی شکنجه و زندانی شد.

اوایل دهه ۵۰ بود که مبارزه در ایران بسیار مشکل شده بود. ساواک منزل و محل زندگی هاشمی و مدرسه بچه‌ها و تمام حرکات آنها را زیر نظر داشت. شیخ اکبر هاشمی برای بررسی ادامه مبارزه و حل مشکلات و اختلافات مبارزان ایرانی در خارج از کشور تصمیم گرفت به خارج از کشور برود و مبارزان خارج در اروپا، آمریکا، لبنان و غیره را هماهنگ و منسجم کند. قرار بر این شد که همسرش عفت هم با او برود و بچه‌ها نزد عمه‌شان باشند. گرفتن پاسپورت به آسانی امکان‌پذیر نبود اما عاقبت از طریق یک افسر قمی که در اداره گذرنامه کار می‌کرد، مشکل گرفتن گذرنامه حل شد. اوایل سال ۱۳۵۲ بود که زن و شوهر پس از تهیه پاسپورت و ویزا، با قطار به سمت ترکیه حرکت کردند. دو، سه روز در ترکیه ماندند و بعد با هواپیما

عازم بلژیک شدند. آنها یک هفته در منزل قدسی خواهر عفت ماندند و بعد با ماشین پژو ۵۰۴ که آنجا خریدند، سفر کاری خود را آغاز کردند. آنها با ماشین به آلمان، فرانسه، هلند، سوئد، انگلستان و ایتالیا سفر کردند و با ایرانی‌هایی که برنامه دیدار با آنها را داشتند، ملاقات کردند. آنها ناچار بودند جوروی رفتار کنند که انگار برای گردش آمده‌اند. این کار برای آن بود که توجه دستگاه‌های امنیتی را به سوی خود جلب نکنند. در واقع هدفشان این بود که با مبارزان خارج از کشور ملاقات و گفت و گو کنند.

پس از انجام ملاقات‌ها در اروپا، از آلمان به ترکیه رفتند و ماشین را در فرودگاه ترکیه گذاشتند و بعد به سوریه و لبنان سفر کردند و در آنجا با موسی صدر، دکتر مصطفی چمران و جمعی از طلاب مبارز ایرانی ملاقات کردند.

شیخ پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب کنار افرادی نظیر شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر و آیت‌الله خامنه‌ای نقش مهمی ایفا کرد و در جریان اولین دور مجلس شورای اسلامی با انتخاب نمایندگان به‌عنوان رئیس مجلس برگزیده شد. او همچنین از اعضای هیئت مؤسس حزب جمهوری اسلامی بود. سرپرستی وزارت کشور امام جمعه موقت تهران، جانشین فرماندهی کل قوا، ریاست جمهوری، ریاست مجلس خبرگان و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام از جمله دیگر مسئولیت‌های او بود.

از جمله اتفاقات جالب توجه در زندگی اکبر هاشمی، ماجرای ترور نافرجام اوست که در خرداد ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. آن روز او در منزل

مدت اخیر کمتر شده بود. یک بار هم کوه توچال را تا ایستگاه هفتم پیاده رفتیم و صبحانه‌ای با حضور آقای یزدانی خرم و مرحوم ملایری که مسئول تله‌کابین توچال بودند، خوردیم و برگشتیم. حاج آقا اهل فوتبال نبودند. زمانی هم که در زندان بودند والیبالی بازی می‌کردند. برای شادی جامعه ارزش بسیاری قائل می‌شد؛ برای همین هم، روز بازی ایران و استرالیا اصرار کرد که به خیابان و میان مردم برویم. می‌خواستند از دل شلوغی جمعیت برگردیم جماران. من گفتم با این شلوغی خیابان‌ها امکانپذیر نیست. حاج آقا از خوشحالی مردم بسیار خوشحال می‌شدند و این خوشحالی غیرقابل وصف بود. همیشه از موفقیت در ورزش و صعود به جام جهانی خوشحال می‌شدند. این خوشحالی و شادی را می‌توانستیم در چهره و چشم‌هایش ببینیم. کلا آدمی بود که دوست داشتند مردم خوشحال و در رفاه و آرامش باشند.»

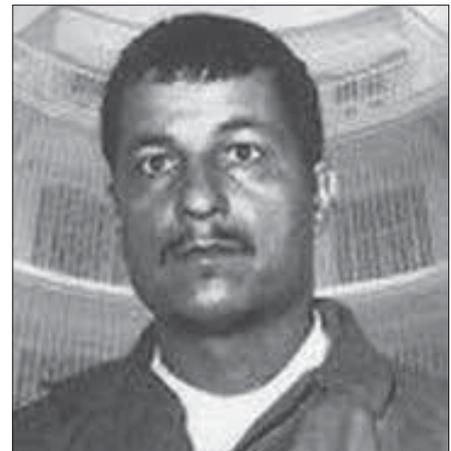
علاقه آیت الله هاشمی به ورزش شنا، تا آخرین لحظه زندگی با او بود. آیت الله هاشمی رفسنجانی ساعت ۱۸:۲۰ دقیقه روز یکشنبه ۱۹ دی ۱۳۹۵ در حالی که به تنهایی در استخر کوشک متعلق به مجمع تشخیص مصلحت نظام در نزدیکی مجموعه سعدآباد شنا می‌کرد، دچار علائم ایست قلبی شد و در شرایطی که علائم حیاتی نداشت، به بیمارستان شهدای تجریش منتقل شد. مراحل احیای قلبی برای او انجام شد اما بیش از یک ساعت تلاش برای احیای آیت الله بی نتیجه ماند و او ساعت ۱۹:۳۰ دقیقه همان روز در ۸۲ سالگی درگذشت. پیکر او همان روز درگذشتش از بیمارستان به حسینیه جماران منتقل شد و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی برای وداع به جماران مراجعه کردند. دو روز بعد پیکر آیت الله برای تشییع به دانشگاه تهران منتقل شد و پس از تشییع با شکوه از دانشگاه تهران، در آرامگاه حضرت امام خمینی (ره) به خاک سپرده شد.

در ایام بعد از پیروزی انقلاب اما به یکباره ماجرای این فیلم‌دیدن‌ها بیشتر شد چرا که او عضو شورای سرپرستی صداوسیما شد و برای همین یک دستگاه ویدئو تهیه کرد و در خانه مرتب فیلم می‌دید. این ویدئو بعدها اسباب سرگرمی بچه‌ها شد، طوری که شیخ اکبر مثل اغلب والدین، از فیلم‌دیدن‌های مداوم بچه‌ها ناراضی بود و اعتقاد داشت که این کار، وقت‌شان را می‌گیرد. علاقه فرزندان آیت‌الله به سینما البته به تولید فیلم‌های آماتور هم می‌انجامد. این روحانی که بعد از انقلاب مقام بلند مرتبه‌ای داشت و محبوب و محرم امام (ره) شده بود، به ورزش هم بسیار علاقه مند بود. محمد جمعه‌ای، محافظ شخصی او می‌گوید: «حاج آقا علاقه‌مند به شنا و کوهنوردی بود. حداقل هفته‌ای یک‌بار شنا می‌کردند و هر روز از تردمیل استفاده می‌کردند. ایشان چنان از پله‌ها بالا می‌رفتند که ما جوان‌ترها کم می‌آوردیم. برنامه کوه را که قبلاً داشتند ولی این

ساعت و نیم در راه هستم و سعی می‌کنم وقتم تلف نشود. در این مدت یا مطلبی را می‌خوانم و مطالعه می‌کنم یا به اخبار گوش می‌دهم. بالاخره دیدن شرایط، رفتار مردم و ویتترین مغازه‌ها و گاهی حوادثی که در مسیر برای مردم پیش می‌آید برای امثال ما که در طول یک روز کاری در اتاق کارمان عمدتاً محبوس هستیم، دیدنی است.» اکبر هاشمی زندگی ساده‌ای داشت. فرزندانش بسیار ساده ازدواج کردند. نمونه‌اش ازدواج دخترها. در این باره از زبان احمد هاشمی رفسنجانی، برادر کوچکتر شیخ اینگونه نقل می‌شود: «آقای لاهوتی بعد از انقلاب به منزل شیخ اکبر آمد و گفت که من دو پسر برای دامادی دارم و شما هم دو دختر. یک جلد قرآن و یک سکه طلا مهریه دختران شیخ اکبر بود آقای طالبانی را دعوت کردند و دو دختر و دو پسر را همزمان به عقد هم در آوردند.»

جالب است که بدانیم شیخ اکبر هاشمی علائق سینمایی هم داشت چنانکه در خاطرات او ارجاعات سینمایی بسیار زیادی وجود دارد. شروع فیلم دیدن او به سال ۱۳۵۴ و ایام زندان برمی‌گردد. آنجاست که هاشمی سریال «دلیران تنگستان» را می‌بیند و می‌پسندد. خودش در این باره اینطور نقل کرده است: «در طبقه دوم زندانی که ما بودیم، یک اتاق را برای استفاده از تلویزیون اختصاص داده بودیم و هرکس هر برنامه‌ای را که می‌پسندید استفاده می‌کرد؛ البته با رعایت حال دیگران. سهم ما روحانیون به علت آنکه تا آن زمان کمتر با برنامه‌های تلویزیون سر و کار داشتیم، زیاد نبود و فقط آنچه را که خالی از گناه و فساد تشخیص می‌دادیم و برایمان جالب بود و تازگی داشت، می‌دیدیم. مثلاً غیر از اخبار و راز بقا، برخی از سریال‌ها از جمله سریال دو طفلان مسلم و دلیران تنگستان را که جهاد بوشهری‌ها علیه اشغالگران انگلیسی بود و از نمونه فیلم‌های خوب و پرجاذبه بودند، تماشا می‌کردیم.»

اوایل دهه ۵۰ بود که مبارزه در ایران بسیار مشکل شده بود. ساواک منزل و محل زندگی هاشمی و مدرسه بچه‌ها و تمام حرکات آنها را زیر نظر داشت. شیخ اکبر هاشمی برای بررسی ادامه مبارزه و حل مشکلات و اختلافات مبارزان ایرانی در خارج از کشور تصمیم گرفت به خارج از کشور برود و مبارزان خارج در اروپا، آمریکا، لبنان و غیره را هماهنگ و منسجم کند



میراث مکتب هاشمی

با توجه به اینکه شخصیت اجتماعی ایشان در نوجوانی شکل گرفته بود علاوه بر تحصیل حوزوی به مسائل اجتماعی نیز می پرداختند. مثلاً ایشان علاقه وافری به مطالعه شرایط کشور داشته و روی شخصیتهای ملی ایران، همچنین در خصوص استعمار و دولتهای سلطه گر تحقیقات قابل توجه ای داشتند. تالیف کتابی درباره کتاب امیرکبیر و همین طور ترجمه کتابی درباره فلسطین از آثار مهم ایشان در این دوره است. همچنین در انتشار مجلاتی مثل مکتب تشیع و مجله انتقام که زیرزمینی بوده است فعالیت های چشمگیری داشتند. خانواده ما از نظر مالی وضعیت متوسط به بالا داشتند، سعی می کردند به خانواده های سایر مبارزین کمک کنند، زمانی که آیت الله هاشمی رفسنجانی در زندان نبودند خودشان رسیدگی به وضعیت خانواده های زندانی یا تحت تعقیب را انجام می دادند و وقتی دستگیر می شدند مادرم به وضعیت دیگر خانواده های زندانی نیز توجه داشت و در حد توان به آنها کمک می کرد. در بحث ایجاد گرایش های انقلابی در میان فرزندان یا هشدار به آنها نسبت به نظام فرهنگی موجود در مدارس و مجامع عمومی چگونه عمل می کرد و حساسیت های دینی و انقلابی اش را چگونه منتقل می کرد؟

از سال ۱۳۴۱ که بحث نهضت جدی شد عملاً عمده وقت آیت الله هاشمی صرف مبارزه می شد و حتی زمانی که ایشان در زندان نبودند درگیر جلسات و سفرهای مربوط به نهضت بودند و بار اصلی مدیریت خانواده برعهده همسرایشان خانم عفت مرعشی بود، البته آیت الله هاشمی رفسنجانی پیگیر وضعیت آموزشی و فرهنگی و عقیدتی فرزندان بودند، ما در مدرسه علوی و رفاه که از مدارس اسلامی آن زمان بودند تحصیل کردیم، بخاطر دارم زمانی که من در سنین نوجوانی بودم و شور انقلابی داشتم ایشان دوره حبس سه ساله خود را در زندان اوین می گذراندند و پیگیری می کردند که من در مسیر مبارزات علیه رژیم شاه جذب گروههای چپ و حتی منحرف اسلامی نشوم.

در بازدیدی که اخیراً از ناشران قدیمی داشتم متوجه شدم قبل از سال ۱۳۴۰ ایشان سهامی را از یکی از شرکتهای انتشاراتی خریداری کرده بودند. این شرکت توسط شهید مطهری و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی اداره



گفت و گو با محسن هاشمی رئیس شورای شهر تهران

در میان فرزندان آیت الله هاشمی، محسن هاشمی بیش از سایرین شناخته شده است. او به واسطه مشغولیت هایی که در سال های پایانی جنگ داشته و همچنین به واسطه مشاورت هایی که برای پدر داشته، بیش از سایر فرزندان در خاطرات و روزنوشت های پدر مورد اشاره قرار گرفته است. پسر بزرگ مرحوم هاشمی، هم اینک ریاست شورای شهر تهران را برعهده دارد. او پیش از این مسئولیت مترو پایتخت را برعهده داشته است. با محسن هاشمی درباره پدرش گفت و گو کرده ایم که در پی می آید:

در مرکز فعالیتهای نهضت قرار گرفتند و در میان انقلابیون ایشان چهره شناخته شده ای بودند.

ایشان در قم از محضر آیت الله بروجردی و آیت الله مرعشی مراجع عالیقدر قم بهره های فراوانی بردند. از همان زمان در زمینه مرجعیت حضرت امام خمینی فعالیتهای برجسته ای داشتند و با اعتقاد راسخ این امور را انجام می دادند.

دوران پیش از انقلاب خانواده شما از چه وضعیتی به لحاظ مالی برخوردار بود و خانواده شما در میان انقلابیون چه جایگاهی داشته است؟

آیت الله هاشمی رفسنجانی، مبارزات خود را از حدود سالهای ۱۳۳۶ آغاز کرده و جزو شاگردان خاص و مورد توجه امام خمینی محسوب می شدند. با رحلت آیت الله بروجردی و مرجعیت امام خمینی

در اوج دفاع مقدس در حال تحصیل در دوره دکترا در پلی تکنیک مونترال و در رشته کامپوزیتها بودم که بدلیل آنکه رشته ام در صنایع موشکی کاربرد داشت، آیت الله هاشمی رفسنجانی توصیه کردند که برای کمک به کشور و صنایع موشکی تحصیلاتم را رها کنم و بازگردم که این اتفاق افتاد و پس از جنگ نیز علاوه بر صنایع موشکی در بازرسی ویژه ریاست جمهوری و دفتر آیت الله هاشمی رفسنجانی، خدمت کردم

مسئله را رها نمی کنند. در نتیجه نه تنها در تهران بلکه در بیش از ۴۰۰ نقطه دیگر از ایران، دانشگاه آزاد تاسیس می شود. ایشان همچنین در بحبوحه جنگ مسئله مترو را مطرح می کنند. قبل از انقلاب سفرهای متعددی به کشورهای مختلف داشتند و علاوه بر توجه به مسائل تاریخ معاصر، به مسئله شهرسازی هم توجه زیادی داشتند. این مسئله حاکی از آن است که به تمام جنبه های زندگی توجه فراوان داشتند. در هیچ زمینه ای هم افراط نمی کردند. یعنی درعین اینکه وسایل آسایش و رفاه را برای اعضای خانواده تامین می کردند، در زمینه کمک به محرومان و مستضعفان نیز پیشقدم بودند. می توانم بگویم پول و ثروت ابزار فخر فروشی برایش نبوده بلکه وسیله ای بوده تا به هدفش برسد. بعد از فوت ایشان علی رغم شایعات فراوان هیچ گونه مال و ثروتی برای خود نیندوخته و حتی اموال شان بعد از انقلاب کمتر شده بود. حتی با وجود انجام دقیق فرایض دینی و عبادی اما در زمینه

می شد. این شرکت انتشاراتی بارها توسط رژیم شاهنشاهی توقیف شده بود. ایشان ضمن اینکه به امور شرعی، دینی، اجتماعی و خانوادگی اهتمام داشتند، در عین حال ششم اقتصادی خوبی هم داشتند و در عرصه تامین معاش پیشرو بودند. ایشان شخصیت شکوفایی داشتند. برخی ایشان را یک شخصیت فراشکوفه - که بسیار نادر هست - می دانند که ضمن تحصیل، تعلیم، مبارزه سیاسی و هدایت صحیح خانواده و فرزندان در فکر امرار معاش هم بودند.

ایشان از هیجانانگیز مثبتی برخوردار بودند و در زندگی خود جهان بینی و هدف داشته و برای رسیدن به هدف خود پشتکار فراوانی نشان داده است. لذا به دستاوردهای عظیمی هم رسیده اند. این دستاوردها قابل طرح است. شما کمتر کسی را می بینید که تمام دستاوردهای زندگی اش تقسیم بندی شود و مردم بتوانند آن را لمس کرده و درک کنند. ایشان در زمینه مسائل دینی و قرآنی نیز فعال بودند و تفسیر قرآنی که از ایشان به جا مانده ۵۳ جلد است. ۲۳ جلد تفسیر راهنما و ۳۰ جلد هم فرهنگ قرآنی که در طول دورانی که ایشان در زندان بودند به نگارش در آمده است. علی رغم اینکه قلم و کاغذ در اختیار نداشتند، در ذهن شان فیش ایجاد می کرده و زمانی که از زندان آزاد می شده آنها را یادداشت می کردند.

شش مرتبه ایشان زندانی شدند و طولانی ترین آن هم سه سال بود. ایشان فیش های قرآنی را در این دوران آماده کرده که مبنای همین تفسیر ۵۳ جلدی شده است. این اثر توسط موسسه علمی و فرهنگی قرآنی قم منتشر شد. ایشان در سال ۱۳۴۶ با کمک اصناف و بازاریان تهران بنیاد فرهنگی رفاه را تاسیس کردند و زمانی که امام به ایران بازگشتند، اولین مکانی که ایشان حضور یافتند، همین بنیاد فرهنگی رفاه بود که در آنجا تصمیمات مهمی گرفته شد. این موسسه در دوران رژیم سابق چندین مرتبه توقیف شد و چندین نفر از معلمان نیز اعدام شدند.

نکته جالب این است که در آن زمان مدارس خصوصی و هیئت امنایی که وجود داشتند بیشتر پسرانه بودند. اما ایشان در آن زمان مدرسه دخترانه تاسیس می کنند. ایشان همین رویکرد را در خصوص تاسیس دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۶۱ در بحبوحه جنگ دنبال می کنند و با وجود مشغله فراوان این



ایشان با هوشمندی که داشتند از طریق سیستم بانکی اعتبار برای مترو ایجاد و ساخت مترو را با وام بانکی آغاز کردند و گفتند مترو این ظرفیت را دارد که از قبل فروش املاک اطراف ایستگاه و تراکم های اداری و تجاری اطراف ایستگاه، درآمد زایی کند. اما آنچه که ایشان برای مترو در ذهن داشتند در عمل چندان اجرا نشد

و در دولت اصلاحات بدلیل تخصص و تجربه ای که در حوزه حمل و نقل ریلی و شرکت مترو داشتم بعنوان مدیرعامل متروی تهران از سوی وزیرکشور وقت منصوب شدم و تا زمان عضویت در شورای شهر تهران با رای مردم، مسئولیت حاکمیتی دیگری نداشتم.

آیا نسبت به واکنش افکار عمومی حساس بودند و آیا فرزندانشان را از فعالیتهای

مستحبات افراطی نمی کردند. از خاطرات آقای هاشمی بر می آید که ایشان توجه ویژه ای به خانواده و رشد و پیشرفت فرزندانش داشته است. آیا رشد شما تابعی از جایگاه رسمی و قانونی علی الخصوص در بحث بهره مندی از رانت مرحوم هاشمی بوده است؟

فکر می کنم مسیر رشد و حرکت بنده براساس تخصص و تحصیلاتم بوده است

فعال شد و امکانات شان برای ساخت مهمات انبوه مورد استفاده قرار گرفتند. در بخش ساخت قایق های فایبرگلاس فعالیت های خوبی صورت گرفت. حتی در آن دوران اولین زیردریایی ساخته شد. ایشان تمامی موارد را رصد کرده و امکانات لازم تامین می کردند تا نتیجه خوبی حاصل شود. در واقع پایه های صنایع نظامی کشور در همان دوران طراحی شد. دید کامل و کافی از کشور داشتند. بهترین ویژگی اش این بود که اهل مطالعه بوده و گزارشات واصله را دقیقاً مطالعه می کردند و هیچ وقت بدون مطالعه به سخنرانی نمی رفت. به نظر من اطلاعات وسیع و دقیقی از کشور داشتند طرح آمایش سرزمین در ذهنشان کاملاً ترسیم شده بود. در زمینه صنایع برق، آب، پتروشیمی، فولاد و صنایع زیربنایی دغدغه های زیادی داشتند. از حوزه اجتماعی و فرهنگی غافل نبودند. روزنامه های ایران و همشهری در دوران ایشان تاسیس شدند و مورد استقبال مردم قرار گرفتند.

با توجه به اینکه ایشان در زمینه مترو فعالیت داشتند و شما هم دوره ای مدیریت شرکت مترو را برعهده داشتید، اهتمامش نسبت به این طرح چگونه بود؟

این طرح اوایل انقلاب مسکوت مانده بود که با درایت آنرا در اوج جنگ مجدداً مطرح کردند. اعتقادش این بود که در حین جنگ ما باید فعالیتهای پیمانکاری خود را آغاز کنیم تا مردم فکر نکنند ما برای آینده کشور و آنها برنامه ای نداریم. لذا طرح این گونه مسائل در خطبه های نماز جمعه در زمره درایت خاص ایشان بود. جنگ طولانی شده بود و مشکلات ترافیک و فاضلاب در شهرها وجود داشت. این مسائل را می دیدند و می گفتند نه تنها تهران به قطار و صنایع ریلی احتیاج دارد بلکه بقیه کلان شهرها هم باید این امکانات را داشته باشند. علی رغم این تلاش ها طرح مترو در دولت رای نیابرد و ایشان به عنوان رئیس مجلس در هیئت دولت حضور یافت و ضرورت آن را تبیین کرد تا رای بیاورد. اگر برنامه ایشان درباره مترو به دقت پیگیری می شد، الان شاهد این حجم از ترافیک و آلودگی نبودیم. چرا که باید ۴۰۰ کیلومتر مترو، ۱۲ خط و ۲۵۰ ایستگاه می ساختیم حال آنکه ما در حال حاضر یک سوم این امکانات را داریم.

ایشان چه گام های مهمی در این بخش برداشتند؟



بدلیل تجربیات سختی که در قبل و بعد انقلاب داشتند و حوادثی مانند ترورهای شهید بهشتی، مطهری، رجایی و باهنر یا رحلت امام خمینی را تجربه کرده بودند در برابر ناملایمات و حوادث بسیار صبور و شکیبا بودند، و در حوادثی نظیر رد صلاحیت ایشان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ بسیار با سعه صدر و خویشتنداری برخورد کردند

را هم به ایشان واگذار کرده و جانشین فرمانده کل قوا بودند. در تکنولوژی جنگ اطلاعات فراوانی داشتند که صرفاً به فعالیت های موشکی محدود نمی شد. من در سال ۱۳۶۵ تازه از تحصیل به ایران برگشته بودم. غربی ها کمک های تجهیزاتی و نظامی فراوانی به عراق می کردند، اما ما می بایست خودمان تهیه می کردیم. لذا صنایع نظامی سپاه در کنار صنایع نظامی وزارت دفاع فعال شده بود. بنده هم در این بخش مشغول شدم. به یاد دارم در آن دوران استفاده از صنایع کشور برای تولید مهمات مسئله خیلی مهمی بود. تمام صنایع نظامی کشور توسط سپاه و کمک مرحوم هاشمی

متعارف اقتصادی برحذر می داشتند؟

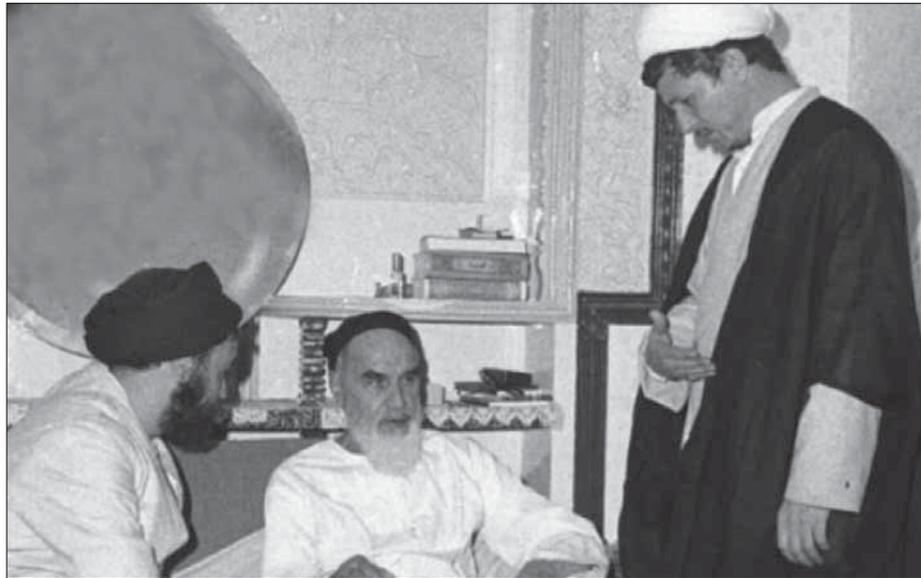
کار اقتصادی سالم را چه برای فرزندان و چه برای دیگران مذموم نمی دانست. چیزی که برای ایشان مهم بود این بود که فعالیت اقتصادی باید سالم و در راستای رفاه جامعه باشد. تاکید می کرد نباید فعالیت اقتصادی در مسیر حوزه دولتی داشته باشیم. املاکی را از پدرش به ارث برده بودند که بیشتر در زمینه باغ پسته بود.

آیا بر فعالیتهای اقتصادی فرزندان نظارت می کرد؟

ایشان مقداری زمین در قم داشتند که بیشتر آن را به طلاب نیازمند خانه بخشیدند و بخشی از آنرا به ما دادند، ما روی همان زمین ها ساخت و ساز کردیم و بعداً فروختیم. من خانه ام در تهران را از درآمد حاصله از فروش زمین های قم ساختم. لذا با فعالیت های اقتصادی سالم و متوسط بدون شائبه ای مخالفت نمی کرد. کل شایعاتی که در مورد خانواده ما ایجاد شد هیچ نکته ثابت شده ای وجود ندارد و این شایعات بی اساس بیشتر برای استفاده در رقابتهای سیاسی مطرح می شد.

آقای هاشمی طرحهای بزرگی همچون دانشگاه آزاد و مترو و فعالیتهای موشکی و هسته ای و ... داشتند. در بحث صنایع موشکی و نظامی که در خاطرات ایشان هم به نقش شما اشاره شده چه افق و دغدغه هایی داشتند؟

ایشان در تثبیت انقلاب نقش اساسی داشتند. در دوران جنگ نماینده امام در شورای عالی دفاع ملی بودند که امام (ره) فرماندهی جنگ



برابر ناملایمات و حوادث بسیار صبور و شکیبیا بودند، و در حوادثی نظیر رد صلاحیت ایشان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ بسیار با سعه صدر و خویشانداری برخورد کردند.

از چه میزان رفاه در منزل برخوردار بود؟ زندگی شخصی معمولی داشتند، در منزل معمولا غذایی ساده می خوردند و شام را اکثرا سبک و در حد سبزیجاتی نظیر کاهو صرف می کردند، برای انجام کارهای شخصی خود از کسی کمک نمی خواستند و وقت خود را صرف مطالعه، ورزش و فعالیت‌های مفید می کردند.

آیا آمادگی و نوعی پیش بینی برای مرگ داشت آیا در اواخر سخن از فوت و مرگ می گفت؟

ایشان از ابتدای نهضت خودشان را برای مرگ و شهادت آماده کرده بودند و برخی مواقع هم می گفتند که فکر نمی کردند تا بدین اندازه ایشان ناراحتی و کسالت خاصی نداشتند این حادثه برای ما کاملا غیرمنتظره بود. مهمترین میراث ایشان برای خانواده و جامعه چیست؟

مهمترین میراث ایشان، اندیشه و راهی است که ما می توانیم از آن به مکتب هاشمی یاد کنیم، عقلانیت و اعتدال مفاهیمی است که ایشان موفق شدند آن را در سطح اداره جامعه در بالاترین سطح عملیاتی کنند و این دستاورد بزرگی است، اگر این مسیر ادامه یابد و ما در مسیر اعتدال و عقلانیت حرکت کنیم می توانیم بگوییم راه ایشان را ادامه داده ایم.

ایشان در تثبیت انقلاب نقش اساسی داشتند. در دوران جنگ نماینده امام در شورای عالی دفاع ملی بودند که امام (ره) فرماندهی جنگ را هم به ایشان واگذار کرده و جانشین فرمانده کل قوا بودند. در تکنولوژی جنگ اطلاعات فراوانی داشتند که صرفا به فعالیت های موشکی محدود نمی شد

حالا اگر به این مشورت ها عمل نمی کردند در مرحله اول خودشان آسیب می دیدند و در مرحله بعد کشور و جامعه از این تندروری زیان می کرد، اما راه بهتری جز دادن فرصت برای تجربه اندوزی وجود ندارد و ایشان نصایح و مشورت های خود را ابراز می کردند اما عمل را به خود فرد واگذار می نمودند. وقتی در انتخابات های متعدد رای می آورد و یا در برخی موارد رای نمی آورد چه واکنشی نشان می داد؟

بدلیل تجربیات سختی که در قبل و بعد انقلاب داشتند و حوادثی مانند ترورهای شهید بهشتی، مطهری، رجایی و باهنر یا رحلت امام خمینی را تجربه کرده بودند در

به خاطر مخالفت هایی که با مترو وجود داشت به این طرح اعتبار دولتی ندادند. ایشان با هوشمندی که داشتند از طریق سیستم بانکی اعتبار برای مترو ایجاد و ساخت مترو را با وام بانکی آغاز کردند و گفتند مترو این ظرفیت را دارد که از قبل فروش املاک اطراف ایستگاه و تراکم ها اداری و تجاری اطراف ایستگاه، درآمد زایی کند. اما مسیری که ایشان برای مترو در ذهن داشتند در عمل چندان مورد توجه قرار نگرفت و مترو با مشکلات مالی زیادی مواجه شد و سرعت ساخت آن با کندی مواجه شد.

آن زمان شهرداران تابع دولت بودند. آیا سازو کاری که بتواند شهرداران را با این دید همراه کند، وجود نداشت؟

زمانی که این موضوع مطرح شد، شهردار تهران آقای کرباسچی بود و ایشان تحت فشار بودند که این کار را انجام دهند. اما شرکت مترو از شهرداری جدا بود با هم تعامل نمی کردند. شرکت مترو در وزارت کشور بود و کار خودش را انجام می داد زمانی که من مسئولیت مترو را برعهده گرفتم آنرا به شهرداری ملحق کردم.

کارنامه ایشان را در چه حوزه هایی قابل نقد و چه در حوزه هایی تکرار ناپذیر می دانید؟

اصولا آیت الله هاشمی رفسنجانی را در عین قابل نقد بودن، تکرار پذیر نمی دانم چرا ایشان بدلیل هوش خارق العاده، پشتکار و صبر بی نظیر و اخلاق و عقلانیتی که داشتند و در موقعیت استثنایی که بعنوان معتمد امام خمینی قرار گرفتند توانستند بسیاری از اقدامات و طرحهایی را که شاید از شخص دیگری ساخته نبود، به انجام برسانند در عین حالی که ایشان معصوم نبودند و طبیعتا دچار خطاهایی شدند که حتی اگر خودشان مجددا در آن موقعیت قرار می گرفتند تجربه بهتری پیدا می کردند.

واکنش ایشان در برابر فشارهای سیاسی از ناحیه دوستان سابق چه در دوره اصلاح طلبان و چه در دوره اصولگرایان چگونه بود و وقتی که عملکرد دوستان سابقش را بر خلاف مصلحت و منافع کلان کشور می دید اما نفوذ کلام در آنها نداشت، چه می کرد؟

با افراط و تفریط مخالف بود و تندروری را به زیان کشور می دانست، طبیعتا در دو جناح سیاسی چهره های شاخصی بودند که با ایشان ارتباط داشتند و مشورت می گرفتند،

مثل یک مجاهد زیست



روایت حجت الاسلام و المسلمین سید محمد علی شهیدی محلاتی

حجت الاسلام و المسلمین سید محمد علی شهیدی محلاتی نماینده ولی فقیه، معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران از زمره روحانیونی است که حدود سه دهه با مرحوم هاشمی کم و بیش حشر و نشر داشته است. ایشان از زمانی که مرحوم هاشمی را در جلسات برنامه ریزی و همفکری روحانیت مبارز تهران ملاقات کرده بر این نظر است که شجاعت، قدرت تصمیم گیری، جامعیت در مسائل انقلابی، اخلاق نیکو و... سبب حفظ جایگاه ویژه مرحوم هاشمی در نزد یاران انقلاب و امام (ره) شده است. حجت الاسلام و المسلمین شهیدی محلاتی در گفت و گو با «شاهد یاران» دیدگاهها و ویژگی های آیت الله هاشمی را تشریح کرده است.

نقشی شد؟

بله، همین طور است. آقای هاشمی به عنوان یکی از چهره های نزدیک و مورد اعتماد حضرت امام (ره) در جایگاه ریاست مجلس شورای اسلامی در سه دوره نقش مهمی در زودن قوانین ظالمانه از اداره کشور و جایگزینی قوانین اسلامی و انسانی داشته است. همین طور ایشان به همراه شخصیت های مهم و اثرگذاری چون حضرت آیت الله خامنه ای و آیت الله بهشتی در تاسیس و حمایت از نهادها و ارگان های انقلابی ایفای نقش کردند. در این حمایت ها و پشتیبانی ها ما شاهد تفوق گفتمان انقلاب و اسلام در سراسر بوروکراسی و حوزه های اجرایی و علمی کشور بودیم. با توجه به اینکه این گفت و گو صرفاً درباره سرنوشت مرحوم آیت الله هاشمی است من

آقای غروی رفسنجانی که از منبری های تهران بود، ملاقات کردم. از همان زمان متوجه شدم که آقای هاشمی بیان روان، توان تصمیم گیری بالا، اخلاق نیکو، نظرات جامع و شجاعت زیاد و... دارند. این ویژگی ها سبب علاقه اینجانب به ایشان شد به طوری که هرباری که ایشان را ملاقات می کردم، ارادت بیشتری پیدا می کردم. از نظر مبارزه باید بگویم همگان می دانند که ایشان از افراد صاحب نظر و برنامه ریز در مبارزات انقلابی بود و حضور بسیار فعال و سازمان دهنده در راهپیمایی ها و صدور اعلامیه ها و اطلاعیه ها داشت. علاوه بر نقش ایشان در پیروزی انقلاب اسلامی، یک اجماع کلی درباره نقش محوری آقای هاشمی در تثبیت انقلاب اسلامی وجود دارد، از دیدگاه شما چه عواملی باعث موفقیت ایشان در ایفای چنین

در ابتدا تقاضا دارم شما به عنوان به یک روحانی که در مبارزات انقلابی شرکت داشتید، روند آشنایی و شناخت تان از مرحوم آیت الله هاشمی را بگویید و اینکه ایشان چه نقشی در دوران قبل از انقلاب داشتند؟

در اواخر سال ۱۳۵۶ در بعضی از جلسات جامعه مبارز روحانیت که معمولاً در منازل بزرگان روحانیت تهران تشکیل می شد، بنده توفیق پیدا می کردم و شرکت می نمودم. ایشان را به هنگام شرکت در این جلسات شناختم. البته پیش از آن نام آقای هاشمی و مقالات و کتابهایش را در حوزه و خارج از حوزه شنیده و خوانده بودم، منتهی از نزدیک آشنایی نداشتم. آنطور که به یاد دارم اولین دیدار و آشنایی نزدیک من با ایشان مربوط به زمانی است که ایشان را در منزل مرحوم

می دانست. یعنی پذیرفته بود باید فشارها و سختی ها را تحمل کند، تا مسیر پیش روی کشور توسعه و آبادانی باشد.

چه خصلت ها و ویژگی های ایشان به عنوان رئیس مجلس، رئیس جمهور، رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام برای شما بیش از همه جالب توجه بود؟

قبل از هر چیز ظرفیت و قدرت تحمل ایشان نه تنها برای اطرافیانش بلکه برای همه اهل سیاست زبازد بود. در سایه چنین خصلتی می توانست با همه جریان های فکری و سیاسی کشور یا مخالفان و موافقانش همکاری کند. چه آن وقت که رئیس مجلس بود و چه آنوقت که رئیس جمهور بود و حتی زمانی که خارج از قدرت بود با همه جناح های سیاسی کشور مرتبط بود. به کار جمعی و مشترک واقعا اعتقاد داشت. فکر می کرد که برای ساختن ایران و سربلندی انقلاب و اعتلای نام حضرت امام (رخ) باید همه دست به دست هم بدهند و از تندروری و کندروی پرهیز کنند. خطبه های نماز جمعه ایشان در دهه ۶۰ و دهه ۷۰ خط شکن بود. در هر جا اگر مشکلی وجود داشت ایشان ایده و طرحی برای کنار زدن مشکلات داشت. به هیچ در حیات خودشان دنباله روی از احزاب نکردند. بلکه معتقد بود که باید از تنش ها و ستیزهای سیاسی که بین احزاب قدرت گرا و غربی وجود دارد پرهیز کرد و احزابی برای افزایش هم افزایی جریان های مختلف داشت. اگر احزاب به جای رقابت خصمانه و قدرت گرا با هم تعامل مثبت و هدفمند و در راستای توسعه و تعالی کشور داشته باشند، موفقیت

این مقاطع ایشان به عنوان موثرترین شخصیت ها نقش های ویژه ایفا کرده و کارنامه ای بی بدیل از خود بر جای گذاشته است. آقای هاشمی پس از جنگ، در مقام رئیس جمهور باردیگر نگاه آینده نگرانه خودشان را نشان داده و اقدام به بازسازی کشور کرد. تلاش های خستگی ناپذیرش موجب تغییر چهره کشور از یک کشور جنگ زده به کشوری در حال توسعه و پیشرفت شد. در دوران مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز تجارب خود را به کار بست تا کارنامه انقلاب پرثمرتر شود. علی ای حال می توانم بگویم ایشان مانند یک مجاهد زیست. از ابتدا تا پایان عمرشان در خدمت اهداف و ایده های برگرفته از اسلام و انقلاب و با هدف خدمتگزاری به مردم بود، قرار داشت. اما اینکه دلایل این موفقیت و مجاهدت چیست سوال مهمی است که به نظر من به شخصیت کمال گرای ایشان بر می گردد. در عمل روانشناسی می گویند کمال گرا انسان های آرمانگرایی هستند. که مدام در پی پیشرفت و تعالی هستند. آقای هاشمی در همه عمرش تلاش کرده که امروزش بهتر از دیروزش باشد. ایشان کشور را هم اینگونه می خواست. تلاش می کرد که مدام در حال پیشرفت باشد. شاید اگر ایشان نبود مسیر پیشرفت به این سرعت هموار نمی شد چرا که ایشان بدون توقف و بازگشت مسیر را به سمت قله ادامه داد و هیچ گاه نسبت به راه خود تردید نکرد. علتش هم این است که سخت اهل مقاومت، استقامت، تحمل و صبوری بود و اینها را برای رسیدن به سازندگی و توسعه گرای ضروری

از پرداختن به نقش سایر بزرگان در تثبیت انقلاب و سرفرازی کشور پرهیز می کنم اما درباره آقای هاشمی باید تاکید کنم که از همان ابتدا یعنی پیروزی انقلاب و چه بسا قبل از پیروزی انقلاب ایشان نگاه کلان و آینده نگرانه ای به مسائل و پدیده ها داشت.

ما در مقاطع مختلف تاریخی می توانیم نقش های ایشان را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم تا معلوم شود که ایشان همیشه یک دیدگاه کلان را پیگیری کرده و تا آخر حیاتشان در همان مسیر بوده است. این مسیر مسیر سربلندی و شکوفایی اسلام بوده است. آقای هاشمی به مثابه یک جهادگر در این زمینه کارنامه ای پر بار از خود بر جای گذاشته است. چه مبارزات انقلابی ایشان و چه مجاهدت های شبانه روزی ایشان در دوران جنگ و پس از جنگ مورد توجه همه علاقمندان انقلاب و بیش از همه رهبری معظم انقلاب بوده است. شما ببینید رهبری معظم انقلاب از هیچ شخصیتی به اندازه ایشان در مقاطع مختلف که تا آخرین روزهای حیات ایشان را در بر می گیرد تعریف و تمجید نکرده است. این نشان دهنده جایگاه ویژه آیت الله هاشمی در ساختار کشور و ارکان انقلاب است.

ما در دوران پس از انقلاب مقاطع حساس تاریخی بسیار مهمی داشتیم؛ مثل تنش های اولیه انقلاب و ماجراهای ترور منافقین و برکناری اولین رئیس جمهور، مسئولیت جنگ، برنامه ریزی های دشمنان انقلاب برای براندازی نظام از طریق کودتای نوژه یا دست اندازی های دیگر، رحلت حضرت امام انتخاب رهبری جدید نظام و ... که در همه



آقای هاشمی در همه عمرش تلاش کرده که امروزش بهتر از دیروزش باشد. ایشان کشور را هم اینگونه می خواست. تلاش می کرد که مدام در حال پیشرفت باشد. شاید اگر ایشان نبود مسیر پیشرفت به این سرعت هموار نمی شد چرا که ایشان بدون توقف و بازگشت مسیر را به سمت قله ادامه داد و هیچ گاه نسبت به راه خود تردید نکرد

زیادی حاصل می شود.

در آن مقطع دو جریان سیاسی در کشور حضور و فعالیت داشتند. جریان چپ و جریان راست. اما آقای هاشمی فراتر از جریانان سیاسی برای توسعه ملی گام بر می داشت. نمی توانیم رویکرد سیاسی آقای هاشمی را در ظرف یک جناح بگنجانیم. در حقیقت ایشان مدل جدیدی را در کشور بنا کردند که همه جریانان سیاسی می توانستند در دولت ایشان حضور داشته و فعالیت کنند و ایشان فراتر از مرزبندی های سیاسی با آنها همکاری داشته باشد. رویکرد اخلاق گرایی ایشان واقعا کم نظیر بود. بسیار خوش بین، خویشتن دار و دارای سعه صدر بود. هیچ گاه نشنیدم راجع به یک جریان سیاسی قضاوت خارج از انصاف و عدالت و پیشداوری کند. به وحدت ملی و انسجام ملی بسیار اعتقاد داشت و به شدت از تفرقه پرهیز می کرد. اندازه ایشان مدارای سیاسی کم نظیر بود.

شما کدام مقطع از حیات سیاسی ایشان را واجد اهمیت بیشتری در انقلاب می دانید؟

من این را از زاویه دیگری می بینم. اگر به دهه ۶۰ نگاه کنیم شاهدیم اولاً در اوایل دهه ۶۰ بحرانهای شدیدی داشتیم. آنجا چند تحول را داریم. یکی از تحولات این است منافقین اعلام جنگ مسلحانه می کنند به تبع آن آیت الله خامنه ای در بمب گذاری مجروح می شوند و در حادثه هفتم تیرماه ۷۲ نفر از حزب جمهوری به همراه شهید بهشتی به شهادت می رسند. در هشتم شهریور هم رئیس جمهور و نخست وزیر شهید می شوند. کمی قبل از این ترورها بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور با عدم کفایت سیاسی اش در مجلس مواجه می شود. بنابراین سال ۶۰ سال عبور از بحران است و آقای هاشمی در عبور از این بحران نقش کلیدی دارد. یعنی اگر بخواهیم به نقش آقای هاشمی اشاره کنیم باید به عبور از بحرانهای سال ۶۰ اشاره کنیم. نقش کلیدی را داشتند. یکی دیگر که به مطلب شما باز می گردد بحث جریان های سیاسی و جایگاه آقای هاشمی در بین بین آنهاست. مثلا مجلس مصوباتی را دارد راجع به بحث قانون زمین شهری و قانون کار و نظایر اینها که شورای نگهبان اینها را رد می کند. درست است که نهادهای رسمی ما از سوی جریانهای سیاسی نمایندگی ندارد بلکه مربوط به حاکمیت نظام است اما در سطح افکار عمومی چنین مباحثی در آن مقطع زمانی وجود دارد که منجر می شود آقای هاشمی

یک نقش کلیدی دیگر را ایفا کند و آن این است بالاخره این اختلافاتی که به وجود آمده بر مبنای آنها نباید بین نهادهای انقلاب جبهه بندی شود. پس لازمه آن است جایی برای حل این اختلافات به صورت مسالمت آمیز شکل گیرد که بر پایه گزارشی که مرحوم هاشمی به حضرت امام می دهد شاهدیم قدمهای اولیه برای شکل گیری مجمع تشخیص مصلحت نظام به عنوان نهادی برای حل مسالمت آمیز اختلافات شکل می گیرد لذا در شکل گیری چنین نهادی که به امر حل اختلافات که هم بعضا اختلافات جریانهای سیاسی است نقش ویژه ای ایفا می کند.

اگرچه جنگ را هم داریم که مرحوم هاشمی نقش مهمی را در آن ایفا می کند. چرا که جانشین فرمانده کل قواست و نهایتا با گزارشاتی که به حضرت امام داده می شود

علاوه بر همه صفاتی که برای آقای هاشمی تعریف می کنیم واژه عملگرایی را هم درباره ایشان به کار می بریم. یعنی ایشان در عمل آنچه که قابل عملیاتی شدن بود را در نظر می گرفتند. آقای هاشمی نشان داد یک سیاستمدار بسیار معتقد و پایبند به اصول است

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ رقم می خورد.

بعد از این که مسئولیت آقای هاشمی در جنگ و ریاست جمهوری تمام شد و به مجمع تشخیص مصلحت نظام آمدند، برخی می گویند آقای هاشمی ظرفیت مجمع را بیشتر کرد. چقدر این صحبتها مقرون به واقعیت است؟

همانطور که گفتم اگر به تاریخچه مجمع نگاه کنیم، می بینیم در سال ۶۲ آقای هاشمی به عنوان رئیس مجلس شورای اسلامی نامه ای به حضرت امام می نویسد که تکلیف مصوباتی که ما در مجلس تصویب می کنیم و شورای نگهبان مخالفت کرده، چیست؟ مجلس معتقد است کارش درست است و خلافی در مصوباتش نمی بیند. اما با مخالفت شورای نگهبان، موضوع راکد مانده است.

حضرت امام ابتدا دستور دادند اگر دو سوم مجلس بر مصوبه ای صحه گذاشتند، شورای نگهبان هم تبعیت کند و قانون شود. اما باز هم در روند اجرا، اشکالاتی پیش آمد و در نهایت مجمع تشخیص مصلحت نظام برای داوری میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی تشکیل شد.

اما علت این که فعالیت مجمع در ابتدا چندان نمود نداشت، شاید به این دلیل بود که رئیس جمهور وقت، رئیس مجمع هم بود. زمان ریاست جمهوری مقام معظم رهبری ایشان هم رئیس جمهور بودند و هم رئیس مجمع. شاید چون مجمع از ریاست جمهوری تفکیک نشده و امورش یکجا انجام می شد، این تصور پیش آمد که فعالیتش چندان جدی نبود. در صورتی که همان موقع در قوانین بسیار مهمی رفع اختلاف شد. البته داوری میان شورای نگهبان و مجلس، تنها یک بخش از مأموریت های مجمع بود، در واقع نقش اصلی مجمع تشخیص مصلحت نظام بن بست شکنی بود. اگر این نهاد نباشد، چند قانون معطل می ماند؟ بالاخره نهادی باید حرف آخر را بزند. بعد از ریاست جمهوری آیت الله هاشمی رفسنجانی، ایشان ریاست مجمع را هم به عهده داشتند که تصمیمات بسیار خوبی هم گرفته شد. در واقع هر چه از اول انقلاب دور می شویم، بیشتر وارد تثبیت نظام و نهادها می شویم. اوایل انقلاب، بحث های پیش پا افتاده هم برای ما معضل بود. در کل به نظر من نقش مجمع تشخیص مصلحت نظام از اول جدی بود. اگر جدی نبود، امام دستور تأسیس این نهاد را صادر نمی کردند.

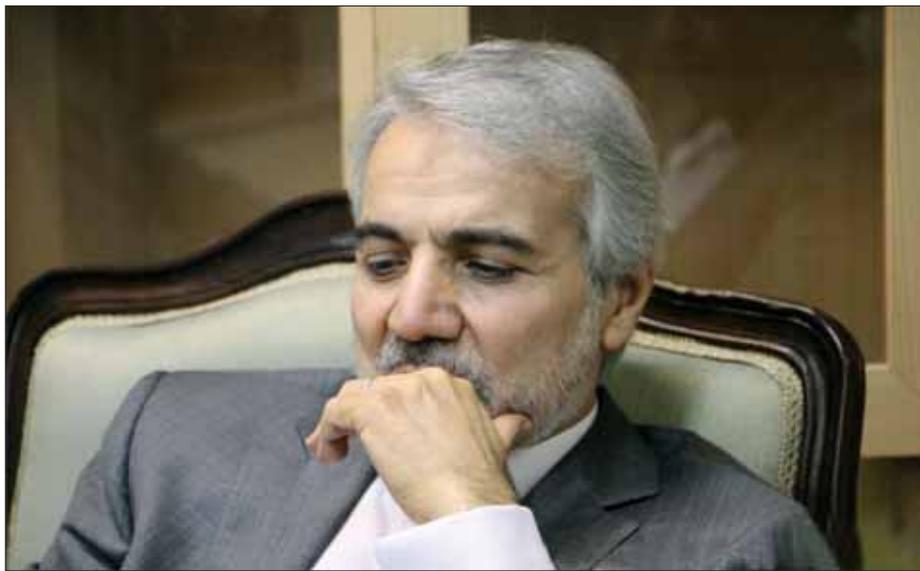
کدام بخش از خصلت های آقای هاشمی از نگاه ها پنهان یا دور مانده است؟

فقهائیت و آشنایی ایشان به مباحث فقهی کمتر در انداز عمومی مطرح شده است. در حالی که ایشان وقتی در رژیم شاه در زندان به سر می برد تفسیر قرآن می نوشت. آشنایی ایشان با مباحث فقهی و قرآنی یک ظرفیت و پتانسیل بالایی در ایشان برای اداره قوه مقننه و مجریه ایجاد کرده بود. این توانایی در کشور محدود به چند شخصیت مثل مقام معظم رهبری است که هم از ظرفیت سیاسی بسیار بالایی برخوردار و هم آشنا به مسائل بین الملل و روز باشند، هم به مسائل فقهی تسلط داشته باشند. البته در اوایل انقلاب شهید بهشتی، شهید مطهری از این دسته بودند اما در اثر ترور و شهادت آنها شمار این شخصیت ها محدودتر شد. ایشان معتقد بود باید فعالیت های سیاسی هدفمند و در چارچوب انقلاب داشته باشیم.

مشی؛ اعتدال هدف؛ توسعه

در این مقطع آقای هاشمی عمدتاً در مجلس حضور و ریاست قریب به سه دوره آنرا برعهده داشت، شما چه برداشتی از عملکرد ایشان در این مقطع دارید؟

به واسطه حضورم در مجلس سوم از طرف مردم رشت که نیمی از دوران ریاست آن برعهده مرحوم آیت الله هاشمی بود با ویژگی های ایشان از نزدیک آشنا شدم؛ از جمله اینکه ایشان مدیری کاریزما و با اثربخشی فوق العاده بود. چه جناح راست آن روز و چه جناح چپ که به عنوان خط سوم از آن یاد می شد، به یک اندازه خود وابسته آقای هاشمی می دانستند و ایشان را به عنوان یک چراغ راه می دانستند. در واقع ایشان جایگاهی فراتر از جناح ها داشت. ایشان از نیمه دوم مجلس سوم که پس از ارتحال حضرت امام و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، کابینه خود را از هر دو جناح برگزید و تلاش کرد جایگاه فرا جناحی خود را حفظ و از همه ظرفیتهای کشور استفاده کند. اما جناح چپ آن زمان به تدریج بنای ناسازگاری با آقای هاشمی را گذاشت که استیضاح وزرای آقای هاشمی توسط فراکسیون چپ موسوم به خط سوم نمونه بارز این ادعاست. فراکسیون چپ اکثریت مجلس را در اختیار داشت و تصور می کرد که برخورداری از رای اکثریت نمایندگان این امکان و توان را به آنها می دهد که آقای هاشمی را به خود متمایل تر کنند در حالی که ایشان نگاه فرا جناحی داشت و مایل به حذف جناح راست نبود، امری که به مزاج جناح چپ خوش نمی آمد. شاید اولین فاصله از اینجا آغاز شد، چون تمامیت خواهی جناح چپ باعث شد جناح راست که در اقلیت بود، فاصله گرفتن جناح چپ از آقای هاشمی رفسنجانی را فرصت مغتنمی بداند تا خود را به آقای هاشمی نزدیک تر کند. در ادامه این روند جناح راست در انتخابات بعدی مجلس (دوره چهارم) نه تنها با شعار حمایت از رهبری و دولت بلکه با اعلام وفاداری و حمایت از دو شخصیت حقیقی یعنی حضرت آیت الله خامنه ای به عنوان ولی فقیه و آقای هاشمی به عنوان رئیس جمهور پا به عرصه رقابت گذاشت. به طوری که تصویر این دو چهره اصلی انقلاب را در صدر لیست انتخاباتی خود قرار داد و با نام حمایت از هاشمی و بهره گیری از پتانسیل محبوبیت ایشان در جامعه به رقابت با جناح چپ پرداخت. در نتیجه جناح چپ که به نوعی از آقای هاشمی فاصله گرفته بود، در این انتخابات شکست سختی متحمل شد. به طوری که جای جناح چپ و راست در مجلس چهارم نسبت به مجلس سوم با هم عوض شد. این روند با کمی



روایت محمدباقر نوبخت از کارنامه آیت الله هاشمی

تفکر سیاسی آیت الله هاشمی در قریب به ۴ دهه حضور ایشان در عرصه قدرت، بیش از آنکه متأثر از نگاه یک جناح باشد، دربرگیرنده وجوه اشتراک جناح های اصلی انقلاب بوده است. اهل سیاست در این نظر که هاشمی معتقد بود هر دو جریان اصلی کشور در کنار همدیگر و با کنار گذاشتن انحصار طلبی می توانند اسباب توسعه کشور و سر بلندی انقلاب را مهیا کنند، اجماع و اشتراک نظر دارند. گفت و گوی ذیل با دکتر محمدباقر نوبخت دبیر کل حزب اعتدال و توسعه به واکاوی رفتار سیاسی آقای هاشمی در مقاطع مهم دو دهه اخیر پرداخته است. نوبخت از چهره هایی است که شناخت نزدیک و دقیقی از تفکرات سیاسی مرحوم آیت الله هاشمی دارد و در مقاطع مختلف با آیت الله هاشمی همکاری و همفکری داشته است. دکتر نوبخت که چند دوره نمایندگی مردم رشت در مجلس را دارد هم اینک معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور است.

تا ۱۳۷۷ را شامل می شود و مقطع بعدی بین سالهای ۱۳۷۷ تا سال ۱۳۹۵ است یعنی تا زمانی که این شخصیت بزرگ را از دست دادیم. در تصویر اول یعنی در دهه نخست انقلاب - سالهای ۵۷ تا ۶۷ - ایشان یک شخصیت انقلابی و مقبولی بود که هر آنچه امام (ره) از وجوه مختلف انقلاب می گفت ما تعین و تجسد آن را در منش و مشی آیت الله هاشمی می دیدیم. چهره انقلابی، شجاع زیرک و محبوب واژگانی هستند که برای توصیف این شخصیت بزرگوار می توانم بکار بگیرم.

شما دبیر کل حزب اعتدال و توسعه هستید. حزبی که مرام و مشی میانه روی دارد و از زمان تاسیس منسوب به تفکر میانه روی و فرا جناحی آقای هاشمی است. شناخت تان از ایشان چگونه است؟

وقتی از آیت الله هاشمی رفسنجانی صحبت می کنم سه تصویر و دوره از ایشان برای من تداعی می شود که هر کدام مربوط به یک مقطع تاریخی است. تصویر اول به مقطع ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ مربوط می شود. دوره دوم ایشان بین سالهای ۱۳۶۷

خط تعادل را پیش ببرد. به همین خاطر تلاش کرد خط تعادل را از طریق خلق یک جریان جدید متعادل ایجاد کند. درست در همین مقطع است که حزب اعتدال و توسعه شکل گرفت.
حزب اعتدال و توسعه در سال ۷۷ شکل گرفت



شما هم از ابتدا دبیر کل این حزب بوده اید. آیا ظهور این حزب به اراده شخص آقای هاشمی بر می گردد یا خیر؟

از یک طرف آقای هاشمی به این نتیجه رسیده بود حال که جریانهای موجود از هم فاصله دارند، پس لازم است جریان جدیدی به حرکت در بیاید. از سوی دیگر برخی از چهره های سیاسی و دلسوزان کشور چه در جریان اصول گرایی و چه در جریان اصلاح طلبی احساس می کردند نه آن روش محافظه کاری نتیجه بخش است و نه این روش اصلاح طلبانه مسیر درستی را می پیماید. بنابراین به این نتیجه رسیدند که باید یک جریان جدیدی را در عرصه سیاسی خلق کنند. به همین جهت تعدادی از افرادی که سابقه نمایندگی مجلس، وزارت، سفارت و ... داشتند با هم جمع شدند و با آقای هاشمی هم اندیشی و همفکری کردند که حزب اعتدال و توسعه قطعاً محصول این هم اندیشی بود، چرا که احساس خطر جدی بود. بنابراین در چنین شرایطی این مولود معتدل متولد شد که هم نتیجه تشخیص آقای هاشمی بود و هم جمع بندی دوستان ما بود که باید شرایط جدیدی ایجاد کرد؛ علی الخصوص آنکه این وضعیت کشور ما با یکسری تحولات جهانی به ویژه تحولات ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یکه تازی غرب همزمان بود که بحث پایان تاریخ را توسط فوکویاما مطرح می کردند و یا جنگ

این ترتیب باید یک نیروی متعادل کننده ای را به وجود بیاورد و آن را قوت ببخشد. چرا که جناح محافظه کار یا راست خیلی ضعیف شده بود و اصلاح طلب ها هم خیلی دچار تندروری شده بودند. جالب است جناح راست هم بعد از

اینکه در مجلس چهارم و پنجم به قدرت رسیده بود، شبیه اصلاح طلبان این دوره در برابر آقای هاشمی ایستاد. پس آقای هاشمی در برابر دو جریان است؛ یک جناح ضعیف محافظه کار و یک جناح قدرتمند اصلاح طلب که از قضا هر دو آقای هاشمی را مانع کار خود می دیدند. در این دوره از طرف اصلاح طلبان اتفاقاتی مثل وقایع مجلس ششم رخ داد که می توانم بگویم در قالب استعفانامه شان از تریبون رسمی مجلس کیفر خواست نظام را مطرح می کردند و ما تعجب می کردیم که مگر می شود در یک مجلس، نماینده آن در راهرو بنشیند و تحسن کند. واقعا اقداماتی انجام دادند که چون به حد کافی مجازات شدند لازم نیست بازگویی کنم. بالاخره هر کسی در فرایند تحولات سیاسی و گذار زمان ممکن دچار خطا و اشتباه شود که هم جریان راست یا اصولگرا این اشتباه را مرتکب شد و هم جریان چپ و اصلاح طلبان. حالا می خواهیم ببینیم آقای هاشمی اینجا چه نقشی داشت.

در واقع جایگاه آقای هاشمی از مقطع ۱۳۷۷ به بعد را باید اینگونه تصور کنیم که نه اصلاح طلب ها (جناح چپ) با او همراه هستند و نه محافظه کاران (اصولگرایان). خب اینجا آقای هاشمی چه کار کرد تا بتواند در فضای سیاسی تعادل ایجاد کند؟

اینجا آقای هاشمی نمی توانست از طریق همراهی دو جناح - که هر دو رودر روی ایشان هستند -

نوسان و فراز و نشیب ادامه داشت تا اینکه سال ۱۳۷۷ فرا می رسد و ماجراهای انتخابات مجلس ششم پیش می آید. در این مرحله، اصلاح طلبان (جناح چپ) مجلس را یکپارچه برای خود می خواستند از اینرو جناح اصلاح طلب چه در داخل مجلس و چه در بیرون مجلس از هیچ اقدامی برای تخریب آقای هاشمی فروگذاری نکردند. آنها که بعد از مخالفت عملی با برنامه های آقای هاشمی در مجلس سوم به حاشیه رانده شده بودند این بار خیلی شدیدتر به مخالفت برخاستند. اگر آن موقع از طریق استیضاح وزرا مخالفت خود را با ایشان نشان می دادند، اما این بار شخص آقای هاشمی را مورد حمله و تخریب قرار دادند.

در واقع ما با دو مقطع درباره آقای هاشمی مواجه ایم. در مقطع اول چه به عنوان رئیس مجلس و چه به عنوان رئیس جمهور از یک قدرت توازن بخش برخوردار بود، اما بعد از ریاست جمهوری ایشان فضای سیاسی جامعه تند و هجمه اصلاح طلبها به ایشان سنگین می شود، در این دوره از نظر امکان توزیع قدرت آقای هاشمی در جایگاهی نیست که بتواند ترکیب مجلس و دولت را به نفع هر دو جناح تغییر دهد. آیا می توان گفت اتفاقاتی که افتاد و تندروری هایی که صورت گرفت اساساً ناشی از این بود که آقای هاشمی دیگر نمی توانست آن پیش در توزیع قدرت را انجام دهد؟

ببینید، آقای هاشمی در زمان مسئولیتش چه به عنوان رئیس مجلس و چه به عنوان رئیس جمهور فرا جناحی عمل می کرد و معتقد بود تا زمانی که هر دو جناح حضور داشته باشند می توان ایجاد تعادل کرد. یعنی هر دو جناح را حفظ می کرد. اما اصلاح طلب ها در این دوره همه چیز را در اختیار خود می دیدند و نیازی نمی دیدند که دیگری را در کنار خود بپذیرند. حالا می خواهم به سوال شما درباره اینکه اثر بخشی آقای هاشمی در دوره پس از ترک قدرت (ریاست جمهوری) چگونه بود؟ پاسخ بدهم. به نظر من باید پذیرفت که آقای هاشمی توجه خود را از اقدامات کوتاه مدت به یک آینده میان مدت و حتی بلند مدت تغییر داد. بنابراین ایشان در کوتاه مدت ترجیح داد از حضور در مجلس ششم انصراف دهد و شروع به بازسازی شرایطی کرد که بتواند در چارچوب آن افق تازه ای را رقم بزند. اینجا آن روشی که می توانست تعادل ایجاد کند همان اندیشه ای است که در زمان قدرت (ریاست جمهوری و ریاست مجلس) حاکم بود اما منطق و شیوه کار تغییر کرد. چرا که ایشان حالا در حاشیه قدرت می خواست آن تعادل را برقرار کند. پس به

رفت و نتیجه اش آن بدرقه عظیمی بود که نشان داد آقای هاشمی با همه فراز و نشیب هایش با همان محبوبیت فراوان ما را ترک کردند که ان شاء الله نزد خداوند مهجور هستند.

یک ابهام مهم درباره آقای هاشمی در دهه ۷۰ وجود دارد که به انصراف ایشان از مجلس ششم بر می گردد. شاید جنابعالی بهتر از هر کس بتوانید توضیح دهید که با توجه به آن زیرکی، قدرت پیش بینی و فهم بالای سیاسی که ایشان داشتند اگر انصراف نمی دادند و در مجلس حضور می یافتند چه اتفاقی می افتاد؟ آیا تعادل در فضای سیاسی با حضور ایشان در مجلس تحت حاکمیت اصلاح طلبان رخ نمی داد؟

ببینید، قبل از اینکه آقای هاشمی وارد مجلس ششم شود، اصلاح طلبان همه صندلی های مجلس را گرفته و تمام درها را هم بسته بودند. خب آقای هاشمی در این شرایط اگر می خواست بیاید چه باید می کرد؟ حتما باید از همان ابتدا با جناح اصلاح طلب وارد چالش می شد. نکته مهم اینجاست که فراموش نکنید ایشان هیچ گاه جناح چپ را نفی نمی کردند حتی به رغم برخورد ناجوانمردانه ای که هر دو جناح با ایشان داشتند مایل نبود هیچ کدام از آنها حذف شود. بنابراین من فکر می کنم قصد اصلی ایشان از انصراف این بود که می خواست از درگیری خودش با یک جناح کشور پیشگیری کند.

یعنی نخواست وارد فضایی بشود که خروجی آن مقابله با جریان اصلاح طلب بود؟

بله، به همین جهت است که علاوه بر همه صفاتی که برای آقای هاشمی تعریف می کنیم واژه عملگرایی را هم درباره ایشان به کار می بریم. یعنی ایشان در عمل آنچه که قابل عملیاتی شدن بود را در نظر می گرفتند. آقای هاشمی نشان داد یک سیاستمدار بسیار معتقد و پایبند به اصول است.

در دوره بازیگری سیاسی آقای هاشمی، دهه ۸۰ خیلی مهم و پرماجر است. در اینجا بر خلاف مقطع مجلس ششم که انصراف داد، در مقابل یک طیف جدید احساس خطر و درانتخابات حضور پیدا کرد. شاید این ابهام وجود داشته باشد که چه چیزی باعث شد آقای هاشمی در مجلس ششم تشخیص دهد نباید در مقابل یک جناح - که دچار تندروری شده - بایستد ولی در سال ۸۴ به این تکلیف رسید و احساس کرد باید در مقابل جریانی نوظهور بایستد؟

ببینید آقای هاشمی اینجا هم در مقابل هیچ جناحی نایستاد. آنهایی که انتخابات را بردند جریان نوظهوری بودند. بعد از اینکه اصلاح

عبور کرد؟

آقای هاشمی را به عنوان یک انسان صابر با تقوی و دلسوز واقعی نظام می دیدم که هیچ عاملی ایشان را از آن گرایشی که در اول انقلاب داشت، دور نکرد و به هیچ وجه این گرایش تضعیف نشد بلکه تشدید شد. علت آن هم نوع نگاه ایشان به انقلاب و وابستگی و دلبستگی اش به همه ارکان انقلاب و مدیریت آن بود. خیلی ها شاید در آن مقطع می گفتند ایشان به انتهای خط رسیده و دیگر تاریخ فعالیت های سیاسی اش به اتمام رسیده است اما ایشان با صبر و شکیبایی توانست آن جریانی را که در ابتدا خیلی معدود و محدود بود و هیچ کس حاضر نبود آن را به رسمیت بشناسد به صورت یک گفتمان غالب و هویت ارزنده و قابل اعتماد برای دلسوزان و جامعه بشناساند؛ کما اینکه هم جریان اصلاح طلب و هم جریان اصول گرایی برای اینکه در

علاوه بر همه صفاتی که برای آقای هاشمی تعریف می کنیم واژه عملگرایی را هم درباره ایشان به کار می بریم. یعنی ایشان در عمل آنچه که قابل عملیاتی شدن بود را در نظر می گرفتند. آقای هاشمی نشان داد یک سیاستمدار بسیار معتقد و پایبند به اصول است

صحنه باقی بمانند به ضرورت اعتدال و قوف پیدا کردند. بنسده موفقیت اعتدال را در این نمی بینم که مردان حزب اعتدال و توسعه امروز در دولت آقای روحانی چه جایگاههایی دارند بلکه مهمتر این است که ببینیم این گفتمان جایگاه ارزشمندی نزد جریان های سیاسی یافته است. نکته جالب من درباره آقای هاشمی این است که ایشان حتی در این جریان همسو از جایگاه فراجناحی اش کوتاه نیامد. به همین جهت به محض اینکه دوباره به قدرت سیاسی رسید باز از دل جریان اعتدال مشی فراجناحی اتخاذ کرد و دولتی که با این تفکر ایشان تشکیل شد بحث فراجناحی و کمک گرفتن از جناح های اصول گرا و اصلاح طلب معتدل را در پیش گرفت. به همین جهت بعد از اینکه دولت اعتدالی تشکیل شد ایشان گفت اگر بخواهم از دنیا بروم دیگر نگران نیستم. با سعادت

تمدن ها از سوی هانگتیتون مطرح می شد. در چنین شرایطی جریان اعتدال بر خلاف جناح راست (محافظه کاران) و جناح چپ (اصلاح طلب ها) که فکر می کردند فقط منابع لازم برای توسعه در اختیار خودشان است، معتقد بود منابع توسعه نزد همگان است. یعنی نه تنها که هم راست و هم چپ باید در عرصه حضور داشته باشند بلکه حتی بیرون اینها و در درون جامعه ظرفیت های دیگری وجود دارد و باید آنقدر چتر خودمان را باز کنیم تا منابع ما برای توسعه تقویت شود؛ در حقیقت هدف از دعوت همگان به اعتدال، رسیدن به توسعه بود. درست است نامش اعتدال و توسعه بود اما آنچه حقیقی بود اعتدال برای توسعه بود. این تفکر با همین شکل با اتکا به ایده های آقای هاشمی شکل گرفت. آقای هاشمی در این جایگاه با ما این مراد را داشت از سوی دیگر چون به عنوان یکی از ارکان انقلاب بود رابطه بسیار صمیمانه ای با مقام معظم رهبری داشت و هیچ گاه حساب هیچ یک از این جناح ها را به حساب رهبری نگذاشت بلکه بسیار مشفقانه و معتقدانه مباحث نظرات مقام معظم رهبری را دنبال می کرد.

بعد از اینکه مجلس ششم تشکیل شد این تندروری ها تشدید شد و ضرورت فعال تر بودن جریان های وابسته به خط اعتدال را محسوس تر کرد. به عنوان مثال به خاطر دارم روزی که خودم در آن موقع در مجلس حضور داشتم و عضو هیئت رئیسه آن بودم در قسمت بیرونی طبقه دوم در ساختمانی که - ساختمان مجلس قدیم - هیئت رئیسه قرار داشت، خبرنگار یا مسئول یکی از خیرگزاری های عربی حضور داشت که از آنجا شاهد بحث و جدل های برخی از نمایندگان بود. هیچ وقت فراموش نمی کنم که او بسیار ناراحت و متعجب با زبان فارسی اما به لهجه عربی می گفت شما کشور بزرگی دارید چرا با خودتان چنین می کنید؟ در واقع او به عنوان یک ناظر بیرونی می فهمید این روش و تندروری ها به کجا منتهی خواهد شد و قابل استمرار نیست. خیلی دلسوزانه این حرف را می زد. نمی دانم چه کسی بود اما حتما جزو آن رسانه های عربی متمایل به جمهوری اسلامی ایران بود که تصور می کرد هر چه ایران قوی تر شود آنها در منطقه احساس امنیت بهتر و بیشتری خواهند کرد. از اینکه می دید در آن اوضاع قدرت مرجع و اتکای آنها این چنین متشنج است خیلی احساس ناراحتی می کرد.

در این مقطع که فضای سیاسی کشور تند بود و هر دو جناح نسبت به آقای هاشمی موضع سخت و اشتی ناپذیری داشتند، ایشان چه واکنشی از خود بروز داد و چگونه از آن دوره

طلبان به پایان دوره دوم دولت اصلاحات رسیدند، بحث از این بود که چه کسی باید سرکار بیاید؟ اصولگرایان یا اصلاح طلبان؟ واقعیت امر این است که به رغم اینکه اصولگرایان کاندیداهایی را معرفی کردند تا دوباره خودشان به قدرت برگردند و اصلاح طلبان هم همین قصد را داشتند اما بخش بزرگی از جامعه و هر دو جناح راست و چپ به دنبال آقای هاشمی رفتند. من شاهد بودم که چه تجمعات بزرگی به صورت مستمر تشکیل می شد و از آقای هاشمی درخواست می کردند شما مجدداً به صحنه برگردید، همانهایی که دور دوم آقای خاتمی به هیچ وجه از آقای هاشمی دعوت به حضور نکردند. تقریباً می شود گفت خیلی از نخبگان و مردم به این اجماع رسیدند که آقای هاشمی باید به قوه مجریه برگردد. البته در صحنه انتخابات یک جناح نوظهوری آمد و با آقای هاشمی رقابت کرد که من از تحلیل این قسمت می گذرم. اما لازم است اشاره کنم در آن انتخابات اصولگرایان و اصلاح طلبان توفیقی نداشتند چون هر دو نشان دادند که از مقبولیت کافی برخوردار نیستند یا لاقلاً کاستی هایشان در ذهن مردم جدی است. به همین جهت مردم به اصول گرایان رای ندادند. مردم حتی به اصلاح طلبان رای ندادند. بنابراین نه اصلاح طبان برنده شدند و نه اصولگرایان بلکه جریان نوظهوری که امتحان پس نداده بود، وارد عمل شد.

یعنی آقای هاشمی در سال ۸۴ نه مقابل جناح چپ ایستاد و نه مقابل جناح راست و اگر تفاهمی بین اینها می دید شاید حضور پیدا نمی کرد بلکه خطر ظهور جریان جدید را احساس کرده بود؟

همین طور است. اما جامعه آن را احساس نکرده بود. البته بعد از ۸ سال مردم با اشتیاق بیشتری به سمت آقای هاشمی آمدند. من خاطراتی دارم و خیلی دلم می خواست این خاطرات را همان زمان می نوشتم و همان زمان می دانستم که اینها لحظه های تاریخی هستند. مثلاً در سال ۱۳۹۲ خیلی از نخبگان جامعه با توجه به شرایط بین المللی و داخلی از آقای هاشمی برای حضور در انتخابات درخواست می کردند اما ایشان امتناع می کرد. با این حال همه منتظر بودند که در ایام ثبت نام برای انتخابات ریاست جمهوری ببینند که ایشان خود را کاندیدا می کند یا نه. خاطریم هست روز آخر ثبت نام دیگر همه لحظه شماری می کردند من در مرکز تحقیقات استراتژیک بودم و آن روز بعد از ظهر تماس های متعددی با من برقرار می شد که چرا آقای هاشمی نیامد. فراموش نمی کنم یکی از خبرنگاران که در وزارت کشور حضور داشت به من زنگ زد درحالی که خیلی

احساساتی بود و گریه می کرد، گفت نیم ساعت مانده ولی ایشان نیامده است. فضا آن موقع چنین بود همه فکر می کردند ناجی در آن مقطع فقط آقای هاشمی است. اما همان خبرنگار لحظاتی بعد با من تماس گرفت و با شادی و شغف خاصی در حالی که تصور می کرد من از موضوع مطلع باشم گفت پیشروهای محافظین آقای هاشمی را می بیند که وارد وزارت کشور شده اند. بخاطر داریم که پس از ثبت نام ایشان چه موج شغف و شادی در جامعه راه افتاد.

آقای دکتر برای یک سیاستمداری مانند آقای هاشمی که نوسان زیاد داشته در فراز و فرود بوده چگونه توانست آن همه رخدادهای دربار خودش و خانواده اش و ... را تحمل کند چه ویژگی ها و خصصتهایی لازم است که کسی بتواند این همه سال چنین حوادثی را پشت سر بگذارد؟

وقتی شما از این همه شرایط صحبت می کنید

صبوری شان بدانیم. **توصیف شما از شخصیت آقای هاشمی چیست؟ اگر بخواهید چند خصلت خوب و ماندگار ایشان را برای جامعه توصیف کنید به چه ویژگی هایی اشاره می کنید؟** من فکر می کنم آنچه را که اصولگرایان به عنوان یک ارزش می شمارند نهایتاً بر می گردد به بحث انقلاب. پس اصول یعنی اصول انقلاب و اسلام. این انقلاب و این اسلام آن چیزی بود که می شود گفت معشوق، محبوب و هدف آقای هاشمی بود. تمامی خانواده های معظم شهدا می توانند بگویند فرزند شهید بزرگوارشان هم‌رمز آقای هاشمی بود چرا که ایشان در عرصه جنگ و دفاع مقدس جایگاه رفیعی داشتند. ایشان انسان مخلص، با صفا و از جهت اقتصادی بسیار سالم بود. بنابراین آقای هاشمی به تمام معنا ویژگی های یک انسان معتقد به انقلاب را داشت. ایشان یکی از پایه های انقلاب چه در عرصه جنگ، چه در عرصه سازندگی و چه



در عرصه های دیگر بود که همیشه با کلام منطقی با مسائل مواجه می شد. در کنار همه اینها آقای هاشمی یکی از ارکان این انقلاب در کنار امام (ره) و مقام معظم رهبری بود. به خاطر دارم فردی که مایل نیستم نامش را ذکر کنم می گفت در زندان دوره شاه یک بار متوجه بودم که یک زندانی را از شب تا صبح شکنجه می کردند تا از او جمله ای علیه مبارزات انقلابی بشنوند که صبح متوجه شدم آقای هاشمی بوده است. می خواهم بگویم تمام آنچه که یک اصول گرا می تواند مدعی باشد در سابقه مبارزاتی و همراهی ایشان با امام (ره) و مقام معظم رهبری وجود دارد. ضمن اینکه تمامی واقع بینی ها و تحول خواهی هایی را که اصلاح طلبان مدعی هستند، باز هم در کارنامه و اندیشه آقای هاشمی قابل رویت است. از اینرو ایشان از دید من آمیخته ای از مزیت های اصول گرایان و اصلاح طلبان بود.

پس باید ظرف بزرگی باشد که این همه را در خود جای دهد و سرریز نشود. در یک کاسه کوچک به محض اینکه مقداری آب می ریزید، پر می شود یا زمانی که اندکی آتش به آن برسد جوش می آورد اما همان آتش نمی تواند یک استخر یا دریا را حتی ذره ای گرم کند. بنابراین همه اینها به ظرفیت بزرگ آقای هاشمی باز می گردد. این ظرفیت به میزان اعتقاد ایشان به مباحث الهی، دینی و صبری که خداوند توصیه می کند بستگی داشته است. قرآن وقتی از بنی اسرائیل و از یاران موسی صحبت می کند، می فرماید به پاس صبری که کردند، پیروز شدند. بنابراین آقای هاشمی به جهت اعتقاداتش بسیار صبور بود. طبعاً ایشان هم مثل همه می توانست متأثر از این اتفاقات باشد اما همانطور که مردان بزرگ دینی ما همواره صبر ویژه ای از خود نشان داده اند، ظرفیت بزرگ ایشان را نیز باید ناشی از

معماری نوین نظامی ایران



اکبر ترکان از کارنامه آیت الله هاشمی در امور نظامی و دفاعی می گوید

حضور آیت الله هاشمی در جایگاه مسئول جنگ به عنوان یک تجربه جدید و متفاوت باعث شد که ایشان به صنایع نظامی و قدرت دفاعی کشور نگاه بلندمدتی داشته باشند. مهندس اکبر ترکان که سابقه ریاست سازمان صنایع دفاع و پس از آن مسئولیت وزارت دفاع را در کارنامه خود دارد، در گفت و گو با «شاهد یاران» به این بخش از کارنامه آقای هاشمی پرداخته است که تاکنون در فضای رسانه ای کشور کمتر بدان توجه شده است. ترکان در این گفت و گو به جزئیاتی از توافق مهم نظامی ایشان با اتحاد جماهیر شوروی وقت اشاره کرده است که در پی می آید:

میان راه بود که مصادف با پیروزی انقلاب شد و تعدادی هم پروژه نیمه تمام وجود داشت که پیمانکاران خارجی آن، ایران را ترک کردند. برای اینکه مسئله روشن شود مثال بزنم تمام پروژه های مهمات سازی در دوره ارتشبد طوفانیان تقریباً اجرا شده بود. ولی یک پروژه بزرگ باروت سازی داشت در پارچین به نام پروژه پارچین ۶ که یک قراردادی سه میلیارد مارکی با آلمان ها بسته بود و در آن قرارداد هیچ کاری نشده بود. پروژه تسلیحاتی سلاحهای کوچک در دوره طوفانیان اجرا شده بود و ما از تفنگ برنو و «ام یک» رفته بودیم روی تفنگ ژ۳. ولی پروژه های تسلیحاتی دیگری داشت مثل پروژه سالگاد با اسرائیلی ها که شامل ساخت خمپاره اندازهای ۶۰ تا ۸۶ میلیمتری بود که هیچ وقت اجرا نشد. پروژه توپ ۲۰ میلیمتری با آمریکایی ها در تپه های سرخ حصار اجرا نشده بود. پروژه تعمیرات رده پنج تانک چیفتن در درود اجرا نشده بود ولی کارخانه شن سازی در درود اجرا شده بود. در اصفهان پروژه ساخت فشنگ ۲۳ میلیمتری بود که وقتی من آمدم رو به اتمام بود. یک پروژه بسیار بزرگ ساخت تی ان تی با شرکت بوفروس از سوئد که قرارداد آن قبل از انقلاب بسته شده بود و در دوره انقلاب نیمه تمام مانده بود اما زمانی که من آمدم در مراحل پایانی کار خودش قرار داشت. از پروژه صنایع الکترونیک ایران بخش کوچکی اجرا شده بود. اصل قرارداد با وستینگ هاوس امریکایی بود. اینها مجموعه ای از پروژه های اجرا شده و اجرا نشده بود و ما برای اینکه تصمیم بگیریم چه می خواهیم بکنیم باید یک استراتژی تعیین می کردیم. برای طراحی این استراتژی طوفانیان یک کتابچه ای دارد که در تمام این ۱۵ سالی که مدیر عامل صنایع دفاع بوده هفته ای دو بار به دیدن شاه می رفته و در این دیدارها این کتابچه را می برده است. موضوعاتی را که تنظیم می کرده به شاه گزارش می داده و شاه دستور می داده و در این کتابچه ثبت می شد. این کتابچه را در سال ۶۴ به من دادند و من مدتی وقت گذاشتم تمام این کتابچه را خط به خط و صفحه به صفحه خواندم. مطالعه چنین سابقه ای برای من روشن کرد که رژیم شاه در صنایع نظامی دنبال چه بوده است. بعد این یک بسته مطالعاتی را استخراج می کردم و بردم خدمت آقای هاشمی و گفتم رژیم شاه در پروژه های صنایع نظامی در نیروی زمینی دنبال این مهمات ها و باروت ها و چاشنی ها و ... بوده است. در تانک و نفربر اینجور فکر می کردند برنامه ساخت نفربر ام ۱۱۳ آمریکایی را داشتند. تانک شیر ایران را در

قبل از آن فرمانده هوانیروز بود و من با ایشان کار می کردم. از نظر اوضاع و احوال آن زمان باید بگویم که ویژگی خاصی داشت. زیرا تمشیت ارتش در آن دوران با حضرت آقای خامنه ای بود. رئیس دولت هم آقای مهندس موسوی بود که ساختمان اینها به اصطلاح آن دوران در دو طرف پاستور واقع شده بود. من هم باید با هر دو طرف پاستور کار می کردم. منتهی فرماندهی جنگ به عهده آقای هاشمی بود. یک ویژگی خاصی داشت که من بایستی می توانستم در یک موازنه صحیحی همه ملاحظات را در نظر بگیرم. در ۶۴ تا ۶۸ ضمن اینکه امور جاری صنایع نظامی مهم بود باید یک برنامه ریزی می کردیم که حالا می خواهیم در صنایع نظامی چه کنیم. صنایع نظامی که در دوره شاه پروژه های متعدد و فراوانی را اجرا کرده و توسعه های بزرگی را انجام داده بود. طرح های توسعه بزرگی هم در

شما در دهه ۶۰ زمانی که آقای هاشمی عهده دار مسئولیت جنگ بود، در حوزه صنایع نظامی مشغول بودید و بعداً در دولت اول ایشان به وزارت دفاع برگزیده شدید. اوضاع و احوال صنایع نظامی و دفاعی در آن زمان چگونه بود و آقای هاشمی دنبال چه بود؟

درباره آقای هاشمی در دوره جنگ صحبت زیاد شده است. منتهی آیا آقای هاشمی بعد از جنگ، صنایع دفاعی و نظامی را فراموش کرد؟ این موضوعی است که من در اینجا می خواهم بگویم. چون وزیر دفاع در دولت ایشان بودم. من در سال ۱۳۶۴ مدیر عامل سازمان صنایع دفاع شدم در آن زمان هنوز وزیر دفاع در دولت دوم مهندس موسوی تعیین نشده بود و آقای مهندس موسوی خود سرپرست وزارت دفاع بودند. چهار سال مدیر این سازمان از سال ۶۴ تا ۶۸ بودم. البته در این دوره تیمسار جلالی وزیر دفاع تعیین شد که

برنامه ساخت داشتند که بهبود سازی شده تانک چيفتن انگلیسی است. برنامه ساخت شان این گونه بوده درباره توپ و ساخت توپخانه برنامه آنها را در آوردم و اینکه برای تجهیزات مخابراتی چه برنامه هایی داشتند را استخراج کردم. در مورد هوانوردی دنبال ساخت هلی کوپتر ۲۱۴ اس دی بودند. همه اینها را پیش آقای هاشمی تشریح کردم، بعد که توضیح دادم ایشان دقیقا برای من روشن کرد ما کدام یک از این پروژه ها را می خواهیم و با کدام اولویت ها باید اینها اجرا شود و استراتژی های ما چیست و با مدل دفاعی که داریم به کدام تجهیزات نیازمندیم و کدام یک از این پروژه ها برای ما فوری تر است. آنچه ایشان تعیین کردند در واقع به راهنمای ما برای برنامه ریزی صنایع نظامی ایران تبدیل شد و ما چهار سال را با آن نقشه راه حرکت کردیم. من می توانم بگویم در آن دوره این مدل چنان با دقت تعیین شد که امروز اگر تانک سازی داریم بر اساس آن مدل راهنماست. نفربر سازی ما امروز بر اساس آن است. ساخت توپ صحرایی ما بر اساس آن مدل راهنماست و تک تک پروژه ها را خیلی نمی توانم به تفصیل ذکر کنم اما بر اساس نقشه راه آن دوره است.

اگر اجازه دهید بخش استراتژی را توضیح بیشتری دهید با آن نقشه راهی که شما از پیشینه فعالیتهای نظامی کشور داشتید و به آقای هاشمی ارائه کردید. ما در آن شرایط با جنگ مواجه بودیم و با یک تفکر انقلابی که نوع نگاه ما به فعالیتهای نظامی متفاوت از نگاه دوره پیشین بود. اما طرح های شما ریشه در دوره پیش بود. در آن دوره آقای هاشمی راهبردی که مشخص کرد چه بود؟

چیزی که مورد توجه ایشان بود این بود که در روش دفاعی اتکای ما به نیروی انسانی باشد. بنابراین ما حجم آتش نیاز داشتیم. پس اولویت اول ما داشتن ظرفیت مهمات سازی بزرگی برای حجم آتش بود. به همین خاطر خمپاره ۶۰ و خمپاره ۸۱، توپهای برد کوتاه و برد متوسط و برد بلند و توپخانه ها و خمپاره ها یعنی ادوات و توپخانه در اولویت قرار گرفتند. وقتی می گوئیم مهمات یعنی باروت سازی یعنی «تی ان تی» چون باروت ها پرتاب کننده مهمات هستند. بنابراین باید می رسیدیم به باروتها و تی ان تی ها یا مواد محترقه و مواد منفجره. بنابراین بخش های مهم نظام برنامه ریزی ما معطوف به مهمات شد. بعد رفتیم دنبال تانک. در موضوع تانک برای ما سرعت حرکت و مانور خیلی مهم بود. چون تانک های کم تحرک کند و با قدرت مانور قدیمی مثل لاشه هایی

می مانند که در میدان هدف، خودشان سیبل قرار می گرفتند در حالی که ما در جنگ به تحرک نیاز داشتیم. بر این مبنا ما نظام زرهی مان را تعیین کردیم. یعنی بر مبنای تحرک و مانور. بعد چون ما به نیروی انسانی متکی بودیم تجهیزات انفرادی خوب می خواستیم. تجهیزاتی که هم روز کار کند و هم شب. لذا خود به خود تکلیف ما برای ساختن دوربین های دید در شب و ساخت سلاح انفرادی، تیربارها، تجهیزات دفاع شخصی مشخص شد و اینها در راس برنامه های تجهیزاتی و دفاعی ما در آن زمان قرار گرفتند.

این استراتژی بر اساس جنگ آن موقع بود و یا فقط بر اساس یک آینده اندیشی بود؟

نه چهار سال اول بر مبنای جنگ آن موقع بود. برای همین است که من ۶۴ تا ۶۸ را از ۶۸ به بعد جدا می کنم.

این تفکیک ۴ ساله در عین داشتن اهداف فراتر از جنگ چگونه اتفاق افتاد؟

سال ۶۸ مصوب شد که وزارت دفاع و وزارت

به نظرم ایشان قبل از ریاست جمهوری بسته دفاعی بلند مدتی را برای بعد از خودشان هم طراحی کرده بودند که در دوران ریاست جمهوری شان همه کوشش ما اجرای همین قرارداد بود. البته یک قرارداد هم با چین بستند که آن هم اهمیت بالایی داشت

سپاه ادغام شوند و وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح تاسیس شود. آقای هاشمی هم به دنبال این بودند که کسی را آنجا بگذارند که هم ارتشی ها قبول داشته باشند و هم سپاهی ها. لذا از بنده دعوت کردند و این دوره دوم فصل خاصی است. چون ایشان قبل از اینکه بیایند بنشینند پشت میز ریاست جمهوری طراحی دفاعی دوره بعدشان را انجام داده بودند.

چگونه؟

خودشان در زمان گورباچف یک سفری به مسکو رفتند و با او یک تفاهم هایی کردند که در آنها نیازهای دفاعی ما را معین کردند. آن موقع رئیس مجلس بودند و بعد از آنکه رئیس جمهور شدند به من برای عقد قرارداد و اجرای آن چیزی که با شوروی تفاهم کرده بودند، ماموریت دادند. حالا چه تفاهمی کرده بودند؟ ما در آن توافق با روسیه

رفتیم زیر دریایی کیلوکلاس خریدیم. اینکه در جنگ ایران و عراق به دردمان نمی خورد نشان دهنده جهت گیریهای آینده ایشان در حوزه نظامی کشور بود چون محیط مانور زیر دریایی کیلوکلاس خلیج فارس نبود بلکه اقیانوسی بود که نشان دهنده نگاه ایشان به آینده بود. بعد قرارداد هواپیمای سوخوی ۲۴ را بستیم که مربوط به حمله به عمق دور بود. قرارداد سوخوی ۲۵ را بستیم که مربوط به پشتیبانی نزدیک است. قرارداد هواپیمای میگ ۲۹ را بستیم که مربوط به پوشش هوایی است. قرارداد پدافند اس ۲۰۰ را بستیم. به نظرم ایشان قبل از ریاست جمهوری بسته دفاعی بلند مدتی را برای بعد از خودشان طراحی کرده بودند و در دوران ریاست جمهوری همه کوشش ما اجرای همین قرارداد بود. البته یک قرارداد با چین بستند که آن هم اهمیت بالایی داشت. چون با این قرارداد و با خرید موشک های سطح به سطح، موشک برد کوتاه زمین به هوا سیستم راداری کشورمان را تکمیل کردیم. بنابراین معماری دفاعی دولت آقای هاشمی قبل از حضورشان در دولت انجام شده بود و بعد از استقرار شان در دولت ما اینها را تبدیل به قراردادهای اجرایی کردیم.

این معماری نوین نظامی ایران چه مقدار برگرفته از ضرورت جنگ ایران و عراق و سیاستهای نظامی و دفاعی کشور بود و چه مقدار تحت تاثیر تجربه و درک و درایت شخص آقای هاشمی بود؟ آیا می شود تفکیک کرد؟

اگر قرار بود کسانی غیر از آنهایی که در متن جنگ بودند راجع به این چیزها تصمیم بگیرند تصمیم های واقعی نمی شد.

چرا؟ زیرا آنها بودند که می دانستند ما در جنگ کجاها ضعف داشتیم، کجاها نیاز به تجهیزات خاصی داشتیم و نقاط ضعف و آسیب ما چیست.

منظورتان این است که فقط آقای هاشمی این را می دانست؟

آقای هاشمی فرمانده جنگ بود نه اینکه فقط او می دانست خیلی ها می دانستند. اما او بیش از همه می دانست و به نظرم می رسد که این کار با استفاده از تجربیات جنگ اتفاق افتاد و بدون تکیه به تجربیات جنگ نبود.

یک بخش آن تجربه جنگ بود اما چه بخشی از آن بر اساس تفکر شخص آقای هاشمی بود؟

اینها از هم قابل تفکیک نیستند. آقای هاشمی که خودش همه صدمات جنگ را می دانست وقتی می خواهد رئیس جمهور شود مسلم است باید بداند پکیج امنیتی و دفاعی کشور هم به درستی دیده شده است اگر پکیج دفاعی کشور به درستی

بودند. این دو نفر خیلی جوان بودند. قبل از دوره من ساخته شده بود. این اولین موشک ایرانی بود که عملاً تولید شد و به خاک دشمن اصابت کرد. البته بعدها موشک نازعات و بعدش موشک زلزلال تولید شد.

این نوسازی که شما می خواستید در صنایع نظامی در سال ۶۴ ایجاد کنید شامل موشک هم بود؟ اگر بود در این حوزه آقای هاشمی چه استراتژی تعیین می کرد؟

قبل از انقلاب تنها پروژه موشکی که در رژیم سابق وجود داشته یک پروژه به کلی سری بوده بین ایران و اسرائیل به نام پروژه داریوش. در سیرجان قرار بوده ایران و اسرائیل مشترکاً موشکی ششصد کیلومتری بسازند. بعد از انقلاب هم این پروژه از بین رفت و اسنادش هم مفقود شد.

به اجرا هم که نرسید؟

خیر مربوط به قبل از انقلاب بود. بعد از انقلاب کارهای متعدد شروع شده بود که نتیجه نهایی اش همانی بود که توضیح دادم.

در حوزه نظامی چه جایگاهی را می توان برای آقای هاشمی قائل شد؟ هم در زمینه موشک نیروی زمینی و حتی هوایی؟

من نمی دانم شما می خواهید من چه پاسخی به این سوال بدهم..

شما مشکلاتتان را با چه کسی حل می کردید؟ آقای هاشمی

چه کسی پشتوانه اصلی حوزه تسلیحات بود؟ وزیر دفاع بود. به من هم کمک می کرد. وزیر سپاه هم به حوزه سپاه کمک می کرد. ولی من مسائل نهایی را با آقای هاشمی در میان می گذاشتم. مرتب گزارش می دادم هفته ای یا دوهفته ای ...

آیا با موانع مهمی مواجه بودید که این گره به دست ایشان حل شده باشد؟

البته ما آن موقع ها خیلی کم با مشکل مواجه بودیم چون به من هر چه پول می خواستم می دادند، هر چه ارز می خواستم می دادند البته ما هم وضع دولت را می دانستیم اما در مجموع مشکل بودجه نداشتیم.

در دوره جنگ ضرورت بحث نظامی برای همه ملموس بود بعد از جنگ چقدر آقای هاشمی پیگیر این موضوع بود و تا چه اندازه برایش اهمیت داشت؟

به رغم همه کمبودها حتی در سال هفتاد و سه که دچار کمبود مالی شدیم به بخش دفاعی هیچ فشاری وارد نکرد و ما تمام تعهدات دفاعی مان را تا آخر انجام می دادیم. قراردادهایمان طوری بود که هزینه های سهمگینی تحمیل می کرد اما ایشان حمایت می کرد.



بازدید آیت الله هاشمی جانشین فرمانده کل قوا در دفاع مقدس از تجهیزات نظامی

دیده نشده باشد بسته های اقتصادی در آن قابل اجرا نیست آنهم کشوری با وضعیت ما. لذا ما وقتی یک برنامه اقتصادی می ریزیم باید بسته های امنیت ملی مان را در آن ببینیم. اینها به همدیگر پیوند دارد.

ما در شرایطی به نوسازی در حوزه نظامی دست می زدیم که تحریم بودیم و مورد هراس و هجمه دیگران هم بودیم. آقای هاشمی چطور توانست این ایده را از طریق شوروی که خودش یکی از حامیان عراق بود، انجام دهد؟ عراق اوایل جنگ حمایت روسیه را داشت. ولی وقتی که فضای رابطه ایران و شوروی سابق تغییر کرد و گورباچف سرکار آمد آن فرصت پیدا شد. البته این هوشمندی آقای هاشمی بود که درست در زمان مقتضی توانست تصمیم بگیرد. آن موقع شوروی سابق با رهبری گورباچف در حال تحول بود و آنها رویکرد بسیار خوبی نسبت به ما داشتند نامه ای حضرت امام (ره) برای گورباچف نوشتند متقابلاً او هم پاسخ نامه امام را داد، بنابراین شرایطی مهیا شد که ما رفتیم و این قراردادهای مهم را برای کشورمان بستیم.

یعنی بنیه نظامی ایران بر اساس آن معماری است که در آن زمان صورت گرفت؟

نه، اما آن یک گام مهم بود. نمی توانم بگویم بنیاد همه فعالیت ها بر آن معماری استوار بود. من تانک و نفربر را محصول آن دوره می دانم الان تانک سازی و نفربرسازی داریم که دوران جنگ نداشتیم.

صنایع موشکی چطور؟

نه صنایع موشکی به ارتباطات ایران و روسیه مربوط نمی شود صنایع موشکی ایران رو پای خود بنا شده است.

در همان دوره ۶۴ تا ۶۸؟

بله نگاه آقای هاشمی به بخش موشکی چطور بود؟

آن موقع همه به موشک فکر می کردند، صنایع دفاع به دنبال موشک سازی به روش خودش بود، وزارت سپاه هم همین طور. بعضی از نهادها مثل جهاد سازندگی و برخی از دانشگاهها و محققین دنبال موشک سازی بودند و جالب اینکه همه اینها به طور مستقل به آقای هاشمی وصل بودند. برخی ها از آقای هاشمی بودجه می گرفتند برای پژوهش های موشکی. آقای محلوچی - وزیر اسبق صنایع - برای من تعریف می کرد که آقای هاشمی به او ماموریت داده به یک کارگاه خصوصی برود چون طرحی آورده بودند که آقای هاشمی از آن حمایت کرده بود و او می خواست در آنجا یک کار موشکی انجام دهد. صنایع سپاه در جاهای مختلف کار موشکی می کرد. جهاد سازندگی در جاده کرج کارگاه موشکی راه انداخته بود.

چرا این همه پراکندگی؟

آقای هاشمی از همه اینها جداگانه حمایت می کرد. دلیل اصلی هم این بود که به هیچ کدامشان نمی توانست صددرصد امیدوار باشد که اینها حتماً به هدف می رسند. ضمناً نمی خواست هیچگونه احتمال موفقیتی را نادیده بگیرد.

در عین حال می خواست کشورمان به یک توان بومی هم برسد. درست است؟

آن چیزی که جواب داد، موشک صنایع دفاع بود. از نظر من فعالیت های هیچ کدام از نهادهای دیگر جواب نداد. من بعداً وزیر دفاع شدم همه را ادغام کردم. اولین موشکی که به عراق اصابت کرده بود موشکی به اسم عقاب بود که سرگرد دادر و سروان شفیع جم در صنایع دفاع ساخته

پشتیبانی از همه مبارزین

امام در مسجد سلماسی قم تدریس می کردند و عموم فضلاء آن زمان در درس ایشان شرکت می کردند. از جمله جناب آقای هاشمی رفسنجانی و شهید بهشتی. از جمله ویژگی های آیت الله هاشمی قدرت بیان ایشان بود به طوری که در بین دوستان و همدوره ای هایش به این ویژگی شهره بود. از زمانی که امام (ره) در سال ۱۳۴۱ نهضت اسلامی را شروع کردند، جزو همراهان پیشتاز و اولیه امام بود و برای این منظور به شهرستانها می رفت و در حمایت از نهضت امام سخنرانی می کرد. اطلاعیه هایی را که علیه شاه نوشته می شد، امضا می کرد. بعد از حوادثی که در ۱۵ خرداد سال ۴۲ اتفاق افتاد، ایشان را دستگیر کرده و به بهانه سربازی به تهران آوردند و در پادگان حر که در آن زمان به باغ شاه معروف بود، به خدمت سربازی گرفتند. در آن ایام پدرم و بعضی دیگر از دوستان برای دیدن ایشان به تهران می رفتند.

آقای هاشمی از نظر تحصیل و طلبگی چه وضعیتی داشتند؟

با توجه به هوش سرشاری که داشت، فقه، اصول و دروس طلبگی را به طور عمیق خوانده بود و یک ویژگی خاصی هم داشت که خارج از درس های متداول حوزه، کتاب های دیگر را هم می خواند و سعی می کرد مسائلی دیگر را هم یاد بگیرد که از جمله این دروس ادبیات جدید عربی بود. کسانی که در حوزه تحصیل می کنند، معمولاً با ادبیات قدیم آشنا هستند در حالی که در ادبیات جدید عرب اصطلاحاتی وجود دارد که متفاوت از متون قدیمی است. شمار معدودی از طلبه ها ممکن بود با ادبیات جدید آشنایی کسب کنند. از جمله آنان آقای هاشمی بود که بعضی از مجلات عربی به روز را مطالعه می کرد. ایشان در همان سالها کتاب کارنامه سیاه استعمار و سرگذشت فلسطین را ترجمه کرد که کار بسیار سختی بود و هر کسی در حوزه نمی توانست آنرا انجام دهد چون ادبیات آن با ادبیات عرب متداول در حوزه خیلی فرق داشت. من خودم با این که حدود ۱۲ سال در حوزه تحصیل کرده بودم اما وقتی به لبنان رفتم محتوای بسیاری از مجلات عربی را درک نمی کردم و مجبور بودم به فرهنگ لغت مراجعه کنم. اما ایشان کتاب «اکرم زعیتر» را ترجمه کرد و مقدمه بسیار زیبایی هم برای آن نوشت. این کتاب عوامل رژیم را چنان عصبانی کرده بود بعدها که ایشان را دستگیر کرده بودند در زندان قزل قلعه سرش را روی میز گذاشته و با شلاق به سرش می زدند و به او می گفتند: مقدمه می نویسی!

به لحاظ مبارزاتی چه سابقه ای از ایشان دارید؟
ایشان به همراه «مرحوم شهید بهشتی» و مرحوم شهید مفتاح و بسیاری از شخصیت های مبارز



روایت دکتر علی جنتی از حمایت های مالی و معنوی در مبارزات انقلابی

در دوران مبارزات انقلابی علیه رژیم شاه هنوز نکات و چه بسا ناگفته هایی وجود دارد که نشان دهنده روند مبارزه و مشقت هایی است که در این زمینه پیش روی یاران اصلی امام (ره) قرار داشته است. دکتر علی جنتی فرزند آیت الله جنتی در گفت و گو با «شاهد یاران» نقش آقای هاشمی را در این مسیر روایت می کند. او خود از مبارزان انقلابی بوده که مدتی را به اجبار جلای وطن می کند. علی جنتی در سال های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی برای ادامه مبارزه و نیفتادن در چنگ ساواک با کمک آقای هاشمی مخفیانه عازم سوریه می شود. جنتی که به خاطر تحصیل در حوزه و پیش از آن به واسطه پدرش - آیت الله جنتی - در محافل حوزوی و کانون های مبارزه حضور داشته، روایت روشن و جامعی از نقش آقای هاشمی در دوران پیش از انقلاب دارد. در این گفت و گو موضوعات مهمی از جمله فعالیت های آقای هاشمی در حوزه، جلب حمایت های مالی برای مبارزات انقلابی از بازاریان، ایجاد وحدت در مبارزات خارج از کشور ... را تشریح کرده است.

از ده، دوازده سالگی همراه پدرم به جاهای مختلف، از جمله به محل درس حضرت امام می رفتم و در آنجا با شاگردان ایشان، آشنایی پیدا کردم؛ بسیاری از مراجع فعلی، از شاگردان امام (ره) بودند و با پدر من آشنایی نزدیک و دوستی داشتند. آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله خزعلی، آیت الله شهید مفتاح، آیت الله سعیدی و بسیاری دیگر از علما با پدرم حشر و نشر داشتند. در آن زمان مرحوم

در ابتدا از روند شناخت تان با مرحوم آیت الله هاشمی و اتفاقاتی که منجر به آشنایی شما با ایشان شد، بفرمایید؟

من به دلیل وضعیت خانوادگی و زندگی در قم با بسیاری از شخصیت های سرشناس روحانی که بعد از انقلاب منشأ آثار فراوانی بودند، آشنایی نزدیک پیدا کردم. من در دبیرستان دین و دانش تحصیل می کردم که مرحوم شهید بهشتی بنیانگذار آن بود.

چون می دانستم که ایشان مدتی در ایرانشهر تبعید بودند؛ ایشان گفتند من کسی را نمی شناسم با آقای هاشمی مشورت کنید. خدمت آقای هاشمی رفتم ایشان کسی را معرفی کردند تا مرا از مرز پاکستان خارج کند. این اتفاق در ابتدای فروردین سال ۵۴ بود. حدود ۴۰ یا ۵۰ روز در پاکستان بودم تا توانستم یک گذرنامه پاکستانی جور کنم و از آنجا به دمشق رفتم.

آقای دکتر اگر موافق باشید بخش مربوط به حمایت آقای هاشمی از حرکات مسلحانه علیه رژیم را بیشتر توضیح دهید حمایت ایشان شامل پشتیبانی فکری و معنوی بود یا اینکه در تشکیلات و ساختار مبارزه هم شرکت داشتند؟ نه ایشان در تشکیلات آنها حضور نداشت. چون ساختار آنها فوق العاده مخفی بود. هسته‌هایی که فعالیت می کردند دوفره و سه نفره بودند و به سختی با هم ارتباط می گرفتند، حتی خانه تیمی که برای مبارزه مسلحانه لازم بود در حد بسیار محدودی وجود داشت به همین خاطر ارتباطاتشان بیشتر در خیابان و از طریق قرارهای خیابانی صورت می گرفت. معمولاً در خیابان قرار می گذاشتند و در جایی علامتی می گذاشتند که هم تیمی شان بداند او در سلامت است و دستگیر نشده است. هر کسی هم که دستگیر می شد بیشترین شکنجه را در همان روز اول به او می دادند که قرارش را لو بدهد و ساواک بتواند اعضای دیگر تیم را دستگیر کند. بنابراین، ایشان ارتباط سازمانی با آنها نداشت ولی از حرکت آنها حمایت می کرد و با دوستان دیگر مثل مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر، شهید مفتاح و... در این زمینه همفکری داشتند. البته حرکت مسلحانه از قبل از این دوره نیز شروع شده بود. از جمله حزب ملل اسلامی به اقدام مسلحانه دست زد که البته

و هیچ کجا نمی توانستم اقامت کنم. به دلیل نگرانی از دستگیری دو شب در یک جا نمی توانستم بمانم و باید جابه‌جا می شدم از اینرو مدام به منزل دوستان می رفتم. علاوه بر این نیاز مالی داشتم که بتوانم سرپا بمانم؛ مرحوم هاشمی رفسنجانی از نظر مالی خیلی به من کمک می کرد. برای فعالیت‌های مبارزاتی هم خودش و هم دوستانش مثل مرحوم حاج طرخانی کمک می کردند. شهید حاج طرخانی خانی به من می گفت: به من نگوئید که چه کار می خواهید بکنید، فقط بگوئید برای کارهایتان چقدر پول نیاز دارید.

از جمله کمک‌های خیلی خوبی که آقای هاشمی در آن سالها به من کردند، این بود که یک شناسنامه برای من با اسم و مشخصات دیگری درست کردند. این شناسنامه در اختیار من بود و خیلی به کارم آمد. حداقل سه بار در تور ساواک افتادم اما با این شناسنامه نجات پیدا کردم. به افراد دیگر هم از این کمک‌ها خیلی زیاد شد.

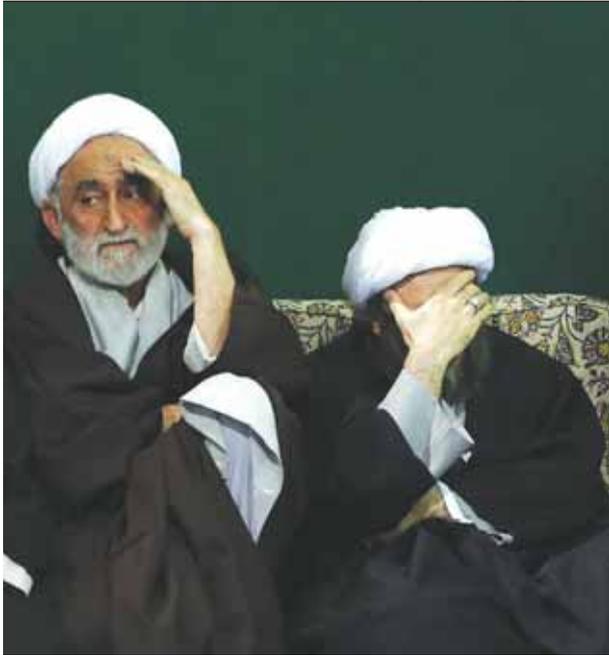
این مسئله به چه سالی مربوط می شود؟

اواخر سال ۵۳ بود که من احساس کردم با این وضعیت هر کجا که بمانم دستگیر می شوم آنقدر فشار رژیم زیاد بود و گشت‌های خیابانی داشتند که در هر کجا به هر فردی مشکوکی می شدند او را سریع دستگیر و بازجویی می کردند. حتی بعضی وقت‌ها منطقه ای را محاصره می کردند و خانه به خانه می گشتند و افرادی را که در آنجا بودند مورد بازجویی قرار می دادند. بسیاری از افراد مبارز حتی شب‌ها در خانه نمی خوابیدند بلکه روی تاکسی یا در کارخانجات اطراف تهران در شیفت شب کار می کردند. به‌هر حال تصمیم گرفتم به خارج بروم، ابتدا به مشهد رفتم با آیت‌الله خامنه‌ای در منزل شان صحبت کردم که ببینم ایشان می توانند راهنمایی کنند به چه نحوی از کشور خارج شوم،

دیگر که جزو یاران امام (ره) بودند، در قم فعالیت می کردند و گاهی اوقات در منزل مراجع در حمایت از امام تحسن می کردند؛ یک عده به منزل آقای گلپایگانی و یک عده به منزل آقای شریعتمداری می رفتند و عده دیگری به منزل آیت‌الله مرعشی نجفی می رفتند. زمانی که امام به ترکیه تبعید شدند، هیچ کس از وضعیت ایشان خبر نداشت. روحانیون مخالف رژیم شاه برای اینکه رژیم را وادار کنند تا اطلاعاتی از وضعیت امام بدهد، تحسن کردند. آقای هاشمی در تحسن‌ها حضور فعال داشت و شخصیت‌های مختلف حوزوی و فضلالی حوزه را به حمایت از امام ترغیب و بیانیه‌های حمایت از امام را تنظیم می کرد تا دیگران امضاکنند. ایشان در اثر چنین فعالیت‌هایی چندبار به زندان افتاد و شکنجه‌های بسیار سختی شد. اوایل دهه ۵۰ ایشان و مرحوم شهید بهشتی و [] را از قم تبعید کردند و گفتند که شما دیگر حق ندارید در قم بمانید، مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر در سازمان کتاب‌های درسی، کتاب‌های دینی را تدوین می کردند. البته مرحوم شهید بهشتی به نوعی نقش رهبری برای دیگران داشت و حتی آقای هاشمی هم از ایشان مشورت می گرفت. واقعه مهم در این دوران آن بود که جریان مبارزه مسلحانه علیه رژیم شروع شده بود اما پس از مدتی هسته اولیه مجاهدین خلق، دستگیر شده و به زندان افتادند و همزمان بسیاری از آثار آنها درباره ضرورت مبارزه مسلحانه با رژیم منتشر و مشخص شد که مرحوم هاشمی از آنها حمایت می کرده است. در آن زمان حمایت از کسانی که در حرکت‌های مسلحانه دست داشتند، بسیار پر هزینه و پر خطر بود. ما خودمان در قم یک هسته داشتیم که از آن دوره تصمیم گرفتیم کار مسلحانه انجام دهیم. لذا من سعی کردم بیشتر به ایشان نزدیک شوم. بخصوص از اواخر سال ۵۲ که احساس کردم دیگر نمی توانم در قم بمانم چون حتماً دستگیر می شدم. از قم خارج شدم و مخفیانه به نقاط مختلف کشور رفتم. در این فاصله ارتباط با آقای هاشمی بیشتر شد و به منزل ایشان در قلهک تهران می رفتم. ایشان بعد از اینکه به تهران آمده بود با تعدادی از بازاری‌ها کار اقتصادی انجام می داد که در واقع هدف اصلی اش کمک به انقلاب بود. مرحوم شهید حاج تقی حاج طرخانی - که توسط گروهک فرقان در اوایل انقلاب شهید شد- آقای ابوالفضل توکلی، آقای جواد رفیق دوست، برادر آقای محسن رفیق دوست جزو این گروه بودند که با هم کار ساختمانی و ساخت و ساز می کردند و از طریق درآمد آن به انقلابیون و به خانواده زندانی‌ها کمک می کردند. من در آن زمان تحت تعقیب ساواک و کاملاً زندگی مخفی داشتم



۱۵ اسفند ۱۳۵۹. رهبران حزب جمهوری اسلامی در نماز جمعه تهران



آیت الله جنتی و آیت الله هاشمی رفسنجانی

۱۰ تومان بود- در یکی از بانک‌های انگلیس سپرده گذاری کند. سپس سازوکاری را ترتیب داد که به طور مداوم از محل این حساب به بنیادی که در پاریس تاسیس شده بود و سایر فعالان ایرانی در آمریکا و خاور میانه، کمک می شد. به خاطر دارم وقتی از آمریکا به ایران بر می گشت به من گفت می دانم اگر به ایران برگردم دستگیر می شوم اما الان دیگر خیالم راحت است که شماها اینجا (خارج از ایران) از بابت تامین هزینه های زندگی و مبارزه نگرانی ندارید. در آن زمان من همراه مرحوم شهید منتظری در دمشق و لبنان بودیم که بعداً آقای غرضی و دوستان دیگری نیز به جمع ما پیوستند. فعالیت‌هایی که می کردیم هزینه بر بود و تعدادی را باید از داخل کشور به طور قاچاق خارج می کردیم، در سوریه و لبنان و آموزش نظامی می دادیم و به ایران بر می گردانیدیم. این کارها نیاز به تامین هزینه های سنگین از جمله اقامت، رفت و آمد و... داشت. ایشان با کاری که انجام داد (تاسیس حساب بانکی در انگلیس) همه مبارزان در خاور میانه، اروپا و آمریکا را پشتیبانی کرد.

این پولی که در بانک انگلیس سرمایه گذاری شده بود چطور توزیع می شد؟ چه سیستمی داشت تا از ذره بین و کنترل ساواک در امان بماند؟

ساواک نمی توانست اشرف داشته باشد. البته ما نمی دانستیم این پول متعلق به کیست و الزامات کار مخفی اجازه نمی داد که پرس و جو کنیم. آقای هاشمی فردی را با نام مستعار آقای ایثاری معرفی کرد که در لندن حضور داشت و برای ما ماهی ۵۰ هزار دلار به اسم شهید منتظری به یکی از بانک‌های دمشق حواله می کرد که البته نقد کردن حواله برای ما خیلی مشکل بود؛ چون بانک‌های سوریه حاضر نبودند دلار بدهند بلکه تبدیل به لیر می کردند، قیمت دلار در بازار آزاد و دولتی با هم فرق داشت.

تحت نام روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور فعالیت می کردند برخی دیگر هم مثل شهید محمد منتظری و آقای حمید روحانی به شدت با افکار مجاهدین خلق اولیه مخالفت می ورزیدند. آقای هاشمی سعی کرد که اختلافات موجود در بین آنها را حل و فصل کند. زمانی که از عراق برگشت مبارزانی که از داخل کشور فراری شده و به سوریه آمده بودند - که به تدریج زیاد می شدند- را سر و سامان داد. بعد از آن به پاریس رفت. در آنجا هم اختلافات شدید بود. آقای بنی صدر در یک طرف، آقای قطب زاده در طرف دیگر و آقای دکتر حسن حبیبی در جنوب فرانسه فعال بود که با هم ارتباط چندانی نداشتند. آقای صادق طباطبایی هم در آلمان بود. آقای هاشمی همه اینها

ایشان در آن زمان به نهضت آزادی خارج از کشور خوش بین بود و می گفت با توجه به سابقه‌ای که دارند و به خاطر حضور آیت الله طالقانی، بازرگان و... در این تشکیلات می توانند در جذب نیروها مفید و موثر واقع شوند. ایشان برای حمایت از مبارزان خارج از کشور یک نفر را در داخل ایران تشویق کرد که ثروتش را در اختیار نهضت امام قرار دهد

را با هم جمع کرد و یک بنیاد فرهنگی با هدف فعالیت سیاسی و ضد رژیم شاه تشکیل داد. آقای دکتر حسن حبیبی به عنوان مدیر این بنیاد تعیین شد. بعد از آن به آمریکا رفت و در آنجا با آقای دکتر یزدی تماس گرفت و همراه با برادرش آقای محمد هاشمی به ایالت‌های مختلف سفر کرد و با انجمن‌های اسلامی ارتباط برقرار نمود. در آنجا سعی کرد به انجمن‌های اسلامی کمک کند. ایشان در آن زمان به نهضت آزادی خارج از کشور خوش بین بود و می گفت با توجه به سابقه‌ای که دارند و به خاطر حضور آیت الله طالقانی، بازرگان و... در این تشکیلات می توانند در جذب نیروها مفید و موثر واقع شوند. ایشان برای حمایت از مبارزان خارج از کشور یک نفر را در داخل ایران تشویق کرد که ثروتش را در اختیار نهضت امام قرار دهد و از این طریق توانست حدود یک میلیارد تومان - زمانی که دلار هفت تومان و پوند انگلیس

حرکت شان چندین سازمانی و تشکیلاتی نبود. مخفیانه به کوه‌های موسوم به شاه‌آباد می رفتند و تمرین تیراندازی می کردند که به سرعت دستگیر شدند. همان اول کار ۵۵ نفر از آنها دستگیر و به زندان افتادند. معلوم بود که ساختار خیلی محکمی نداشتند. اما مجاهدین خلق ساختار خیلی محکمی داشتند. به رغم اینکه آقای هاشمی از این حرکات حمایت می کرد اما وقتی در سال ۵۴ مطلع شد که یک عده در داخل سازمان مجاهدین خلق گرایش مارکسیستی پیدا کرده اند و ارتباط نیروهای مسلمان را با سازمان قطع و آنها را از سازمان اخراج می کنند تا خودشان مدیریت سازمان را در اختیار بگیرند، به فکر افتاد که جلوی این کار را بگیرد. ابتدا سعی کرد طیف مسلمان سازمان مجاهدین را تقویت و رابطه مارکسیست ها را با سازمان قطع کند. اما با توجه به اینکه در داخل ایران نمی توانست با کسی ارتباط بگیرد، بنابراین به خارج از ایران آمد. خرداد یا تیرماه سال ۵۴ بود که به دمشق رفت و توسط شهید محمد منتظری با یکی از سران مجاهدین خلق که در خارج بود و گرایش مارکسیستی داشت، چند جلسه صحبت کرد و از ایشان خواست که تغییر ایدئولوژی خود را به صورت علنی و رسمی اعلام نکنند. هدفش این بود که زمان بخرد تا فرصت پیدا کند بچه‌های مسلمان را دور هم جمع کند و این طیف اعلام کند که یک عده در سازمان، مارکسیست شده اند اما ما آنها را کنار گذاشتیم و سازمان هویت اسلامی خودش را همچنان دارد. آنها البته درخواست آقای هاشمی را نپذیرفتند و در شهریور ماه همان سال گرایش خود به مکتب مارکسیسم را علنی کردند. آقای هاشمی پس از این ماجرا، کار بسیار مهمی را انجام داد؛ یک مسافرت طولانی رفت، اول به ژاپن رفت و بعد از آن مدتی در دمشق و لبنان بود، در این مدت ما با هم به لبنان رفتیم و برای اولین بار همراه ایشان به مجلس شیعه لبنان رفتیم و با امام موسی صدر و شهید چمران آشنا شدم. ایشان سفارش مرا به شهید چمران کردند که باعث ارتباط و آشنایی مان شد. به شهر صور در جنوب لبنان رفتیم و در آنجا با فعالیتهای و کارهایی که امام موسی صدر کرده بود، آشنایی پیدا کردیم. سپس چند روزی به عراق رفتند.

در آن زمان یک سری اختلافات در جریان مبارزه در بین همراهان امام به وجود آمده بود، آقای هاشمی در این زمینه چه نقشی داشتند و چه فعالیت‌هایی داشتند؟

در آن زمان بعضی از دوستان مثل آقای دعایی و برخی دیگر از جمله آقای محتشمی، آقای فردوسی پور و برخی از کسانی که در بیت امام بودند از مجاهدین خلق حمایت می کردند. آنها



از ویژگی های خاصی داشت که طلبه های دیگر نداشتند بخاطر همین روحیات ایشان است. ایشان مسائل عمومی دنیا را مطالعه می کرد در زمانی که در لبنان بود درباره مسائل اقتصادی و نرخ ارز صحبت می کرد و اطلاعات کسب می کرد. به هر حال وقتی ایشان از سفر اروپا و آمریکا برگشت چند روز بعد دستگیر شد و به زندان رفت تا اینکه انقلاب پیروز شد و در آستانه پیروزی انقلاب ایشان را آزاد کردند.

خیلی از کسانی که در پیروزی و شکل گیری آن نقش داشتند، توسط گروهک ها شهید شدند. بعد از ترورها نقش آقای هاشمی در انقلاب و کشور به چه سمتی می رود؟

بله، می شود گفت تا زمانی که حضرت امام در قید

از ویژگی های اخلاقی اش صحبت کنم باید ساعت ها وقت بگذارم. به عنوان مثال ایشان با شجاعت باعث شد رابطه ایران با اتحاد جماهیر شوروی عادی شود و در زمانی که مردم مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی می گفتند ایشان تصمیم گرفت بخاطر منافع کشور رابطه با آن کشور را عادی کند. به همین خاطر در سفری که به مسکو رفت و ملاقات هایی که با آقای گورباچف انجام داد که من هم در آن سفر به همراه ایشان بودم قرار و مدارهایی گذاشتند که ایران بتواند سلاح های پیشرفته خریداری کند آنهم در شرایط جنگ که کشور نیاز شدیدی به سلاح های پیشرفته داشت. بعد از آن در سال ۶۸ به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. تقریباً یک ماه بعد از آن یعنی در اوایل مهرماه من به عنوان استاندار خراسان مشغول شدم و ایشان یک یا دو سفر به استان و شهرهای مختلف استان داشت. نقش ایشان بعد از جنگ و در شرایطی که ۱۱ شهر ما ویران شده و صنایع کشور آسیب دیده یا در رکود به سر می بردند و مواد اولیه و قطعات نداشتند، بی نظیر بود. زمانی که جنگ تمام شد خزانه کشور خالی بود با این وجود ایشان با استقراض از کشورهای خارجی توانست کشور را بازسازی کند. اگر بخواهم به صورت مختصر ایشان را معرفی کنم باید بگویم وی شخصیت کم نظیری بود که در عین برخورداری از هوش سرشار، دنیا را به خوبی می شناخت و تلاش می کرد با دنیا تعامل داشته باشد. در داخل کشور با همه گروه های سیاسی اعم از چپ و راست ارتباط نزدیکی داشت و همه اینها را قبول داشت و هرگز خودش را محصور در یک گروه و جریان سیاسی نمی کرد. متأسفانه بعضی از اصلاح طلبان افراطی پس از روی کار آمدن آقای خاتمی خیلی به ایشان جفا و ناسپاسی کردند که الان پشیمان هستند. آیت الله هاشمی به دولت آقای خاتمی کمک می کرد و در دوره آقای احمدی نژاد خیلی رنج کشید. هر وقت ایشان را می دیدم می گفتم اوضاع چطور است؟ می گفت وضعیت خیلی بد است. در سال های آخر دوره آقای احمدی نژاد، خیلی نگران بود و از شرایطی که پیش آمده و مسائلی که وجود داشت، احساس نگرانی می کرد. در سال ۹۲ بعد از رد صلاحیت ایشان، با تمام وجود پشت سر آقای روحانی قرار گرفت و بقیه را هم تشویق کرد که حامی آقای روحانی باشند که بالاخره منجر به پیروزی آقای روحانی شد. به نظر من انقلاب بعد از امام (ره) تا اندازه زیادی مدیون ایشان و رهبری آیت الله خامنه ای است. برای آقای هاشمی علیرغم دلگیری ها و دلخوری هایی که داشت، حفظ نظام از همه چیز مهمتر بود. می گفت امثال ما هم قربانی شویم مهم نیست ولی نظام باید بماند.

پس از سال های ۶۰ تا ۶۱ دولت از نظر جریان فکری به آقای هاشمی خیلی نزدیک و همراه شده بود و بیشترین نفوذ را آقای هاشمی در آن زمان داشت و همه متفق القول بودند که بعد از امام آقای هاشمی بیشترین نفوذ را دارد. در دفاع مقدس به ایشان اعتماد کرد و در سال ۶۷ رسماً ایشان را به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا منصوب کردند

پس از سال های ۶۰ تا ۶۱ دولت از نظر جریان فکری به آقای هاشمی خیلی نزدیک و همراه شده بود و بیشترین نفوذ را آقای هاشمی در آن زمان داشت و همه متفق القول بودند که بعد از امام آقای هاشمی بیشترین نفوذ را دارد. در دفاع مقدس به ایشان اعتماد کرد و در سال ۶۷ رسماً ایشان را به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا منصوب کردند

حیات بودند، به شدت به آقای هاشمی علاقه داشتند و حتی از امام (ره) نقل شده که فرموده اند هر وقت ایشان و آقای خامنه ای مسافرت می روند من نگران هستم تا برگردند. پس از سال های ۶۰ تا ۶۱ دولت از نظر جریان فکری به آقای هاشمی خیلی نزدیک و همراه شده بود و بیشترین نفوذ را آقای هاشمی در آن زمان داشت و همه متفق القول بودند که بعد از امام آقای هاشمی بیشترین نفوذ را دارد. حضرت امام به مشورت های ایشان خیلی توجه می کردند. در دفاع مقدس به ایشان اعتماد کرد و در سال ۶۷ رسماً ایشان را به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا منصوب کردند که اینجانب هم مسئولیت دفتر ایشان را در این بخش برعهده داشتم.

از ویژگی های اخلاقی ایشان چه نکاتی برای شما فراموش نشدنی است؟

آقای هاشمی یک دولتمرد کامل بود. اگر بخواهم

اگر این کمک نبود، چه می شد؟

اگر این کمک مالی نبود ما در سوریه هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم، چون منبع درآمدی نداشتیم. مثلاً من ماهی یک بار به نجف و خدمت حضرت امام می رفتم و فعالیت هایی که در لبنان انجام داده بودیم یا خبرهایی را که از داخل ایران کسب کرده بودیم به ایشان گزارش می دادم و هر وقت که می رفتم و می آمدم در حین خداحافظی امام یک پاکت به من می داد که کمک هزینه رفت و آمد من از سوریه به نجف و عراق بود. بنابراین اگر کمک مالی آقای هاشمی نبود برای فعالیت های مبارزاتی نمی توانستیم کاری از پیش ببریم.

چه کسی این پول را در اختیار آقای هاشمی گذاشته بود؟

در آن زمان نمی دانستم اما بعد از انقلاب متوجه شدم که ایشان تولیت شرعی حضرت معصومه (س) یعنی مرحوم مصباح بود. ایشان زمین های زیادی در قم داشت که پس از برکناری از تولیت آستانه حضرت معصومه توسط رژیم شاه، بخشی از آن زمین ها را به قیمت مناسب به آقای هاشمی واگذار نمود و ایشان هم بعد از انقلاب به طلبه ها واگذار کردند. آقای مصباح فرزندی نداشت و لذا آقای هاشمی ایشان را ترغیب کرده بود که بخشی از ثروتش را در راه انقلاب هزینه کند. چون ایشان فردی ضد رژیم بود مبلغ قابل توجهی را در اختیار آقای هاشمی گذاشت و به شرحی که گفتم هزینه شد.

در سفرهای سوریه، لبنان و عراق هدف مشخص بود اما سفر ایشان به ژاپن چه هدفی داشت؟

به ژاپن رفته بود که با اوضاع آن کشور آشنایی پیدا کند. در آن زمان نه نیروی مبارز در آنجا داشتیم و نه ایرانی های زیادی در آنجا بودند. بنابراین بیشتر به خاطر آشنایی با اوضاع ژاپن به این سفر رفت. اینکه من می گویم آقای هاشمی

روزهای مجاهدت و رازهای ریاست

دکتر میرمحمدی از درایت ها و ویژگی های انحصاری هاشمی می گوید

در میان چهره های سیاسی که مرحوم آیت الله هاشمی را در دوران ریاست و شکوه می شناسد، دکتر سید محمد میرمحمدی نامی شناخته شده است. او که پیش از ریاست جمهوری آیت الله هاشمی، ریاست دفتر رئیس جمهور وقت (آیت الله خامنه ای) را بر عهده داشت، روایتی از اولین روزهای حضور مرحوم هاشمی تا پایان دولت اول و دوران بعد از آن دارد که ناگفته مانده است. دکتر میرمحمدی در دولت دوم مرحوم هاشمی به عنوان معاون ایشان و دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی همچنان عضوی از کابینه ایشان بود. وی در این گفت و گو نکاتی را ذکر می کند که نشان می دهد رئیس دولت های پنجم و ششم چگونه روزهای خود را می گذراند و تحت تاثیر چه موضوعاتی قرار می گرفت. میرمحمدی که اکنون با حکم مقام معظم رهبری عضو حقیقی مجمع تشخیص مصلحت نظام است، از شادی ها و غم های مرحوم آیت الله هاشمی می گوید...

جناب آقای دکتر میرمحمدی شما یک دوره نسبتاً طولانی با آیت الله هاشمی همکاری مستقیم داشتید؛ یک زمانی رئیس دفتر ایشان بودید احتمالاً قبل از آن و بعد از آن هم همکاری داشته اید. بفرمایید آشنایی شما با ایشان چگونه شکل گرفت؟

مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی از موسسین حزب جمهوری اسلامی و عضو شورای مرکزی بودند و مسئولیت هایی را داشتند. بنده نیز جزء اولین کسانی بودم که از کانون توحید وارد حزب شدم و با ایشان از نزدیک آشنا شدم. به مرور در مسئولیت های مختلف ایشان و اینجانب، آشنایی مان بیشتر و عمیقتر شد و به همکاری رسید، به گونه ای که وقتی به مقام ریاست جمهوری رسیدند بنده را که رئیس دفتر رئیس جمهوری وقت (حضرت آیت الله خامنه ای) بودم، به ریاست دفتر خودشان منصوب کردند. بعد از دوره اول ریاست جمهوری هم به عنوان معاون رئیس جمهوری و دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی در خدمت ایشان بودم.

در حزب چه جایگاهی داشتید؟

در آغاز فعالیت، عضو شورای تبلیغات و همچنین شورای سیاسی حزب بودم. مدتی بعد به عنوان عضو هیئت اجرایی و در جایگاه سرپرستی و قائم مقام واحد اطلاعات اخبار فعالیت کردم. دبیرکل حزب مرحوم شهید آیت الله بهشتی بودند، ایشان قبل از اینکه وارد حزب شوم، استاد من بودند. در آن زمان - قبل از انقلاب - در دبیرستان دین و دانش (شهر قم) تحصیل می کردم که ریاست آن را دکتر بهشتی بر عهده داشتند. زمانی که در مقطع چهارم دبیرستان بودم ایشان معلم زبان انگلیسی کلاس ما بودند، بنابراین از نزدیک به ایشان ارادت داشتم. ایشان هم نسبت به من محبت داشت. به هر حال به علت شناختی که از ایشان داشتم وارد حزب شدم. همچنین به خاطر ارادتی که به آیت الله خامنه ای به خاطر ارتباط معظم له با بیت آیت الله زنجانی و ارتباطاتی که با مرحوم آیت الله هاشمی و مرحوم آیت الله موسوی اردبیلی - دوست دیرین پدرم - داشتم، زمینه فعالیتیم در حزب مهیا شد. در این دوران البته کارمند وزارت بازرگانی بوده و مسئولیت هایی هم داشتم که مدتی بعد به رئیس دفتری رئیس جمهوری در دوره ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای منصوب شدم. تا اینکه بعد از رحلت حضرت امام (ره) در سال ۱۳۶۸ آیت الله خامنه ای از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر انتخاب



با ایشان به صورت صریح حرف می زد. برای برخی از مردم عزت نفس ایشان مثال زدنی است. برخی او را یار دیرین مقام معظم رهبری می شناختند. عده ای وی را سردار سازندگی قلمداد می کردند. در جواب سوال شما من با عنوان فقیه مجاهد بیشتر موافقم. از این جهت که وقتی مقام معظم رهبری حکم ریاست جمهوری اول ایشان را تنفیذ می کنند از ایشان با عنوان فقیه مجاهد نام می برند. به نظر اینجانب، ایشان فرزند حوزه و فقیه بودند حتی در زندان رژیم ستمشاهی به تفسیر قرآن مشغول بود. مثلاً یادم است در آخرین روزهایی که مرحوم آیت الله مشکینی در قید حیات بودند، در معیت آیت الله هاشمی به دیدار ایشان رفتیم. ایشان در این دیدار گفتند من یک کتابی می خواستم چاپ کنم منتظر بودم بفرستم شما (آیت الله هاشمی) نظرتان را بدهید تا بعد چاپش بکنم؛ خوب این کتاب یک کار علمی بود. یا وقتی ایشان به دیدار علما و مراجع می رفتند اصرار داشتند یک فرع یا یک سوال و موضوعی را که مد نظرش بود با آقایان مطرح بکنند، مثلاً تخصصی شدن فقه یا مسائل دیگری از این قبیل را مطرح می کردند. به نظر من تا آخرین روزهای رحلتشان جایگاه حوزوی بالایی داشتند؛ علی رغم تمام تحریب ها که صورت گرفت، در حوزه علمیه قم جایگاه ویژه ای داشتند. علاوه بر این، آقای هاشمی یک ویژگی های مدیریتی خاصی داشت مثلاً ایشان به کار و تولید بیشتر از هر چیزی بها می داد. من در خاطراتم در یک جایی نقل کردم این جا می خواهم آن را تأکید کنم یک

آیت الله هاشمی به علت ارتباطاتی که روسای سه قوه با هم داشتند در ارتباط مستقیم بودم. تا اینکه آقای هاشمی به عنوان رئیس جمهور برگزیده شدند و من باید مقدمات حضور ایشان در دفتر جدید را آماده می کردم.

آقای هاشمی به عنوان رئیس جمهور، در مجلس مستقر بود؟

بله
چه مدتی؟
مدت کمی بود. آن موقعی که ایشان را به امر مقام معظم رهبری به ساختمان ریاست جمهوری دعوت کردیم، همان روز یک دیدار با یک مقام خارجی داشت، وزیر خارجه پاکستان برای تبریک انتخاب ایشان به مقام رئیس جمهوری آمده بود. از همان جا ایشان خیلی پر کار نشان می داد و هیئت های خارجی را به راحتی برای دیدار می پذیرفت.

آقای هاشمی کی به شما حکم دادند؟

وقتی مقام معظم رهبری از ساختمان ریاست جمهوری تشریف بردند، مرحوم آقای هاشمی مرا خواستند و گفتند که می خواهم شما ریاست دفتر را بپذیرید.

می دانید که عناوین مختلفی به ایشان از طرف گروه های مختلف داده می شد، شما که چند سال ریاست دفتر ایشان را بر عهده داشتید کدام یک را به شخصیت آقای هاشمی نزدیک تر تصور می کردید؟

عده ای ایشان را به عنوان یک مبارز نستوه می دانند، یک عده به عنوان خطیب توانمند نگاه می کنند. برخی به عنوان فرد مبارز مقاوم و گروههایی ایشان را به عنوان نزدیک ترین فرد به امام (ره) می شناسند که درعین حال

شدند و آیت الله هاشمی از سوی مردم به عنوان رئیس جمهور برگزیده شدند. در این مدت کوتاه یعنی تا رفتن مقام معظم رهبری از محل ریاست جمهوری و آمدن آقای هاشمی از مجلس به مقرر ریاست جمهوری، تقریباً رئیس دفتر هر دو بزرگوار بودم. منتها رئیس دفتر آقای هاشمی رسماً نشده بودم به امر مقام معظم رهبری مقدمات آمدن آقای هاشمی از مجلس را فراهم کردم. بنابراین بعد از انتخاب رهبری و رئیس جمهوری به مدت بسیار کوتاهی هر دو بزرگوار در ساختمان ریاست جمهوری مستقر بودند. یک اتاق متعلق به آقای هاشمی و یک اتاق متعلق به مقام معظم رهبری بود. من در خدمت هر دو بزرگوار بودم.

چگونه شد شما از ریاست دفتری رئیس جمهور قبلی به ریاست دفتری رئیس جمهوری بعدی رسیدید؟

در سال ۱۳۶۰ با تقاضای مأموریت از طرف رئیس جمهور وقت که آیت الله خامنه ای بودند از وزارت بازرگانی به اتفاق آقای دکتر محمدرضا بهشتی فرزند شهید بهشتی به نهاد ریاست جمهوری مامور شدیم تا در این جا روی ساختار و وظایف ریاست جمهوری مطالعه کنیم؛ چون بنی صدر رفته بود، شهید رجایی هم که مدت کوتاهی بود. آمده بودیم که دو سه ماهی کار کنیم اما ماندگار شدیم. حدود یکسال مسئولیت دفتر امور مشاورت های رئیس جمهور (آیت الله خامنه ای) را عهده دار شدم از سال ۱۳۶۱ به بعد هم رئیس دفتر ویژه رئیس جمهور شدم. از آنجا با

در سال ۱۳۶۰ با تقاضای مأموریت از طرف رئیس جمهور وقت که آیت الله خامنه ای بودند از وزارت بازرگانی به اتفاق آقای دکتر محمدرضا بهشتی فرزند شهید بهشتی به نهاد ریاست جمهوری مامور شدیم تا در این جا روی ساختار و وظایف ریاست جمهوری مطالعه کنیم؛ چون بنی صدر رفته بود، شهید رجایی هم که مدت کوتاهی بود



بازدید آیت الله هاشمی رفسنجانی از یک مرکز تولیدی



بازدید آیت الله هاشمی رفسنجانی از یک مرکز تولید عسل

هر امکاناتی که برای کار لازم بود از منابعی که در اختیار داشتند واگذار می کردند تا کار راه بیفتد. ویژگی دیگری که می خواهم به آن اشاره کنم بحث سعه صدر ایشان بود که به نظرم یک ویژگی مهم مدیریتی است. سفارش اکید می کردند دفترشان به نحوی اداره شود که گرفتار خط بازی نشود

ساخت و ... یک ادعایی مطرح شود، ایشان یک تمرکزی می کرد، ضرب و تقسیم می دهند. ذهنش می کسرد و بعد نکته ای را می گفتند. جالب اینکه اکثراً هم نظر ایشان صائب از آب در می آمد. در واقع آمار و ارقام غیر واقعی را نمی پذیرفت. موضوع قابل توجه دیگر این است که به نوآوری و طرح های خلاقیت محور و بکر توجه فوق العاده ای داشتند.

برخی ها به خصلت ایشان واقف بودند بنابراین می آمدند راجع به ساخت موشک، تسلیحات یا باردار کردن ابرها، انتقال آب به کویر طرح هایی می دادند. بخاطر دارم طرحی آورده بودند که کوه ها را شکاف دهند و کانالی درست کنند تا ابرها از دریای خزر وارد مرکز ایران بشود. اما ایشان با دقت با این طرح ها برخورد می کرد و آنهایی که امکان موفقیت نداشتند را کنار می گذاشت. اما برای طرح های نو و مبتکرانه امکانات خوبی می دادند. البته بعضی از طرح ها ممکن بود به نتیجه نرسد ولی چون زمینه موفقیت داشتند، از سوی ایشان حمایت می شدند. مسئله بعدی به نگاه ایشان به قشر جوان و بانوان بر می گردد که نسبت به مسائل آنان اهتمام خاص داشتند. مثلاً مشاورت امور زنان ریاست جمهوری را برای اولین بار ایشان بکار گرفتند (مسئول اولیه آن مرحومه سرکار خانم شهلا حبیبی بود). خصلت دیگری که ایشان داشت و برای من خیلی جالب بود، توجه شان به انجام کار در زمان خودش و نسیردن آن به فردا و روزهای دیگر بود. ما در دفترشان با کمک و تشویق ایشان سیستمی را بنا نهادیم که نامه ها و پی نوشت هایشان در شهرستان ها حداکثر ۲۴ ساعته و در تهران

و کسی گزارشی می آورد که آن کار نباید انجام شود. پاسخشان این بود که این گزارش را باید زودتر می دادید. لذا وقتی تصمیمی را می گرفت عمل می کرد. در موارد استثنائی به علت اعتمادی که به گزارش های دفترشان داشتند در تصمیمشان یک مقدار تجدید نظر می کردند، به خصوص در مسائلی که سود و زیان آن به عموم مردم مربوط می شد. مثلاً اگر تصمیم داشتند یک جایی بروند و بازدید انجام بدهند ولی اگر به این نتیجه می رسیدند که ممکن است این بازدید مردم را به زحمت بیندازد یا حفاظت گزارش می داد که باید جاده ای را ببندد و ... آن موقع از تصمیم شان برمی گشتند. در واقع برای آسایش مردم اهمیت زیادی قائل بودند. شاید برایتان جالب باشد که بگویم وقتی نماز می خواند مثل یک کشاورز در مزرعه به نماز می ایستاد کاملاً با لباس عادی نماز می خواند. سبک تغذیه اش خیلی عادی و معمولی بود. برنامه غذایی خاصی نداشت. ویژگی دیگرشان این بود که قدرت جمع بندی بالایی داشتند خیلی از مدیران در واقع حوصله شنیدن ندارند یعنی فقط دوست دارند بیان کنند ولی ایشان بسیار با حوصله در جلسات چندساعته می نشستند تا نظرات همه را بشنوند، بعد خودشان جمع بندی می کردند. قدرت جمع بندی و حافظه بالایی داشتند؛ از ارقام و اعداد چه در دیدارهای داخلی چه در دیدارهای خارجی به خوبی استفاده می کردند. مثلاً به یک مدیری می گفت شما پارسال گفتید این میزان خروجی دارید پس چطور الان می گوئید این رقم؟ یا مثلاً ممکن بود درباره یک پروژه به لحاظ کیفیت، کمیت یا هزینه

موقع ایشان برای بازدید از ذوب آهن و فولاد با اتفاق آقای محلوجی وزیر وقت صنایع به اصفهان رفتند. وقتی بازدید می کردند یک دفعه متوجه شدند یک بخش تولید متوقف است از کسی در آنجا علت را جویا شدند، گفتند از نظر حفاظتی ممکن بود برای شما خطر داشته باشد. اما ایشان با وزیر، حتی با من به عنوان رئیس دفتر و با مسئول حراست با عتاب و توبیخ برخورد کرده و یک جمله تاریخی گفتند به این مضمون که؛ ما آمدیم بازدید کنیم که تولید راه بیفتد نه اینکه متوقف شود. ویژگی دیگر ایشان خستگی ناپذیری به خصوص در بازدیدها بود به طوری که افراد همراه خود را خسته می کرد. مثلاً وقت هایی به دلیل فشرده بودن زمان، بعد از نیمه شب به بازدید می رفت. ویژگی بعدی این بود که به شدت اهل مشورت بودند. معتقد بودند که مشاوران من وزرای من هستند. البته مشاوران دیگری هم داشتند که نظراتشان را می دادند. از وزرایی که اهل کار و تلاش بودند به شدت حمایت می کردند. هر امکاناتی که برای کار لازم بود از منابعی که در اختیار داشتند واگذار می کردند تا کار راه بیفتد. ویژگی دیگری که می خواهم به آن اشاره کنم بحث سعه صدر ایشان بود که به نظرم یک ویژگی مهم مدیریتی است. سفارش اکید می کردند دفترشان به نحوی اداره شود که گرفتار خط بازی نشود. از نظر سلامت اداری و سلامت اقتصادی خیلی به دفترشان حساس بودند. مطلب بعدی که می توانم بگویم این است که وقتی تصمیم به کاری می گرفتند دیگر مشکل بود نظرشان تغییر کند. مثلاً فرض کنید ایشان می خواستند یک کاری را انجام بدهند

برخوردی داشت؟

ایشان اوایل در مورد آیین‌نامه‌ها نقطه نظرات خاص خودشان را داشتند و رفته رفته بر اساس اصلاح یا ترمیم یا تکمیل آیین‌نامه‌ها به آنها بها دادند. مثلاً به خاطر دارم در آن زمان برای سفرای جمهوری اسلامی مدرک تحصیلی شرط نبود و پس از مدتی مدرک لیسانس جزو شرایط احراز سفر شد، به یاد ندارم ایشان حتی یک مورد را خارج از این شرایط بپذیرند.

شما رئیس دفتر ایشان بودید لابد از گلایه‌های ایشان و ناراحتی‌های شان هم مطلع می‌شدید. در این زمینه چه مواردی را در ذهن دارید؟

در مورد خصوصیات اخلاقی شان باید بگویم گرچه خیلی عاطفی، احساسی و حتی زودرنج بودند ولی این مسئله را بروز نمی‌دادند. ایشان به مسئله وحدت ملی خیلی اهمیت می‌دادند و در مورد حل معضلاتی که به ایشان ارجاع می‌شد خیلی پیگیر بودند. مثلاً در یک زمان یکی از انتخابات بین شورای نگهبان و وزارت کشور اختلافاتی وجود داشت ایشان برای رفع آن اختلافات با سعه صدر پیگیری می‌کردند. به یاد دارم در آن زمان بنا بود فرمانداری تهران معتمدین خود را به تأیید شورای نگهبان برساند که در آنجا یک سختگیری‌هایی صورت می‌گرفت. کار به جایی رسید که ممکن بود انتخابات لطمه ببیند. ایشان خودشان تدابیری برای این کار در نظر گرفتند و کمک کردند که مسئله حل شود.

شما در مقاله ای آیت الله هاشمی را پیچ

تاکیدی که بر کیفیت، سرعت و دقت داشتند، با مساعدت آقای مهندس غرضی وزیر وقت پست و تلگراف ما جزء اولین دستگاه‌هایی بودیم که برای ارسال سریع ابلاغیه‌ها با پست پیشتاز قرارداد بستیم. این ایده را ممارست کرده و مشکلاتش را برطرف کردیم تا اینکه جا افتاد. یک روز دکتر سید مصطفی محقق داماد رئیس وقت بازرسی کل کشور در مصاحبه‌ای گفتند نامه‌ای را به رئیس‌جمهور نوشتم، ایشان ملاحظه کرده و پی‌نوشت برایم نوشته و دستورات لازم را دادند که همه این فرایند در حدود سه روز طول کشید که سرعت کار برایم تعجب برانگیز بود. خاطره دیگرم مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام مربوط می‌شود. همانطور که اطلاع دارید در آن هنگام دبیرخانه مجمع مدتی زیر نظر دفتر رئیس‌جمهوری بود و من به عنوان دبیر مجمع در مجامع تشخیص مصلحت شرکت می‌کردم در یکی از جلسات آیت‌الله مؤمن که به عنوان فقهای شورای نگهبان در جلسه حضور داشتند نامه‌ای را ظهر پنج‌شنبه از اهالی شهداد کرمان - که قبل از انقلاب در آنجا تبعید بودند- به دفتر رئیس‌جمهور دادند. ایشان هم دستور لازم را دادند و ما همان روز ابلاغ کردیم و برای مسئولان مربوطه شهداد و رونوشت آن را برای آیت‌الله مؤمن فرستادیم. ایشان روز شنبه زنگ زدند و گفتند که از شهداد به من زنگ زدند و تشکر کردند. مگر چه خبر شده است؟ در واقع از سرعت کار تعجب داشت و باور نمی‌کرد که به این سرعت به آن درخواست رسیدگی شود.

مرحوم هاشمی درباره آیین‌نامه‌ها چه

دو ساعته ابلاغ می‌شد. چون معتقد بودیم اگر رئیس‌جمهور دستوری داده است دلیلی ندارد که ابلاغ آنرا برای فردا یا پس فردا ننگه داریم. بنابراین تا پی‌نوشت‌های ایشان را ابلاغ نکرده بودیم، از سر کار نمی‌رفتیم. خود ایشان تاکید داشتند کار مملکت نباید برای فردا بماند. به خاطر دارم غروب یک روز من کارتابل‌ها را تنظیم کرده بودم؛ از پله‌ها بالا می‌رفتم که کارهای فردایشان را در اتاقشان بگذارم، به من گفتند کجا؟ این‌ها چیست دستتان؟ گفتم یک سری کار برای فرداست. با اینکه از ساعت ۵-۶ یعنی قبل از نماز صبح تا غروب فعالیت کرده و آماده رفتن به منزل بودند، اما با آن خستگی برگشتند تا این نامه‌ها را ببینند و دستورات لازم را صادر کنند. آنجا ما فهمیدیم که اصلاً دوست ندارند کار مردم برای فردا بماند. این حساسیت‌شان باعث شد طوری برنامه‌ریزی کنیم که کارتابل‌ها را صبح ببیند تا هر دستوری که می‌دهند، همان روز به مسئولان مربوطه ارجاع شود.

در رابطه با آثار ابلاغ‌نامه‌های رئیس‌جمهور آیا موضوع جالب و خاطره‌قابل توجهی به یاد دارید؟

در رابطه با ضرورت تسریع کارها به دوستان و همکارانم می‌گفتم دفتر رئیس‌جمهوری را باید یک نهاد انقلابی بدانیم چون جایگاه ریاست‌جمهوری حاصل انقلاب مردم و اندیشه امام(ره) بود که در دوره رژیم سابق چنین نهاد انتخابی وجود نداشت. حجم بالایی از تنظیم و تدوین آیین‌نامه‌ها و ساختارها در زمان ریاست‌جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای انجام شد. در زمان آیت‌الله هاشمی نیز با توجه به



بزرگداشت مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با حضور حجت‌الاسلام ناطق‌نوری و محمد جواد ظریف

برخی‌ها به خصلت ایشان واقف بودند بنابراین می‌آمدند راجع به ساخت موشک، تسلیحات یا باردار کردن ابرها، انتقال آب به کویر طرح‌هایی می‌دادند. بخاطر دارم طرحی آورده بودند که کوه‌ها را شکاف دهند و کانالی درست کنند تا ابرها از دریای خزر وارد مرکز ایران بشود. اما ایشان با دقت با این طرح‌ها برخورد می‌کرد و آنهایی که امکان موفقیت نداشتند را کنار می‌گذاشت

تنظیم انقلاب حول محور رهبری معرفی کرده‌اید. چه ویژگی‌هایی در ایشان باعث شد که از چنین تعبیری بهره ببرید؟

پس از رحلت فقید مجاهد آیت الله هاشمی رفسنجانی فرصتی بدست آمد تا رسانه‌های گروهی و شخصیت‌های علمی، سیاسی و مذهبی و مدیران کشور گوشه‌ای از زندگی سراسر تلاش و مجاهدت ایشان را نمایان سازند و حتی خاطرات گرد و غبار گرفته را گرد گیری کنند.

قبل از اینکه ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی آن عزیز سفر کرده را بیان کنم به عنوان این یادداشت می‌پردازم «هاشمی پیچ تنظیم انقلاب حول محور رهبری» همگی به خوبی تجربه کرده ایم... که رادیو روی موج خاصی قرار می‌گیرد برخی اوقات صداهای زیر و بم و خش داری در کنار صوت اصلی شنیده می‌شود که با چرخاندن پیچ طول موج دقیق‌تر و صدای شفاف‌تری شنیده می‌شود. در فراز و نشیب این انقلاب نیز صداهایی در حول و حوش صدای رسای انقلاب که همان صدای رسای امام و رهبر انقلاب است. پارازیت‌هایی به گوش می‌رسد که با تنظیم آن سر و صداها کم رنگ شده، صدای رسا و شفاف رهبری به گوش و جان مشتاقان می‌رسد. در کنار کار اجرایی و گذار انقلاب طبیعتاً برخی مسئله دار، منتقد و ناراضی می‌شوند که اگر به موقع صدایشان شنیده شود و یا اگر به درد دردمندی در گوشه و کنار کشور رسیدگی گردد (همانگونه که در ملاقات‌های رهبری و سفرهای ایشان و سفرهای استانی مسئولان درک می‌شود) باز هم کسانی هستند که به راحتی نمی‌توانند حال خود را عرضه کنند و طبیعتاً کسانی که در معرض این خواسته‌ها و یا دغدغه‌ها قرار می‌گیرند و گوش فرا می‌دهند آرامشی را بر قلب آنان حاکم می‌سازند و از انحراف و خروج از مسیر حق و صراط مستقیم آنان را مصون می‌دارند.

آیت الله هاشمی یکی از این چهره‌ها بود حتی موقعی که مسئولیت اجرایی نداشت، با روی گشاده، سعه صدر و حوصله، پذیرای ایثارگران، انقلابیون با سابقه، کارآفرینان دانشجویان و دانشگاهیان، کارگران تولیدگران، بازاریان و حوزویان می‌گردید و حرف‌ها و درد دل‌های آنان را می‌شنید و ضمن راهنمایی و بعضاً ابراز همدردی آنان را امیدوار می‌ساخت و خواسته‌هایشان را به مرجع اصلی اش منتقل می‌کرد. او

با دعوت مردم به وحدت، شرکت در راهپیمایی‌های انقلاب و حضور سرنوشت ساز در انتخابات و... آنان را در مسیر اصلی انقلاب نگاه می‌داشت و از صفر و صدی برحذر می‌داشت. در جلسات خصوصی نقش پدری و محوریت رهبری را تأکید داشت و دغدغه‌ها و نگرانی‌های خود را برای آینده پنهان نمی‌کرد. در واقع پیچ تنظیم انقلاب حول محور رهبری بود.

همانطور که برای شناخت دقیق یک پدیده نیازمند بررسی ابعاد و تصاویر متعدد از جهات مختلف آن هستیم برای شناخت هاشمی نیز باید از ابعاد مختلف بدان نگریست تا جمع بندی نزدیک یا مشابه بدست آورد.

مرد بزرگ با سینه‌ای فراخ، میدان‌دار کارهای بزرگی مثل مترو، دانشگاه آزاد اسلامی زیر ساختها و پروژه‌های نوآورانه ملی و دفاعی شد که سالها ماندگارند.

مرد نهادساز بود که در ایجاد و رسمیت

در رابطه با زندانیان سیاسی و خانواده آنان و طلاب نیازمند و برآوردن نیازهای آنان به ویژه در امر مسکن تا آنجا که امکان داشت فرو گذار نمی‌کرد. همچنین روحیه گذشت و اغماض داشت به طوری که خیلی راحت از کسانی که به او بدی کرده بودند می‌گذشت و حتی برخی اوقات به روی آنان هم نمی‌آورد و دیده نشد در پشت سر کسی بد بگوید

بخشیدن به نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، بنیاد ایثارگران، ستاد آزادگان، دفتر تبلیغات، سازمان تبلیغات، دفتر مناطق محروم، تعزیرات حکومتی مشارکت تام داشت.

ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی و مدیریتی ایشان را می‌توان بطور خلاصه به شرح زیر مورد توجه قرار داد.

۱- حلیم و صبور: ایشان در تمام مراحل اجتماعی، زندگی و کار در برابر نامالایمات بردباری مثال زدنی از خود بروز داد از

شکنجه‌های زندان‌های طاغوت تا بردباری در برابر مشکلات و نامردمی‌ها.

۲- مهربان و صمیمی: ایشان در اوج عاطفه بود و روحی ظریف داشت و چه بسا برخی اوقات نیز از این عاطفه سوء استفاده‌ها هم شد ولی دیدیم در برابر انقلاب و نظام همان خاصیت تحمل و بردباری بر عاطفه اش غلبه کرد.

۳- وفادار به رفاقت: او به امام و رهبری و آرمانهای انقلاب تا آخر عمرش وفادار ماند در سال ۷۸ ضمن نگرانی‌هایی که داشت به نظام امیدوار بود و می‌گفت من غیر از نظام ولی فقیه و جمهوری اسلامی نظام دیگری را نمی‌شناسم از روستای نوق که بیرون آمدم در پشت سر امام و رهبری بوده و هستم. در بیانات و خاطراتش به رفاقت طولانی و حتی خانوادگی با مقام معظم رهبری تأکید می‌کرد.

۴- سخاوتمند و خیر: در روابط خود با جامعه سخاوتمندانه برخورد می‌کرد. در رابطه با زندانیان سیاسی و خانواده آنان و طلاب نیازمند و برآوردن نیازهای آنان به ویژه در امر مسکن تا آنجا که امکان داشت فرو گذار نمی‌کرد. همچنین روحیه گذشت و اغماض داشت به طوری که خیلی راحت از کسانی که به او بدی کرده بودند می‌گذشت و حتی برخی اوقات به روی آنان هم نمی‌آورد و دیده نشد در پشت سر کسی بد بگوید.

۵- خدمتگزار و مسئولیت پذیر: او به شدت مسئولیت پذیر بود و در هر سمت که قرار می‌گرفت شورای انقلاب، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، هیأت مؤسس دانشگاه آزاد، حزب جمهوری اسلامی، روحانیت مبارز و... این روحیه را حفظ کرده در جهت ارتقاء آن جایگاه می‌کوشید.

۶- مجاهدت و ایثار: اهل ایثار و جانبازی بود. قبل از انقلاب، در انقلاب، در فرماندهی جنگ و مسئولیت‌های کشوری. فرزندان هم چون فرزندان مقام معظم رهبری و برخی مسئولان نظام در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بارها شرکت کردند. همانگونه که در مبارزات و نهضت امام خمینی پیشتازی داشت.

۷- ساده زیست و به دور از تجمل: برخلاف تصور و تبلیغات سوء، ایشان فردی ساده زیست بود و به غذای خاص یا غذاخوری خاصی مقید نبود و محل زندگی

احیای روابط با همسایگان، رایزنی با سازمان ملل در رابطه با معرفی صدام به عنوان آغازگر جنگ و انتقال کنفرانس اسلامی از پاکستان به تهران

۱۴ - مدیریت مقتدر و کارآمد: مدیریت ایشان توأم با قدرت تحلیل و جمع بندی سعه صدر، آینده نگری، نظم پذیری همراه بود. به همه نظرات حتی نظرات کارشناسان به دقت گوش فرا می داد و به همه نظرات احترام می گذاشت و سرانجام جمع بندی مطلوب را به عمل می آورد. دارای بازرسی مخفی و ناشناس بود که آنها را حتی من به عنوان رئیس دفتر نمی شناختم فقط یکی از آنها که آیت الله وافی بود را می شناختم. به برنامه ریزی، سازماندهی، تشکیلات، منابع انسانی و

آیت الله هاشمی یکی از چهره های بود که حتی موقعی که مسئولیت اجرایی نداشت، باروی گشاده، سعه صدر و حوصله، پذیرای ایثارگران، انقلابیون با سابقه، کارآفرینان، دانشجویان و دانشگاهیان، کارگران، تولیدگران، بازاریان، حوزویان می گردید و حرفها و درد دلهای آنان را می شنید و ضمن راهنمایی و بعضاً ابراز همدردی آنان را امیدوار می ساخت



تحول در ساختار اداری کشور در تدوین برنامه های توسعه و در سیاستهای کلان بهای کافی می داد طرح تشکیلات کلان را در زمان ریاست جمهوری خود به پایان رسانید و به دولت بعدی منتقل کرد. یاد می آید، ایشان با ادغام سازمان انرژی اتمی با وزارت نیرو و غیره مخالفت کردند و استدلال منطقی هم داشتند که این سازمان باید مورد توجه بالاترین مقام کشور قرار گیرد، دیدیم که اینطور هم درست بود.

۱۵ - ولایت پذیر: ایشان علاوه بر اینکه خود را شاگرد امام و مطیع امام راحل (ره) می دانست نسبت به مقام معظم رهبری هم بارها می فرمود که ایشان پدر این ملت و حتی خود من هم هستم. در زمان ریاست جمهوری نیز بارها در مسائل مهم مقید به کسب نظر مقام معظم رهبری بودند.

کار بیندازیم تا بازدید صورت گیرد.

۱۲ - حامی عدالت اجتماعی و فقر زدایی: او مطالعات و سخنرانی ها و خطبه های زیادی را در رابطه با عدالت اجتماعی اسلام داشت و شدیداً به برنامه فقرزدایی آن هم به طور عمیق معتقد بود گرچه در برخی نگرش ها و روش ها اختلاف نظری هم با سایر نظرات و روشهای مورد نظر مقام معظم رهبری داشتند که در نهایت مد نظر قرار می دادند. سیاستهای تعدیل اقتصادی را طبق همین نظرات اصلاح کردند.

۱۳ - فرصت سازی در سیاست خارجی: در سیاست خارجی ایشان از دیپلماسی سران استفاده حداکثری را می کرد و بسیاری از مسائل بین المللی و منطقه ای و دو جانبه را از این طریق حل و فصل می کرد. مثل

ایشان هم متعارف بود. حتی لباسش را چون سایر روحانیون به خیاطی شرافت قم سفارش می داد. در اوائل ریاست جمهوری ایشان وقتی پرده های اتاق رئیس جمهور را عوض کردند بشدت اعتراض کرد ولی متأسفانه عملکرد برخی وزیران و مسئولان که در پروژه های بیابانی هم فرش قرمز پهن کردند و تشریفات را در سازمان ها و وزارتخانه های خود گسترش دادند نگذاشت چهره ساده زیستی شخص ایشان نمود پیدا کند.

۸ - حامی نوآوری: او به شدت به نوآوری و طرح ها و ایده های نو اهمیت می داد و بعضاً مورد انتقاد هم قرار می گرفت ولی خستگی ناپذیری ایشان در اکثر موارد جواب داد. مترو، دانشگاه آزاد اسلامی، پروژه های موشکی و دفاعی، مناطق آزاد و ویژه اقتصادی، انتقال آب به کویر مرکزی، سدها و نیروگاهها و بیمارستانهای پیشرفته مثل قلب تهران، پیگیری باردار کردن ابرها و مطالعات آبراه شمال به خلیج فارس و طرح مناطق مرزی.

۹ - دارای هوش و حافظه سرشار: ایشان در آمار و ارقام حافظه و تبحر خاصی داشت حتی با سوال از برخی از روسای جمهور کشورها در ملاقات ها ارقام آنها را نیز اصلاح می کرد. در بازدید های پروژه های داخلی به شدت با پرسش و سوال به برنامه ها و ارقام توجه می کرد و حتی در برخی موارد می گفت شما که پارسال این عدد را گفتید چرا امسال آن را می گوئید و از این قبیل. همچنین هوش سرشار ایشان را باید در انتخاب معاون اول یعنی مرحوم دکتر حسن حبیبی چهره ای عالم و فرهیخته و متین که وزنه ای در دولت ایشان بود جستجو کرد.

۱۰ - حامی زنان و جوانان: به زنان و جوانان و تشکل های آنان بهای خاصی می داد تا جایی که برای امور زنان و مشارکت های آنان و برای جوانان ساختار و سازو کار خاصی مثل مشاوره در امور زنان و جوانان و شورابعالی جوانان همت گماشت.

۱۱ - اهل کار و تلاش: به کار و تولید چه در امر صنعت و معدن چه در امر کشاورزی اهمیت زیادی می داد. در یکی از سفرها به اصفهان تیم حفاظت ایشان حتی بدون هماهنگی با اینجانب و صرفاً با هماهنگی وزیر وقت یکی از واحدهای ذوب را برای امنیت در بازدید متوقف کردند پس از اطلاع همه را توبیخ کردند و گفتند ما بازدید می کنیم تا تولید راه بیفتد نه اینکه تولید را از

فرماندهی جنگ فرماندهی صلح



سردار حسین علایی از دوران دفاع مقدس به «شاهد یاران» می گوید

سردار حسین علایی از فرماندهان ارشد دوران دفاع مقدس، به آیت الله هاشمی رفسنجانی علقه و ارادت خاصی دارد؛ وی با سابقه حضور طولانی در جبهه‌های دفاع مقدس، اولین فرمانده نیروی دریایی سپاه در سال ۱۳۶۴ است که ریاست ستاد مشترک سپاه و قائم مقامی وزارت دفاع، ریاست سازمان صنایع هوایی و... را در کارنامه خود دارد. سردار علایی از هاشمی ناگفته‌های زیادی دارد و به یاری حافظه اش، خاطراتش را با جزئیات تعریف می کند؛ با او درباره نقش آیت الله هاشمی در ۸ سال دفاع مقدس گفت و گو کردیم که در زیر می خوانید...

می خواست دولت انتخاب کند اما در این مسیر با نمایندگان مواجه بود که سیاستهای رئیس جمهور را قبول نداشتند. بنابراین در همان ابتدای کار دولت جدید، ما یک چالش بزرگ داخلی داشتیم و آن ناهماهنگی رئیس جمهور با مجلس بود. محصول این ناهماهنگی انتخاب نخست وزیر بود که رئیس جمهور از همان روز اول او را قبول نداشت؛ از قضا نخست وزیر هم رئیس جمهور را از نظر سیاسی قبول نداشت. همزمان با این چالش نخست وزیر و رئیس جمهور باید وزرای دولت را برگزینند و از مجلس هم رای اعتماد بگیرند. بنابراین دغدغه کسانی که در مجلس بودند - به ویژه رئیس مجلس - استقرار دولت جدید پس از انقلاب بود.

در چنین شرایطی دولت و مجلس با حمله رژیم عراق به ایران و تحمیل یک جنگ تمام عیار مواجه شدند. آقای هاشمی رفسنجانی در آن ایام دو جایگاه داشت. نخست این که در راس مجلسی قرار داشت که برای اولین بار با سازوکار رای مردمی به معنای واقعی کلمه روی کار آمده بود. جایگاه دوم وی منبث از اعتماد امام خمینی به ایشان بود. بنابراین آقای هاشمی هم جایگاه حقوقی و قانونی داشت و هم به خاطر قربابت با امام خمینی، نقش ویژه ای در استقرار نظام جدید و تثبیت نهادهای آن یافت. البته آقای هاشمی در جنگ حداقل تا دورانی که آقای بنی صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بود، نقش مستقیمی نداشت؛ صرفاً در حوزه سیاستگذاری نقش داشت. چرا که عضو شورای عالی دفاع بوده و بعدها نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع شدند. مهمترین تاثیری که آقای هاشمی در دوران بنی صدر داشت، این بود که از نیروهای داوطلب و سپاه می خواست نقش بیشتری را ایفا کنند. بعد از اینکه بنی صدر از فرماندهی کل قوا کنار گذاشته و کشور از طریق شورای انقلاب اداره شد، آقای هاشمی به تدریج پررنگ شد. به واسطه عهده دار شدن مقام وزارت کشور، در مسائل داخلی نقش اول را ایفا می کرد. این موضوع درباره مقطع مهمی از جنگ تحمیلی است، نقش آقای هاشمی چگونه پررنگ می شود؟

نقش مهم آقای هاشمی در جنگ روز بعد از فتح خرمشهر شروع می شود و تا آخر جنگ ادامه دارد. آقای هاشمی آدم عاطفی بود. وقتی «بستان» بعد از عملیات «طریق القدس» فتح شد، یک روز آقای هاشمی برای بازدید به پل «سابل» آمد. آنجا یکی از محلاتی بود که درگیری های بسیار شدیدی بین ما و عراق اتفاق افتاده و عراق این پل را گرفته بود. ما شهیدان زیادی دادیم تا

که حداکثر در نواحی مرزی جنگی صورت بگیرد نه این که بخشی از کشور اشغال شود. در آن ایام مهمترین مسئله برای کشور ما، استقرار نظام جدید بود نه بحث مقابله با یک ارتش بیگانه یا یک دولت متخاصم. نظام شاهنشاهی از بین رفته و نظام جدیدی در حال استقرار بود. در آن زمان، آقای هاشمی در راس قوه مقننه قرار داشت و به عنوان رئیس مجلس شورای اسلامی با چند مسئله مهم مواجه بودند. موضوع نخست قوانین و مقررات متفاوت با دوران گذشته بود و دومین مسئله، استقرار دولت جدید. چرا که مردم، رئیس جمهور جدید را انتخاب کرده و او

قبل از ورود به بحث بر سر نقش و جایگاه مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی در جنگ تحمیلی، نیازمند توصیفی از فضای کشور در ابتدای جنگ هستیم. کشور در زمان آغاز جنگ تحمیلی چه شرایطی داشت؟

زمانی که جنگ شروع شد، هم مردم ایران و هم مسئولین وقت غافلگیر شدند. چرا که هیچ کس انتظار یک جنگ گسترده و بزرگ را نداشت؛ بر همین اساس برنامه ریزی برای مقابله با آن، بعد از شروع جنگ آغاز شد. البته قبل از شروع جنگ، روابط ایران و عراق متشنج بود و حدس هایی هم زده می شد. ولی تصور مسئولین وقت، این بود



■ بازدید آیت الله هاشمی به همراه حسن روحانی از جبهه های جنگ

شروع می شود دیگر مرز برداشته می شود. بعد از فتح خرمشهر از عملیات «رمضان» به بعد، مقطع دیگری شروع می شود. در عملیات «رمضان» ما می خواستیم تا کنار اروند رود برویم که موفق نشدیم. در این زمان بین فرماندهی ارتش و سپاه اختلاف نظر به وجود آمد. این دو نهاد از ابتدای جنگ به عنوان دو تشکیلات تخصصی نظرات متفاوتی داشتند. بعد از عملیات «رمضان» بین شهید صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش و فرماندهی سپاه بر سر چگونگی اداره جنگ اختلاف به وجود آمد و این اختلاف باعث شد در عملیاتی مشترک دچار مشکل شویم. ابتدا اختلاف ها به حضرت آقای خامنه ای و آقای هاشمی ارجاع شد. ولی کم کم نقش آقای هاشمی در حل مسئله اختلاف پررنگ تر شد به طوری که قبل از عملیات «خیبر» حضرت امام به آقای هاشمی برای هماهنگی بین ارتش و سپاه و ادامه عملیات «والفجر» حکم دادند. از این زمان به بعد حضور شخصی آقای هاشمی در جبهه های جنگ افزایش پیدا کرد و بیشتر به جبهه های جنگ می آمد؛ ایشان هم نه با روش فرماندهی، بلکه با روشی مسالمت آمیز، اختلافات را حل می کرد؛ نظرات طرفین را جمع می کرد و می شنید و سعی می کرد بین آنها هماهنگی ایجاد کند. حالا برخی وقتها ممکن بود جلسات جداگانه باشد برخی وقت ها هم مشترک. مثلا در عملیات «خیبر» ایشان عملا فرمانده جنگ شد و یک نوع تقسیم کار کرد. فرماندهی منطقه حور را به سپاه داد و یگانهایی از ارتش که در این منطقه باید عمل می کردند مثل هوانیروز عملا تحت فرمان سپاه قرار گرفتند. در منطقه ای هم که ارتش باید عملیات می کرد، لشکرهای سپاه را تحت امر ارتش قرار داد. بعد در عملیات «بدر» که سال بعد انجام شد، فرمانده سپاه را به عنوان فرمانده میدان

هم به عنوان نماد اشغالگری عراق از دست دشمن آزاد شد، دیگر جنگ تمام شده است. به همین دلیل حضرت امام در جلسه شورای عالی دفاع بعد از فتح خرمشهر می گویند: «خب حالا می خواهید چه کنید؟» امیدواریم روزی اسناد شورای عالی دفاع منتشر شود و بفهمیم در آنجا چه کسانی، چه بحث هایی کردند. یکی از کسانی که در آن جلسه نظر می دهد، آقای هاشمی بوده است. آن جا دو نظر مطرح می شود؛ یکی نظر فرماندهان جنگ یا نظامیان و دیگری هم نظر مسئولین سیاسی. در آنجا تیمسار ظهیرنژاد رئیس ستاد ارتش مطرح می کند که ما باید از نظر نظامی به یک عارضه قابل پدافند برسیم. نمی توانیم لب مرز بمانیم چون عارضه ای نیست. از نظر دفاعی باید خودمان را به رودخانه اروند که رودی عریض و مانعی طبیعی محسوب می شود، بچسبانیم. مفهوم این حرف، این بود که باید از مرز عبور کنیم و خود را به ساحل شط العرب یعنی داخل خاک عراق برسانیم. در آن جلسه فرمانده سپاه هم این نظر را تأیید می کند. نظر دیگر از طرف آقای هاشمی مطرح می شود؛ آقای هاشمی می گوید ما برای آن که بتوانیم جنگ را خاتمه دهیم، باید از موضع بالا ورود کنیم. از این رو ما باید در موضع برتری نسبت به عراق، قرار بگیریم تا بتوانیم جنگ را خاتمه دهیم. اینها مباحثی است که در جلسه شورایی دفاع به صورت مشخص مطرح می شود. بنابراین نقش آقای هاشمی در این مقطع از این نظر مطرح است که این گونه درباره جنگ نظر می دهند و بعدا این نظر به یک عملیات بزرگ و سرنوشت ساز تبدیل می شود. در آن جلسه، منع عبور از مرز را مطرح می کنند زیرا بر اساس شنیده ها، حضرت امام می گفتند تا مرز جلو بروید و از آن عبور نکنید. البته از نظر منطق نظامی، وقتی جنگ

توانستیم آنجا را بگیریم و تثبیت کنیم. این پل، وسط عملیات بود. یعنی ما منطقه را گرفتیم؛ عراقی ها آمدند و از این پل عبور کردند و پشت نیروهای ما را بستند؛ بعد نیروهای ما حمله کردند و این پل را پس گرفتند و منطقه تثبیت شد. بعد از این عملیات، آقای هاشمی برای بازدید از آن منطقه آمد. در آنجا برای حمل و نقل بچه ها که شهید می شدند، وسیله ای نبود. با همان وانتی که مهمات می آوردند، شهدا را می بردند. در حین بازدید، وانتی آمد که پشتش چند شهید را روی هم گذاشته بودند. وقتی این وانت رد می شد، آقای هاشمی گفت: «نگه دارید؛ این چیست؟» گفتند: «شهدا هستند» این صحنه ها برای ما عادی بود و احساساتی نمی شدیم. ولی وقتی آقای هاشمی نگاه کرد، چنان گریه اش گرفت که من عاطفی بودن ایشان را کاملا حس کردم. این خیلی مهم است مسئولینی که جنگ را اداره می کنند، نسبت به شهید شدن و کشته شدن افراد و انسانها، حس عاطفی داشته باشند. چرا که در تصمیم گیری هایشان موثر خواهد بود. من چنین عاطفه ای را در آقای هاشمی در سال ۱۳۶۰ دیدم و هرگز فراموش نمی کنم.

مسئولیت شما در آن مقطع چه بود؟

معاون عملیات کل سپاه بودم و به عنوان معاون آقا رحیم صفوی در اداره طرح و عملیات سپاه فعالیت می کردم. به نظر من نقش آقای هاشمی از فتح خرمشهر به بعد برجسته شد و تا پایان جنگ در سه مقطع آقای هاشمی نقش مهمی ایفا کرد. یکی مرحله تصمیم گیری برای جنگ است. پس از فتح خرمشهر ایشان به عنوان عضوی از اعضای شورای عالی دفاع، درگیر بحثهایی بود که خدمت حضرت امام مطرح می شد. بحث هایی درباره ادامه جنگ؛ چرا که ما در جبهه با ناکامی هایی مواجه شدیم؛ اختلاف بین ارتش و سپاه هم تشدید شده بود و آقای هاشمی این اختلافات را حل و فصل می کرد؛ این نقش آفرینی در نهایت منجر به این شد که آقای هاشمی فرمانده جنگ شود. نقش بعدی ایشان، اواخر جنگ بود؛ زمانی که علاوه بر فرماندهی، برای ساختار جنگ پیشنهادهای خدمت حضرت امام می دهند که به تشکیل ستاد فرمانده کل قوا منجر شده و آقای هاشمی از طرف حضرت امام به جانشینی فرماندهی کل قوا برگزیده می شود. در نهایت آقای هاشمی به دنبال ختم جنگ می افتد که نقش سوم وی در جنگ محسوب می شود.

نقش های ایشان در جنگ چه سیری دارد و از چه تفکری به چه نتیجه ای می رسد؟

بعد از فتح خرمشهر، تصور بسیاری این بود که وقتی ما سرزمین هایمان را آزاد کردیم و خرمشهر

کنند. من می گفتم: «این اجرایی نیست؛ چشنگ است، اما امکانپذیر نیست. چون این راه خیلی باریک است.» گفتم: «شما کامیون را می آورید؛ خاک می ریزید؛ اما آتش دشمن می آید و کامیون را از کار می اندازد. شما می خواهید این را بر کنید؛ اما نمی شود» من به آقای هاشمی گفتم به این دلایل، طرح ایراد دارد. اما آقای هاشمی مرتب پیشنهادهای مختلف می داد و بحث می کرد تا ببیند استدلال من تا چه اندازه مطالعه شده است.

برای صحبت با ایشان به مجلس رفته بودید؟



آیت الله هاشمی در سنگر جبهه های جنگ

بله؛ در مجلس بودند. ایشان بعد از یک بحث مفصل به من نگفت که قانع شده است. گفت: «خیلی خوب؛ من حرفهای شما را شنیدم؛ شما برو و به هر چه صیاد گفت، عمل کن» گفتم: چشم و برگشتم. من با همان هواپیما به اهواز برگشتم و بعد راهی منطقه عملیاتی و قرارگاه شدم. پیش شهید صیاد رفتم و نگفتم که با حضرت آقای خامنه ای و آقای هاشمی ملاقات کرده ام. گفتم: «برای عملیات آماده ام» چون قرار بود عملیات فردا شب انجام شود. چند ساعت بعد شهید صیاد به من گفت: «عملیات فعلا به تعویق افتاده است» گفتم: «چرا؟ چه مشکلی وجود دارد؟» گفت: «یک سری مسائل باید حل شود» فهمیدم که آقای هاشمی به او گفته است. یکی دیگر از کارهای مهمی که آقای هاشمی انجام داد، راه اندازی قرارگاه مهندسی خاتم الانبیا بود. یعنی قرارگاه جدیدی که در میدان جنگ هم به ارتش و هم به سپاه خدمات دهد و جهاد هم تحت امر این قرارگاه بود. جنگ، سخت و پیچیده شده بود و نمی شد فقط با نیروی پیاده عملیات انجام دهیم. باید پل و جاده می ساختیم. بیمارستان صحرائی لازم بود. آقای هاشمی با تشکیل قرارگاه مهندسی این نیازها را برطرف کردند. کار دیگرشان هم ایجاد قرارگاه پدافند

تنها چیزی که به ذهنم رسید این بود که به دیدن مسئولین بالاتر و تصمیم گیر بروم.

چه سالی بود؟

ابتدای سال ۱۳۶۴. بعد از صحبت با حضرت آقای خامنه ای پیش آقای هاشمی رفتم. یادم نیست با دفتر آقای هاشمی هماهنگ کرده بودم یا دفتر آقای خامنه ای هماهنگ کردند. روابط ما با حضرت آقای خامنه ای خیلی خوب بود و با دفتر ایشان راحت می توانستیم تماس بگیریم و هماهنگ کنیم. من آن موقع می توانستم با افراد مورد نظرم در دفتر آقا تماس بگیرم و ایشان هم

انتخاب کرد و آقای شهید صیاد شیرازی جانشین فرمانده سپاه در عملیات بدر شد. توافق هم کردند تمام دستورات به یگانهای ارتش، از طریق شهید صیاد انجام شود؛ ولی فرمانده میدان، فرمانده سپاه باشد. در نهایت اگرچه عملیات «بدر» را انجام داده و منطقه را گرفتیم، اما نتوانستیم آن را نگه داریم. بعد از این عملیات، شهید صیاد شیرازی پیشنهاد داد که از منطقه ای مابین طلائییه و جزیره معجون جنوبی به سمت نشوه (شمال بصره) حرکت کنیم. آن موقع آقای هاشمی، شهید صیاد شیرازی را فرمانده عملیات قرار دادند و چون شهید صیاد شیرازی می خواست یگان های سپاه را به کار بگیرد، آقای محسن رضایی به شهید صیاد شیرازی گفته بود: «هر کدام از فرماندهان سپاه را که بگوئید به عنوان جانشین شما می گذاریم» شهید صیاد شیرازی من را انتخاب کرد. یگانهایی از سپاه هم برای این عملیات در اختیار ارتش قرار گرفت. این هم داستان مفصلی دارد. این عملیات را شهید صیاد طراحی کرده بود اما از نظر من که جانشینش بودم و تجربه عملیاتی هم داشتم، اجرایی نبود. در این عملیات به برخی از فرماندهان ستادی و مسئولین طراحی های عملیات ارتش مثل سرهنگ موسوی، سرهنگ قوی دل و سرهنگ مفید که با این طرح مخالف بودند، مسئولیتی داده نشد. وقتی حس کردم این عملیات ناموفق است، اول با ایشان جلسه گذاشتم. دیدم قانع نمی شود. بعد از آن با هماهنگی ایشان به تهران آمدم؛ البته نگفتم که برنامه ام چیست. با یک هواپیمای تریور کماندور که در اختیارم گذاشت، به تهران آمدم. پیش آیت الله خامنه ای رئیس جمهور وقت رفتم و گفتم: «طرح آقای صیاد شیرازی اشکالاتی دارد و ما در اجرا موفق نمی شویم؛ اما اگر بگوئید اجرا کنید، اجرا می کنیم. هر چند فقط تلفات می دهیم.» وقتی موضوع را تشریح کردم گفتند: «بله؛ این منطقه باغ سبزی است که می خواهید بگیرید؛ اما درب ورودی ندارد» ایشان قانع شدند بحث های من درست است؛ معتقد بودند که هدف، خیلی چشنگ است اما از نظر اجرایی امکان پذیر نیست. بعد ایشان به من گفتند: «من الان در جنگ مسئولیتی ندارم؛ پیش آقای هاشمی برو؛ ایشان فرمانده است.»

تصمیم خودتان بود که مشورت کنید یا از سوی سایرین هم همراهی می شدید؟

خیر؛ تصمیم خودم بودم. ابتدا رفتم پیش آقا محسن (رضایی) که گفت: «مسئولیت با شهید صیاد شیرازی است» من هم تصمیم گرفتم به عنوان جانشین عملیات باید کاری انجام دهم. با برادران ارتش هم که صحبت می کردم، هیچ یک موافق نبودند. فرماندهان سپاه هم همین طور.

چون من را می شناخت، فورا وقت دادند. برای آقای هاشمی هم همزمان اقدام کرده و وقت گرفته بودم. اما وقت طوری تنظیم شده بود که اول پیش آقای خامنه ای بعد پیش آقای هاشمی رفتم.

طرح های عملیات را شورای عالی دفاع مطرح و مصوب می کرد یا آقای هاشمی باید تایید می کرد؟

همه چیز زیر نظر آقای هاشمی بود. خود ایشان طرح ها را در شورای عالی دفاع مطرح می کرد. وقتی آقای هاشمی تصمیم می گرفت، عملیات می شد. رفتم پیش آقای هاشمی و همان مباحث را مطرح کردم. ایشان خیلی با من هم از نظر تاکتیکی و هم عملیاتی کلنچار رفت. ویژگی ایشان این بود که روی هر موضوعی به صورت ریز و جزئی وارد می شد. مثلا می گفتم: «می خواهیم اینجا اینطور عمل کنیم و این اشکالات وجود دارد» جواب می داد: «نه؛ این را می توان اینطور حل کرد.» مثلا سیل بندی در شرق جزیره جنوبی بود که این سیل بند را ما و عراقی ها برده بودیم. عراقی ها برده بودند که ما نرویم و ما برده بودیم که آنها نیابند. حالا تلاش اصلی در طرح این بود که ما شب عملیات با نیروی پیاده این سیل بند را بگیریم و واحدهای مهندسی راه را باز کنند تا تانک ها از آن عبور

ما هم در آن زمان به طور مشخص این بود که عراق معاهده ۱۹۷۵ و خسارات را هم بپذیرد. آقای هاشمی معتقد بودند برای اینکه به این نتیجه برسیم، باید یک عملیات بزرگ انجام دهیم تا این عملیات، دولت عراق را وادار کند به خواسته های ما تن دهد. به خاطر دارم یکی از فرماندهان وقت سپاه گفت امام می گوید: «جنگ؛ جنگ تا پیروزی» اما آقای هاشمی می گوید: «جنگ؛ جنگ تا یک پیروزی»

در همان جلسه سخنرانی این را مطرح کرد؟

خیر در جای دیگری بود؛ حرفهای آقای هاشمی خیلی مهم بود. آن موقع کسی فکر نمی کرد که جنگ اینگونه تمام شود. فکر می کردند تا ما بر عراق مسلط نشویم، جنگ تمام نمی شود. در واقع فضای ذهنی بسیاری در آن مقطع این بود که نمی شود جنگ را این گونه خاتمه داد؛ اما آقای هاشمی معتقد بود که جنگ را تنها از طریق نظامی بر دشمن برتری بیابیم، ولی از طریق دیپلماسی و سیاسی، جنگ را خاتمه دهیم. خوب آن عملیات انجام شد و موفق هم بود؛ ولی تداوم پیدا نکرد و مجبور شدیم در عملیات «بدر» عقب نشینی کنیم. بنابراین به آن هدف نرسیدیم. آن وقت بحث بعدی این بود که ما حالا چگونه قوای خود را تجهیز کنیم تا بتوانیم عملیات بزرگ و موفق انجام دهیم. در این مقطع آقای هاشمی نقش مهمی ایفا کرد. قبل از عملیات «فاو»، این سوال مطرح شد که ما برای عملیات، چه اندازه به توان نظامی نیاز داریم؟ در آنجا طرح ۵۰۰ گردان رزمی مطرح شد. ارتش قادر نبود گردان های رزمی زیادی ایجاد کند؛ زیرا ساختاری داشت که در آن، توسعه به سرعت امکان پذیر نبود. سپاه به دلیل متصل بودن به متن مردم و در اختیار داشتن بسیج، قدرت ایجاد گردان های سریع را داشت به شرط اینکه بتواند آن ها را تجهیز کند. سپاه پیشنهاد ۵۰۰ گردان رزمی را مطرح کرد تا قدرت عظیمی فراهم کرده و در جنگ تحول ایجاد کند؛ آقای هاشمی با اشرافی که به واقعیت و توان اقتصادی کشور داشت، گفت: ما بند پوتین این ها را هم نمی توانیم تامین کنیم.

چه سالی بود؟

فکر می کنم اوایل ۶۴ بود. چون از سال ۶۲ این مسئله مطرح بود، اما این بحث حدود سال ۶۴ بعد از عملیات «کمیل» مطرح شد. من خودم شنیدم که آقای هاشمی گفت: «نمی توانیم بند پوتین آن ها را هم تامین کنیم» ولی بالاخره طرح را پذیرفتند و ما در نهایت توانستیم برای عملیات «کربلای ۴» ۲۵۰ گردان رزمی را تجهیز کنیم. در سال ۶۵ بر اساس طرح یکصد هزار نفری محمد

فرماندهی این بخش به سپاه محول شود. از طرف دیگر نیروی هوایی ارتش و سپاه هم ادغام شده و چون ارتش هواپیماهای بیشتر و سیستم پدافندی داشت، فرماندهی این حوزه به عهده ارتش گذاشته شود. ایشان بعد از جنگ هم مدتی این ایده را دنبال کرد اما چون مسئولیتی نداشت، موضوع متوقف شد.

یعنی می خواستند که از تجربه جنگ در ساختار نظامی کشور استفاده کنند؟

بله؛ ظاهراً امام دوران جنگ را زمان مناسبی برای این تغییرات ساختاری نمی دانستند و فقط ایجاد ستاد فرماندهی کل قوا را پذیرفتند. اما آقای هاشمی معتقد بود هماهنگی میان ارتش و سپاه، به دست یک نفر به تنهایی ایجاد نمی شود و باید یک ساختاری هماهنگ کننده باشد. البته سپاه و ارتش هم به این نتیجه رسیده بودند که به یک ستاد فرماندهی کل قوا نیاز داریم. آخرین نقش های کلیدی آقای هاشمی، دیدگاه ایشان درباره پایان جنگ بود. آقای هاشمی اواخر سال ۱۳۶۲ به این نتیجه رسیده بودند که باید جنگ را تمام کرد. غیر از ایشان کسی به صورت عملیاتی از پایان جنگ حرف نمی زد. همه می گفتند جنگ را با شکست صدام خاتمه می دهیم. آقای هاشمی اواخر سال ۶۲ به این نتیجه رسیده بود که ما نمی توانیم جنگ را از طریق نظامی خاتمه دهیم؛ بلکه باید استراتژی و طرحی برای خاتمه جنگ داشته باشیم. ایشان در یک سخنرانی در قرارگاه خاتم الانبیا که فرماندهان اصلی ارتش و سپاه در آن حضور داشتند، گفتند: «شما بیایید این عملیات را انجام داده و اهداف را بگیرید و بعد بروید به خانه هایتان؛ ما جنگ را تمام می کنیم» استراتژی ایشان این بود که ما یک منطقه مهم و ارزش را از عراق بگیریم؛ منطقه ای که آن قدر ارزش داشته باشد تا حکومت صدام حاضر به مذاکره شود و جنگ خاتمه یابد. خواسته های

هوایی بود که ماندگار شد. قرارگاه پدافند هوایی برای این بود که قدرت پدافندی مان را در برابر نیروی هوایی عراق متمرکز کنیم. بخشی از نقش آفرینی آقای هاشمی مقطعی بود که ایشان بین ارتش و سپاه هماهنگ کننده بودند و تا آخر جنگ این نقش را داشت. یک نقش هم مربوط به اواخر دوران جنگ است که به این نتیجه رسیده بودند ما برای هماهنگ کردن بین نیروهای مسلح، نیاز به یک ستاد و ساختار بالادستی داریم. پیرو این دیدگاه، از سال ۶۷ به بعد ستاد فرماندهی کل قوا تشکیل شد. البته از قبل، لزوم این ستاد را حس می کردند اما سال ۶۷ اجرایی شد. استدلال آقای هاشمی این بود که سپاه برای خود ستاد دارد، ارتش هم برای خود ستاد دارد؛ ولی فرمانده کل قوا ستاد ندارد. در حالی که در دوران حکومت شاهنشاهی، چون یک ارتش داشتیم ستاد مشترک ارتش، ستاد فرمانده کل قوا بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چون علاوه بر ارتش، سپاه هم ایجاد شده بود و بین این دو ستادی وجود نداشت، آقای هاشمی به این نتیجه رسیده بود که باید فرمانده کل قوا هم یک ستاد داشته باشد و بر همین اساس با پیگیری ایشان و دستور امام، ستاد فرماندهی کل قوا تشکیل شد و الان هم به عنوان ستاد کل نیروهای مسلح فعالیت دارد که وظیفه اصلی اش، ایجاد هماهنگی بین نیروهای مسلح از جمله ارتش و سپاه است. آقای هاشمی اواخر جنگ موضوع دیگری را دنبال می کرد که به سرانجام نرسید. ایشان به این نتیجه رسیده بود که غیر از ستاد فرماندهی کل قوا، ساختار جدیدی برای نیروهای مسلح تعریف و برخی بخش ها ادغام و برخی بخش ها تفکیک شود؛ برداشت من از صحبت هایی که با آقای هاشمی داشتم این بود که نیروی زمینی ارتش و سپاه با هم ادغام شود و چون سپاه در عملیات های میدانی و خط شکنی بهتر عمل کرده بود،



رسول الله که از سوی سپاه مطرح شد، توانستیم ۲۵۰ گردان رزمی را تجهیز کنیم. آن موقع سپاه می گفت اگر ما قدرت زیادی ایجاد کنیم، می توانیم بعد از شکستن خط عملیات مان را تداوم دهیم. آقای هاشمی می گفت ما قدرت این را داریم که خط دشمن را بشکنیم، اما قدرت تداوم عملیات را نداریم. وقتی خط را می گیریم، دیگر توانمان تمام می شود. در این سال ها توان رزمی عراق بالا رفته و در میدان های جنگ دست بالا را پیدا کرده بود. سپاه معتقد بود ما هم می توانیم به چنین توانی دست پیدا کنیم. ولی آقای هاشمی رفسنجانی می گفت با توجه به وضعیت اقتصاد کشور، قادر به ایجاد چنین توانی نیستیم. می گفت شما از وضعیت اقتصاد و اداره کشور اطلاع زیادی ندارید. ما که فقط جنگ را اداره نمی کنیم. باید کشور و زندگی مردم را هم اداره کرد. مردم باید زندگی کنند. خلاصه کلام در بین مسئولان کسی که معتقد بود باید جنگ را خاتمه دهیم و برای آن هم طرح داشت، آقای هاشمی رفسنجانی بود. آقای هاشمی می گفت یک منطقه مهم را بگیرد و بعد جنگ را از طریق مذاکره خاتمه دهیم. طرح ایشان دنبال شد. حتی عملیات «فاو» هم از دید ایشان برای خاتمه جنگ بود؛ ولی در عمل به نتیجه نرسید. زیرا فعالیت دیپلماتیک مان برای خاتمه دادن به جنگ، گسترده نبود. آن زمان آقای هاشمی قبل از عملیات «فاو» عنوان کردند ما منطقه «فاو» را بگیریم و عراق را از دریا جدا کنیم و همزمان طرح های دیپلماتیک برای پایان جنگ پیگیری شود. یعنی به محضی که «فاو» را گرفتیم، پیشنهاد یک قطعنامه در شورای امنیت سازمان ملل را مطرح یا اعلام کنیم می خواهیم جنگ را خاتمه دهیم مشروط به اینکه عراق معاهده ۱۹۷۵ را بپذیرد؛ اسرا تبادل شوند؛ دو کشور به مرزهای خود بر اساس معاهده ۱۹۷۵ عقب نشینی کنند و سازمان ملل هم این را تایید کند. این طرح می توانست در مسیر دیپلماتیک دنبال و بعد در قالب قطعنامه شورای امنیت ارائه شود. ما از بعد نظامی فاو را گرفتیم ولی اقدامات دیپلماتیک و سیاسی موفقی برای پایان جنگ نداشتیم.

اینجا کمی ابهام دارد. مسئول جنگ آقای هاشمی است. ایشان برای پایان جنگ طرح دارد. دولت هم می خواست جنگ را خاتمه دهد تا بتواند کشور را بهتر اداره کند. چطور آقای هاشمی نتوانست با توجه به هماهنگی ای که با دولت داشت این بحث را پیش ببرد؟

ایشان این طرح داشت ولی به نتیجه نرسید. از سال ۶۲ به بعد به نظرش رسیده بود که جنگ را خاتمه دهیم و طرحش را هم که اشاره کردم. آقای

هاشمی در عملیات «فاو» در نظر داشت «ام القصر» را بگیریم؛ طرح بزرگ عملیات «کربلا ۴» هم که انجام شد، برای این بود که عملیات «فاو» را تکمیل کند. ما می خواستیم از بین آبادان و خرمشهر به «ام القصر» برویم و کوه «زبیر» را بگیریم و منطقه «فاو» را به منطقه عملیات کربلا ۴ وصل کنیم. آقای هاشمی فکر می کرد ما با عملیات «فاو» می توانیم «ام القصر» را بگیریم؛ ولی در توان ما نبود. آقای هاشمی فکر می کرد با عملیات «فاو» می توانیم فشار لازم را بر دولت عراق وارد کنیم، ولی از آن طرف عراق تقویت می شد و امکانات زیادی در اختیارش قرار می گرفت.

به هر حال خاتمه جنگ با تلاش هاشمی بود؟
در جنگ عملیات های نظامی با طرح آقای هاشمی انجام می شد. همان طور که گفتیم نظر آقای هاشمی این بود که یک منطقه مهم را از عراق بگیریم، ولی خب این کار به نتیجه نرسید.

خلاصه کلام در بین مسئولان کسی که معتقد بود باید جنگ را خاتمه دهیم و برای آن هم طرح داشت، آقای هاشمی رفسنجانی بود. آقای هاشمی می گفت یک منطقه مهم را بگیرد و بعد جنگ را از طریق مذاکره خاتمه دهیم. طرح ایشان دنبال شد. حتی عملیات «فاو» هم از دید ایشان برای خاتمه جنگ بود؛ ولی در عمل به نتیجه نرسید

تا اینکه اواخر جنگ، موازنه قوا به نفع عراق تغییر کرد و عراق هم در حوزه هوایی، هم زمینی، هم دریایی، هم جنگ های شیمیایی و غیر متعارف یک برتری فوق العاده پیدا کرد. در آن زمان دیگر ما نتوانستیم در جبهه های جنگ، دست برتر را داشته باشیم. از نظر نظامی مناطقی را گرفته بودیم اما آسمان ایران تا حد زیادی در اختیار نیروی هوایی عراق بود. آسمان خلیج فارس که منطقه صادرات نفت ما بود نیز تا حد زیادی در اختیار عراق بود. عراق در کاربرد سلاح شیمیایی هم هیچ نگرانی نداشت و وضعیت به هم ریخته بود. تنها برتری ما در جبهه های جنگ زمینی بود ولی حفظ اینها هم شکننده بود. تا اینکه امریکا و شوروی به این نتیجه رسیدند که جنگ ایران و

عراق نمی تواند برنده داشته باشد. در این زمان بود که آن ها از طریق سازمان ملل به سمت قطعنامه ۵۹۸ رفتند. من فکر می کنم آقای هاشمی به این نتیجه رسیده بود حالا که چنین قطعنامه ای مطرح است، ما می توانیم از طریق شورای امنیت سازمان ملل و این قطعنامه به جنگ خاتمه دهیم. بر همین اساس در مذاکراتی که مسئولین مختلف با آقای هاشمی داشتند، ایشان هیچ گاه قطعنامه ۵۹۸ را رد نکرد. بعضی از مسئولین کشور بلافاصله این قطعنامه را رد می کردند ولی به خاطر دارم که آقای هاشمی می گفت اگر قطعنامه تغییراتی کند، ممکن است ما روی پذیرش آن فکر کنیم. ایشان با قطعنامه برخورد منفی نکرد و دنبال این بود از طریق قطعنامه به سمت خاتمه جنگ برویم. به همین خاطر در ماههای آخر جنگ، تمام تلاشش این بود دیگران را به خاتمه جنگ قانع کند. شاید جالب ترین بخش زندگی ایشان، مذاکراتی است که با امام و سایرین برای خاتمه دادن به جنگ داشتند. مثلا ایشان به ارتش و سپاه و دولت گفت: «ما می خواهیم جنگ را از راه نظامی خاتمه دهیم؛ طرحتان چیست؟»

این مذاکرات چه سالی بود؟

۱۳۶۶؛ فرماندهان ارتش تقریباً در همه جلسات می گفتند نمی شود جنگید. سپاه می گفت می توان جنگید، ولی امکانات می خواهد. در آن سال ها سپاه می گفت اگر امکانات ارتش دست من باشد، می توانیم بجنگیم. بنابراین آقای هاشمی در سال ۶۶ این بحث را شروع کردند و در نهایت بهار ۶۷ نامه ای به مسئولین نوشتند. آنجا آقای هاشمی هم به دولت و هم به نیروهای مسلح گفت که طرحتان را ارائه بدهید. فرمانده سپاه در آنجا یک نامه ای می نویسد که ما طرحمان برای خاتمه جنگ این است و اینها را می خواهیم. مسئولین دولت از قبیل رئیس برنامه و بودجه هم نامه نوشتند، اما نامه اش منتشر نشد. نامه فرمانده سپاه هم منتشر نشد ولی من آن را خواندم. آن موقع آقای هاشمی نامه ها را می گیرد به این نتیجه می رسد که با وضع فعلی کشور، نمی توانیم قوایی را فراهم کنیم و یک پیروزی قاطع نظامی در کوتاه مدت به دست بیاوریم. فکر می کنم مجموعه اینها باعث شد حضرت امام به این نتیجه برسد که ظرفیت فعلی کشور برای ایجاد یک تحول بزرگ در جنگ کفایت نمی کند. از طرفی عراق هم حملاتش را شروع کرده و بخشی از برتری هایی که ما به دست آورده بودیم مثل فاو، شلمیجه، منطقه فتح المبین و حلبچه را از دست ما گرفته بود؛ حضرت امام در مجموع به این نتیجه رسید که حرف آقای هاشمی اجرایی تر و عملی تر است.

مبارز نستوه و عالم دینی

امام (ره) به وی همچنین تجربه دوران مبارزه و بهره مندی از محضر اساتید سرشناس حوزه سبب شد بعد از پیروزی انقلاب به صحنه بیاید و زیر بار مسئولیت شورای انقلاب، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و جنگ تحمیلی و ... برود. او در دوران دفاع مقدس شجاعانه ایستاد و نقشی مهم و موثر در دوران جنگ ایفا کرد. بنده نیز افتخار داشتم در برخی مقاطع با ایشان همراه باشم.

بر اساس شناختی که از آیت الله هاشمی رفسنجانی در این ۵۰ سال داشتید، چه خصوصیتی را در ایشان برجسته می دانید؟

آقای هاشمی چند ویژگی داشت؛ اولاً یک روحانی تحصیلکرده، مطلع و آگاه بود و به مسائل مختلف اسلامی، سیاسی، تفسیری فقهی و تاریخی شناخت داشت. به گونه ای که نمی توانیم از یک موضوع اسلامی و دینی صحبت بکنیم که آیت الله هاشمی رفسنجانی از آن اطلاع نداشته باشد. ثانیاً نسبت به انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی و مقام معظم رهبری فردی بصیر و بینا، فدایی و وفادار بود و از جان و مال و آبرویش ایثار می کرد. در تمام عمرش حرص نداشت؛ چه قبل از انقلاب و دوران طلبگی و چه بعد از انقلاب در دوران سیاسی همه تلاشش را برای تحقق اهداف دینی حکومت و رفاه مردم انجام داد. من نمی گویم آیت الله هاشمی معصوم بود و در زندگی او خطا وجود نداشت، ولی یقیناً فردی برجسته بود که می کوشید عضوی مفید و عنصری فعال در اسلام محمدی باشد. کارنامه ۶۰ ساله مبارزه مرحوم هاشمی رفسنجانی نشان می دهد که وی در راه انقلاب چه در دوران مبارزات و چه بعد از انقلاب زحمات زیادی متحمل شد. ثالثاً انسانی بسیار شجاع، دارای اعتماد به نفس، متکی به خدا و توانایی خود، قاطع و قوی و نترس بود. تا روز آخر و در هیچ شرایطی ترس وی را ندیدیم. ما آیت الله هاشمی رفسنجانی را از ابتدا تا انتها در یک خط، معتقد، متعهد و ولایت پذیر دیدیم. ایشان ولایت امام راحل و تبعیت از رهبری را قبول داشت و عالم به زمان بود. اهل تدبیر و سیاستمدار واقعی بود؛ صبور بود و در مقابل مشکلات صبر پیشه می کرد. آیت الله هاشمی رفسنجانی یک عالم واقعی و یک عالم به زمان بود. طبق روایات دانشمندی که زمان شناس باشد با بصیرت و بینایی که دارد مورد هجمه دگرگونی ها و فریب کاری ها قرار نخواهد گرفت و آیت الله هاشمی رفسنجانی این چنین بود. آیت الله هاشمی چه در علم و چه در سیاست و فرهنگ و اقتصاد و ... صاحب نظر بودند. ایشان



دیدگاه حجت الاسلام سید رضا اکرمی

سابقه آشنایی حجت الاسلام سید رضا اکرمی با آیت الله هاشمی رفسنجانی به نیم قرن پیش باز می گردد؛ زمانی که هر دو، طلبه ای جوان در محضر امام خمینی (ره) بودند و در آن دوران شیخ اکبر رفسنجانی یکی از مقرب ترین طلبه ها نزد امام و مورد وثوق ایشان بود. اکرمی سال ها بعد در مجلس شورای اسلامی و جامعه روحانیت مبارز با هاشمی ملازم و همراه بود؛ او معتقد است هاشمی شخصیتی کم نظیر در دوران معاصر است و پیشنهاد می کند اندیشه و آراء وی مورد مطالعه همه، بویژه نسل جوان قرار بگیرد؛ مشروح گفت و گوی وی با «شاهد یاران» را در زیر می خوانید...

آشنایی شما با آقای هاشمی از چه زمانی شروع شد؟

من این مرد بزرگ را از سال ۱۳۴۳ می شناسم. در یکی از روزهای آن سال که طلبه جوان بودم و وارد منزل امام (ره) در محله یخچال غازی قم شدم، دیدم یک سرباز با لباس سربازی در مقابل امام (ره) نشسته و محکم و قوی با امام مباحثه و مناظره می کند. امام این صحبت ها را می شنید و به آنها پاسخ طولانی می داد. پرسیدم فردی که لباس سربازی بر تن دارد کیست؟ گفتند ایشان شیخ اکبر رفسنجانی است. آقای هاشمی فعالیت سیاسی خود را از همان ایام شروع کرد. در حوزه علمیه قم شاگرد اساتیدی همچون آیت الله

بروجردی، امام خمینی، آیت الله علامه طباطبایی، استاد محقق داماد داشت که دوره تحصیلی او را پر بار کرده بود. در مبارزات انقلابی یکی از پرچمداران مبارزه با ظلم و استکبار بود که در معیت امام از جان و مال خود در راه پیروزی انقلاب اسلامی گذشت و در راه مبارزه با طاغوت ذره ای عقب نشینی نکرد. عشق ایشان به امام راحل منجر به صبر و استقامتش در زندان شد و در همان محیط اقدام به قرآن پژوهی کرد. مرحوم هاشمی قبل از پیروزی انقلاب زندان رفت؛ شکنجه دید؛ سختی زیادی کشید و کوشید تا انقلاب به پیروزی برسد. بهره مندی آقای هاشمی از هوش وافر، اعتماد

در مذاکره و سیاست خارجی و داخلی نیز انسانی کاردان و صاحب نظری دقیق بودند به طوری که بسیاری از سران کشورهای دنیا با دیده احترام و تحسین به ایشان نگاه می‌کردند.

در دوره ای که ایشان ریاست مجلس را به عهده داشتند، شما نماینده بودید؛ از آن دوران خاطره ای دارید؟

نخست بگویم ریاست مجلس شورای اسلامی که در آن حدود ۳۰۰ فرد صاحب فکر، فهم، بینش و تجربه و سلیقه مختلف حضور دارد، کار آسانی نیست. در آن سال‌ها که ایشان رئیس مجلس بود کشور درگیر جنگ بود؛ یک روز جلسه علنی مجلس را به زیرزمین مجلس برده بودیم. وقتی ایشان آمد از نمایندگان خواست که به صحن اصلی برگردند و گفت: «ما هم مثل مردم؛ هر چه بر سر مردم می‌آید، بگذارید بر سر ما هم بیاید» زمانی هم به همراه زنده‌یاد حسینی شاهرودی نماینده شاهرود پیگیر دعوت ایشان به استان سمنان بودیم و سرانجام موفق شدیم ایشان را به استان بیاوریم و در جلسه شورای اداری حضور یافت. در شورای اداری برخی مسئولان آمار و اعداد و ارقامی دادند. ایشان در آن آمار تشکیک کرد و همان جلسه با آماری دقیق از جمعیت استان و مقایسه تحلیل آمار ارائه کرد. در همان سفر قرار بود ایشان به منطقه خطیرکوه و چشمه روزیه برود که مشکلاتی پیش آمد و نشد. در این سفر با یک فروند بالگرد به سمت یکی از مناطق استان می‌رفتیم که متوجه شدم ایشان دارند در آسمان جاده را می‌پایند و به ساعت خود نگاه و اعداد را زمزمه می‌کنند. آیت‌الله هاشمی حدود ۱۰ دقیقه جاده و ساعت خود را کنترل می‌کرد و بعد از ۱۰ دقیقه گفتند که آماری که در جلسه شورای اداری داده شد، غیر واقعی است. در همان مسیر به آمار تردها در یکی از محورها تردید کرد که من توضیحاتی درباره آن به ایشان ارائه دادم.

با تمام این اوصاف آقای هاشمی در طول حیات سیاسی شان همواره مخالفان جدی ای داشتند؛ ریشه این مخالف خوانی ها علیه وی چه بود؟

به نظر من این موضوع تا حدی طبیعی بود؛ ما در تاریخ ادیان الهی و زندگی نامه پیامبران و یارانشان دو حقیقت را می‌بینیم؛ یکی جاذبه و دیگری دافعه پیامبران و یارانشان است؛ از یک طرف جاذبه داشتند و مومنین را جذب می‌کردند و از سوی دیگر با مخالفین در تقابل بودند. انقلاب اسلامی هم از همین قاعده مستثنی نیست. عده ای مانند آیت‌الله هاشمی رفسنجانی فدایی انقلاب بودند و در راه انقلاب، استقرار نظام جمهوری اسلامی و تثبیت آن فداکاری کردند. عده ای هم از ابتدا

مقابل انقلاب ایستادند و بالتبع مقابل افرادی چون آیت‌الله هاشمی قرار می‌گرفتند. البته به مرور زمان چهره مخالفان تغییر یافت و هر بار عده ای با ایشان به مخالفت بر می‌خواستند. به اعتقاد من همه کسانی که علیه ایشان سخن گفتند و نوشتند به جز منافقین و دشمنان انقلاب و نظام که عالمانه و عامدانه به تخریب این یار امام و رهبری پرداختند، همه از روی نادانی و جهل بود که به تخریب این عالم دینی و مبارز نستوه می‌پرداختند. نتیجه هم این شد مرحوم هاشمی رفسنجانی مانند شهید بهشتی مظلوم واقع شوند. اما بعد از درگذشت ایشان، ماجرا عوض شد. ارتحال هاشمی مظلومیت بهشتی و بهشتی‌ها را هر چه بیشتر نشان داد و به اعتقاد من آقای هاشمی با مرگش تولدی دوباره یافت. این تولد دوباره را در چند چیز از جمله بدرقه بی نظیر مردم

اسلام ناب محمدی، انقلاب، امام راحل و مقام معظم رهبری خط قرمز وی بودند. هیچ کس به اندازه هاشمی به رهبری نزدیک نبود؛ از همین رو است که می‌بینیم رهبری معظم انقلاب در نمازی که بر پیکر دوست دیرین خود خواندند تعبیراتی به کار بردند که بی‌سابقه بود و برای کس دیگری از آن استفاده نکردند

و تشییع ایشان که بعد از تشییع امام در دوران معاصر بی‌سابقه بود، می‌شد دید. بعد از تشییع پیکر امام خمینی (ره) ایشان رتبه دوم را از نظر حضور جمعیت میلیونی مردم به خود اختصاص داد که جنبه کمی این مراسم را نشان می‌دهد. اما از نظر کیفیت نیز باید بگوییم نکته حائز اهمیت این است که از همه اقشار و نهادها و طبقات در این مراسم حضور یافتند حتی از نقاط مختلف ایران برای تشییع این مبارز انقلابی آمده بودند. به نظر من خیلی خوب است دانشجویان یکی از پایان نامه‌های دانشگاهی را در مورد مراسم تشییع آیت‌الله هاشمی رفسنجانی انتخاب کنند. باید دید این همه استقبال و آمدن مردم از سراسر کشور برای این مراسم چرا صورت گرفت؟ قرآن می‌گوید کسانی که ایمان دارند و به خدا و نبوت و امامت و انقلاب اسلامی یقین دارند خداوند

محبت و حب آنها را در دل‌ها می‌اندازد و مردم ایران با این حرکت نشان دادند که مردم باشعور و باشرفی هستند و هنگامی که باید ادای وظیفه کنند در صحنه حضور می‌یابند.

با توجه به فشارها و تبلیغات دشمنان بر ضد ایران اسلامی، حضور نداشتن آیت‌الله هاشمی در صحنه سیاسی کشور ضایعه‌ای عظیم برای ایران است و جوانان باید آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را در میدان جنگ هشت سال دفاع مقدس، در میدان سیاست، اقتصاد و برنامه و بودجه، ریاست جمهوری و خطبه‌های نماز جمعه بشناسند و برای شناخت هر چه بیشتر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی آثار مکتوب ایشان را مطالعه کنند. آیت‌الله هاشمی اگر نگوییم فردی بی نظیر، قطعاً فردی کم نظیر از لحاظ هوش و کوشش بود. صاحب دیدگاه و ایده بود و زمانی هم در پیاده کردن این ایده‌ها تند می‌رفت و برخی تحمل نمی‌کردند. ایشان هم نمی‌توانست این ایده را برای مخالفان تبیین کرده و توضیح بدهد؛ لذا گاهی آزرده خاطر می‌شد و احساس می‌کرد در برخی موضوعات و مسائل تنهاست.

یکی از تهمت‌ها به آقای هاشمی، القای تلاش ایشان برای محدود کردن یا تضعیف مقام معظم رهبری بود؛ شما به عنوان یکی از نزدیکان ایشان، این اتهام را وارد می‌دانید؟

کاملاً خلاف است؛ همان‌طور که گفتم آقای هاشمی به انقلاب، نظام، امام (ره) و رهبر معظم انقلاب کاملاً وفادار بود. آیت‌الله هاشمی چند خط قرمز داشت که به هیچ وجه حاضر نبود این خطوط قرمز را نادیده بگیرد. اسلام ناب محمدی، انقلاب، امام راحل و مقام معظم رهبری خط قرمز وی بودند. هیچ کس به اندازه هاشمی به رهبری نزدیک نبود؛ از همین رو است که می‌بینیم رهبری معظم انقلاب در نمازی که بر پیکر دوست دیرین خود خواندند تعبیراتی به کار بردند که بی‌سابقه بود و برای کس دیگری از آن استفاده نکردند؛ پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی برای درگذشت ایشان هم نکات زیادی داشت. پیامی که از طرف رهبر معظم انقلاب صادر شد بی‌نظیر و بی‌مانند بود و بعد از امام خمینی (ره) برای هیچ شخصیتی اینگونه صادر نشده بود. رهبر انقلاب در این پیام گفتند: رفاقت ۵۹ سال با ایشان داشتند. یعنی بالای نیم قرن؛ آن هم پیمان اخوت و برادری که در بین الحرمین کربلای حسین بن علی (ع) در فراز و نشیب‌ها بستند. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی فقط انقلابی و سیاسی نبود بلکه یک مدیر در صحنه‌های مختلف بود و این که مقام معظم رهبری می‌گوید هیچ کس برای من هاشمی نمی‌شود، خدا می‌داند که سر سوزنی مبالغه نبوده است.



گزارش فعالان عمرانی از دوران سازندگی



مهندس مصطفی زاده



مهندس عطاردیان



مهندس خوانساری



مهندس ملک‌یانی فرد



مهندس دادمان

می کردیم و ایشان هم بازدید می کرد. آقای هاشمی به شدت پیگیر مسائل بود و در اولین دیدار به ما توصیه کرد که اگر در کشور مانده اید باید بدانید که برای بقای خودتان مبارزه کنید. بخاطر دارم ایشان گفتند: «چون نیرویی که دارد بالا می آید ناآشنا است و این ناآشنایی به شما لطمه می زند. اگر از کشور نمی روید و می مانید باید برای بقای خود تلاش کنید و همه را آگاه نمایید» که البته ما فعالان بخش خصوصی و عمرانی هم به توصیه ایشان عمل کردیم.

نگاه آقای هاشمی به حوزه عمران چگونه بود و موفقیت هایش در این حوزه ناشی از چه رویکردهایی بود؟

مهندس ملک‌یانی فرد: پس از آنکه آیت الله هاشمی به ریاست جمهوری رسیدند، سندیکای شرکت های ساختمانی به اتفاق جامعه مهندسان مشاور درخواست وقت ملاقات با ایشان کردند تا آمادگی خود را برای حضور در فعالیت های سازندگی اعلام کنند. نکته اصلی بحث ما این بود؛ «همانطور که سرباز خارجی برای دفاع از وطن نیامد، برای سازندگی هم باید از نیروی داخلی بهره ببرید و اجازه دهید اگر در این باره به لحاظ علمی و فناوری عقب ماندگی نسبت به رقبای خارجی دارند، خودشان از طریق تعامل و مشارکت با متخصصان خارجی این نقیصه را جبران کنند.» در واقع خواستیم تاکید کنیم که کلید طرح های عمرانی و سازندگی را در دست شرکت های خارجی قرار ندهید.

ایشان مطلب را به خوبی درک کرد و فی البداهه پاسخ دادند: «آری! بهای در اختیار قرار گرفتن دانش خارجی پول است که می دهیم، نه کلید مملکت» یعنی اختیار تصمیم گیری را به

آیت الله هاشمی به عنوان یک چهره صاحب نام انقلاب و روحانی مبارز در دوره پیش از پیروزی انقلاب، ساخت و ساز مسکن را تجربه کرده و از این طریق به برخی از مبارزان انقلابی مساعدت مالی نیز می کرده است. مرحوم هاشمی در دوران پس از جنگ گفتمان سازندگی را بر دولت حاکم کرد. دوران سازندگی که سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۵ را در بر می گیرد، موجب رونق فعالیت های عمرانی و ترمیم زیر ساخت های کشور شد. برای درک اهمیت این دوران و کارنامه آیت الله هاشمی در حوزه سازندگی با شماری از فعالان و پیشکسوتان این حوزه که عضو هیات مدیره سندیکای شرکت های ساختمانی ایران هستند گفت و گو کرده ایم. اعضای هیات مدیره این سندیکا به عنوان قدیمی ترین و مهمترین تشکل صنفی در این حوزه نکات و ناگفته های جالبی از رویکرد ایشان نسبت به بخش خصوصی و فعالیت عمرانی دارند. مهندس منوچهر ملک‌یانی فرد، مهندس جواد خوانساری، مهندس بهمن دادمان، مهندس محمد عطاردیان و مهندس محمود مصطفی زاده جایگاه فعالیت های عمرانی و سازندگی را در نگاه آیت الله هاشمی تشریح کرده اند که در ادامه می آید:

رفسنجانی در پاسخ گفت: «اصلاً این مسائل مطرح نیست. شما نیروهای ارزشمند کشور هستید و باید دست و پای شما را ببوسیم که مملکت را بسازید» این موضوع زمانی بود که هنوز جنگ شروع نشده بود و تاکید کرد نظر امام و سیاست کشور هم این است که شما بمانید و فعالیت کنید.

البته مدتی بعد جنگ شروع شد. با شروع جنگ به خاطر محدودیتهای ناشی از آن شرایط به کلی تغییر کرد. البته فعالیت های عمرانی جز در مناطق جنگی متوقف نشد. پروژه های بزرگی در دوران جنگ انجام شد از جمله راه آهن بافق - بندرعباس که در سال ۱۳۶۰ به بهره برداری رسید. ما در انجام پروژه ها شرکت

فعالان سازندگی و بخش خصوصی چه جایگاهی در اندیشه و تفکر آیت الله هاشمی داشتند؟

مهندس عطاردیان: بنده از ۱۳۳۹ در حوزه عمرانی فعال هستم. در سال ۱۳۵۷ عضو هیئت مدیره سندیکا شدم، زمانی که آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شد، همان موقع هیئت مدیره سندیکا به دیدار ایشان رفتند. در آن دیدار گفتیم: «خیلی به ما ظلم می شود، ما تحت فشار هستیم و به ما طاغوتی و استثمارگر می گویند. تکلیف ما را مشخص کنید، سندیکای ما جزو بخش خصوصی است. بمانیم و کار کنیم یا از مملکت برویم؟» چند تن از دوستان عضو هیئت مدیره سندیکا صحبت کردند. آقای

دوران ریاست جمهوری ایشان درخشان‌ترین دوران بخش خصوصی بود به نحوی که بخش خصوصی توانست سدها، پالایشگاه، نیروگاه، کارخانه و... را که تا قبل از آن توسط خارجی‌ها ساخته می‌شد، بسازد.

با توجه به اینکه زیربنای کشور در دوره جنگ تخریب شده بود و همین‌طور سیستم اجرایی و قوانین کشور آمادگی رویکرد توسعه و عمران را نداشت، آقای هاشمی چگونه این موانع و دشواری‌ها را از پیش رو برداشت؟

مهندس دادمان: وقتی به دوره ۸ ساله ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی برمی‌گردیم چند نکته کلیدی توجه ما را جلب می‌کند. در دوره‌ای که ایشان گام‌های اولیه سازندگی بعد از دوران جنگ را به عنوان رئیس جمهور برداشت شرایط کاملاً نامناسبی در وضعیت کلی کشور حاکم بود؛ وضعیت اقتصادی نامساعد، خزانه خالی، تأخیر در پرداخت بدهی‌های خارجی و... از جمله این شرایط نامساعد بود. چرا که جنگ منشأ مشکلاتی در حوزه اقتصادی و تولیدی شده بود و دولت خزانه قابل قبولی برای اداره کشور نداشت. در روابط خارجی هم با مشکلات زیادی مواجه بودیم و کشورهای زیادی علیه ما موضع منفی داشتند. اگر از این زاویه به وضعیت آن روز نگاه کنیم متوجه می‌شویم اراده بسیار قوی لازم است تا کسی بتواند از موانع عبور کند و منابع لازم برای بازسازی و سازندگی کشور را تأمین کند.

متأسفانه در آن دوره شمار فارغ‌التحصیلان و متخصصان ما کم شده و عده‌ای از آنها شهید و عده‌ای هم مهاجرت کرده بودند. اگر همه اینها را جمع کنیم، متوجه می‌شویم که دوران درخشان سازندگی، ناشی از شخصیت منحصر به فرد ایشان بوده که از موانع و مشکلات گذر کرده و روح تازه‌ای بر کالبد جامعه تزریق کرد. ایشان یک وجه شخصیتی داشت که هم در زندگی قبل از انقلاب و هم در تفکرات بعد از انقلاب قابل رصد است. آن ویژگی در واقع علاقه و ارادتی است که به امیرکبیر به خاطر خدمات مؤثرش به مردم و کشور داشت و تحقق این امر را در زندگی شخصی ایشان به غیر از جنبه‌های مذهبی و مبارزاتی می‌توان در ورود ایشان به امر ساختمان‌سازی در دوران قبل از انقلاب دید که تناسب زیادی با فعالیت عمرانی، سازندگی و آبادانی دارد. در دوران پس از جنگ ایشان تحت تأثیر همین روحیه و علاقمندی، این مسئله را به خوبی درک کرد که موقع و موعد یک خیزش برای آبادانی کشور است و وقوع این اتفاق جز با

می‌داد. به خاطر دارم ایشان زمان افتتاح کارخانه بزرگ گندله‌سازی چادرملو که در دل کویر بود، گفت: «خیلی از مسئولان مملکت به من ایراد گرفتند که این کارخانه با قیمت گرانی تمام می‌شود؛ اما من معتقدم هرچه در راستای توسعه کشور سرمایه‌گذاری کنیم، باعث آبادی، تولید و رونق می‌شود» ایشان آن پروژه را افتتاح کرد که در سالهای بعد توسعه یافت و امروز بیش از ۸ میلیون تن تولید دارد. در کنار آن نیز راه‌آهن و جاده آسفالت‌کشی شده و روستاهای اطراف آن توسعه یافت.

چند پروژه را هم که ما ساخته بودیم. ایشان افتتاح کرد از جمله کارخانه لاستیک‌سازی کرمان که ۲۵ میلیون تن لاستیک در سال تولید میکرد، در زمان افتتاح آن به دقت همه جزئیات را بررسی و پرس و جو می‌کردند. همسر ایشان هم همراه ایشان بود و به مسائل علاقه نشان می‌داد. باید اذعان کنم ایشان نابغه‌ای بود که در دوران ریاست جمهوری خود کمبودهای دوره قبل را برطرف کرد و توانست به میزان زیادی اشتغال ایجاد کند. حتی می‌توانم بگویم در دوران ایشان هیچ نهاد دیگری وارد کارهایی که بخش خصوصی انجام می‌داد، نشد.

به نظر من دوران ریاست جمهوری وی، دوران شکوفایی برای بخش خصوصی کشور بود. این بخش ساماندهی شد و پروژه‌های بزرگی مانند پالایشگاه، نیروگاه‌ها و... ساخته شد. ما هم نیروگاهی در ایرانشهر ساختیم که آقای هاشمی برای افتتاح آن آمد و من دیدم که ایشان چگونه به همه جزئیات پروژه توجه کرد. حتی زمانی که به دیدار ایشان می‌رفتم به دقت احوال ما و شرح کار را می‌پرسید. من معتقدم

شرکت خارجی واگذار نمی‌کنیم. از نظر من که آن موقع جوان‌تر بودم تفکر ایشان بسیار موقر بود.

سیاست‌های سازندگی در عرصه اشتغال، تولید و رشد اقتصادی و... چه آثاری داشتند؟ مهندس خوانساری: آیت‌الله هاشمی زمانی به ریاست جمهوری رسید که ما دوران سخت و پر از بحرانی را پشت سر گذاشته بودیم. بعد از انقلاب و استقرار حکومت جدید، برخی از نهادها دنبال مصادره اموال بخش خصوصی بودند که در نتیجه توان بخش خصوصی به سوی اضمحلال رفت. در این دوره فعالیت اغلب شرکت‌های بخش خصوصی متوقف و کارگران آن بیکار شده بودند. خیلی از پیمانکاران کار را رها کرده و از کشور رفته بودند. اما وقتی آقای هاشمی رئیس‌جمهور شد، بلافاصله سازندگی کشور را شعار خود قرار داد و برنامه توسعه را در دستور کار قرار داد. هنر ارزنده ایشان این بود که سعی کرد از بخش خصوصی استفاده کند، از ابتدای مدیریت ایشان ساخت پروژه‌های بزرگی آغاز شد از جمله شروع مجدد فولاد مبارکه که در سال ۱۳۶۸ فعال شد. من خودم یکی از واحدهای فولاد مبارکه یعنی نورد گرم را می‌ساختم و شاهد بودم ایشان چند بار به آنجا سر زدند و پیگیر ساخت این کارخانه بزرگ بودند. پیمانکاران پروژه‌های زیادی را در دوران ایشان ساختند و در دوران ریاست جمهوری ایشان، بنده به خاطر موقعیتی که در سندیکا داشتم در مسافرت‌های خارجی زیادی با ایشان و وزرای ایشان همراه بودم. آقای هاشمی دقت زیادی مخصوصاً در پروژه‌های مهم نشان



داشتن ذهن روشن، آغوش باز به روی همه ظرفیت های کشور و اعتدال در همه امور ممکن نبود. خوشبختانه ایشان بخاطر داشتن این ویژگی ها توانست مسیری که نهایت آن رشد و توسعه کشور بود را در پیش بگیرد و با دست خالی منابع لازم سازندگی را تامین کند. اگر چه وضعیت امروز از آن دوران بدتر نیست ولی آن موقع علاوه بر مدیریت منابع، اراده ای وجود داشت که منابع را در خدمت سازندگی به کار گرفته بود.

ما بعد از جنگ خواه ناخواه باید گفتمان سازندگی در پیش می گرفتیم آقای هاشمی نسبت به فعالیت های عمرانی چه ذوق و شوق متفاوتی داشت؟

مهندس دادمان: بله درست است که بعد از هر خرابی، نیاز به بازسازی وجود دارد. اما با توجه به مدیریت منابع انسانی و مالی و میزان تکیه بر نیروهای داخلی از شدت و ضعف برخوردار است. بنابراین سازندگی و بازسازی ممکن بود اتفاق بیفتد اما نه در این ظرفیت گسترده و با آن مدیریت فکورانه. چون ما سازندگی با چاشنی پوپولیستی را هم تجربه کرده ایم. بنابراین می توانیم این دو مدل را با هم مقایسه کنیم. ما دیده ایم دولتمردانی را که در برابر نظر کارشناس ها گفته اند: «بی خود کرده اند...» و نتیجه آن را هم دیده ایم. فراموش نمی کنم وقتی آقای هاشمی برای افتتاح پروژه های ما می آمد، با اوج اشتیاق می آمد. یکی از ایده های ما که با ما در میان گذاشت این بود که در طول ساحل دریای خزر یک کرویدور تعریف شود و در آن علاوه بر خطوط ریلی، آزادراه و بزرگراه، کانال قابل کشتیرانی هم ساخته شود تا از این طریق آب اضافی غرب مازندران را که اراضی به میزان کافی ندارد به اراضی شرق مازندران که حاصلخیز هستند ولی آب ندارند، منتقل کند. این یک ایده بزرگ و متعالی بود که فکر او را مشغول ساخته بود، می خواهم بگویم که ایشان استراتژی توسعه و بازسازی را توامان در ذهن داشت و در عین حال از مشی عوام فریبانه کاملاً پرهیز می کرد.

موانع و آسیب هایی که به فعالیت های عمرانی لطمه می زد شامل چه مواردی بودند و آقای هاشمی در قبال آن چه می کرد؟

مهندس ملکینی فرد: هر نوع قضاوت درباره انسان باید با در نظر گرفتن زمان و شرایط باشد. در سال ۱۳۹۲ در خدمت ایشان بودیم که گفت: «بعد از جنگ، کل موجودی کشور حدود یک میلیارد دلار بود و من آمدم در نماز

جمعه خطبه ای را خواندم و گفتم ما جنگ طلب نیستیم و اهل تعامل هستیم که بلافاصله بعد از خطبه، اولین کشوری که با ما تماس گرفت آلمان بود و برای سرمایه گذاری اعلام آمادگی کردند.» بنابراین شرایط دشواری در آن داشتیم. این هم از شانسان جامعه بود که ایشان که عاشق انقلاب و ایران بود عهده دار مسئولیت اجرایی کشور شد. در میان مشکلات بزرگی که ما در آن مقطع داشتیم می توانم بگویم اولین مشکل کشور بزرگ شدن دولت بود. بزرگ شدن دولت در زمان جنگ، برای جوابگویی

بعد از جنگ، کل موجودی کشور حدود یک میلیارد دلار بود و من آمدم در نماز جمعه خطبه ای را خواندم و گفتم ما جنگ طلب نیستیم و اهل تعامل هستیم که بلافاصله بعد از خطبه، اولین کشوری که با ما تماس گرفت آلمان بود و برای سرمایه گذاری اعلام آمادگی کردند

به نیازهای مردم و تامین امنیت مرزهای کشور لازم بود. تا آنجا که دولت حتی تامین معیشت و خوراک مردم را برعهده گرفت. یعنی دولت به طور اتوماتیک تبدیل به پدر ملت شد و این بزرگ شدن و دولت سالاری، در طول ۸ سال چنان نهادینه شد که هنوز هم آسیب آن را می بینیم و بعد از آن دولت هرگز نتوانست خود را کوچک کند و حتی با برخی تصمیمات دولت هایی مانند نهم و دهم بزرگتر هم شد. در آن شرایط که پول نبود، دولت سالاری رایج و جایگاهی برای بخش خصوصی باقی نگذاشته بود، اما وقتی آیت الله هاشمی آمد و سکان اجرایی کشور را به دست گرفت، شرایط خیلی تغییر کرد هر چند که به حد مطلوب شاید نرسید. برای تکمیل بحثم اجازه می خواهم به اصل ۱۴۷ قانون اساسی اشاره کنم که می گوید: «دولت موظف است، در زمان صلح از افراد و تجهیزات فنی ارتش در کارهای امدادی، آموزشی، تولیدی و جهاد سازندگی،

با رعایت کامل موازین عدل اسلامی استفاده کند در حدی که به آمادگی رزمی آسیبی وارد نیاید» باید دید چرا آن موقع نوشته اند با رعایت موازین عدل اسلامی، چون پیش بینی می شد اگر ارتش که اسلحه دارد به میدان سازندگی بیایند ممکن است رعایت حال کسانی که از قبل آنجا بوده اند را نکند. ولی خود آقای هاشمی در سال ۹۲ که خدمت ایشان بودیم، گفت: «من فکر کردم آنها را وارد کار سازندگی کنم اما نمی دانستم این طوری از مسیر خارج می شویم.» توجه داشته باشیم ما راجع به مردمی صحبت می کنیم که گرچه سابقه مبارز سیاسی داشت، ولی تجربه اداره کشور به خصوص در شرایط بعد از جنگ را نداشت. به همین خاطر حتی ایشان حریف فرهنگ دولت سالاری نشد. به استناد آمار سازمان برنامه، در طول برنامه اول و دوم تعداد شرکت های دولتی دو برابر شد.

در سال ۹۲ وقتی آقای هاشمی این حرف ها را زد و او را ناراحت دیدم یاد این شعر سعدی افتادم که «مرد خردمند هنر پیشه را / عمر دو بایست در این روزگار / تا به یکی تجربه آموختن / با دگری تجربه بستن به کار» وقتی ایشان صحبت می کرد و از بعضی اقداماتی که در زمان خود با نیت دیگری شروع شده ولی به بیراهه رفته بود، یاد می کرد، بنده یاد حرف سعدی افتادم و اینکه اگر آقای هاشمی این بار نیت انجام کاری را داشت حتماً با احتیاط بیشتری رفتار می کرد. من در ایشان هوش و استعداد زائدالوصف، علاقه وافر به انقلاب و ایران، علاقه بسیار به ساختن زیربنای کشور و احترام به متخصصان را به صورت ملموس مشاهده می کردم. خصوصیتی در ایشان بود که متخصصان را جذب می کرد و از همین رو قویترین کابینه ها مربوط به دوران او بود. وی شجاعت نقد برخی از عملکردهای خود را داشت.

مهندس عطاردیان: موانعی که روبروی آقای هاشمی بود خیلی بزرگ بودند. اینکه گفتم کار ما سخت است، همان حرفی بود که ایشان به ما زد. گفتیم کار ما سخت است و ایشان هم به شوخی به ما گفتند کار خود را رها کنید و دنبال کار آبرومند بروید. به هر حال بعضی ها دنبال کار دلالتی رفتند و برخی مهاجرت کردند. صحبت هایی اخیراً از قول آقای هاشمی در سایت ها خواندم که واقعا برای من جالب بود و آن صحبت این بود که «من رفتم پیش آیت الله بهشتی و گفتم چگونه تحمل می کنید این همه مظلومیت را، او گفت برادر نگران نباش آسیاب

پرداختیم که ایشان گفت تنها آدمی که در این باره اطلاعات کامل دارد آقای هاشمی رفسنجانی است. همان موقع وی به ایشان تلفن کرد و خواست به ما وقت ملاقات بدهد. ما خدمت ایشان در مجلس رسیدیم. در آن ملاقات ایشان مشاور حقوقی خود را به ما معرفی کرد؛ تا به مشکلات ما رسیدگی کند. در آن دوران ما مشکل زیادی داشتیم به خصوص اینکه وزارت بازرگانی واردات را ساماندهی کرده بود و در همان زمان میلگردهایی وارد شده بود که شکننده و غیرقابل استفاده بود و ما معترض بودیم که چرا بخش دولتی که دانش مهندسی ندارد این کار را انجام می دهد؛ مشاور حقوقی ایشان چند بار مرا به کمیسیون های مجلس برد و درخواست شد که خرید اجناس به بخش خصوصی واگذار

به اندازه اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ که اصلاً نتوانیم کار کنیم. ما خودمان در آن دوره کارهای زیربنایی زیادی انجام دادیم از جمله کارهای سرب و روی زنجان و بخشی از کارهای طلای موله را که ایشان آمد و افتتاح کرد. شرکت ما در آن دوران بخشی از توسعه مخابرات، آزادراه قزوین - زنجان و... را انجام داد.

آقای هاشمی چه خصلت هایی داشت که او را در برداشتن موانع پیش رو برای توسعه یاری می کرد؟

مهندس دادمان: در خصلت های فردی ایشان ویژگی های زیادی وجود دارد که از قضا در برداشتن موانع از پیش رو خیلی موثر بودند. مثلاً بحث شجاعت ایشان از این منظر بسیار مهم است. این شجاعت باعث شد ایشان وارد

به نوبت! و من حالا این حرف را می فهمم و حالا مانند سنگ زیرین آسیاب هستم». باید دقت کرد وی فرد کوچکی نبود و نقش زیادی در انقلاب و بعد از انقلاب داشت.

مهندس مصطفی زاده: بعد از انقلاب کمبود نیروی متخصص و متعهد مشهود بود. تعدادی از نیروهای متخصص رفته بودند. باقی مانده هم جوان بودند و برخی تندروی ها در برابر متخصصان روند حرکت اقتصادی کشور را با مشکل مواجه کرده بود. آقای هاشمی در کارنامه خود کار مهمی انجام داد که آن هم پایه گذاری دانشگاه آزاد بود تا کمبود نیروی متخصص را جبران کند. از طرفی چون دانشگاه آزاد جزئی از بخش خصوصی به شمار می آمد ایشان در نظر داشت علم را وارد بخش خصوصی کند. ایشان قبل از انقلاب هم علاقمند به سازندگی بود و در قم کار ساخت و ساز انجام می داد. وقتی وارد ریاست جمهوری شد با معضلات زیادی مواجه گردید. بحث بیکاری نیروهای آزادشده از جنگ، کارهای نیمه تمام قبل از انقلاب، مصادره کارخانه ها که با حداقل ظرفیت کار می کردند و... از جمله این معضلات و مشکلات بود، از طرفی آثار جنگ که بیش از یک سوم کشور ما مخصوصاً اراضی حاصلخیز غرب را با ویرانی مواجه کرده بود به مسئله اصلی تبدیل شده بود. ایشان سازندگی را با این تفکر دنبال کرد که ما باید خرابی ها را بازسازی و ارتباطات، راه و آزادراه و... را بسازیم، ساخت سد و عملیات های آبی متوقف شده را از سر بگیریم.

البته ایشان در این مسیر با دو مشکل کمبود عمده یعنی کمبود منابع مالی و نیروی انسانی متخصص مواجه بود. چون شرکت های قوی پیمانکاری بعد از پیروزی انقلاب مصادره شده و نیروهایشان نیز به خارج از کشور رفته بودند. در این شرایط عمده بار فعالیت های عمرانی و سازندگی روی دوش نیروهایی که تازه وارد بازار کار شده بودند، افتاد. این امر اگرچه با آزمون و خطا همراه بود ولی همزمان انرژی جوانی را به پروسه آبادانی کشور تزریق کرد. به همین خاطر در دوران اول ریاست جمهوری آقای هاشمی کارها خوب پیش رفت اما در دوران دوم با تورم وحشتناک مواجه شدیم که علت آن به کمبود تخصص در برنامه ریزی ها بر می گشت. مثلاً آقایان در سازمان مدیریت پیش بینی نکرده بودند که اگر در حوزه عمرانی پروژه ها دیرتر از موعد خاتمه یابند، این مسئله عامل تورم می شود. همان تورم پیمانکاران را در دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی اذیت کرد اما نه



شود. در این جهت انصافاً ایشان به ما خدمت کردند. خود آقای رفسنجانی هم به کارهای بخش خصوصی علاقه داشت. بچه های ایشان از جمله محسن هاشمی نیز برای به سامان رسیدن مترو زحمت زیادی کشیدند

مهندس مصطفی زاده: به نظرم آینده نگری آقای هاشمی در قبال دانش و کسب علم بی نظیر بود. در شرایطی که بخش عمده ای از نیروی انسانی متخصص کشور یا در خارج بودند و یا در طول جنگ شهید شده بودند؛ یکی از کارهای ایشان تربیت نیروی انسانی کارآمد و مدیران اجرایی با دید باز بود. بخاطر همین فراست و رویکردش بود که در امر آموزش و پرورش و دانشگاهها سرمایه گذاری خوبی در آن دوران صورت گرفت. همچنین در تشکیل احزاب و تشکل ها قدم های خوبی برداشته شد. در رابطه با پیمانکاران سازنده، صنعت احداث به جایگاه شایسته رسیدند و در ادامه در دولت اصلاحات تا حدودی پخته شدند و توان اجرای کارهای بزرگ را کسب کردند.

وادی هایی شود که پیش از آن در کشور تجربه نشده بود. ساخت مترو از جمله این کارها بود. با توجه به اینکه ساخت مترو در زیرزمین بود و معلوم نبود با چه سرنوشتی مواجه شود چون تکنولوژی و تجهیزات و فناوری بالایی نیاز داشت، ورود به این طرح واقعا شجاعت می خواست. علاوه بر این آقای هاشمی هماهنگ کردن را هم خیلی خوب بلد بود. البته نفوذشان در ارکان اداری کشور به ایجاد هماهنگی کمک می کرد. از دیگر خصوصیاتش این بود که کار را جمععی پیش می برد و به همه اجزای کار توجه می کرد. بحث تقدم کار بر سیاست برای ایشان یک موضوع جدی بود و همه را برای کار به خط می کرد. همین طور باید اشاره کنم صبر و حلم ایشان زیاد بود به طوری که طرف مقابل را تحت تاثیر قرار می داد و موانع را کنار می زد.

مهندس خوانساری: حدود سال ۱۳۵۹ ما از آقای آیت الله منتظری وقت گرفتیم و طی ملاقات با ایشان در قم به بیان مشکلات خود



آنچه بین هاشمی و جامعه مبارز روحانیت گذشت

روایت غلامرضا مصباحی مقدم، سخنگوی جامعه مبارز روحانیت

نام آقای هاشمی با بسیاری از تشکل های روحانی و سیاسی گره خورده است. فراز و نشیب های برخی از این تشکل ها به رفتارها و وضعیت ایشان وابسته بود. در میان این تشکل ها می توان به جامعه روحانیت مبارز اشاره کرد. آقای هاشمی از بنیانگذاران این تشکل بود که توسط شماری از روحانیون مبارز در دوران شاه تاسیس شد. حضور آقای هاشمی در این تشکل سیاسی که جزو فعالترین تشکل های روحانی در حوزه سیاست و به خصوص انتخابات بوده است، در یک دهه اخیر محل بحث های زیادی بود. برای مرور آنچه بین این تشکل و آقای هاشمی گذشت، سراغ حجت الاسلام و المسلمین غلامرضا مصباحی مقدم رفتیم. وی که به مدت طولانی عضو این تشکل و سخنگوی آن است حرف های زیادی برای گفتن دارد که در ادامه می خوانید:

اسلامی را در دستور کار خودش داشت. اما برای اینکه یک تشکیلاتی باشد که بتواند سازماندهی بکند، نسل جوان را تربیت بکند از بین آنها کادر سازی بکند و در زمان انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا معرفی کند یا برای انتخابات مجلس شورای اسلام و مجلس خبرگان کاندیدا معرفی کند، حزب جمهوری اسلامی شکل گرفت. تعدادی از کسانی که عضو جامعه روحانیت مبارز بودند، همزمان عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی هم شدند؛ مثل شهید بهشتی و شهید باهنر و مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی. در مقابل عده دیگری مانند مرحوم آیت الله مهدوی کنی معتقد نبودند که وارد تشکیلات حزبی بشوند اعتقاد ایشان این بود که تشکیلات حزبی افراد

و فعالیت آشکار و رسمی اش را شروع کرد. می شود گفت که موسسان جامعه روحانیت مبارز تربیت شده حضرت امام بودند و اهدافشان و مواضعشان همان مواضع امام بود. حالا اگر بخواهیم رابطه آیت الله هاشمی را با جامعه روحانیت مبارز بیان بکنیم باید بگوییم از بنیانگذاران این جامعه بود و بسیار هم نقش آفرین و فعال بود. انقلاب که پیروز شد اداره کشور نیازمند یک تشکل رسمی بود. جامعه روحانیت مبارز گرچه یک تشکیلات روحانی بود ولی مایل نبود به عنوان یک حزب معرفی شود، از طرف دیگر یک تشکل صنفی به مثابه تشکلی که منافع صنف را دنبال کند هم نبود بلکه یک تشکل سیاسی روحانی بود که عینیت یافتن ارزش های اسلام و تحقق اهداف انقلاب

آقای هاشمی به عنوان یک چهره و شخصیت انقلابی که در تثبیت انقلاب نقش مهمی داشتند در تاسیس و تقویت بسیاری از نهادها و تشکل های روحانی و انقلاب و حاکمیتی موثر بوده اند. از جمله این تشکل ها جامعه روحانیت مبارز بوده است. با شما به عنوان یکی از اعضای این تشکل که سابقه دیدارهای زیادی نیز با آقای مرحوم هاشمی در مواقع حساس سال های اخیر داشته اید، می خواهیم در باره پیوندهای آقای هاشمی و این تشکل گفت و گو کنیم و مراحل تاریخی آنرا بازخوانی کنیم

موضوعی که شما دنبال می کنید موضوع ارزشمندی است. ان شاء الله که این گفت و گو بتواند کمک بکند به اهداف خوبی که پیگیری می کنید. جامعه روحانیت مبارز اساسش از قبل از پیروزی انقلاب گذاشته شد حضراتی که در تشکیل جامعه روحانیت مبارز نقش داشتند مرحوم آیت الله مطهری، شهید آیت الله بهشتی، شهید آیت الله مفتاح، شهید شاه آبادی، شهید باهنر، آیت الله مهدوی کنی و آیت الله هاشمی رفسنجانی و تعداد دیگری از بزرگان بودند. ولی اعلام موجودیتش عملاً به بعد از پیروزی انقلاب منتهی شد. قبل از انقلاب اینها در حمایت از امام رضوان الله علیه، راهپیمایی ها، اعلام انزجار از عملکرد رژیم شاه در مناسبت های مختلف اعلامیه می دادند که الان هم متن آن اعلامیه ها و امضاها این آقایان در تاریخ انقلاب ثبت و ضبط است. بعد از پیروزی انقلاب این تشکل رسمیت یافت



آیت الله هاشمی رفسنجانی بود. آیت الله مهدوی کنی هم با حرکت آقایان موافق نبودند و این انشعاب صورت گرفت.

پس ما چند نقطه عطف داریم یکی قبل از انقلاب که تشکل به صورت غیر رسمی فعالیت می کرد و محدود به انتشار بیانیه بود، دوم بعد از انقلاب که فعالیتش رسمی شد. اما واقعه مهم بعدی انشعاب مجمع از جامعه است که این جا منجر به تعارض جناح چپ و آقای هاشمی و برخی دیگر شد، جلوتر که بیاییم یک نقطه عطف دیگر هم داریم که آن مربوط به ماجرای مجلس پنجم می شود که به بحث کارگزاران منتهی شد...

بله، به ظهور کارگزاران می انجامد. مرحوم آیت الله هاشمی می خواستند در لیست انتخابات تعدادی را بگنجانند که با مخالفت اکثریت جامعه روحانیت مبارز و مرحوم آیت الله مهدوی کنی رو به رو شد. وقتی که این طور شد به اشاره آیت الله هاشمی رفسنجانی آنها جریان کارگزاران را شکل دادند. مرحوم آقای مهدوی کنی معتقد بود ما باید کسانی را برای نمایندگی مجلس معرفی کنیم که از نظر ما صد درصد اعتبار لازم را دارند و اعتماد کافی به آنها داریم. یک مقدار نسبت به بعضی از این کاندیداهایی که مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی می خواستند وارد لیست کنند، نقطه نظر مثبت نداشتند. با توجه به اینکه یک اکثریتی هم با آیت الله مهدوی کنی در این جریان همراه بودند، افراد مد نظر مرحوم هاشمی در لیست گنجانده نشدند که در نتیجه این اتفاق جریان کارگزاران پدید آمد که ابتدا

بودند مثل مجاهدین انقلاب اسلامی، موضع و نگاه متفاوتی با جامعه روحانیت داشتند، هیچ گاه با جامعه روحانیت مبارز به صورت جدی همکاری نداشتند. یک مقدار که پیش می رویم در داخل جامعه روحانیت مبارز یک انشعاب پدید می آید؛ آقایانی مثل کروبی، موسوی، خوئیینی ها، محتشمی پور و هادی غفاری و عده ای دیگر از کسانی که عضو جامعه روحانیت مبارز بودند، از این تشکل جدا شدند. این تصمیم شان را با امام (ره) طرح کردند امام هم فرمودند مانعی ندارد می توانید دو تشکل باشید. طبعاً این جدایی موجب شد که آنها فعالیت جداگانه ای داشته باشند. از این جا به بعد ما شاهد یک نوع همگرایی بین این شاخه از روحانیت مبارز که مجمع روحانیان مبارز را تشکیل دادند با جریانات چپ مسلمان هستیم و نوعی مقابله و تعارض هم بین این جریانات و شخص آیت الله هاشمی رفسنجانی برقرار شد. این ها توانستند جریانی را به وجود بیاورند و مجلس سوم را با اکثریت خودشان شکل بدهند که طبعاً مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی از نظر فکری و مواضع درگیری هایی با این جریان از همان ابتدا داشت و همین جریان به شکل گیری دولت آقای خاتمی (دوم خرداد) و مجلس ششم منتهی شد

آیا آقای هاشمی مخالف انشعاب بود؟ چگونه شد که این تعارض بیشتر بین آقای هاشمی و آن جریان شکل گرفت؟

البته منحصر به ایشان نبود ولی شاید فرد شاخصی که با آنها درگیری و تعارض داشت،

را به خاطر حفظ منافع مقید می کند به یک قیودی محدود می کند ولی تشکیلاتی مثل جامعه روحانیت مبارز از آن حدود و قیود آزاد است و راحت است و قبول هم نداشتند که جامعه روحانیت مبارز به مثابه یک حزب در بیاید.

آقای هاشمی به همراه شهید بهشتی و بعضی از دوستان آمده بودند در حزب که یک اهدافی را پیش ببرند که نشد. آیا دوباره همان نگاه را به جامعه روحانیت مبارز داشتند؟ یعنی خواستند جامعه روحانیت مبارز کار حزبی بکند حتی اگر در ظاهر عنوان حزبی نداشته باشد؟

خیر، آقایانی که هم عضو حزب بودند هم عضو جامعه روحانیت مبارز بودند، همان مشی سابق خودشان را در جامعه روحانیت ادامه دادند و نخواستند که رویکرد جامعه روحانیت را تبدیل به یک رویکرد حزبی بکنند. گروه هایی بودند که از آغاز پیروزی انقلاب علاقه مند به شخصیت های روحانی بودند. مثل حزب موتلفه اسلامی و جوانانی هم بودند که انقلابی بودند و خارج از چهارچوب حزب موتلفه با روحانیت ارتباط تنگاتنگی داشتند که تشکل های دیگری را به وجود آوردند مثل جامعه اسلامی مهندسين، جامعه اسلامی پزشکان، جامعه اسلامی معلمان، جامعه زینب (س) که همواره خودشان را همسو با جامعه روحانیت مبارز تعریف می کردند.

با توجه به اینکه حیات حزب جمهوری اسلامی با نظر حضرت امام به پایان رسید بود، در فضای بعد از حزب جمهوری اسلامی، آقای هاشمی نگاهش به تشکل ها به خصوص جامعه روحانیت مبارز چطور بود؟

این سوال را باید اصلاح کرد. یک وقت است یک کسی را خارج از مجموعه می بینیم و می گوئیم با این مجموعه چطور کار می کرد که ایشان در چنین موقعیتی نبود و همواره جزء افرادی بود که نقش اول را در این تشکل داشتند. اما جریانات چپ جدا از جامعه روحانیت مبارز بودند. آنها به نحوی خط خودشان را متمایز و متفاوت از جامعه روحانیت مبارز تعریف کردند مثل مجاهدین انقلاب و البته جریانات چپ سوسیالیستی و کمونیستی قبل از پیروزی انقلاب هم داشتیم مثل مجاهدین خلق که بعداً با عملکردی که داشتند موسوم به منافقین شدند همین طور چریک های فدایی خلق اکثریت و اقلیت، راه کارگر، طوفان و گروه های کوچک و بزرگ دیگر که با روحانیت تقابل داشته و هیچ گاه به روحانیت نزدیک نشدند. اما جریانات سیاسی چپی که مسلمان



آیت الله بهشتی، آیت الله هاشمی، یاسر عرفات، آیت الله منتظری

ساعت و ربع هم طول کشید و خدمت ایشان عرض کردم با توجه به شخصیتی که ما از شما می شناسیم با توجه به این که شما از انقلابیون بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی هستید و کنار امام (ره) بوده اید و از کتک خورده های انقلاب و شکنجه شده ها در زمان رژیم شاه هستید، بعد از پیروزی انقلاب هم جایگاه های بسیار مهم و معتبری را داشته اید یعنی عضو شورای انقلاب نظام جمهوری اسلامی بودید، ریاست مجلس شورای اسلامی بعداً هم دو دوره ریاست جمهوری را برعهده داشته و قبل از آن هم اداره جنگ بر عهده شما بوده از اینرو من شما را به عنوان رکن دوم نظام جمهوری اسلامی می شناسم با یک چنین جایگاهی یک نگرانی دارم که خدمت شما عرض می کنم؛ در این انتخابات اگر شما کاندیدا شوید موفق نشوید، فقط شخص آقای هاشمی رفسنجانی متضرر نمی شود بلکه رکن دوم نظام جمهوری اسلامی آسیب می بیند چون دیگر الان شما از یک شخص خارج شده اید و جایگاهی پیدا کرده اید که آن جایگاه رفیع و معتبری است که نباید آسیب ببیند. ایشان گفتند چرا احتمال شکست می دهی؟ گفتم سه نکته به نظرم می رسد یک نکته این است که در دوران ریاست جمهوری شما، مسائل اقتصادی زیربنایی به خوبی دنبال می شد مثل سدسازی ها و توسعه راه ها، بنادر و زیرساخت های فنی و مهندسی، ذوب آهن و کارهای بسیار چشمگیر و مهمی انجام شد اما در بعد توزیع ثروت در جامعه ما غفلت صورت گرفت و شکاف فقر و غنا در این دوره توسعه پیدا کرد، البته شما تلاشتان این بود که به توسعه دست پیدا کنیم و

شد که متفاوت از موضعی بود که جامعه روحانیت مبارز نسبت به آقای خاتمی داشت. جامعه روحانیت مبارز به صورت یکپارچه از آقای ناطق حمایت کرد و همین طور جامعه مدرسین حوزه ی علمیه ی قم و بسیاری از علما از آقای ناطق حمایت کردند. یک سخنرانی آیت الله هاشمی در نماز جمعه تهران پیامی را داد که متفاوت از مواضع دیگران بود و نتیجه اش هم این شد که جناب آقای خاتمی به ریاست جمهوری رسید. ما در آن دوره می بینیم حزب کارگزاران که محور اصلی شان آیت الله هاشمی رفسنجانی بود در کنار آقای خاتمی قرار می گیرد و در کابینه ایشان وارد می شود و جزء حامیان پر و پا قرص و جدی آقای خاتمی می شود. طبعاً رویکرد کاملاً متفاوتی را با جریان جامعه روحانیت مبارز و گروه های همسو دنبال می کردند تا می رسیم به مقطع انتخابات سال ۱۳۸۴ که آقای ناطق به صحنه می آید.

درفالب شورای هماهنگی نیروهای انقلاب؟

بله، برای رهبری شورای هماهنگی اصول گرایان می آید و تمام تلاشش این است که در جریان اصول گرا کاندیداها را به گونه ای ساماندهی کند که به فرد واحدی دست پیدا کنند. در این جناح آقای لاریجانی، آقای ولایتی و تعدادی دیگر از شخصیت های اصولگرا برای کاندیداتوری مطرح بودند و آقای هاشمی رفسنجانی هم طرف مشورت بود. در یک چنین شرایطی ما متوجه شدیم که آقای هاشمی می خواهد کاندیدا شود یا زمزمه اش است که ایشان می خواهد کاندیدا شود بنده شخصاً یک ملاقاتی را با آیت الله هاشمی رفسنجانی داشتم که بنا بود نیم ساعت باشد حدود یک

تعدادی از وزرای دولت و تعدادی از معاونین رئیس جمهور عضو آن می شوند و تعدادی هم خارج از این مجموعه از جمله حسین مرعشی و فائزه هاشمی عضو می شوند که عموماً از نزدیکان آقای هاشمی هستند. در این ماجرا مقام معظم رهبری نهی کردند و فرمودند کسانی که در جایگاه وزارت هستند نباید جزء این تشکیلات باشند. بنابراین دولتمردان کنار کشیدند ولی بقیه ماندند.

در واقع یک مقدار ارتباط آقای هاشمی به عنوان عضو مؤسس جامعه روحانیت مبارز با این تشکل به مرور کمتر می شود حتی ماجرای که اشاره کردید یک شکافی هم ایجاد می شود. آیا رویکردها متفاوت از هم بوده یا تغییر مشی ها و نظرهایی در میان بوده است؟

دقیقاً مسئله تفاوت دیدگاه و رویکرد است. رویکرد آقای هاشمی با اکثریت جامعه روحانیت مبارز در شکل گیری فعالیت ها و جریانات سیاسی متفاوت بود. می شود گفت که یک نوع جایگاه فراحزبی و فرا جناحی را مرحوم آقای هاشمی برای خودش تعریف کرده بود. از طرفی همچنان عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز بود و نقش آفرینی می کرد و در این مسئله کم نمی گذاشت. این طور نیست که ما بگوییم در آن شرایط ایشان فاصله می گرفت. البته همین جا بگویم آقای هاشمی از نظر امنیتی خیلی آزاد و راحت نبود که بتواند همه جلسات جامعه روحانیت مبارز را حضور پیدا بکند، بنابراین اگر جلسات در دفتر خودش تشکیل می شد مشکلی نداشت یا اگر در دفتر آیت الله یزدی تشکیل می شد -در محل شورای نگهبان- چون آن جا حفاظت شده بود، شرکت می کرد. اما اگر بنا بود در دفتر آیت الله مهدوی کنی تشکیل شود یا در محل جامعه روحانیت مبارز تشکیل شود، غالباً حضور پیدا نمی کرد. استثنائاً بعضی جلسات را حضور پیدا می کرد که ابراز ناراحتی هم می کرد و می گفت تیم حفاظتی من اوضاع و احوال دفتر شما را به هم می زند. همین مسئله مانع از آن شد که در همه جلسات جامعه حضور داشته باشد. اگر می توانست در همه جلسات فعال باشد و دیدگاه هایش را مطرح کند، طبعاً ممکن بود با دیدگاه های دیگران به یک نقطه هماهنگ تری برسد. در چنین فضایی ما کم کم مواجه می شویم با انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ و البته قبل از آن هم در انتخابات ۱۳۷۶ آقای هاشمی از آقای خاتمی به صورت ضمنی حمایت کردند و این حمایت هم اثرگذار

بکنید که من حساسیت لازم را دارم و نسبت به کارگزاران وابستگان هم بگویند که آنها را دیگر به کار نمی گیرید. ایشان به دفاع از خودش پرداخت یعنی از عملکرد گذشته خودش دفاع کرد گفت بنا ندارم بیایم اما اگر بیایم از خودم دفاع می کنم نسبت به کارگزاران هم نظرم را مطرح می کنم. برداشت من از سخنان ایشان این بود که انتظار نداشتند در حاشیه قرار بگیرند. در حالی که در دوره آقای خاتمی این اتفاق افتاده بود و این را از چشم کارگزاران می دید یک جوری می خواست بگوید که دیگر آن ها را به کار نمی گیرد.

شما در واقع به نمایندگی از جامعه روحانیت مبارز رفته بودید؟

نه این دیدار شخصی بود ولی گزارشش را منتقل کردم. در جلسه جامعه روحانیت مبارز بحث کردیم در مورد این که چه کنیم. قرار بر این شد که آیت الله موحدی کرمانی و بنده مجدداً با آیت الله هاشمی ملاقات کنیم. جمع بندی جلسه جامعه روحانیت این بود که آقای هاشمی به میدان نیاید. رفتیم با آیت الله هاشمی در این مورد صحبت کردیم و جمع بندی جامعه روحانیت را خدمت ایشان منتقل کردیم هنوز ایشان اظهار می کرد که تصمیم نگرفته است. برای گام سوم در جلسه جامعه روحانیت بحث شد که کل اعضای جامعه با آیت الله هاشمی ملاقات کنند و محل ملاقات هم دفتر ایشان باشد، آیت الله مهدوی کنی فرمودند من نمی آیم و حضور پیدا نکردند اما این ملاقات در دفتر جناب هاشمی صورت گرفت

آیت الله مهدوی کنی از مخالفان حضور مجدد آقای هاشمی در انتخابات بود؟

بله، با حضور مجدد آقای هاشمی مخالف بودند. به هر حال جلسه در حضور آقای هاشمی در دفتر ایشان تشکیل شد و بحث شد. آن جا هم البته یک بحثی بین جناب آقای سعیدی شاهرودی که آن وقت عضو جامعه روحانیت مبارز بودند - که نماینده ولی فقیه در سپاه شدند - و آقای هاشمی صورت گرفت. آقای سعیدی اظهار کرد که شما مواضعتان را با رهبری هماهنگ بکنید، جریان حزب الله یکپارچه پشت سر شما می آید، شما دیدگاه هایتان متفاوت است، با آقا اختلاف نظر دارید و این اختلاف نظر برجسته شده است. جریان حزب الله این را کاملاً لمس می کند و از این جهت نسبت به شما انتقاد داریم. آقای هاشمی عصبانی شدند فرمودند: «اصلاً هم اختلاف نداریم من با آقا هر هفته جلسه دارم روزهای سه شنبه با هم می نشینیم بحث می کنیم. مواضعمان را یکی

رویکرد آقای هاشمی با اکثریت جامعه روحانیت مبارز در شکل گیری فعالیت ها و جریانات سیاسی متفاوت بود. می شود گفت که یک نوع جایگاه فراحزبی و فرا جناحی را مرحوم آقای هاشمی برای خودش تعریف کرده بود. از طرفی همچنان عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز بود و نقش آفرینی می کرد و در این مسئله کم نمی گذاشت

تمام شده است و اکنون نوبت جوان هاست دلیل دوم هم این است که اگر خودم به میدان بیایم انعکاس بین المللی اش این است که اینها کسی را تربیت نکرده اند کادر نساخته اند. گفتم هر دو منطوق، منطوق قابل قبول و درستی است از همین جهت پیشنهاد من این است که شما کاندیدا نشوید. فرمودند: «اما اگر احساس خطر کنم به هر قیمتی شده که می آیم ولو این که به قیمت آبرویم باشد چرا که من سرباز انقلاب هستم اگر برای انقلاب احساس خطر کنم باید به میدان بیایم.» نگرانی که اظهار کردند این بود که کسی بیاید با یک رأی کم رئیس جمهور شود و دشمنان نظام جمهوری اسلامی ببینند که یک رئیس جمهور با پشتوانه ضعیف روی کار آمده و طمع کنند یا احیاناً برای سرنگونی نظام دست به کار شوند. گفتم البته شما دیدگاهتان خوب است ولی ببینید که چه اتفاقی می افتد بعد اشاره کردم که به کدام یک از آقایان کاندیدا بیشتر راضی هستید؟ گفتند اگر آقای ولایتی مورد حمایت قرار بگیرد من هم حمایت می کنم در گام بعد با یک مقدار تأنی و تأمل نسبت به آقای لاریجانی ابراز رضایت داشتند، ولی خیلی نگران بودند از این که به تعبیر ایشان «یک کوتوله سیاسی مسئولیت را بر عهده بگیرد و رأی بیاورد.» خب این تعبیر از نظر من خیلی خوشایند نبود ولی این جمله را ایشان اظهار کردند. گفتم اگر می خواهید مجدداً کاندیدا شوید پس لاقلاً سه اصلاحیه مطرح کنید بگویند که من مسئله شکاف فقر و غنا را برطرف می کنم البته مردم می دانند که شما یک چنین ظرفیت و توانایی را دارید. نسبت به مسئله فرهنگ دینی جامعه هم اعلام

بازسازی اقتصادی بعد از جنگ انجام بگیرد که خوب هم صورت گرفت و همان وقت هم در خطبه های نماز جمعه تان فرمودید که ما می خواهیم به توسعه دست پیدا کنیم و توسعه یک هزینه ی اجتماعی دارد که فشار می آورد روی طبقات کم درآمد جامعه و ما تلاش می کنیم جبران کنیم ولی این جبران اتفاق نیفتاد یعنی در حدی نبوده است که فقر فقرا را برطرف و رضایت خاطر آن ها را فراهم بکند و بخشی از مردم اینکه شکاف فقر و غنا وسعت پیدا کرده را از چشم شما می بینند. چالش دوم مسائل فرهنگی است؛ بعد از پایان جنگ شما یک سخنرانی داشتید در آن سخنرانی سخن از مانور تجمل کردید این مانور تجمل شما یک اثری را از نظر فرهنگی روی افکار عمومی جامعه گذاشت یک عده ای سراغ ولنگاری رفتند و در دوره آقای خاتمی این شکاف فرهنگی هم افزایش پیدا کرد پس این را هم از چشم شما می بینند نکته سوم مسئله کارگزاران و وابستگان شما است که در دوران مسئولیت شما این ها جایگاهی و موقعیتی پیدا کردند بعد از شما هم در دوره آقای خاتمی از اوضاع و شرایطی که پیش آمده بود استفاده کردند و جایگاه خودشان را در آن حالت تحکیم کردند. این مسئله مورد رضایت خاطر خیلی از مردم نیست و ناراحت هستند، حتی در زمانی که در انتخابات مجلس ششم شما کاندیدا شدید جریان چپ مقابل شما ایستاد و با آن سرمقاله ها و مطالبی که در روزنامه هایشان منتشر کردند فضایی را به وجود آوردند و شما را عالیجناب سرخ پوش معرفی کردند. این فضا موجب کاهش رای شما شد و نهایتاً مجبور شدید کنار بکشید. آن جا جریان چپ مقابل شما بود اما الان جریان چپ با شماست و درست نقطه مقابل آن جریان ارزشی و حزب الله در نقطه مقابل شما قرار گرفته اند. با توجه به این سه چالشی که اشاره کردم اگر شما کاندیدا نشوید این مسائل سرپوشیده باقی می ماند ولی اگر کاندیدا شوید اینها (جریان ارزشی) به میدان می آیند و مقابل شما می ایستند و پیش بینی من این نیست که شما نتوانید رئیس جمهور شوید. ایشان ابتدا فرمودند: «من بنای کاندیداتوری ندارم.» من پیشنهاد دادم شما بیایید از بین دوستانی که مطرح هستند مثل آقای ولایتی، آقای لاریجانی، آقای محسن رضایی و... یکی از آقایان را مورد حمایت قرار بدهید و اشاره کنید که بقیه هم از همان حمایت کنند. ایشان فرمودند من که کاندیدا نیستم نمی خواهم کاندیدا شوم. دو دلیل هم دارم یک دلیل این است که دوره ما

می کنیم - یعنی یک جور می خواستند بفهمانند شما خبر ندارید- و بنای من بر این است آنجایی که در این بحث ها به جمع بندی می رسیم از همان زاویه مسائل را دنبال کنم اگر به جمع بندی نرسیم و ایشان موضعش متفاوت باشد من تبعیت می کنم، ولی شما در نیروهای مسلح می روید حرف های دیگر می زنید واکنش های دیگری در آن ها نسبت به من پدید می آید.» معلوم بود ایشان یک نارضایتی جدی از اتفاقاتی که در بسیج، سپاه و امثال اینها نسبت به خودش افتاده، داشت. به هر حال در آن جلسه نتوانستیم آقای هاشمی را قانع بکنیم که کاندیدا نشود، ولی نگاه جمع این بود که به مصلحت نیست ایشان کاندیدا شود. کمی بعد آقای هاشمی در نهایت اعلام کاندیداتوری کرد، وقتی که اعلام کاندیداتوری کرد ما در جلسه روحانیت مبارز اوضاع را ارزیابی کردیم، نهایتاً رأی اکثریت این شد که آقای هاشمی بالاخره عضو ماست و حالا که به میدان آمده ما نمی توانیم ایشان را تنها بگذاریم، باید حمایت بکنیم، این رأی اکثریت بود. البته وقتی بحث شد موافق و مخالف داشت ولی اکثریت حمایت از ایشان را برگزیدند. این بود که جامعه روحانیت اعلام کرد در انتخابات از آقای هاشمی حمایت می کند.

البته انتخابات به دور دوم کشید. در دور دوم انتخابات با توجه به اتفاقاتی که در دور اول رخ داده بود از جمله آن فیلمی که از آقای هاشمی تهیه شده بود؛ مصاحبه با تعدادی از خبرنگاران جوان و سولاتی که از ایشان کردند مثل اندازه پایشان و ... آقایان را ناراحت کرد. محتوای آن فیلم خوشایند عده ای از دوستان ما نبود و شاید مهم تر از آن هم جریانی بود که در تبلیغات انتخاباتی دور اول در ستادهای آقای هاشمی رخ داده بود؛ دختران جوانی را به کار گرفتند و شرایطی به وجود آمده بود و بیلوردهای هاشمی ۲۰۰۵ خاطرتان است؟ پابند و پیشانی بند و حتی بعضی جاها... چاپ و توزیع کرده بودند. این مسائل دوستان ما را از اعلام حمایت از آقای هاشمی دور دوم انتخابات منصرف کرد. بنابراین از هیچ یک از کاندیداها حمایت نکردیم، سکوت کردیم. اینجا می شود گفت یک مقدار فاصله بین جامعه و آقای هاشمی بیشتر شد و از آن انتخابات به بعد دیگر آقای هاشمی در جلسات ما شرکت نکرد. البته ما هم جلساتمان را در دفتر آقای هاشمی نگذاشتیم، اگر می گذاشتیم حرفی نداشت، آقای هاشمی مشکلی نداشت که ما در دفتر ایشان جلسه بگذاریم. اعلام هم کرده بود که هر وقت خواستید به خاطر مسائل

امنیتی در دفتر من بگذارید، من هستم. در واقع از جامعه روحانیت قهر نکرده بود، واقعاً سینه گشاده ای داشت؛ این خصلت خوب را مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی داشت. خب بعد از این وقایع می رسیم به ۸۸ تا این تاریخ غیر از عدم شرکت آقای هاشمی در جلسات ما و روحانیت در دفتر ایشان، هیچ اتفاق دیگری در جامعه روحانیت مبارز رخ نداد. اما در سال ۱۳۸۸ در فضای انتخاباتی و درحین مناظرات انتخابات مسائل تازه ای رخ داد؛ آقای احمدی نژاد در مناظرات وقتی می خواست به رقیب خودش حمله بکند عده ای را پشت ایشان گذاشت و آنها را هم مورد حمله قرار داد از جمله آقای هاشمی و آقای ناطق نوری که از

آنجا به بعد مسائل تازه ای پدید آمد. آیا بعد از آن تلاش هایی صورت گرفت که رابطه آقای هاشمی و جامعه روحانیت مبارز ترمیم شود؟ آیا فراز تازه ای بین ایشان و جامعه روحانیت در روابطشان شکل گرفت؟ یا همان فضای بعد از سال ۸۴ سایه افکند و تا آخر هم ماند؟

نه فضای سال ۸۴ باقی نماند. واقعاً این طور نبود که ما بگوییم فضای سال ۸۴ باقی ماند. ولی تلاشی هم نشد که از آقای هاشمی خواسته شود در جلسات شرکت کند یا جامعه روحانیت بنا را بر این بگذارد که در دفتر کار ایشان حضور پیدا کند. هر چند رفت و آمدهای عادی برقرار بود، گفتگوهای عادی ادامه داشت و ملاقات های شخصی برگزار می شد اما تشکیلاتی اثباتاً یا نفیاً



نمایی از جلسات حاشیه‌ای نمایندگان نخستین مجلس خبرگان رهبری در مقر ریاست جمهوری

تحول تازه ای صورت نگرفت و اقدامی نشد. در مقطع سال ۹۲ چطور؟ آن جا هم مقطع مهمی است به هر حال باز آقای هاشمی به میدان آمد اما رد صلاحیت شد؛ این اتفاق خودش می تواند محل بحث باشد

از ۸۸ به بعد باید بگوییم آقای هاشمی چرخشش به سمت جریان اصلاحات بیشتر شد. دیگر می شود گفت که یکپارچه رفت به سمت آنها و لیدرشان شد؛ خصوصاً آن ماجرای فتنه که پیش آمد و خطبه ای که در نماز جمعه خواند -که آخرین نماز جمعه ایشان بود- دیگر آن فضا اجازه نداد مجدداً جریان جامعه روحانیت به ایشان نزدیک شود و ابراز علاقه بکند و با هم ارتباطات بیشتری را داشته باشند. شاید بشود گفت فاصله ها بیشتر شد و ما مواضع مرحوم آیت الله مهدوی کنی را خصوصاً در این ماجراها خاطرمان است؛ ایشان خیلی ناراحت بود از آن

در سال ۱۳۸۸ در فضای انتخاباتی و درحین مناظرات انتخابات مسائل تازه ای رخ داد؛ آقای احمدی نژاد در مناظرات وقتی می خواست به رقیب خودش حمله بکند عده ای را پشت ایشان گذاشت و آنها را هم مورد حمله قرار داد از جمله آقای هاشمی و آقای ناطق نوری که از آنجا به بعد مسائل تازه ای پدید آمد



مراسم تحلیف اولین دوره ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای، مهرماه

از ۸۸ به بعد باید بگویم آقای هاشمی چرخشش به سمت جریان اصلاحات بیشتر شد. دیگر می شود گفت که یکپارچه رفت به سمت آنها و لیدرشان شد؛ خصوصاً آن ماجرای فتنه که پیش آمد و خطبه ای که در نماز جمعه خواند - که آخرین نماز جمعه ایشان بود - دیگر آن فضا اجازه نداد مجدداً جریان جامعه روحانیت به ایشان نزدیک شود

آقا در دیدگاهش نبود و هیچ کس را نسبت به رهبری، نزدیک تر از خودش نمی دانست و می گفت تعداد جلساتشان بعد از اجرای ۸۸ کاهش پیدا کرده ولی باز هم جلساتی با هم دارند. ایشان اشاره می کرد که ما در این جلسات بحث و گفت و گو می کنیم نهایتاً آن چه که به جمع بندی برسیم دنبال می کنیم و اگر اختلاف نظری باشد من از ایشان تبعیت می کنم. روی این تکیه می کرد؛ حالا آن تعبیر که آیت الله خامنه ای عشق من است از آقای هاشمی نقل شد این واقعاً یک اظهار درونی و واقعی بود که بروز و ظهور می یافت. در مجموع باید بگویم ایشان مردی بود که دست کم از دیدگاه سیاسی و فکری اعتقادش بر این بود که باید پای رهبری نظام ایستاد و تا سرحد امکان باید به او کمک کرد.

اگر بخواهم اظهارات شما را جمع بندی بکنم این می شود که آقای هاشمی جزء موسسان این تشکل روحانی بود، در دهه ۶۰ در این نهاد بسیار اثر گذار بود، در دهه ۷۰ یک قدری افتراق ایجاد شد ولی نه به این معنا که دچار تفاوت موضع بنیادین شوند. ولی از دهه ۸۰ اختلافات جدی شکل گرفت و نهایتاً می توانیم بگویم که در سال های پایانی رابطه این دو به سردی کامل گرایید و این گونه پایان یافت. بله، جمع بندی درستی است.

چهارم یا آقای ابوترابی بود یا یکی دیگر از آقایان. پنج نفر رفتیم با آقای هاشمی ملاقات کردیم در ملاقات با آقای هاشمی گفتیم که انتخابات تمام شد و آقای احمدی نژاد رئیس جمهور شده است ولی شما رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هستید، جایگاه شما رفیع تر است. رئیس جمهور می آید سمت راست شما می نشیند و بجاست که شما پدری کنید. دیگر جریان انتخابات مقتضیات خودش را دارد، حال و هوای خودش را دارد، ولی بعد از انتخابات با توجه به این که ایشان رئیس جمهور شده، کمکش کنید با تجربه ای که دارید سوابقی که دارید ایشان احساس کند که به کمکش می آید. متأسفانه نتوانستیم آقای هاشمی را راضی کنیم. آقای هاشمی به شدت ناراحت و دلخور بود و اصلاً رضایت خاطر نداشت. یک نکته مهم دیگر این بود که ما در هر ملاقاتی که سخن از مناسبات بین رهبری و آقای هاشمی می کردیم آقای هاشمی همراهی خودش با رهبری را نشان می داد حالا ممکن است برداشت ها از رفتار آقای هاشمی نسبت به رهبری برداشت های متفاوتی باشد ولی آن چیزی که آقای هاشمی بازگو می کرد و بازتاب می داد حکایت از این می کرد که اختلاف نظر و اختلاف سلیقه با رهبری دارند ولی هیچ کس برای او محبوب تر از حضرت

جریان مناظره ها و تذکر غیر رسمی هم به آقای احمدی نژاد داد. البته بحث هایی دیگری هم شد و یک گفت و گوهایی هم بین مرحوم آیت الله مهدوی کنی و آیت الله هاشمی درباره مواضع ایشان در باره مسائل سال ۱۳۸۸ صورت گرفت که البته بازتاب عمومی و رسمی پیدا نکرد.

بنابراین درباره رابطه آقای هاشمی و جامعه روحانیت مبارز، آخرین مقطعی که می توانیم اشاره بکنیم، همان سال ۹۲ است؟

بله ۱۳۹۲ که آقای هاشمی کاندیدا شد و کاندیداتوری اش هم واقعاً برای ما قابل پیش بینی نبود. ما با یک امر پیش بینی نشده ای رو به رو شدیم و طبعاً هیچ گونه موضع اثباتی یا سلبی هم نسبت به این ماجرا در جامعه روحانیت مبارز شکل نگرفت. چون فرض بر این نبود که جناب آقای هاشمی با گروه همراه است و مشورت می کند و نظر می خواهد و کمک می گیرد. نه چنین چیزی نبود، بنابراین واکنشی هم نه اثباتاً نه نفیاً نسبت به کاندیداتوری هاشمی نداشتیم. مسئله تأیید صلاحیت ایشان هم در قلمرو ابراز نظر جامعه روحانیت مبارز نبود. البته من شخصاً پیش خودم بدون این که بخواهم از موضع جامعه روحانیت حرف بزنم برایم توجیه شده بود که آقای هاشمی را تأیید نمی کنند و عدم تأیید ایشان را به اعتقاد خودم صرفاً از ناحیه سن ایشان می دانستم نه از ناحیه شرایط سیاسی. بالاخره آقای هاشمی در آن زمان حدود ۸۰ سال سن داشت. وقتی در ۱۳۸۴ به من اظهار می کنند که دوره ما گذشته و نوبت جوان هاست قاعدتاً این مسئله در سال ۹۲ بیشتر مصداق دارد. در ۸۴ خیلی جوانتر بود که گفت دوره ما گذشته و نوبت جوان هاست. طبعاً سال ۹۲ هم باید می گفت دور ما گذشته و نوبت جوان هاست. از نظر من در سال ۹۲ آقای هاشمی دیگر آقای هاشمی دوران ریاست جمهوری خودش نبود که آن توان و تحرکش موجود باشد. از طرفی ایشان رئیس جمهوری نبود که بخواهد مدیریت از راه دور داشته باشد، آقای هاشمی نسبت به اتفاقاتی که می افتاد آدم حساسی بود. چنین آدمی نمی توانست بنشیند و دیگران دولت را اداره کنند.

اگر ناگفته ای یا خاطره ای دارید که به این بحث کمک بکند یا نکته ای که من حضور ذهن نداشتم از شما بپرسم، بفرمایید

وقتی سال ۸۴ آقای احمدی نژاد انتخاب شد و آقای هاشمی شکست خورد ما پنج نفر روحانی از مجلس خدمت ایشان رسیدیم جناب سید مهدی طباطبائی و گمان می کنم آقایان فاکر و آشتیانی هم تشریف داشتند، تا آن جایی که خاطر من است نفر

پدر معنوی اعتدال گرایی



روایت دکتر صالحی امیری از میراث آیت الله هاشمی

در میان مدیران ارشد کشور درباره جایگاه آیت الله هاشمی اجماعی وجود دارد که کم و بیش حتی منتقدان ایشان نیز می‌پذیرند که نهادسازی نظام و نحوه عبور انقلاب از بحران‌ها در مقاطع مختلف تحت تاثیر افکار و عملکرد هاشمی قرار داشته است. در این میان برخی از چهره‌ها با صورت‌بندی الگوی مدیریت آیت الله هاشمی و توصیف و تبیین ابعاد آن می‌کوشند آن را به‌عنوان ذخیره‌ای استراتژیک برای نظام و نسل آتی تثبیت کنند. از منظر این دیدگاه، آیت الله هاشمی محصول ویژگی‌ها و خصلت‌های فردی، تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و ... است که امکان تکرار آنرا دشوار می‌نماید. دکتر رضا صالحی امیری وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمره این دسته قرار می‌گیرد که معتقد است هاشمی را باید شناخت و به جامعه شناساند. گفت و گوی شاهد یاران با وی را که در حوزه مدیریت استراتژیک صاحب نظر می‌باشد در ذیل می‌خوانید:

نقش‌های ویژه ایفا کرده و الگوی مدیریت استراتژیک خود را به منصفه ظهور رسانده است. حتی معتقدم نقش ایشان پس از جنگ مهمتر از دوره جنگ بود. گرچه جنگ و دفاع مقدس پدیده بسیار مهم و مقدسی بود اما این پدیده در دوره حیات حضرت امام اتفاق افتاد و همگان زیر سایه ایشان قرار داشتند. حضرت امام شخصیت بسیار کاریزماتیکی داشت و نسل انقلاب نسبت به امام رویکردی فراتر از جایگاه رهبری نظام داشتند. در فضای آن زمان، با یک فراخوان امام، صد هزار نفر

پیروزی انقلاب به عنوان یکی از چهره‌های بسیار موثر در پیروزی انقلاب و دوران پس از انقلاب که مقاطع حساس تاریخی بسیار مهمی داشتیم که می‌توان از چالش‌های اولیه انقلاب و ماجرای ترورهای منافقین و عزل بنی‌صدر، فرماندهی جنگ، ماجرای مک‌فارلین، پدیده کودتای نوژه، دوره رحلت حضرت امام، مدیریت انتخاب رهبری جدید نظام، فضای سازندگی و رویکرد توسعه‌گرایی و نگاه به آینده نام برد. ایشان به عنوان یکی از مؤثرترین شخصیت‌ها در همه این مقاطع

تفاسیر یا برداشت‌های متنوعی درباره شخصیت آیت الله هاشمی در نگاه نخبگان و مدیران ارشد کشور وجود دارد. با توجه به حوزه مطالعاتی و شناختی که از شخصیت آقای هاشمی دارید، فکر می‌کنید که ایشان چه جایگاهی در ساختار اداره کشور داشت و چه میراثی دارد که قابلیت انتقال به جامعه را دارد؟

تاریخ در روند حرکت خود با چهره‌ها و شخصیت‌هایی مواجه می‌شود که به آنها چهره‌های تاریخ‌ساز می‌گوییم به طور قطع در یکصد سال اخیر آقای هاشمی از چهره‌های تاریخ‌ساز این کشور بوده است. اگر مشروطیت را مبنای تحولات جامعه ایران قرار دهیم در یک صد سال گذشته آنچه که در تحولات انقلاب مشروطیت شکل گرفت تغییر ساختار سیاسی - اجتماعی ایران و ورود به عصر مدرنیته است. یکی از تحولات پس از مشروطیت، ۱۵ خرداد سال ۴۲ می‌باشد که یکی از نقاط عطف تاریخی کشور است و نقش بی‌بدیل امام را می‌بینیم و بعد از آن، مهم‌ترین پدیده تاریخی قرن، انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام (ره) می‌باشد و در میان رهبران انقلاب اسلامی، رهبری معظم انقلاب، آیت الله هاشمی، آیت الله بهشتی و آیت الله مطهری قطعا از چهره‌های کم‌نظیر این مقطع تاریخی هستند که باید به آن نگاه ویژه‌ای داشته باشیم. نسل ما به عنوان مدیران جوان اول انقلاب درس‌های زیادی را از آقای هاشمی آموختیم.

آن چیزی که من بر آن تاکید دارم رویکرد استراتژیک آقای هاشمی به مسائل و پدیده‌ها بود. ما در برش‌های تاریخی بعد از انقلاب باید نقش بی‌بدیل ایشان را مورد مطالعه قرار دهیم و این مطالعه هم جنبه راهبردی و هم جنبه کاربردی دارد. جنبه راهبردی بدین معناست که ما بتوانیم از مجموعه عملکرد آقای هاشمی، راهبردی برای آینده و رهیافتی برای اداره کشور داشته باشیم. برای توصیف مدیریت استراتژیک آقای هاشمی حداقل با دو مقطع مهم تاریخی مواجه هستیم: مقطع قبل از

همکاری داشته باشند. از این منظر من آقای هاشمی را «پدر اعتدال‌گرایی در ایران» می‌دانم، چراکه ایشان هم نماد و هم نمودی برای اعتدال بودند. در مقطعی از زمان حیات ایشان، دو جریان سیاسی در کشور حیات و فعالیت داشتند: جریان موسوم به چپ و جریان موسوم به راست. جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز و جامعه مهندسين، جامعه اساتید و مجمع مدرسین و ... تشکلهایی بودند که همسو با هر کدام از این جناح‌ها فعالیت داشتند. اما آقای هاشمی فراتر از جریانات سیاسی، با هدف توسعه ملی گام برمی‌داشت. نمی‌توانیم رویکرد سیاسی آقای هاشمی را در ظرف یک جناح بگنجانیم. از این رو آقای هاشمی را به عنوان پدر معنوی گفتمان اعتدال می‌توان دانست. در حقیقت ایشان الگوی سیاسی جدیدی را در کشور ارائه کرد که بر آن مبنای همه جریانات سیاسی می‌توانستند در دولت ایشان حضور داشته و فعالیت کنند و ایشان فراتر از مرزبندی‌های سیاسی با آنها همکاری داشتند. چنانکه در دولت آقای هاشمی طیف گسترده‌ای از افراد با اندیشه‌های سیاسی گوناگون، می‌توانستند با ایشان همکاری داشته باشند. الگوی سیاسی جدیدی که ایشان ارائه داد، فراتر از مرزبندی‌های رایج سیاسی بود. من از این ویژگی به نگاه ملی به کشورداری تعبیر می‌کنم. آقای هاشمی در حقیقت از منظر تحلیل علمی، شاخص‌ترین چهره برای استقرار حکمرانی خوب بود. حکمرانی خوب ویژگی‌های مهمی دارد که توجه به حقوق مردم، قانون‌گرایی، شفافیت، عقلانیت و نگاه ملی به مسائل و پدیده‌ها از جمله آنهاست. آقای هاشمی در حقیقت سبک حکمرانی خوب را در ایران به معنای واقعی بنیان نهاد که در فضای سیاسی آن نقد گسترده‌ای شکل گرفته بود؛ در فضای رسمی،

می‌گیرد. حرکت آقای هاشمی مبتنی بر اصلی به نام مدیریت استراتژیک برای رسیدن به قله توسعه بود. در این الگو به طور طبیعی با مقاومت‌های اجتماعی و فرهنگی هم مواجه می‌شویم. بدیهی است که هر جامعه‌ای برای عبور از فضای گذشته به فضای جدید با مقاومت‌هایی مواجه می‌شود و ایشان بدون توجه به مصالح و منافع شخصی بر اساس آن الگوی مدیریتی، مصالح و منافع مردم را در اولویت قرار داد و مسیر قله را هیچ‌گاه گم نکرد.

اینجا این سوال مطرح می‌شود که مهمترین دستاورد نگاه و مدیریت استراتژیک ایشان برای جامعه چه چیزی بود؟

هدف ایشان استقرار نظام مدیریت استراتژیک بر مبنای دسترسی به یک توسعه همه‌جانبه و فراگیر به نحوی که کشور بتواند در میان کشورهای توسعه یافته جهان قرار گیرد. مباحث زیادی حول محور مدیریت استراتژیک شکل گرفت که ایشان با مقاومت و مدارا از آن عبور کرد. ایشان بدون توقف و بازگشت مسیر را به سمت قله ادامه داد و هیچ‌گاه نسبت به راه خود تردید نکرد. ایشان عنصری به نام مقاومت، استقامت، تحمل و صبوری را برای رسیدن به سازندگی و توسعه‌گرایی سرلوحه کار خود قرار داده بود. فشارها و سختی‌ها را تحمل می‌کرد. پذیرفته بود راه قله پرپیچ و خم و پرسنگلاخ است و باید با جامعه مدارا کرد و در عین حال سنگهایی که به سمت قطار توسعه پرتاب می‌شود را تحمل کرد.

چه خصلت‌ها و ویژگی‌هایی سبب تداوم مدیریت و نگاه استراتژیک آقای هاشمی شده بود و به آن قوت می‌بخشید؟

در درجه نخست، ظرفیت و قدرت تحمل ایشان قابل ذکر است که برای همه ما زبانزد بود. به این معنا که همه نخله‌های فکری و جریانه‌های سیاسی می‌توانستند با آقای هاشمی

به‌سوی جبهه‌ها راهی می‌شدند. آقای هاشمی به عنوان فرمانده جنگ، نقش بی‌بدیلی داشتند اما پس از هنگامه جنگ و ارتحال حضرت امام، انبوهی از مهاجرت‌های مردم به شهرهای دیگر تحت عنوان جنگ زده‌ها در اثر تخریب شهرها و زیرساخت‌ها اتفاق افتاده بود و بدتر از تخریب راه‌ها، پل‌ها، جاده‌ها، توقف توسعه بود که در دوره جنگ اتفاق افتاد. عقب ماندگی ناشی از عدم توسعه در زمان جنگ درکنار خرابی‌های جنگ به علاوه مطالبات اجتماعی که انباشت شده بود، نظام را با دورانی جدید مواجه کرد. مردم درک روشنی از شرایط داشتند و می‌دانستند که باید نظام کوپنی و محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی را بپذیرند و سختی‌ها را تحمل کنند. این برای همگان قابل فهم بود اما پس از جنگ این پدیده قابل درک نبود و اساساً باید به مطالبات، پاسخ داده می‌شد پاسخ آن مطالبات به دو حرکت همزمان یعنی بازسازی زیرساخت‌ها و رونق نظام تولید و نظام اقتصادی منوط بود. در این فضا آقای هاشمی ضرورت ورود سرمایه خارجی را مطرح کرد که در آن مقطع بالای صد میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد کشور شد و با این سرمایه چرخ‌های اقتصاد و صنعت تجارت و کشاورزی حمل و نقل و بهداشت و درمان حرکت کرد. در نتیجه این حرکت، به تدریج فضای اجتماعی و اقتصادی به فضای جدید تبدیل شد و دوران سازندگی با تغییرات ساخت اجتماعی و فرهنگی کشور شکل گرفت؛ وقتی جامعه مدرن می‌شود و سطح رفاه اقتصادی تغییر می‌کند طبعاً نوع رفتارهای فرهنگی و اجتماعی هم تغییر می‌کند در اینجا با پدیده‌ای به نام مدرن‌سازی و نوسازی مواجه شدیم. جامعه‌ای که به سمت مدرن شدن حرکت می‌کند با چالش‌هایی همراه می‌شود و شکاف ارزشی و هنجاری و سایر شکاف‌ها شکل می‌گیرند. همه کشورهایی که مسیر توسعه را طی کردند با این چالش‌ها مواجه شده‌اند. در چنین فضایی، مهمترین مسئله، الگوی عبور از فضای گذشته به فضای جدید یعنی نوسازی و بازسازی و مدرن شدن جامعه می‌باشد. نکته‌ای که من به عنوان یک مدیر جوان در دوره آقای هاشمی به آن رسیدم این بود که رویکرد ایشان به این مسئله هم از نوع مدیریت استراتژیک بود. یعنی کلان‌نگر و همه‌جانبه‌نگر که اساساً معطوف به آینده است. داشتن یک نقشه راه معین برای رسیدن به اهداف بلند. مانند یک فرد که با نقشه مسیر قله را طی می‌کند و برای رسیدن به قله همه ظرفیتهای خود را به کار



قانون، مبنای عمل بود، در فضای اجتماعی آزادی‌های اجتماعی گسترده تر شده بود و در فضای بین الملل، تعامل جهانی افزایش یافته و تنش‌های جهانی کمتر شده بود. در عرصه داخلی، جامعه احساس امنیت بیشتری می‌کرد و در حوزه اقتصادی رویکرد توسعه‌گرایی به طور جدی در دستور کار قرار داشت. هنگامی که قطار توسعه حرکت خود را آغاز کند، مسیر خود را ادامه می‌دهد. روشن است که کسی که اولین بار این لوکوموتور را روشن می‌کند و آن را به حرکت وامی‌دارد، با مشقت و دشواری فراوانی روبرو می‌شود. به نظر من می‌توان آقای هاشمی را بنیانگذار توسعه نوین در ایران اسلامی دانست.

ویژگی بعدی کم‌نظیر ایشان، رویکرد اخلاق‌گرایی ایشان بود. جوهر وجودی ایشان خوش بینی، عزت نفس، خویشتن داری و سعه صدر بود. هرگز نشنیدم ایشان در زمان حیاتشان از کسی غیبت کنند و یا درباره یک جریان سیاسی قضاوت منفی داشته باشند. ایشان تلاش می‌کرد حتی نکات منفی را از منظر مثبت ببیند. این ویژگی در رهبران بسیار ارزشمند است و نوعی امنیت روانی ایجاد می‌کند. ما به عنوان نسل جوان مدیریتی آغاز انقلاب اسلامی، هیچ گاه از ایشان زبان تخریب گر سراغ نداشتیم، بلکه ایشان زبانی سازنده داشتند. بنابراین نه فقط در عرصه اقتصادی، که در عرصه اخلاقی هم به حق سردار سازندگی بود، چراکه مثبت اندیشی اخلاق‌گرایی، همدلی، همگرایی، همنوایی و... از ویژگی‌های بارز ایشان بود.

در حوزه سیاسی به وحدت ملی و انسجام ملی بسیار اعتقاد داشت و به شدت از تفرقه پرهیز می‌کرد، چنانکه تا روز آخر زندگی نیز از مرزهای وحدت‌گرایی خارج نشد. شاید کمتر کسی به اندازه ایشان دارای خصلت مدارای سیاسی بود. با همه جریانها و نحله‌های فکری تعامل داشت و به وحدت ملی برای توسعه ملی می‌اندیشید. این خصلت ویژه‌ای است که کمتر در افراد شاهد هستیم که به اندازه ایشان برای وحدت و انسجام ملی احساس مسئولیت داشته باشند و از خودگذشتگی نشان دهند.

نکته مهم بعدی که می‌توان نسبت به ایشان به عنوان یک ویژگی اشاره کرد، این است که آقای هاشمی در حقیقت میانجی میان مردم و حاکمیت بود و پیوسته نقش میانجیگری در عرصه اجتماعی و قدرت را بر عهده داشت. به سخن دیگر، نقش ایشان به مثابه کسی بود که هم مورد اعتماد مردم بود و هم مورد اعتماد

رهبران و کانون‌های قدرت. تلاش می‌کرد به نوعی زبان مردم در کانون‌های قدرت باشد و نیز زبان کانون‌های قدرت در میان مردم و این تعامل دو سویه اثر تعادل بخشی در فضای سیاسی داشت. به همین دلیل به هنگام اختلافات سیاسی، ایشان معمولاً نقش داوری برعهده داشت و به حل و فصل منازعه اهتمام داشت. در حقیقت آقای هاشمی به مثابه دو سرمایه اجتماعی برای کشور بود؛ یک سرمایه در متن اجتماع و دیگری در حاکمیت. این ویژگی و نقش دوگانه ایشان هم در عرصه اجتماعی و هم در عرصه قدرت، موجب شد

در درجه نخست، ظرفیت و قدرت تحمل ایشان قابل ذکر است که برای همه ما زبانزد بود. به این معنا که همه نحله‌های فکری و جریانهای سیاسی می‌توانستند با آقای هاشمی همکاری داشته باشند. از این منظر من آقای هاشمی را «پدر اعتدال‌گرایی در ایران» می‌دانم، چراکه ایشان هم نماد و هم نمودی برای اعتدال بودند

که همیشه به عنوان حل‌کننده منازعات سیاسی در جامعه ایران مطرح باشد.

ویژگی دیگری که از ایشان می‌توان ذکر کرد، بحث روایتگری ایشان است. آقای هاشمی را روایتگر صادق تحولات تاریخی ایران می‌دانم. کمتر رهبر سیاسی در دنیا می‌توان سراغ گرفت که این گونه خاطرات سیاسی خود را مکتوب کرده باشد. عده‌ای تلاش کردند روایتگری ایشان را تخریب کنند، اما واقعیت امر این است که آقای هاشمی تلاش کرد با بیانی دقیق اضلاع و زوایای تاریخ را روشن کند تا نسل جدید نسبت به گذشته آگاهی یافته و از آن بیاموزد. ما درس‌ها و تجربه‌های فراوانی از ایشان آموختیم، ولی مطمئناً نسل‌های بعد در مدیریت کشور به روایتگری آقای هاشمی نیاز دارند. من در سخنرانی خود در مراسم افتتاحیه و رونمایی از کتاب «زمانه و زندگی آقای هاشمی» تاکید داشتم که اگر روایتگری

آقای هاشمی را از وقایع جنگ نپذیریم، باید روایتگری صدام و صدامیان را بپذیریم؛ اگر روایتگری ایشان را از انقلاب نپذیریم، باید روایتگری بقیه را بپذیریم؛ اگر روایتگری ایشان از ساواک و شکنجه‌ها را نپذیریم، باید روایتگری خائنین را بپذیریم. کسانی که در زمان آقای هاشمی حیات سیاسی داشتند و در دایره نظام بودند، تایید می‌کنند که آقای هاشمی روایتگر صادقی است. در دوره‌ای که در مرکز تحقیقات استراتژیک معاون فرهنگی و اجتماعی بودم، در برخی از جلسات مجمع حسب موضوع جلسه، شرکت می‌کردم. مرحوم آیت الله توسلی - رئیس دفتر فقید حضرت امام (ره) - روزی در یک جلسه به اقتضای صحبتی که پیش آمد راجع به آقای هاشمی فرمودند که وقتی ایشان سفر می‌رفت، امام (ره) نگران بود و من را صدا می‌کردند و می‌گفتند شما دو تا گوسفند نذر کنید و قربانی کنید و تعبیرشان این بود که امام (ره) دائماً دغدغه آقای هاشمی را داشتند، همانند دغدغه پدر نسبت به فرزند. به تعبیر دقیق‌تر از منظر سیاسی، حضرت امام (ره) آقای هاشمی را سرمایه انقلاب برای توسعه و رسیدن به قله‌های رفیع توسعه می‌دانستند. در چنین فضایی، نسبت بین امام (ره) و آقای هاشمی می‌تواند الگوی خوبی برایمان باشد. حضرت امام (ره)، معیار و میزانی برای باورها اندیشه‌ها رفتارها و تصمیمات ما هستند. حیات انقلاب با اندیشه امام گره خورده است و انقلاب بدون امام ابتر است. اندیشه انقلاب بدون اندیشه امام ابتر است و اینکه ایشان نسبت به شخصی حساسیت ویژه نشان می‌دادند، حتماً حکمتی در آن نهفته بوده است. من معتقدم حمایت قوی امام (ره) از آقای هاشمی بر اساس یک اعتقاد بود و باید اذعان کرد که آقای هاشمی در حقیقت ذوب در امام (ره) بود. ایشان بدون امام برای خود هویتی قائل نبود و حضرت امام (ره) هم هاشمی را سرمایه انقلاب و سلامتی ایشان را برای تداوم انقلاب ضروری می‌دانست.

ویژگی بعدی ایشان، درک عمیق ایشان نسبت به تحولات سیاسی منطقه و بین الملل بود. هر کسی که با ایشان درباره اوضاع منطقه‌ای گفت و گو می‌کرد، متوجه آگاهی او به مسائل روز می‌شد. دوره اخیر زندگی ایشان، پرتنش‌ترین دوران سیاسی و نظامی منطقه و دنیا بود؛ از حمله اول آمریکا به عراق که بعد از جنگ ایران و عراق بود، تا حمله دوم به عراق و سپس مجموعه تحولات یازده سپتامبر و مباحث

برای منافع خود، صداقت و صراحت را فدا کند. همچنین اجماع سازی از ویژگی‌های خاص آقای هاشمی بود. ایشان تلاش می‌کرد همه جهت‌های سیاسی را در یک دایره به اجماع برساند و از تفرقه و شکاف پرهیز کند. تلاش ایشان بر این بود که همه نیروهای انقلاب از همه نحله‌ها و جناح‌ها و تفکرات سیاسی در یک دایره با هم در جهت توسعه ملی اجماع کنند. بارها شاهد بودم نوع مواجهه ایشان با همه جریانها مثل یک پدر و بدون هر گونه مرزبندی بود؛ چنانکه افراد گوناگون از طیف‌های مختلف اندیشه و دیدگاه سیاسی،

بود. آقای هاشمی زندگی ساده‌ای داشت که از زندگی بسیاری از رجال کشور ساده تر بود. رفتار ایشان در عرصه زندگی بسیار ساده است؛ به یاد دارم ما گاهی مهمان ایشان بودیم؛ وسایل پذیرایی شامل بشقاب و ظروف استیل و بسیار ساده و معمولی بود و هیچ گونه حاشیه و تشریفاتی نداشت. خودشان هم با همین شکل بدون هیچ حاشیه‌ای پذیرایی می‌شدند. به یاد دارم زمانی در دهه هفتاد، ایشان برای بازدید از پروژه‌های خوزستان چند روزی مهمان بودند. نوع پذیرایی از ایشان کاملا ساده و ساده تر از آنچه شما و خوانندگان شما تصور کنید،

مربوط به القاعده، طالبان و تحولات اخیر عراق، سوریه، لبنان، بحرین، لیبی، یمن و ... در سال‌های اخیر رخ داده است. آقای هاشمی در همه این سال‌ها تحلیل دقیق موشکافانه و کاملا واقع‌گرایانه‌ای از تحولات داشت و برای هر یک از این چالش‌ها، راه حل‌های معینی مطرح می‌کرد. کمتر شخصیت سیاسی در ایران این اندازه راجع به پدیده‌ها با این میزان از دقت و حساسیت، نگرش عمقی دارد و برای همه آنها می‌تواند راه حل داشته باشد. آگاهی عمیق، تحلیل دقیق و داشتن راهبرد معین برای تحولات منطقه و بین الملل نکته‌ای بود که همه



دوره اخیر زندگی ایشان، پرتنش ترین دوران سیاسی و نظامی منطقه و دنیا بود؛ از حمله اول آمریکا به عراق که بعد از جنگ ایران و عراق بود، تا حمله دوم به عراق و سپس مجموعه تحولات یازده سپتامبر و مباحث مربوط به القاعده، طالبان و تحولات اخیر عراق، سوریه، لبنان، بحرین، لیبی، یمن و ... در سال‌های اخیر رخ داده است

از مولفه تا مشارکت با ایشان دیدار می‌کردند. شما بحث بسیار مهمی را تشریح کردید که بحث مدیریت استراتژیک آقای هاشمی بود و توضیح دادید که چرا می‌شود به ایشان یک مدیر استراتژیک اطلاق کرد. آیا آقای هاشمی خصلت‌ها و شاخص‌هایی هم دارد که از نگاه‌ها پنهان یا به دورمانده باشد؟

یکی از ویژگی‌های اساسی ایشان، رویکرد ساختارسازی بود. ایشان به شدت معتقد بودند که باید ساختار به عنوان کانون اصلی قدرت حاکم باشد و در ساختار هم باید قانون جاری باشد و همگان باید به ساختار و قانون تمکین کنند و از نظام فردمحور یا جریان‌محور به ساختار قانون‌محور حرکت کنند. معمولا کسانی که در ساختار قدرت سیاسی هستند، میل دارند در مسیر گسترش قدرت خود حرکت کنند، اما ایشان معتقد بودند که قدرت باید در ساختار محدود شود. این نکته بسیار مهمی بود، تا آنجا

بود. ایشان تاکید داشت همان پذیرایی ساده که از کارگران و کارمندان انجام می‌شود، ساده و بدون تشریفات برای ایشان نیز انجام شود و من شهادت می‌دهم که ایشان اساسا از سادگی لذت می‌بردند. البته گاهی اقتضا می‌کرد که در مهمانی‌های رسمی پروتکل‌ها و تشریفات خاصی رعایت شود، اما در زندگی فردی ایشان، نماد ساده زیستی بود.

ویژگی بعدی ایشان صداقت، شفافیت و پرهیز از دوگانگی بود. در وجود آقای هاشمی چیزی به نام دوگانگی وجود نداشت. وی قائل به بازیگری سیاسی نبود. ایشان قائل به عدم شفافیت و تحلیل‌های دوگانه از پدیده‌های واحد نبود و همین ویژگی آقای هاشمی را ممتاز می‌کرد. صداقت، شفافیت و صراحت سه ویژگی ممتاز ایشان بود. ایشان هیچ‌گاه تلاش نکرد باورهای خود را کتمان کند؛ خودسانسوری نداشت و هیچ‌گاه تلاش نکرد

به وجود آن در آقای هاشمی اذعان داشتند. به طوری که وقتی رجال سیاسی یا وزارت خارجه با ایشان به گفت‌وگو می‌نشستند حرف‌های جدید می‌شنیدند و تحلیل‌های دقیقی دریافت می‌کردند.

یکی دیگر از ویژگی‌های شاخص ایشان اعتقاد به گفت‌وگو و تعامل بود. ایشان به گفت‌وگو باور قلبی داشت. گفت‌وگو محور حرکت سیاسی و اجتماعی آقای هاشمی بود. با همه افراد در هر شرایطی گفت‌وگو می‌کرد و سعی داشت با گفت‌وگو منازعات را حل و فصل کرده و به سرانجام برساند. در بحث برجام ایشان پرچمدار گفت‌وگو بود و معتقد بود منافع ملی با گفت‌وگو تامین می‌شود و هر کجا گفت‌وگو از تامین منافع ملی بازماند، باید آن را قطع کرد. ایشان هم در عرصه سیاسی و هم اجتماعی و فرهنگی قائل به گفت‌وگو بود. خصلت بعدی ساده‌زیستی و شفافیت ایشان

که هنگام بازداشت فرزندانشان تنها موضعی که می‌گیرند این است که می‌گویند باید به قانون عمل شود. این شیوه برخورد و رفتار بسیار دشوار است؛ عرصه شعار با عمل بسیار متفاوت است و ایشان نه در عرصه شعار که در عمل و در متن زندگی خود، تابعیت از قانون و قانونمندی را ثابت کرد؛ نکته مهمی که باید سرلوحه همگان باشد. به سخن دیگر، ایشان

اسلامیت و انقلاب اسلامی قائل نبودند و معتقد بودند این سه می‌تواند در یک ظرف تلفیق شوند. با همین نگاه انقلاب را اسلامی تعریف می‌کرد. یکی دیگر از نکاتی که درباره آقای هاشمی کمتر پرداخته شده است، بعد فقاهت و آشنایی ایشان به مباحث فقهی بود. ایشان در زندان تفسیر قرآن می‌نوشت و بزرگانی که به مسائل

باید یکی از ویژگی‌های خاص ایشان دانست. آخرین نکته و ویژگی، بحث فداکاری و از خودگذشتگی ایشان بود. معمولاً انسانها را باید در شرایط بحران تحلیل کرد. اگر شخصی در یک مقطع خاص تاریخی قرار گیرد که تصمیم او در سرنوشت ملت تعیین‌کننده باشد و برای این تصمیم باید از آبروی خود هزینه کند، اینجاست که وزن رهبران سنجیده می‌شود.

نکته‌ای که بارها از ایشان شنیده بودم بحث ضرورت حزب در کشور بود. ایشان معتقد بود که در جامعه باید فعالیتهای سیاسی تشکل یافته وجود داشته باشد و همه افراد هزینه فعالیتهای سیاسی خود را متقبل شوند، چرا که هرج و مرج سیاسی به نفع هیچ کس نیست



تاکید داشت که جامعه را باید با قانون اداره کرد، نه با سلاطین شخصی و خود نیز در تمامی شئون به آن وفادار ماند.

ویژگی دیگر، هویت و غیرت ملی و تعلق سرزمینی آقای هاشمی بود؛ نگاه هویتی ایشان نسبت به سرزمین و انقلاب کم نظیر بود. آرزو و علاقه درونی ایشان این بود که ایران همیشه در دنیا سربلند باشد و هویت ایرانی - اسلامی برجسته و در جایگاه الگوسازی باشد. آنچه من به عنوان یکی از ویژگی‌های شاخص ایشان در مدیریت استراتژیک می‌دانم «الگوسازی» بود. معتقد بود باید الگویی پیاده کرد که بتوان به دنیای اسلام ثابت کرد که در این دوره و عصر غیبت می‌توان یک الگوی نظام اسلامی موفق به دنیای اسلام ارائه کرد. از این رو بود که سفرهای زیادی به کشورهای مختلفی داشت و به دنبال کسب تجربیات برای الگوسازی بود. تعلق خاطر آقای هاشمی به هویت ملی، دینی و سرزمینی یکی از نکاتی است که در رفتار و اندیشه ایشان ملموس بود. به طور خلاصه می‌توان گفت که آقای هاشمی پیوند دهنده اصلی سه حوزه اسلام، ایران و انقلاب اسلامی بودند. ایشان به وجود تعارض بین ایرانیت

فقهی و تفسیر آشنا هستند از این تفسیر بسیار به نیکی یاد می‌کنند. آشنایی ایشان با مباحث فقهی و قرآنی توانایی مضاعفی نسبت به توانایی حکومت داری و سیاسی برای ایشان ایجاد کرده بود. در کشور شخصیتهای محدودی مثل مقام معظم رهبری هستند که هم از ظرفیت سیاسی بسیار بالایی برخوردار و آشنا به مسائل بین الملل و روز باشند و هم به مسائل فقهی تسلط داشته باشند. شهید بهشتی شهید مطهری و مقام معظم رهبری و نیز آیت الله هاشمی از این دسته بودند.

نکته‌ای که بارها از ایشان شنیده بودم بحث ضرورت حزب در کشور بود. ایشان معتقد بود که در جامعه باید فعالیتهای سیاسی تشکل یافته وجود داشته باشد و همه افراد هزینه فعالیتهای سیاسی خود را متقبل شوند، چرا که هرج و مرج سیاسی به نفع هیچ کس نیست. بنابراین باید همه فعالیتهای سیاسی دارای شناسنامه باشد و بهترین الگوی آن حزب گرایی است و ایشان نیز به حزب اعتقاد داشت. من بارها از ایشان شنیدم که راه عبور از تنش‌های سیاسی شکل‌گیری سامان سیاسی از طریق حزب است، بنابراین حزب گرایی را

آقای هاشمی در نقاط عطف تاریخی منشأ تصمیم‌های مهمی بود. برای مثال می‌توان به دوران جنگ اشاره کرد که به امام (ره) می‌گویند که قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرم و شما من را به دادگاه معرفی کنید که در دادگاه نظامی محاکمه شوم، تا کشور از این فضا عبور داده شود. این نشان از میزان از خودگذشتگی ایشان است. سخنرانی در فضای انتزاعی ساده است، اما در عمل و در مواجهه با مسئله است که ارزش وجود انسان آشکار می‌شود. آقای هاشمی از این امتحانات سخت با سربلندی عبور کرد.

نکته آخر اینکه معتقدم به جای پرداختن به بسیاری از مباحث حاشیه‌ای باید از مجموعه عملکرد آقای هاشمی یک الگوی مدیریتی تحت عنوان الگوی مدیریت استراتژیک استخراج و آن را به عنوان منابع آموزشی به مدیران جوان نسل‌های بعدی منتقل کرد. نسل مدیران در رده سنی ما، تجربه‌های بسیاری از آقای هاشمی کسب کردیم و این باید به نسل‌های بعدی منتقل شود که خوشبختانه با وجود منابع و شبکه‌های مجازی امکان این انتقال بسیار فراهم است.

حامی تعامل و گفت‌وگو بود



گفت‌وگو با دکتر محمود محمدی سخنگوی سابق وزارت خارجه

سیاست خارجی در دوران سازندگی متفاوت از دوره قبل بود. پس از جنگ مدیران ارشد و تصمیم‌گیر کشور با تلی از ویرانی زیرساخت‌ها، آوارگی جنگ‌زدگان و توقف فعالیت بسیاری از کارخانجات، کمبود مواد اولیه تولیدی و مصرفی و ... مواجه بودند. در این شرایط آیت‌الله هاشمی تصمیم به بازسازی کشور گرفت. دیپلماسی ایران در این دوره شرایط خاصی را پشت سر گذاشت که دکتر محمود محمدی سخنگوی وزارت خارجه در دولت دوم آیت‌الله هاشمی به بیان آن پرداخته است. دکتر محمدی در این گفت‌وگو توضیح می‌دهد که آیت‌الله هاشمی چگونه توانست منابع لازم را برای بازسازی کشور تامین کند.

جناب آقای هاشمی برای ما به عنوان شخصیتی است که پیش از انقلاب در مبارزه علیه رژیم حاکم و بعد از انقلاب در نهادهای پایگاه‌های دولت جمهوری اسلامی به رهبری حضرت امام (ره) جایگاه ویژه‌ای دارد. ایشان همچنین در کاربردی کردن نهادهای نوپای جمهوری اسلامی مثل مجلس شورای اسلامی در مقام ریاست این نهاد نقش ویژه‌ای داشت. در مقطع بین سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۶ که رئیس‌جمهور بودند، سفرها و دیدارهای مکرری با ایشان داشتیم. بعد از آن به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت ایفای نقش کردند که باز به دلیل مأموریت‌های که داشتیم با ایشان دیدار می‌کردم. اصولاً برای هر سفیری که از ایران می‌خواست به محل مأموریت خود برود، مهم بود که قبل از مأموریت بتواند خدمت ایشان برسد و از رهنمودهایشان بهره‌بردار.

در دوران جنگ، سیاست خارجی ما روشن‌تر و دستور کارش مشخص‌تر بود ولی بعد از آن بزرگان نظام، به خصوص آقای هاشمی تصمیم گرفتند که یک مقدار سیاست فعال‌تر و متفاوت‌تری نسبت به قبل داشته باشیم؛ در حالی که بحران‌ها، چالش‌ها و پرونده‌هایی بین ما و غرب وجود داشت. با توجه به اینکه شما سخنگوی وزارت خارجه بودید، از قضا دانش‌آموخته این حوزه هم هستید تفکر آقای هاشمی نسبت به سیاست خارجی در آن زمان را چطور می‌دیدید؟ چه انتظاری داشت؟ چه خواسته‌ای داشت؟

کلیت قضیه این است که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ فضای جدیدی را پیش روی کشور در سیاست خارجی گشود. ائتلاف و انسجامی که کشورهای عربی با آمریکا و غرب علیه ایران داشتند، تا اندازه‌ای ضعیف شد؛ البته فشارهای بین‌المللی در حوزه‌های دیگر همچنان علیه ما ادامه داشت. از جمله در مسئله سلمان رشدی یک جبهه متحد در کشورهای اروپایی و آمریکا علیه ما شکل گرفته بود، به طوری که تا مرز فراخواندن سفرای خودشان از ایران رسید. درباره تفکر و رویکرد جناب آقای هاشمی در سیاست خارجی می‌توانم بگویم که هدف ایشان ایجاد یک فضای منطقی برای تعقیب اهداف ملی در محیط بین‌الملل بود. در آن مقطع مهم‌ترین رویکرد جمهوری اسلامی توسعه و سازندگی، بازسازی ویرانه‌های جنگ و بهبود وضعیت داخلی کشور از لحاظ اشتغال و ... بود. آقای هاشمی علیرغم همه بحران‌ها و فشارها که وجود داشت رویکرد تعاملی در روابط بین‌الملل را در پیش گرفته و امکانات و منابع نسبتاً خوبی را برای پیشرفت و سازندگی کشور تامین کردند.

جناب‌عالی در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی سخنگوی وزارت خارجه بودید. این اتفاق چگونه رخ داد و آیا ارتباطی به آشنایی احتمالی شما با آقای هاشمی داشت؟
انتصاب بنده بعنوان سخنگوی وزارت خارجه بر اساس کفایت فردی و تشخیص مدیران مافوق از جمله جناب آقای سرمدی و وزیر محترم امور خارجه جناب آقای دکتر ولایتی بود که اینجانب را مشاور وزیر و سخنگوی وزارت خارجه

انتخاب کردند.
اگر چه در مقاطع مختلف آشنایی و دیدارهایی با آیت‌الله فقیه‌هاشمی رفسنجانی داشتم اما جایگاه سخنگویی موجب توفیق ارتباط و تلمذ بیشتر از ایشان و در سطوح عالی تر رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای شد و چندین مرتبه مورد تشویق این بزرگواران قرار گرفتم. بنده از سال ۱۳۷۱ تا سال ۱۳۷۹ مسئولیت سخنگوی وزارت خارجه را برعهده داشتیم.

یعنی می‌شود گفت ماموریت تازه‌ای به سیاست خارجی الصاق کرد؟ مثلاً سیاست خارجی ما که قبلاً با نگاه ایدئولوژیک روابط بین‌الملل را دنبال می‌کرد، حالا در خدمت سازندگی و توسعه کشور قرار گرفته بود؟

سیاست خارجی ما در آن مقطع همچنان متکی بر ویژگی‌های اسلامی بود و هست. اما این ذکاوت و خردمندی در جمهوری اسلامی و شخصیت هایش وجود داشت که در همان مقطع که بدبینی نسبت به ایران وجود داشت بتواند نوعی از مناسبات را در سیاست خارجی تنظیم کند که علیرغم بحران‌ها و چالش‌های متنوع مذاکره و تعامل را در سیاست خارجی به منصف ظهور برساند. در واقع در حالی که ما با بحران‌های متعددی در منطقه و سطح بین‌الملل مواجه بودیم رویکرد سیاست خارجی در جهت تأمین نیازهای ملی برای سازندگی در اولویت اصلی قرار گرفت و توانست شرایطی را بوجود بیاورد که کشورهای مختلف با ایران مناسباتی را برقرار کنند که هم منافع ایران و هم منافع آنها تأمین شود. بعد از جنگ اول خلیج فارس که ایران به‌عنوان کشور قدرتمند منطقه نقش بسزایی در بازگشت آرامش به منطقه داشت؛ نقش رئیس‌جمهور در آن مقطع خیلی بارز و در امنیت‌سازی و ثبات منطقه تأثیرگذار بود و توانست بر مواضع منفی کشورهای مثل اتحادیه اروپا که در آن زمان بحث سلمان رشدی یا میکونوس و... را مطرح می‌کردند، اثر مثبت بگذارد. بخاطر دارم در عملیات آزادسازی کویت، کشور ایتالیا هم حضور داشت وزیر خارجه شان چندبار به ایران آمد و طرحی را برای همکاری‌های مدیترانه ای و خاورمیانه آورده بود که با جناب آقای هاشمی مذاکره و گفت و گو کرد. سپس فرمانده ایتالیایی که در طوفان صحرا شرکت کرده بود به دلیل همین رویکرد تعاملی آقای هاشمی به ایران آمد و با مقامات نظامی ایران دیدار کرد؛ در دیدار جناب آقای هاشمی با وزیر خارجه ایتالیا من مسئولیت مترجمی برای آقای هاشمی را بر عهده داشتم. آقای هاشمی به آنها می‌گفت ایران کشوری است که در عین حال که ۸ سال با صدام جنگیده اما به دنبال مصالحه براساس قطعنامه ۵۹۸ است. ایشان صریحاً از یکپارچگی سرزمینی عراق و هرگونه تجاوز را محکوم کردند، چه تجاوز عراق به کویت و ایران و چه تجاوز آمریکا به عراق و غرب را بخاطر حمایت از صدام در حمله به ایران سرزنش کردند. همین رویکرد باعث شد که ماهیت تجاوزکارانه صدام حسین به جهانیان ثابت شود. به خاطر دارم امیر جمهوری کویت در سفر به ایران و دیداری که

با جناب آقای هاشمی داشتند - بعد از آزادی کویت - بی‌نهایت از ایشان قدردانی کرد. در واقع رویکرد تعاملی و امنیت‌سازی جناب آقای هاشمی در منطقه موجب شد که کشورهای غربی نسبت به شناخت غلطی که از جمهوری اسلامی ایران پیدا کرده بودند، دچار تردید شوند و به همین دلیل مرحله به مرحله نگاه غرب و کشورهای اروپایی به ایران تغییر کرد و حتی کشورهای منطقه در پرتو ارتباطات خوبی که جناب آقای هاشمی با آنها از جمله عربستان سعودی برقرار کرده بود، تغییر موضع دادند. آقای هاشمی در این معماری و در این تفکر نوین چقدر مؤثر بود. به هر حال یک رئیس‌جمهور می‌تواند برنامه‌ای داشته باشد و کارهایی را مثلاً در حوزه سیاست خارجه پیگیری کند. این مسئله چقدر متأثر از تفکر شخصی آقای هاشمی بود؟ یعنی ایشان در

یکی از ویژگی‌های شخصیتی ایشان این بود که سعی می‌کرد از اهداف و نیت‌های طرف مقابل رمزگشایی کند و ببیند که او چه جوری فکر می‌کند و عمق فکرش نسبت به موضوع چیست و چه تأثیری می‌تواند بر او بگذارد. من در بسیاری از فرصت‌ها چه در مذاکره‌ها و چه در مصاحبه‌ها شاهد این بودم که این نفوذ بر مخاطب برایشان اهمیت زیادی دارد

جایگاهی فراتر از عنوان ریاست جمهوری آمدند و این معماری را بنا کردند؟ شما این را چطور می‌بینید؟

طبعاً ویژگی‌های شخصیتی و تفکر درست یک فرد در حرکت و جهت‌گیری‌ها بسیار مؤثر است بخصوص که آن فرد در حساس‌ترین شرایط یک کشور، مسئولیت تعیین‌کننده‌ای هم داشته باشد. آقای هاشمی هم از خردمندی و ذکاوت شخصی خاصی برخوردار بودند و هم صاحب تفکر آزادمنشانه‌ای بودند و به این رویکرد دشمنان انقلاب اسلامی آگاهی داشت که آنها در صدد محدود و محصور کردن انقلاب اسلامی و مدل جمهوری اسلامی در مرزهای ایران هستند. به همین دلیل روشی را در پیش گرفت که موانع

را از پیش روی ترویج گفتمان انقلاب حذف کند. به هر حال بر اثر این نگاه آقای هاشمی، رویکرد جهان به جمهوری اسلامی تغییر کرد و وجهه کشورمان در دنیا بهتر شد. این تفکر شخصیتی مثل آقای هاشمی بود که به دنیا ثابت کرد جمهوری اسلامی دنبال ارزش‌ها و ملاک‌هایی است که در خیلی از موارد با ارزش‌ها و ملاک‌های جهانی نه تنها سازگاری دارد بلکه به لحاظ کیفیت و معنویت برتری هم دارد. جالب است که بگویم یکی از ویژگی‌های ایشان در حوزه حکمرانی، مشورت‌های ایشان با اهل فن بود. کاملاً اهل مذاکره، مشورت، تعامل و گفت‌وگو بود. این مسئله کمک می‌کرد که آراء و عقاید و دیدگاه‌های مختلف را آشنا بشود. همچنین یکی از ویژگی‌های شخصیتی ایشان این بود که سعی می‌کرد از اهداف و نیت‌های طرف مقابل رمزگشایی کند و ببیند که او چه جوری فکر می‌کند و عمق فکرش نسبت به موضوع چیست و چه تأثیری می‌تواند بر او بگذارد. من در بسیاری از فرصت‌ها چه در مذاکره‌ها و چه در مصاحبه‌ها شاهد این بودم که این نفوذ بر مخاطب برایشان اهمیت زیادی دارد.

ایشان تشخیص داده بود دشمنان ما دنبال چه هستند و در مقابل این موانع چه کار باید کند؛ به نتیجه رسیده بود که سیاست خارجی مجبور به استفاده از فرصت‌ها است. پیاده‌سازی این رویکرد هم با دشمنی دشمنان و هم با موانع و محدودیت‌ها مواجه بود. روش و مشی ایشان برای مقابله با دشمنان و عبور از این موانع چگونه بود؟

برای پاسخ به این سوال لازم است اشاره کنم که به هر حال عربستان و کشورهای کوچک آن سوی خلیج فارس با حمایت بی‌دریغ از صدام حسین، جنگ ۸ ساله را به جمهوری اسلامی ایران تحمیل کردند و بعد بحران‌های دوجانبه در روابط ما با کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله عربستان ادامه یافت. البته بعد از اشغال و آزادسازی کویت تغییراتی در این مسئله بوجود آمد. در این دوره مشی جناب آقای هاشمی بر تدبیر، شکیبایی، خویش‌تنداری از جایگاه برتر یک کشور بزرگ منطقه‌ای در مقابل کشورهای کوچک آن سوی خلیج فارس قرار گرفت. این نگاه دولتمردان ما و به خصوص آقای هاشمی که همراه با یک گذشت نسبت به خطاهای فاحش این کشورها بود، راه دوستی، تعامل و همکاری را گشود. حتی عربستان که همه امکانات مالی و پشتیبانی خودش را در اختیار صدام حسین برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران قرار داده بود در نهایت، به این درک از جایگاه جمهوری

خوبی پیش ببرد. درست است؟

بله، به هر حال روند مثبت تفاهم، همکاری و درک متقابل بین ایران و عربستان به دلیل همین رویکردی بود که آقای هاشمی در گفت و گو و مذاکرات ایجاد کرده بود؛ این فضا را ایجاد کرده بود که دو طرف به دنبال تضعیف همدیگر نیستند بلکه باید برای یک منطقه باثبات و امن که منافع همگان را تأمین می کند با یکدیگر همکاری کنند.

غیر از بحث عربستان ما چه برنامه و موضوع دیگری در آن زمان داشتیم که رویکرد آقای هاشمی در آن زمان موجب نتیجه بهتری شده باشد؟

در کنفرانس اسلامی دیدگاه‌های آقای هاشمی بسیار تأثیرگذار بود. مثلاً وقتی مسئله اختلاف اعراب و اسرائیل مطرح می شد ایران در خط مقدم حمایت از اعراب قرار می گرفت در حالی که خود اعراب با همدیگر دچار اختلافات جدی بودند. لذا در محیط کنفرانس اسلامی چه در رابطه با حقوق امت اسلامی و چه در همکاری میان کشورهای اسلامی و حفظ ارزش‌های مشترک اسلامی از جمله حقوق بشر اسلامی ثابت قدم بودیم. اینها دیدگاه‌هایی بود که در این دوره علاوه بر روابط دوجانبه در همکاری‌های چندجانبه مثل تقویت سازمان کنفرانس اسلامی هم تأثیرگذار بود. به همین دلیل ما می‌گوییم این دوره مصادف با یک دوره ای بود که علیرغم بحران‌ها و چالش‌های موجود، نهادها و پایگاه‌های همفکری و مشورتی جدید بین علما، روشنفکران و شخصیت‌های بارز تأثیرگذار جهان اسلام ایجاد شد؛ مثلاً مجمع تقریب مذاهب اسلامی پدیده‌ای است که در آن دوران شکل گرفت.

در جنبش عدم تعهد نیز که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دچار تردید در ادامه حیات شده بود، ایشان و سیاست خارجی دولت ایشان نقش مهمی برای رویکرد جدید جنبش ایفا کرد. جنبش عدم تعهد توانست از نقش واسطه‌گری بین بلوک شرق و غرب برای کاهش تنش به قطبی از قدرت تأثیر گذار در سازمان ملل و معادلات بین‌المللی بعد از نظام دو قطبی تبدیل شود.

در آن زمان مقالاتی را بنده با عنوان «جنبش عدم تعهد آوازه ای بلند و آینده ای مبهم» نگاشتم که مورد تشویق ایشان قرار گرفتم زیرا ایشان به خروج جنبش از ابهام و ایفای نقش جدید و تأثیر گذار در روابط شمال - جنوب و اِمحاء تسلیحات کشتار جمعی و مبارزه با فقر و توسعه نیافتگی امیدوار بودند.



مفتی‌های خودشان را تقبیح کنند. این گونه مباحثات در گفتگوهای تعیین‌کننده باعث می‌شد که آنها به اشتباه خودشان پی ببرند و بتوانند اشکالات خودشان را در داخل اصلاح کنند و به این نتیجه برسند که روابط با ایران برایشان بهتر و مفیدتر است. در سیاست خارجی مواضع ایران چه در دوران اول ریاست جمهوری آقای هاشمی و چه در دولت دوم ایشان، دفاع از حقوق ملت فلسطین بود که ملت فلسطین یک ملت عرب و سرزمین عربی و اهل تسنن بودند و نشان می‌داد که ایران به دنبال تقویت مرزهای اسلام و امت اسلام در برابر تعدی و تجاوز اسرائیل است. بنابراین این نوع ارتباطات موجب می‌شد که آنها باور کنند آقای هاشمی یک دیدگاه کلان‌نگر برای تقویت جهان اسلام دارد که در چارچوب قلمرو اسلامی بتواند از منافع و ارزش‌های اسلامی دفاع کند. با اینکه اختلافات داخلی جناح‌های قدرت عربستان و تحرکات عوامل افراطی وهابی و سلفی‌گری عربستان و دخالت‌های قدرت‌های بیگانه تأثیرگذار در منطقه، باعث می‌شد بین ایران و عربستان بحران ایجاد شود اما تا دوران حیات امیرعبدالله و آیت‌الله هاشمی این اتفاق‌ها و بحران‌ها به قطع روابط دو کشور منتهی نشد. چون آقای هاشمی و امیر عبدالله با مذاکره و گفت‌وگو برای این مسئله راه‌حلی پیدا می‌کردند و می‌دانیم که دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی علیرغم همه بحران‌هایی که در منطقه و روابط دوجانبه با همسایگان و عربستان رخ داد، دوران درخشانی در تعامل و همکاری‌های چند جانبه منطقه ای بود.

در واقع می‌توانیم بگوییم که آقای هاشمی با ابتکار شخصی و با ورود شخصی خودش به این ماجرا توانست که پرونده ما و عربستان و کشورهای کوچک عربی دیگر را به سمت

اسلامی رسید. خب من در بعضی از سفرهای ایشان به منطقه حضور داشتم و می‌دیدم که آنها از اینکه آقای هاشمی از منظر شکیبایی، تعامل و دوستی و احترام با کشورهای عربی و اسلامی برخوردار می‌کند، به این نتیجه رسیدند که ایران دنبال اقتدار علیه منطقه نیست.

می‌خواهم به این نکته اشاره کنم در آنجایی که روابط دوجانبه و مسائل منطقه‌ای بین ایران و عربستان مطرح بود، آقای هاشمی توانست از طریق ارتباط با مقامات عربستان سعودی و بخصوص امیرعبدالله، آنها را به عوامل تخریب روابط دوجانبه در داخل عربستان سعودی واقف کند. زمانی که عربستان برای زائرین ایرانی در مدینه منوره و قبرستان بقیع موانع و مشکلاتی ایجاد کرده و یا به تخریب آنجا پرداخته بودند، گفت و گوی تعیین‌کننده‌ای بین آیت‌الله هاشمی و امیرعبدالله اتفاق افتاد که به انتقاد امیر عبدالله از برخی از خطبه‌های مفتی‌ها یا تکفیری‌های سعودی در زمان حضور هیئت عالی‌رتبه ایرانی در مکه منجر شد. به یاد دارم ایشان به صراحت به امیرعبدالله در این رابطه که شما چرا به اعتقادات مردم این‌گونه لطمه می‌زنید و قبرستان بقیع را تخریب می‌کنید یا مفتی‌های شما این‌گونه رفتار می‌کنند، اعتراض کرد و امیرعبدالله شخصاً با تقبیح رفتار مفتی‌ها، آنها را جاهل و نادان خطاب کرد و گفت اینها به دنبال چنین رفتارهایی هستند و ما نمی‌دانیم با آنها چه کنیم. این نشان می‌داد که آنها خودشان در برابر مفتی‌های افراطی و تندرو مشکل دارند که ارتباط نزدیک و شخصی بین جناب هاشمی و امیر عبدالله توانست حدود مذاکرات و گفت‌وگو را تا حد مداخله در گفتگوی امور داخلی عربستان در حساس‌ترین موضوعات و نقاط پیش ببرد به طوری که امیر عبدالله شخصاً رفتار

ما در آن زمان غیر از موضوعات منطقه‌ای دوره پر تنش با اروپا داشتیم آقای هاشمی در این حوزه چه تفکری را به ساختار دیپلماسی ما تزریق کرد و نقش ایشان در بحث عبور از بحران‌ها و ارائه راهبردها در حوزه اروپا چگونه بود؟

آقای هاشمی در دومین دوره ریاست جمهوری در ادامه روند توسعه و سازندگی در برنامه سوم توسعه با همان رویکرد تعامل و گفت‌وگو در روابط خارجی باب گفت‌وگوهای انتقادی با جهان غرب را گشود. به همین دلیل سیاست خارجی ما در آن مقطع نشست‌های متعددی تحت عنوان گفتگوهای انتقادی با اتحادیه اروپا داشت که آنها انتقادهای خودشان را و ما انتقادهای خودمان را برای درک متقابل نسبت به مسائل هم مطرح می‌کردیم. گفتگوهای انتقادی که سخت‌ترین بخش دیپلماسی ما با اروپا بود با محوریت آقای دکتر محمود واعظی انجام می‌شد و در سطح وزرا نیز دکتر ولایتی حضور داشتند که موضوعات مهمی نظیر فتوای امام راحل علیه سلمان رشدی، ماجرای میکونوس و حقوق بشر مطرح می‌شد. به همین دلیل برای اروپاییان که مدعی مذاکره، گفت‌وگو، احترام به حقوق بشر و عدم مداخله در امور کشورها بودند و هم برای جمهوری اسلامی که متهم به این بود که هیچ کشوری را به رسمیت نمی‌شناسد و اهل گفت‌وگو نیست، مسیر تازه‌ای گشوده شد. ایران در این گفت‌وگوها نشان داد که آن ادعاها کذب و نادرست است.

این گفت‌وگوها بسیار راهگشا بود به خاطر دارم که آقای واعظی (معاون وقت اروپا و آمریکای وزارت خارجه) نقش بسیار مؤثری در گفت‌وگوهای انتقادی با اتحادیه اروپا داشت. آنها درباره ادعای حمایت ایران از فعالیت‌های تروریستی، ماجرای سلمان رشدی عدم به رسمیت شناختن آزادی بیان، نقض حقوق بشر و مداخله در مسائل داخلی کشورها اتهامات تندی را علیه ایران مطرح می‌کردند و اصلاً حاضر به گفت‌وگو نبودند. به گونه‌ای که در مسئله سلمان رشدی به دلیل حکمی که امام (ره) داده بودند، همگی یکپارچه خواستار تعهدی از ناحیه جمهوری اسلامی بودند که هیچ اتفاقی برای سلمان رشدی نیفتد. به همین دلیل سفرای خودشان را از ایران فراخواندند و روابط با ایران را در سال‌های آخر ریاست جمهوری آقای هاشمی به حد کاردار رساندند. ولی خب این رویکرد در دستور کار سیاست خارجی قرار داشت و سیاست خارجی هم به خوبی از عهده این گفت‌وگوهای انتقادی در آن مقطع برآمد.

در مقاطعی آن قدر سخت‌گیری‌های اتحادیه اروپا برای حضور در جلسات گفت‌وگوهای انتقادی زیاد بود که اعضای دو هیئت دو طرف نمی‌دانستند که گفتگوهای انتقادی برای دور بعد ادامه خواهد یافت یا نه. برای اینکه آنها سعی می‌کردند فشار به ایران بیاورند اما ایران مقاومت می‌کرد. حتی در گفت‌وگوهای سال‌های ۷۵ در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل، آقای خاویار سولانا که بعدها مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا شد - در آن زمان وزیر امور خارجه اسپانیا بود و اسپانیا رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا بود- در ملاقاتی که آقای با دکتر ولایتی داشت اصرار داشت تا زمانی که ایران تضمینی نسبت به امنیت جانی سلمان رشدی ندهد و گفت و گوهای انتقادی ادامه نمی‌یابد. به هر حال پاسخ منفی از وزیر خارجه شنید و آقای سولانا در فاصله زمانی کوتاه سه مرتبه مسافت بین محل مجمع عمومی که هیئت ایرانی را در آنجا ملاقات می‌کرد و اقامت خودشان را رفت و آمد کرد تا ببیند موفق می‌شود تعهدنامه از ایران بگیرد و گفتگوهای انتقادی را برگزار

برابر رژیم صهیونیستی موضوعات مهمی بودند که در مقاطعی نظر ایشان و شورای عالی امنیت ملی و حتی رهبری را می‌طلبد تا بعنوان مواضع نظام بیان شود.

اگر چه سبک فکری ایشان تعامل از موضع قوت و برتر بود اما به سادگی روح تعامل و سازگاری نشان نمی‌دادند، چون به عمق کینه توزی برخی قدرت‌ها و حتی کشورهای منطقه نسبت به انقلاب اسلامی آگاه بودند و در نتیجه تاکتیک ایشان این بود که تعامل از موضع فعال باشد، نه انفعال. من براساس درک و تجربه خودم در ارتباطاتی که با ایشان داشتم به سه نکته اشاره می‌کنم که از ویژگی‌های جناب آقای هاشمی بود. اولی حس وفاداری بود که ایشان نسبت به موضوعاتی مثل سرزمین ایران، امت مسلمان ایران، جمهوری اسلامی ایران و همچنین به قول خودشان رفقای پیش از انقلاب و رهبری داشتند. ویژگی دوم آزاداندیشی ایشان بود که در بعضی از صحبت‌هایی که با ایشان داشتم و پاسخی که می‌دادند عیان می‌شد. نکته دیگر ارزشگذاری به



آیت‌الله هاشمی در کنار نلسون ماندلا رهبر آزادی خواه آفریقای جنوبی

اقدام‌های خوب و تشویق مدیران بود. مثلاً در مقطعی که ایشان رئیس مجلس بودند، خدمتشان رسیدم مثل یک دانشجو یا یک نیروی داوطلبی که در جبهه‌ها بود. ایشان در مقام رئیس مجلس به دلیل علاقه، احساس مسئولیت و اهمیتی که برای سرزمین و روش‌های انقلابی قائل بود، به سهولت امکان ارتباط با چنین افرادی را فراهم می‌کرد. به هر حال تصور اینکه هر کسی از جبهه بتواند به اتاق رئیس مجلس برود و با ایشان دیدن کند کمی دور از واقعیت است ولی من به همین طریق خدمت ایشان رسیدم و برخی از مسائلی که در جبهه مشاهده کرده بودم را خدمتشان مطرح کردم

کند یا خیر. بالاخره متقاعد شد که تعهدی نسبت به فتوای امام وجود ندارد و این فتوا به قوت خودش باقی است.

آیا مواردی بوده که دیپلماسی در موضوعی به یک بن‌بست برسد یا با مانع مهمی مواجه شود و آقای هاشمی برای گره‌گشایی از آن شخصاً ورود کند، یا مواردی بوده که احیاناً ایشان ابتکار اولیه را داشته‌اند و بعداً وزارت خارجه را در جریان قرار داده باشند که آن را پیگیری کنند...

البته همه موضوعات گفتگوهای انتقادی و بطور کلی حمایت ایران از ملت فلسطین و لبنان در

همه مواضع و برنامه‌های ما را با انگلیسی‌ها در این دوران دنبال کردید. گفتم می‌خواهم از شما خواهش کنم که با توجه به اینکه انگلیسی‌ها سعی کردند مسئله سلمان رشدی را خیلی بزرگ کنند و اتحادیه اروپا را با خودشان همراه کنند و یک موازنه قدرتی را برای تحت فشار قرار دادن ما شکل دهند و الان که من می‌خواهم به انگلیس بروم می‌خواهم از جناب عالی خواهش کنم که گاهی در خطبه‌ها و سخنرانی‌های خودتان نقاط ضعف و سیاست‌های غلط انگلیسی‌ها را نقد کنید. لبخندی زدند و گفتند هر کسی که می‌خواهد سفیر شود به من می‌گوید که هوای ما را در آن کشور داشته باش. اما شما می‌گویید که از سیاست‌های انگلیسی‌ها انتقاد کنم این کار یعنی چه؟ گفتم: برای اینکه وقتی انگلیس‌ها برخورد منفی می‌کنند و مقامات ما نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند سفیر می‌تواند نزد مقامات برود و بگوید که شما چنین رفتاری را دارید که نگاه رهبران ما نسبت به شما منفی است. بنابراین باید شما رفتارتان را عوض کنید در غیر این صورت به همکاری‌ها و توسعه روابط لطمه می‌خورد؛ وقتی من این موضوع را گفتم جناب آقای هاشمی لبخندی زدند و مرا تحسین کردند و گفتند آفرین بر تو، چند نفر مثل تو در این وزارت خارجه می‌تواند باشد که این‌گونه فکر می‌کند. گفتم البته سیاست خارجی ما با هدایت جنابعالی و مقام معظم رهبری به همین نحو فکر می‌کند که ما بدین طریق بهتر می‌توانیم منافع کشور را حفظ کنیم.

چه توصیه‌هایی به شما داشتند؟

ایشان سخنانی گفتند که در چارچوب رهنمودهایی بود که مقام معظم رهبری داشتند که در حقیقت بیشتر توصیه‌هایی دقیق مبنی بر عدم اتکا به بیگانه بود. یعنی خوداتکایی در روابط سیاسی، اقتصادی، امنیتی با دنیای خارج یکی از ویژگی‌های بارز توصیه‌های مقام معظم رهبری به سفرا بود. از قضا همین توصیه‌ها را جناب آقای هاشمی به من ارائه کردند. می‌توان گفت جنبه‌های مثبتی که در بنده دیده بودند را تقویت می‌کردند، مثلاً از اعتماد به نفس بنده در واکنشی که به اعلام تحریم بیل کلیتون و طرح داماتو نشان داده بودم تمجید کردند و حتی موضع اعلامی را سنجیده و انقلابی ذکر کردند و گفتند «به جای ما جواب کلیتون را داده‌ای اما بجا و منطقی بود» یک بار از من سؤال کردند چه برداشتی از سخنگویی در دوران ریاست جمهوری ما دارید؟ بنده گفتم شفافیت بیان و مواضع شما موجب تشخیص و تصمیم برای شجاعت گفتاری و اعتماد به نفس در مواضع می‌شد.

مواضع رادیکال دارد و بعضی از مواقع مواضع لیبرال دارد و این نکته‌ای است که در تبلیغات در مورد شخصیت شما می‌گویند. اما ایشان فرمودند: «آنها خیلی‌ها اشتباه می‌کنند» و حتی به صراحت گفتند که غلط می‌کنند و توضیح دادند آنجایی که منافع و مصالح جمهوری اسلامی حکم کند یا دفاع از ارزش‌های اسلامی و حقوق ملت فلسطین و جهان اسلام ایجاب کند مواضع رادیکال است. در آنجایی هم که ضرورت انعطاف و گفت‌وگو ملائم‌تر وجود داشته باشد انعطاف دارم.

همین‌طور به خاطر دارم بعد از دوره سخنگویی ام مقرر شد که به عنوان سفیر به انگلستان بروم. در آن مقطع دیدارهایی را با مسئولین و مقامات کشور انجام دادم. خدمت جناب آقای هاشمی و جناب آقای ناطق نوری رئیس مجلس رسیدم، در دیدار با جناب آقای هاشمی که خیلی جالب و آموزنده بود، خدمت ایشان مطرح کردم که من پیش از انقلاب با تفکر و اندیشه شما آشنا شدم و جزء افتخارات من بود که دورادور از اندیشه و

اگر چه سبک فکری ایشان تعامل از موضع قوت و برتر بود اما به سادگی روح تعامل و سازگاری نشان نمی‌دادند، چون به عمق کینه توزی برخی قدرت‌ها و حتی کشورهای منطقه نسبت به انقلاب اسلامی آگاه بودند و در نتیجه تاکتیک ایشان این بود که تعامل از موضع فعال باشد، نه انفعال

مواضع شما استفاده کرده‌ام و در این مقطع هم که توفیق سخنگویی وزارت خارجه را داشتم تمرکز بر اندیشه شما و سخنان مقام معظم رهبری بود تا بتوانم درست حرکت کنم و موضع بگیرم. الان عازم مأموریت به انگلیس هستم و به یاد دارم که شما کتاب امیرکبیر را در مقطعی قبل از اینکه من به دنیا بیایم نوشتید و در کتاب امیرکبیر نسبت به مداخلات انگلیسی‌ها در ایران توصیفاتی داشتید و الان مایل هستم رهنمودهای شما را درباره مأموریتی که دارم بشنوم. فرمودند که کتاب را که مطالعه کردید و رهنمودهای ما همان است که در کتاب وجود دارد، شما سخنگو بودید و

ایشان تشویق کردند و فضایی را دادند که این ارتباط حفظ شود. حال اینکه ایشان انسان مطلعی بودند و در بیشتر مواقع به عنوان فرماندهی جنگ، اطلاعات کامل داشتند اما برای یک فرد عادی به عنوان داوطلب دلسوخته این فضا را می‌دادند که او هم دیدگاه‌ها و نظراتش را بگوید.

همین‌طور در دوران اوایل سخنگویی در نشست که در کنفرانس اسلامی در پاکستان بود در خدمت ایشان بودیم و نکته‌ای را مطرح کردم و جوابی را از ایشان شنیدم که نشانه مشی ایشان در مسئله وفاداری و آزاداندیشی بود. به خاطر دارم وقتی برنامه سوم توسعه را دولت آقای هاشمی به مجلس داده بود، مقام معظم رهبری در یک مصاحبه این مضمون را فرمودند که آقای رئیس‌جمهور مسئله معیشتی فرودستان را در برنامه مورد نظر قرار دهند. برای من این سؤال بود که آقای هاشمی در قبال این توصیه و تاکید چه کرده‌اند؟ در فرصتی که پیش آمد از ایشان سؤال کردم آیا زمانی که رهبری فرمودند در برنامه سوم توسعه مسئله معیشتی فرودستان و محرومین مورد توجه قرار بگیرد آیا بهتر نبود که شما برنامه را از مجلس می‌خواستید و مورد بازبینی قرار می‌دادید که این دیدگاه رهبری در برنامه گنجانده شود؟

ایشان با نهایت خوش‌رویی فرمودند: «من آن چیزی که مد نظر رهبری بود را در برنامه گنجانده بودم و ارتباط من با رهبری آن قدر دیرینه است که من فکر ایشان را می‌دانم، دغدغه ایشان را می‌دانم و در برنامه گنجانده‌ام.» برای من جالب بود که وفاداری و ارتباط آن قدر قوی باشد که دغدغه‌های فکری همدیگر را در نظام حکمرانی مورد توجه قرار دهند.

در دوران سازندگی فاصله‌گرفتن از فشارهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از دوران جنگ مثل بیکاری، بحران اقتصادی، کمبودها و کاستی‌ها و ... در دستور کار دولت قرار گرفت. آقای هاشمی سعی کردند که یک مقدار گشایشی در شرایط زندگی مردم اتفاق بیفتد، با توجه به نگاه ساده‌زیستی مقام معظم رهبری این سؤال برای برخی از مردم پیش آمده بود که این رونق نسبی اقتصادی نوعی تجمل‌گرایی نیست؟ سخنی که بین جریان‌های انقلابی و اسلامی در آن مقطع مطرح بود. در دیداری که خدمت ایشان داشتم به لحاظ آزادمنشی که ایشان داشتند به خودم اجازه دادم دو سؤال را مطرح کردم. در خاطر است گفتم یکی اینکه در تبلیغات خارجی بعضاً رویکردهای شما در دفاع از حقوق ملت فلسطین و مسائل اسلامی را کنار هم قرار می‌دهند و می‌گویند آقای هاشمی گاهی اوقات

اندیشه‌سیاسی؛ از دهه ۳۰ تا دهه ۸۰

و سیاسی زمانه نشان می‌دهد. حتی افق دیدش را فراتر از محیط داخلی می‌برد و کتاب «اکرم زعیترا» سرگذشت فلسطین را ترجمه می‌کند. این در شرایطی است که آن دوره اصولاً روزنامه خواندن یک نوع بدعت و یا امری غیرمعارف در محیط حوزه به حساب می‌آمد.

مقطع قبل از ۱۳۴۰ مهم است. ما در این مقطع با تحولات مهم تاریخی مثل ملی کردن صنعت نفت و حضور روحانیت در عرصه سیاسی مواجه هستیم اما آثار و نشانه‌هایی از حضور سیاسی و اجتماعی آقای هاشمی در این دوره نیست در حالی که این دوره پرتنش و مهم است؟

فکر می‌کنم این را از دو زاویه می‌توان دید. یکی از زاویه شخص مرحوم هاشمی و دیگری از زاویه جریان فکری است که آقای هاشمی در آن قرار دارد. ما در تحولات مهم سیاسی و اجتماعی ایران مانند نهضت ملی شدن نفت نه از آقای هاشمی اثری می‌بینیم و نه از حضرت امام. از سال ۱۳۲۲ که امام کتاب کشف الاسرار را می‌نویسند تا قبل از سال ۴۲ حدود ۲۰ سال با سکوت امام درباره تحولات سیاسی و اجتماعی مواجه ایم. با اینکه خیلی از وقایع مهم مثل ملی شدن صنعت نفت و تبعید آیت الله کاشانی رخ داده است. در این مقطع یعنی اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل، سه جریان فکری و سیاسی عمده در کشور نقش آفرین است. یکی جریان فکری چپ به معنای چپ مارکسیستی که نماد آن حزب توده می‌شود و دیگری جریان ملی گراست که در ملی شدن نفت هم نقش داشت و دیگری جریان اسلامگراست که این جریان هم در تحولات تاثیر دارد. اگر بخواهیم این سه جریان را تحلیل کنیم نوع نگاه آنها را درباره سه مولفه بنیادی باید بررسی کنیم؛ ۱- دین - ۲- غرب - ۳- جامعه ایرانی. جریان فکری چپ دین را مخدر جامعه می‌داند و اگرچه در تقابل با غرب عمل می‌کند اما آبشخور مخالفتش را مکتب مارکسیسم شکل می‌دهد و نوع نگاهش به جامعه ایرانی سلبی و نفی کننده توسعه بومی است. از نگاه جریان ملی گرا دین و مسائل معنوی در اداره امور دنیوی و سیاسی جامعه جایگاهی ندارد. نسبت به غرب نگاه تقابلی ندارد و نوع نگاهش به جامعه ایرانی مانند جریان قبلی، سلبی است گرچه تفاوت‌هایی با آنها دارد. اما جریان فکری اسلامی یا اسلامگراها دین را جامع و دارای برنامه کامل برای اداره امور زندگی می‌داند و با جنبه‌های استعماری جوامع غرب در تقابل است نه با جنبه‌های فکری و علمی آن.



آراء و افکار آیت الله هاشمی از آغاز تا پایان در گفت و گو با دکتر علی احمدی

در میان چهره‌های صاحب نام انقلاب، آیت الله هاشمی بیش از دیگران به عملگرایی شهره است. با این حال ایشان از دهه ۴۰ به این سو ذیل اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی فعالیت انقلابی و مبارزاتی داشته و در تبیین نظریه سیاسی ایشان نقش ویژه‌ای داشته است. هاشمی از نزدیک‌ترین همراهان و معتمدان امام (ره) بوده است که در دوران بیش از ۶ دهه انقلابیگری و سیاست ورزی، برهه‌ها و مقاطع مختلفی دارد که هر کدام را می‌توان از منظر جریان فکری و سیاسی به تحلیل آن پرداخت. از جمله این مقاطع سال‌های پیش از ۱۳۴۲ و سال‌های پس از ۱۳۸۴ است که دکتر علی احمدی رئیس کمیسیون مشترک مجمع و نماینده سابق مجلس از فعالان سیاسی اصولگرا در گفت و گوی ذیل تبار اندیشه سیاسی آیت الله هاشمی را تبیین و تشریح می‌کند.

پدرش روحانی است، از یک تمکن مالی مناسبی برخوردار بوده و تحصیلات اولیه را در محیط خانواده دیده و در ۱۴ سالگی به قم مهاجرت می‌کند. از محضر اساتیدی چون حضرت امام، آیت الله بروجردی محقق داماد و همچنین آیت الله منتظری، نجفی، مرعشی، علامه طباطبایی بهره‌مند می‌شود. ایشان در سال ۱۳۴۶ کتابی را تحت عنوان امیر کبیر قهرمان مبارزه با استعمار می‌نویسد که نوع نگاهش را به محیط اجتماعی

موضوع بحثمان تبار اندیشه سیاسی مرحوم هاشمی است. مقاطع مهم اندیشه سیاسی ایشان چگونه قابل دسته‌بندی است؟ بررسی اندیشه سیاسی اندیشمندان بدون توجه به بستری که فرد در آن رشد و بلوغ پیدا کرده، امکان پذیر نیست. چون شرایط سیاسی و اجتماعی محیط زندگی معمولاً بر اندیشه سیاسی فرد تاثیر به‌سزایی دارد. مرحوم هاشمی در یک خانواده روستایی متولد می‌شود و



آیت الله هاشمی در کنار آیت الله موسوی اردبیلی

عملگرا و یک سیاستمدار بدانیم. حتی پس از پیروزی انقلاب هم به سبب حضورش در مناصب اجرایی کشور فرصت اندیشه ورزی را به عنوان یک عالم دینی نیافت. نکته اساسی دیگر این است که تفکری در رقابت با تئوری سیاسی امام نداریم. یعنی نه تنها در حوزه و در رقابت با نظریه سیاسی امام نظریه ای نیست بلکه در بیرون از حوزه هم نیست. ضمن اینکه از سال ۴۲ به بعد با تبعید امام به عراق نقش آقای هاشمی در مبارزات بیشتر می شود و اینجا به نمایندگی از امام عمل می کند نه با استقلال رای خویش. هر چند به مقتضای شرایط مبارزه گاهی اوقات ممکن است برخی از این اقداماتش با اذن و هماهنگی امام نبوده باشد.

یعنی می توانیم بگوییم اندیشه آقای هاشمی کاملاً در طول اندیشه امام بود؟

بله، من در بررسی هایم وجه ممیزه ای در اندیشه مرحوم هاشمی با امام حداقل تا پیروزی انقلاب ندیدم. البته در رفتارها ممکن است برخی از رفتارهای آقای هاشمی تفاوت داشته باشد. مثلاً مجاهدین هر چه درخواست کردند نتوانستند با امام دیدار کنند ولی با مرحوم هاشمی دیدار کردند و ارتباطاتی داشتند. یا امام گرچه با برخی از اعضای نهضت آزادی ارتباط داشت اما فراتر از آن ها با چهره های ملی گرا و با تشکیلات آنها ارتباط چندان نداشت. اما مرحوم هاشمی چنین ارتباطاتی را داشت. با این حال می خواهم بگویم در حوزه اندیشه تمایزی بین امام و مرحوم هاشمی نمی بینیم. چرا برخی تفاوت هایی را که اشاره کردید، نمی توان جزو وجوه ممیزه دانست؟

من بین اندیشه و رفتار تفاوتی را قائل می شوم. گاهی اوقات رفتارها ممکن است وسیع تر یا محدودتر از اندیشه صورت گیرد.

بودند و اگر چه ممکن بود از رژیم شاه حمایت نکنند اما حامی نیروهای انقلابی هم نبودند، بلکه معتقد بودند هر پرچمی که در زمان غیبت امام زمان (ع) برافراشته شود، منجر به شکست است لذا مخالف مبارزه بودند. برخی از مراجع وقت و گروههای اجتماعی مانند انجمن حجّتیّه در این جریان قرار دارند که من آنها را سنت گرایان اسلامی می خوانم. گروه چهارمی بودند که می گفتند دین برای اداره کشور نظریه حکومتی دارد. حاملان این اندیشه امام خمینی و همراهانش بودند. اینها آرمانگرایان اسلامی بودند. آقای هاشمی در دسته چهارم قرار دارد یعنی آنهایی که تحت تعلیمات امام خمینی مبارزه را پذیرفتند. اگرچه مرحوم هاشمی با نهضت آزادی ارتباط دارد و رگه های فکری آنها در برخی از عملکرد ایشان در مقاطع بعدی دیده می شود یا با رادیکالیسم اسلامی ارتباط دارد و برخی از رگه های فکری این جریان در افکار آقای هاشمی هست اما آن تفکری که ایشان به آن تعلق دارد جریان آرمانگرایی اسلامی است که تحت تاثیر اندیشه سیاسی امام خمینی شکل گرفت. به همین خاطر وقتی در سال ۴۲ مبارزات آغاز می شود و با اعتمادی که امام به ایشان دارد نقش برجسته تری را در مبارزه ایفا می کند و به تعبیری دیگر حلقه ارتباطی است بین مجموعه آرمانگرایان اسلامی، رادیکالیسم اسلامی و لیبرالیسم اسلامی.

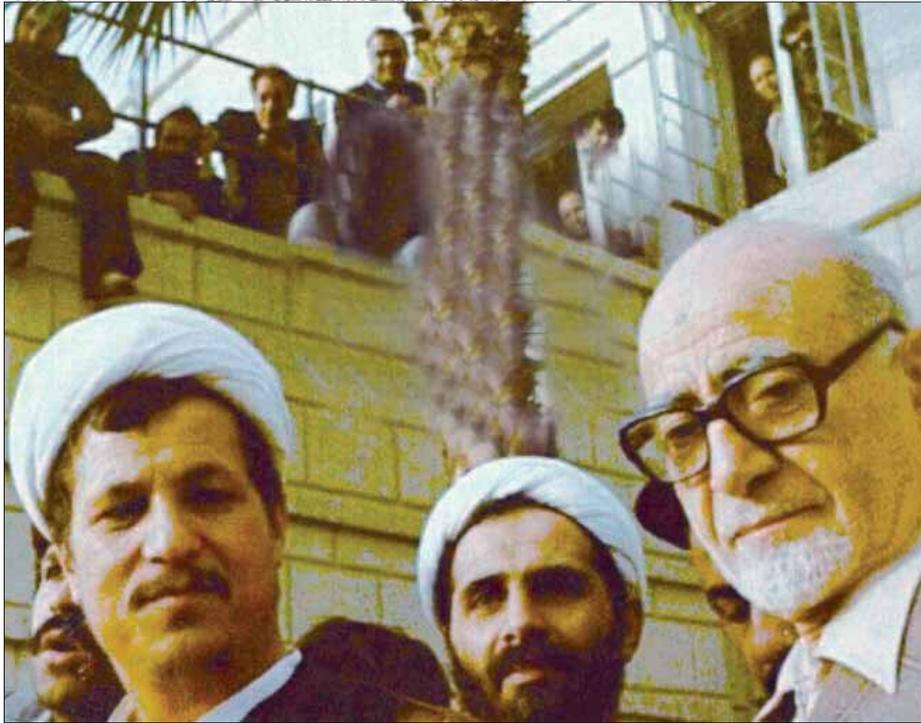
اینکه ایشان به سمت تولید اندیشه جدید نرفت آیا به این معنی است که به شناخت کاملی از اندیشه امام رسیده بود و به اندیشه جدید احساس نیاز نداشت؟

در اینجا چند نکته مهم وجود دارد اول اینکه اصولاً مرحوم هاشمی را بیش از آنکه یک اندیشمند سیاسی تعریف کنیم، بهتر است یک

نوع نگاهش به جامعه ایرانی بومی گرا و ایجابی است یعنی موتور محرکه هر تحول مثبتی را در درون جامعه جستجو می کند نه مکاتب بیرونی. از این منظر مرحوم هاشمی متعلق به جریان سوم است. بنابراین جریان فکری و سیاسی که آقای هاشمی متعلق به آن بوده در صحنه حضور دارد. منتهی حضور فعال شخص ایشان را پس از سال ۴۲ می بینیم یعنی از مقطعی که امام مبارزاتش را آغاز می کند. نکته اینجاست که آن مقطع مورد اشاره مصادف با دورانی است که در حوزه و به خصوص تحت نظر حضرت امام تحصیل کرده است. امام در کتاب کشف الاسرار که اساس اندیشه سیاسی ایشان است، سه جریان فکری را نفی می کند تا یک جریان را که می توان به آن نظریه ولایت فقیه گفت، تئوریزه کند. اولی جریان فکری دین ستیز است که مهمترین اثر مکتوب شان در آن مقطع کتاب اسرار هزار ساله بود و نماد آنها امثال احمد کسروی و یا فتحعلی آخوندزاده و سایر طیف های روشنفکر دین ستیز است که غالباً ریشه در تفکرات مارکسیستی داشتند. دومی تفکر استبدادی است که این جریان نمادش را در نظام شاهنشاهی مستقر تعریف می کرد. تفکر سوم اما یک جریان فکری مقدس مابی است که نماد آن متحجرین حوزه علمیه وقت بوده اند. امام در نامه ای که به عنوان منشور برادری معروف شد، می فرماید: «مگر پدر پیر شما کم از دست این متحجرین خون دل خورده است.»

در واقع می شود گفت که حضرت امام جریان دیگری را می خواست شکل بدهد. اما همانطور که گفتید جریان فکری سیاسی اسلام گرایان در صحنه حضور داشته است. وضعیت این جریان چگونه بود و آقای هاشمی در چه جایگاهی بوده است؟

البته اسلامگراها یعنی جریانی که مرحوم هاشمی متعلق به آن است، خود چهار دسته بودند. یک دسته از آنها نوع نگاهشان به دین مبتنی بر آموزه هایی است که از مکتب لیبرالیسم گرفته اند و به سبب تحصیلاتی که در غرب داشتند تفسیرشان از دین مبتنی بر آموزه های لیبرالیستی بود. این گروه، اسلام را فاقد یک تئوری حکومتی و جامع می دانستند و نوع نگاهشان به اقتصاد، اقتصاد باز بوده است. گروه دیگر تفسیری که از دین داشتند بر پایه دیالکتیک بود که نماد آن جنبشهای دانشجویی و جوانان مبارز متأثر از افکار دکتر شریعتی بودند و می توان آنها را رادیکالیستهای اسلامی دانست. گروه سومی بودند که اصولاً دین را از سیاست جدا می دانستند این گروه اهل تقیه



همین طور فداکاری مرحوم هاشمی در رابطه با امام و مقدم دانستن ایشان بر هر چیزی در مبارزات زیانزد عام است. اینکه امام را از هر حیث بر خود مقدم بدانند معنایش این است که چارچوب فکری اندیشه امام را کامل پذیرفته است.

با همین سیر وارد دوره انقلاب می شویم و این اندیشه باید نهادینه و در سیستم بوروکراسی و اجرایی کشور و نظام های مختلف فرهنگی، حقوقی، سیاسی ... تثبیت شود، اینجا آقای هاشمی چه نقشی را ایفا می کند؟

ایشان پس از پیروزی انقلاب هم نقش آفرین است. اولاً از اعضای بنیانگذار جامعه مدرسین و همین طور جامعه روحانیت مبارز است. عضو شورای انقلاب می شود و نقش کلیدی در شورای انقلاب دارد. بعد از آن از موسسین حزب جمهوری اسلامی می شود. طبعاً ایشان همچنان مورد اعتماد امام بودند و پس از انقلاب چه بسا این مسئله وضوح بیشتری داشت. از میان چهار جریان فکری - سیاسی فعال که بر شمردم، انقلاب اسلامی با تکیه بر رویکرد و شیوه اسلامگرایان آرمانگرا که حامیان و حاملان اندیشه های امام بودند، به پیروزی رسید.

در این مقطع آن اسلامگرایان آرمانی که حاملان اندیشه امام هستند، خودشان دو دسته می شوند یک دسته چپ مذهبی مثل مجاهدین انقلاب اسلامی را در بر می گیرد و جنبش های دانشجویی به مرور در همین دسته قرار می گیرند. منتهی نوع نگاهشان نسبت به مسائل مختلف جامعه رادیکالی است. این گروه شعار اسلام ناب را در برابر اسلام آمریکایی و جنگ اغنیا در برابر فقرا مطرح کردند و طی سال های بعد منجر به تولید گفتمان عدالت خواهی شده و در حوزه قدرت هم موفق می شوند اکثریت مجلس سوم را در اختیار بگیرند. در رقابت با این مجموعه راست مذهبی شکل می گیرد که در پایان دهه ۶۰ با اصلاحیه ای که در قانون اساسی صورت می گیرد، آن دوگانگی که بین ریاست جمهوری و دولت وجود داشت برطرف می شود.

یعنی راست مذهبی به لحاظ سیاسی غلبه پیدا می کند؟

بله راست مذهبی غلبه پیدا می کند

جایگاه آقای هاشمی کجاست؟

آقای هاشمی علیرغم اینکه ارتباطاتش با جریانهای دیگر برقرار است، اما در جایگاه نماد گروه اخیر یعنی راست مذهبی قرار می گیرد. جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، موتلفه اسلامی و تشکلهای همسوی

عبور از بحران هاست و اتفاقاً آقای هاشمی در عبور از این بحران ها نقش کلیدی دارد. از منظر جریان فکری - سیاسی، نقشی که آقای هاشمی بازی می کند را در مصوبات مجلس اول و دوم می توانیم ببینیم. مثلاً قانون زمین شهری، قانون کار و نظایر اینها را شورای نگهبان رد می کند. حالا درست است که نهادهای رسمی ما از سوی جریانهای سیاسی نمایندگی ندارند اما در تحلیل آرایش های سیاسی می توان هر کدام از آنها را حامی یک دیدگاه سیاسی دانست. بالاخره اختلافاتی به وجود آمده بود که لازم بود مرجعی برای حل این اختلافات به صورت مسالمت آمیز ایجاد شود. بر پایه گزارشی که مرحوم هاشمی به حضرت امام می دهد قدمهای اولیه برای شکل گیری مجمع تشخیص مصلحت نظام به عنوان نهادی برای حل مسالمت آمیز اختلافات برداشته می شود. لذا در شکل گیری چنین نهادی که ماموریت حل اختلاف که بعضاً بین جناح های سیاسی بوده را برعهده دارد، مرحوم هاشمی نقش کلیدی دارد. بنابراین بخاطر این نقش و جایگاه، جریانهای سیاسی سعی می کنند خودشان را به ایشان نزدیک کنند.

آقای هاشمی را در این دوره بیشتر به عنوان مجری افکار و اندیشه های امام می بینیم یا چهره ای که اجتهاد کننده اندیشه امام است؟ ببینید در هر صورت آقای هاشمی علاوه بر اینکه مجتهد بوده، مشاور مورد اعتماد امام هم هست.

در دوران پس از رحلت حضرت امام وضعیت جریان اسلام گرایان آرمانگرا که آقای هاشمی هم متعلق به این جریان است چه سیری پیدا می کند و نقش آقای هاشمی در این مقطع

پشت سر این جریان قرار می گیرند. وقتی مرحوم هاشمی رئیس جمهور می شود، قوه قضائیه با ریاست آیت الله یزدی پشتیبان دولت در همان مقطع است یا مجلس چهارم با ریاست آقای ناطق نوری پشتیبان این جریان فکری می شود که محوریت آن با آقای هاشمی است. تقسیم بندی شما به تقسیم بندی جناحهای سیاسی نزدیک شد. آقای هاشمی در جناح راست قرار گرفت در حالی که در عمل و حتی اندیشه تفاوت هایی با آنها دارد؛ مثلاً تقابلی که بین چپ و راست بود در رفتار آقای هاشمی دیده نمی شود یا برایش اصالت ندارد. ولو اینکه ممکن بود گرایشش به یک سمت بیشتر باشد. نکته دوم اینکه آقای هاشمی به صورت متواتر از هر دو جناح مورد حمله قرار می گرفت؟

من به لحاظ جریان سیاسی بحث نمی کنم. مرحوم هاشمی در کانون محوری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی و تشکلهای همسو بوده است. آیا می توان این گونه استنباط کرد که این دو جریان در مقاطع مختلف تلاش کردند خود را به آقای هاشمی نزدیک کنند؟

من این را از زاویه دیگری می بینم. اگر دوباره به دهه ۶۰ نگاه کنیم اولاً در اوایل دهه ۶۰ بحرانهای عمیق و زیادی داریم. عدم کفایت سیاسی اولین رئیس جمهور صادر می شود. منافقین علیه نظام اعلام جنگ مسلحانه می کنند، آیت الله خامنه ای در بمب گذاری مجروح می شوند، ۷۲ نفر از اعضای حزب جمهوری به همراه آیت الله بهشتی شهید می شوند، رجایی و باهنر به عنوان رئیس جمهور و نخست وزیر به شهادت می رسند... بنابراین دهه ۶۰ دهه

لازم است اشاره کنم تکمیل اندیشه اولاً به تدریج صورت می‌گیرد. ثانیاً با توجه به مقاطع تاریخی ادامه پیدا می‌کند. ثالثاً با توجه به پدیده‌های دیگری که در جامعه موجود است نمودش را نشان می‌دهد. در نتیجه اندیشه در یک فرایند تاریخی شکل می‌گیرد. بنابراین اینکه فکر کنیم اینها بازی سیاسی است را قبول ندارم. بلکه فرایند تکاملی است. چون ما قبلاً وارد عرصه اداره حکومت نشده بودیم، منتهی با توجه به مواجه شدن با پدیده‌ها و مشکلات می‌بینیم که آقای هاشمی راه حل‌هایی را مطرح می‌کند. برخی از این راه حل‌ها تاکتیکی است اما برخی از آنها تداوم پیدا می‌کند. در ادامه این سیر، مرحوم هاشمی در مقطع دهه ۸۰ به بعد که از قدرت فاصله می‌گیرد به نقد قدرت می‌پردازد. یعنی اگر تا این مقطع در عرصه قدرت بود و ملاحظاتی را داشت از دهه ۸۰ در چهره یک عالم دینی و نقاد ظهور می‌کند. منتهی خیلی نتوانست وجه ممیزه اش را با مقاطع دیگر نشان دهد. اما آنقدر نشانه وجود دارد که امکان بررسی و تحلیل را فراهم آورد. به عنوان مثال تا سال ۸۴ نوع نگاه مرحوم هاشمی به مشارکت سیاسی، مشارکت محدود در واقع همان دیکتاتوری مصلح و نخبگان بوده است و اعتقاد چندانی به آرای همگانی و توده‌ای به آن شکلی که تعیین کننده باشد، نداشت. اما از سال ۸۴ که ایشان از قدرت فاصله می‌گیرد به همان میزان وارد نقد قدرت می‌شود. حالا این نقد ممکن است در ابتدا متوجه ارکان حاکمیت باشد و به تدریج متوجه برخی از مبانی هم بشود. مثلاً بحثی را تحت عنوان شورای فقهی مطرح کردند که البته در برابر نظریه مصلح غیر فقیه یا مومن غیر فقیه بود، مختص زمانی است که ولی فقیه با همه ویژگی‌های مورد نظر پیدا نشود.

من دوره ۸۴ به بعد را نقد قدرت از سوی مرحوم هاشمی می‌دانم. در این دوره خودش را در قالب یک عالم دینی می‌بیند و اینکه کتابش تحت عنوان روشنفکری دین مطرح می‌شود به نظرم دو اثر دارد یک اینکه به نقد تحجر مساعدت کرد چون فکر می‌کرد در این مقطع بیشترین فشار را تحجر بر او وارد کرده است. نکته دوم این است که مرحوم هاشمی از جنبه‌های خاطره نویسی وارد مباحث نظریه پردازی و اندیشه حکومتی می‌شود و در بحث دیالوگ با خدا سوالاتی را پاسخ می‌دهد که همه اینها مربوط به دهه ۸۰ به بعد است. قبل از دهه ۸۰ اینها را نداریم. لذا آنچه از مرحوم هاشمی در دهه ۸۰ می‌بینیم رفتن به سمت نوشتن آثار فکری خودش است یا بروز دادن اندیشه‌های مربوط به خودش که یکی از نمادهای آن نقد قدرت است.

آقای هاشمی در حوزه اقتصادی، سیاست دروازه‌های باز را دنبال کرد که از قضا نشانه‌های آنرا در تفکر دهه ۶۰ ایشان نمی‌بینیم، بلکه برعکس مقوله عدالت اجتماعی را در خطبه‌های معروف نماز جمعه تبیین می‌کرد. لذا رویکردهای اقتصادی ایشان در دهه ۷۰ با بحث‌های عدالت اجتماعی ایشان در دهه ۶۰ منطبق نیست

مطرح می‌کند، این بحث به همه دنیا مربوط نیست اتفاقاً در برابر غرب است. همانطور که قبلاً اشاره کردم آقای هاشمی در دهه ۷۰ به بعد عملکردی داشت که رگه‌هایی از آن قبلاً در رفتارهای ایشان دیده شده بود. مثلاً در دهه ۷۰ که سیاست تنش زدایی را در پیش گرفت می‌توان با ماجرای مک فارلین در دهه ۶۰ همسو سازی کرد. در ماجرای مک فارلین ایشان نقش مهمی داشت و زمانی که این موضوع از سوی برخی منسوبان مرحوم آیت الله منتظری علنی شد و یک شکست برای ایشان به شمار آمد، موضوع به سرعت از دستور کار خارج شد. همچنین در این بخش باید به تلاش‌های ایشان برای حذف شعار مرگ بر آمریکا اشاره کنم که البته جنبه عملیاتی به خود نگرفت.

آقای هاشمی در حوزه اقتصادی، سیاست دروازه‌های باز را دنبال کرد که از قضا نشانه‌های آنرا در تفکر دهه ۶۰ ایشان نمی‌بینیم، بلکه برعکس مقوله عدالت اجتماعی را در خطبه‌های معروف نماز جمعه تبیین می‌کرد. لذا رویکردهای اقتصادی ایشان در دهه ۷۰ با بحث‌های عدالت اجتماعی ایشان در دهه ۶۰ منطبق نیست.

این تفاوت‌ها ناشی از چیست آیا آقای هاشمی صاحب نگاه جدیدی شده بود یا اینکه متناسب با مقتضیات و تحولات جدید نظرگاه‌ها متفاوت می‌شد؟

نمی‌خواهم بگویم که این تفاوت‌ها ناشی از اندیشه جدید و متفاوت از اندیشه اسلام‌گرایان آرمانگراست که موجب پیروزی انقلاب اسلامی شد، بلکه می‌خواهم بگویم تفکر مرحوم هاشمی جایگاه خود را در این سلسله از مباحث یعنی در مقوله‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاست خارجی پیدا کرد.

چگونه است؟

ما برای بررسی این مقطع به چند شاخص نیاز داریم. من برای سهولت امکان بررسی بر سه شاخص تاکید دارم و معتقدم باید از طریق تبیین وضعیت این شاخص‌ها ببینیم این جریان چه سیرری دارد و آقای هاشمی چه عملکردی دارد. از نظر من این مقطع یکی از برهه‌های مهم حیات آقای هاشمی است. چون در این دوره تفاوت‌هایی بین رفتار ایشان با اندیشه‌های جریان فکری مطلوبش می‌بینیم. همین‌طور در این مقطع نشانه‌های بیشتر و دقیق‌تری از تشابه برخی رفتار یا دیدگاه آقای هاشمی با سایر جریان‌های اسلام‌گرا مثل اسلام‌گرایان لیبرالیست - که در بالا تشریح شد- در برخی حوزه‌ها دیده می‌شود.

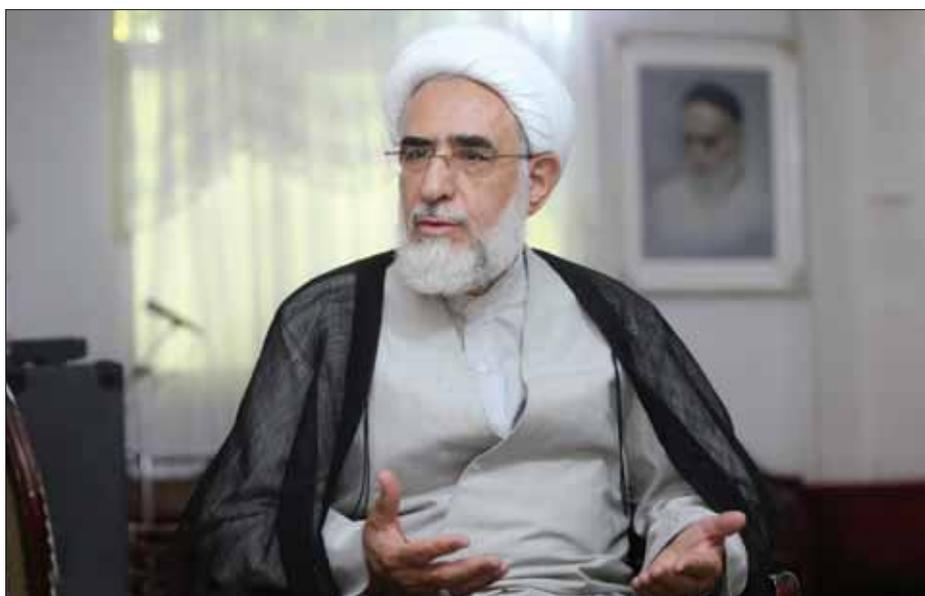
همانطور که گفتم تحلیل وضعیت این مقطع با سه شاخص ذیل ممکن است. ۱- شاخص اول جزو مبانی و اصول جریان فکری سیاسی اسلام‌گرایان آرمانگرا بوده که شامل نحوه نگاه به تلفیق دین و سیاست بر پایه نظریه ولایت فقیه است. در این شاخص تفکر آقای هاشمی هیچ‌گونه وجه ممیزه‌ای با اندیشه امام (ره) ندارد و بعداً توضیح خواهم داد که بر خلاف برخی ادعاها نظریه شورای فقهات ایشان هیچ اصطحاکاتی با نظریه ولایت فقیه ندارد و اساساً آنرا در برابر نظریه دیگری به نام مصلح غیر فقیه مطرح کرده است. شاخص بعدی برای ارزیابی مسئله اقتصاد است که آقای هاشمی در این باره رفتارهای جدیدی دارد. شاخص سوم که البته جنبه رفتاری دارد و جزو اصول جریان مورد اشاره نیست به مناسبات سیاست خارجی بر می‌گردد.

حالا با این مقدمه وارد دهه ۷۰ می‌شویم. منتهی در این مقطع مرحوم هاشمی رئیس قوه مجریه هم هست. در اینجا است که اصلاحیه‌ای در نوع نگاه به اقتصاد و توجه به بخش خصوصی در نگرش آقای هاشمی رخ می‌دهد و بر خلاف اسلام‌گرایان آرمانگرای راست - که آیت الله هاشمی نماد آنها بود- در حوزه اقتصاد به جای بازار بر صنعت و تولید تاکید می‌کند، بنابراین تاکید بر تولید و صنعت یک زاویه اختلافی را بین حاملان این اندیشه که تا اینجا با هم آمده‌اند، ایجاد می‌کند. اختلاف دوم را در بحث فرهنگی شاهدیم. نوع نگاه ایشان به مباحث فرهنگی زاویه نزدیک‌تری با رویکرد فرهنگی تسامح‌گرایانه دارد. به گونه‌ای که جریان چپ مذهبی با تفکر فرهنگی آقای هاشمی در دهه ۷۰ مقابله و مخالفت می‌کند. نهایتاً از سوی رهبر معظم انقلاب بحث تهاجم فرهنگی در همین مقطع مطرح می‌شود. آقای هاشمی در بعد سیاست خارجی بحث تنش زدایی را

معتد امام (ره) بود

حجت الاسلام منتجب نیا از هجمه ها و تخریب ها می گوید

گفتن از آیت الله هاشمی رفسنجانی برایش دشوار است؛ با این که بارها و بارها بر سر منبر یا در مصاحبه ها، از آیت الله هاشمی رفسنجانی گفته است، اما هنوز ناگفته های زیادی دارد؛ از روزهایی که آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس بود؛ از روزهایی که فرمانده جنگ بود؛ از روزهایی که رئیس جمهوری بود؛ همین طور از ماه های آخر حیات آیت الله هاشمی رفسنجانی. حجت الاسلام رسول منتجب نیا قائم مقام حزب اعتماد ملی در گفت و گو با «شاهد یاران» از این روزها می گوید که در زیر می خوانید...



دیدم که در زمان حضور در مجلس شورای اسلامی و بعد از آن تلاش می کرد عدالت را در برخورد با افراد رعایت کند؛ رفیق بازی و دوست بازی را در مسائل اداری لحاظ نمی کرد. آن زمان در مجلس شورای اسلامی دو جناح موسوم به «خط امام» و «خط بازار» فعال بود؛ آقای هاشمی نه تنها میان این دو طیف، تبعیضی قائل نمی شد، حتی نسبت به طیف موسوم به «ملی- مذهبی ها» که به اصطلاح خیلی انقلابی و خط امامی نبودند، عادلانه و پدرانانه برخورد می کرد. در دوره اول مجلس شورای اسلامی هنگامی که یکی از نمایندگان نهضت آزادی از تریبون مجلس به انتقاد شدید از سیاست گذاران کشور پرداخت، برخی از نمایندگان برخاستند و از آقای هاشمی خواستند جلوی سخنرانی وی را بگیرد؛ اما نهیب زدند و گفتند: «بنشینید؛ ایشان نماینده مجلس است و تا زمانی که نماینده مجلس است، باید از حق نمایندگی خودش استفاده کند.» حتی بنده یکبار از برخی از مسئولین روحانی حوزه انتخاباتی خود شکایت کردم که گفتند: «اشکالی ندارد؛ آنها حرف زدند؛ شما هم در مجلس وقت بگیرید و بیاید حرف بزنید.»

آقای هاشمی در آن دوره مخالفان جدی داشت؟
بله؛ امام (ره) به ایشان فوق العاده اعتماد داشتند و همین موضوع باعث شد آقای هاشمی از همان ابتدا مورد حمله و تهمت مخالفان انقلاب و برخی گروه های سیاسی قرار بگیرند. البته ابتدای انقلاب، عموم جریان ها به ایشان به دیده احترام و حتی اطاعت می نگریستند و مخالفت ها در جمع محدودی بود. در مجلس اول شورای اسلامی برخی تندروهای جناح راست تعبیر بدی درباره ایشان داشتند که خوشبختانه در جامعه جا نیفتاد؛ می گفتند: «آقای هاشمی معمم است، ولی در عمامه ایشان داس و چکش هست؛ یعنی در لباس روحانی، کمونیست است. البته مخالفان به واسطه قربت ایشان به بنیانگذار انقلاب اسلامی و برخورد پدران امام (ره) با هاشمی، جرأت و جسارت این که مخالفتشان با آقای هاشمی را علنی کرده و بی پروا به ایشان حمله کنند را نداشتند.

بعد از دوران مجلس هم با ایشان همکاری داشتید؟

بله؛ زمانی که ایشان فرماندهی جنگ را بر عهده داشتند، بارها در خدمتشان بودم. برای نمونه در برهه ای به خاطر حملات صدام، صدور نفت به صفر رسیده بود و ایشان همراه با تعدادی از مسئولان به جزیره خارک رفته و مرا مسئول کرد که آنجا باشم تا مشکل صادرات نفت حل شود. خاطر من هست در عملیات کربلای ۵ ما خدمت ایشان بودیم؛ نیروها پیشروی کرده بودند اما خبری از سرنوشت آنها نبود؛ آقای هاشمی لباس

پیروزی انقلاب، سهم بزرگی داشت و بعد در شورای انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی نقش ویژه ای ایفا کرد و بعد به عنوان یک فرد روحانی توانست رئیس سه دوره مجلس شورای اسلامی شود. آشنایی بنده با ایشان بیشتر مربوط به همین زمانی بود که ایشان ریاست مجلس شورای اسلامی را به عهده داشتند و بنده حدوداً ۱۰ سال در مجلس شورای اسلامی از نزدیک مدیریت داهیان و فضائل ایشان را دیدم.

از آن دوره و کارنامه ایشان در مجلس چه برداشتی دارید؟

آقای هاشمی در برخورد با نمایندگان، هیچ گونه تفاوتی قائل نمی شد. من موارد فراوانی از ایشان

برای شروع بفرمایید آشنایی شما با آقای هاشمی رفسنجانی از کجا آغاز شد؟

آقای هاشمی رفسنجانی برای حوزوی ها شخصیت ناشناخته ای نبود؛ به ویژه که ایشان نقش فعالی در مبارزه های انقلابی داشت و یکی از نزدیک ترین افراد به امام خمینی بود؛ محبت امام خمینی (ره) به آقای هاشمی رفسنجانی هم بر کسی پوشیده نیست. امام به واقع آقای هاشمی را دوست داشت به گونه ای که هیچ کس ندید یا نشنید که ایشان به آقای هاشمی انتقادی داشته باشد. شاید شنیده باشید هرگاه آقای هاشمی عازم جبهه ها سفر می شد، امام (ره) برای سلامتی ایشان گوسفند قربانی می کرد. آقای هاشمی در

را مخدوش کنند. باید توجه داشت احمدی‌نژاد یکی از فرمانداران زمان هاشمی بود و بعد دو سال استاندار آذربایجان غربی شد. از همان اول مشخص بود آقای احمدی‌نژاد چه شخصیتی دارد؛ ایشان می‌خواست با آیت‌الله هاشمی رقابت کند. آقای هاشمی به واسطه فرمانداری و استانداری احمدی‌نژاد، او را می‌شناخت؛ اعتقاد داشت اگر کشور به دست او بیفتد، آینده کشور با چالش‌های جدی مواجه می‌شود. احمدی‌نژاد مخالفت‌هایش با آقای هاشمی را در مناظره سال ۸۸ به اوج رساند و صدا و سیما هم به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی فرصت دفاع نداد. از آن دوره به بعد مخالفت‌ها علیه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تند و تندتر شد؛ اما ایشان با بلندنظری و سعه صدر به تهمت‌ها واکنش نشان ندادند. آیت‌الله رفسنجانی طرفدار اعتدال‌گرایی بود و با تندروی‌ها مخالف و از حقوق مردم دفاع می‌کرد. در مراسم تشییع پیکر آقای هاشمی خیلی‌ها منقلب شدند؛ خیلی از افراد که مخالف بودند، گریه و زاری کردند.

با توجه به چند دهه همراهی و همکاری با آقای هاشمی، برجسته‌ترین ویژگی‌های ایشان را چه می‌دانید؟

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی یک انسان عقل‌گرا و خردورز بود؛ از احساسات، خیال‌پردازی و تندروی‌ها پرهیز می‌کرد. دوراندیش و آینده‌نگر بود؛ اهل طرح و برنامه بود؛ همیشه از حقوق مردم دفاع می‌کرد. از ارتجاع، تحجر، افراط‌گری و تهدید‌گرایی بیزار بود؛ صبر، حوصله، متانت و تحمل بالایی داشت. ایشان از نظر هوش سیاسی، مدیریت و اقتدار یک انسان فوق‌العاده بود. یکی از ویژگی‌های آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که بسیار هم گفته شده است، سعه صدر و بلندنظری‌اش بود. آیت‌الله هاشمی یک انسان به معنای واقعی کریم و بزرگوار بود؛ از تنگ‌نظری، خست و روحیه‌های باندبازی به دور بود. همیشه از بالا مسائل را نگاه کرده و عادلانه و منصفانه داوری می‌کرد. تمام نامالیقات را می‌دید و تحمل می‌کرد؛ بر احساسات و اعصاب خود مسلط بود و با همه مسائل با شکیبایی و صبوری برخورد می‌کرد. حتماً به خاطر دارید عربستان در دولت احمدی‌نژاد با رئیس دولت مشکل پیدا کرده و حتی برای سفر زیارتی او به آنجا موافقت نکرده بود. اما در نهایت این سفر با وساطت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از طریق آقایان علی‌اکبر ولایتی و نوری‌شاه‌وردی انجام شد. زیرا کشورهای مختلف، بویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس از جمله عربستان اعتبار و اعتماد ویژه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی و دیدگاه‌های سیاسی ایشان داشتند.

می‌گویند به آقای بشارتی بگویید درست است به لحاظ قانونی رئیس‌جمهوری نمی‌تواند در ستاد انتخابات نماینده داشته باشد، اما به لحاظ قانونی این حق را دارد که وزیر کشور را عزل کند، ظاهراً به مجرد اینکه پیام به وزیر کشور می‌رسد، قضیه حل می‌شود. در واقع این حضور و صلابت بود که موجب شد دوم خرداد به ثمر بنشیند.

یکی از نکات قابل‌تامل در حیات سیاسی آقای هاشمی، این بود که ایشان همواره مخالفین داشتند و نکته قابل‌تامل این بود که گاهی مخالفان به حامیان تبدیل شدند...

همان‌گونه که ابتدای صحبت‌م اشاره کردم، ابتدای انقلاب تندروهای جناح راست با ایشان مخالف بودند اما به خاطر حضور امام و حمایت‌های ایشان از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی خیلی مخالفتشان را علنی نمی‌کردند. در دوران اصلاحات تندروی‌هایی از سوی برخی اصلاح‌طلبان شد که به واقع جفا بود و خدا آنهایی که آن بی‌مهری‌ها و توهین‌ها را کردند، ببخشند. دوستان ما بعداً متوجه شدند جفا و اشتباه بزرگی کردند

زمانی که ایشان فرماندهی جنگ را بر عهده داشتند، بارها در خدمتشان بودم. برای نمونه در برهه‌ای به خاطر حملات صدام، صدور نفت به صفر رسیده بود و ایشان همراه با تعدادی از مسئولان به جزیره خارک رفته و مرا مسئول کرد که آن‌جا باشم تا مشکل صادرات نفت حل شود

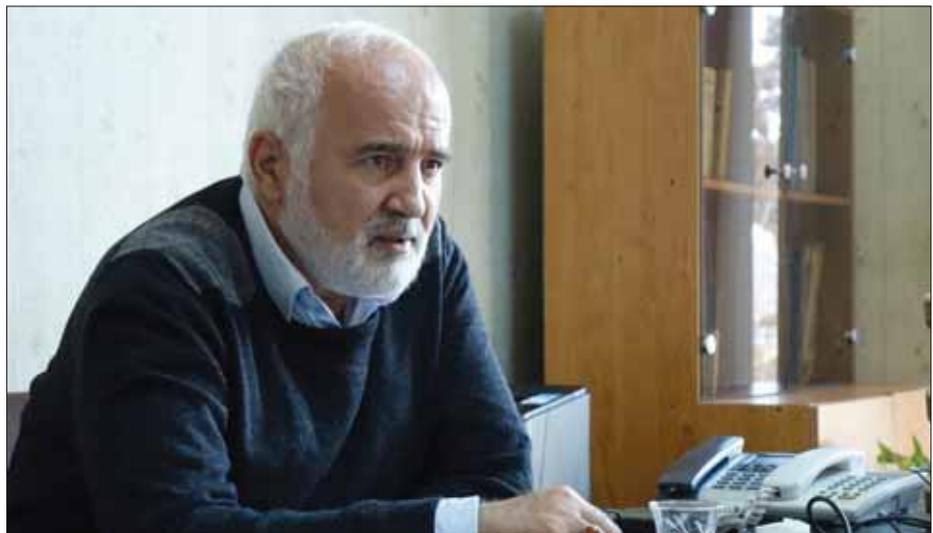
و اگر حضور و شجاعت آیت‌الله هاشمی نبود، دوم خرداد به ثمر نمی‌رسید. بعد از مجلس ششم و با وجود تمام جفاهایی که برخی اصلاح‌طلبان در حق ایشان انجام دادند، آقای هاشمی مقابله به مثل نکرد و از اصلاحات حمایت کرد. تا اینکه دوستان اصلاح‌طلب متوجه شدند درباره آیت‌الله هاشمی بد قضاوت کرده بودند و بر همین اساس در مقام جبران برآمدند. تندروی‌ها درباره ایشان فقط به اصلاح طلب‌ها محدود نماند. در سال ۸۴ هم احمدی‌نژاد و طیف نزدیکان او علم مخالفت با آقای هاشمی رفسنجانی را بلند کردند. متأسفانه ما باز هم شاهد مخالفت‌های تندی علیه ایشان بودیم که تلاش کردند چهره ایشان

که نظامی تنش بود شب تا صبح مثل کسی که مار گزیده باشد، در بیابان قدم می‌زد. گاهی من و گاهی دکتر حسن روحانی دست ایشان را می‌گرفتم و قدم می‌زدیم که ایشان تسلی خاطر پیدا کند چون هیچ خبری از رزمندگان نبود که آیا شهید یا پیروز شده‌اند. من آن شب را فراموش نمی‌کنم که بیشترین اضطراب و دلهره را ایشان داشت؛ تا اینکه فردا بعد از ظهر خبر دار شدیم خسارت‌ها و شهادت‌های زیادی داشتیم که مصیبت بزرگی برای همه ما بود.

در زمانی که آقای هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری را بر عهده داشتند نیز این رابطه حفظ شد؟

بله؛ یک خاطره‌ای که از ایشان دارم و شاید گفتنش خالی از لطف نباشد به پایان دولت ایشان باز می‌گردد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ که دوم خرداد برگزار شد، نیروهای خط امامی بعد از ۵-۴ سال کناره‌گیری، وارد صحنه شدند. ابتدا مهندس موسوی را کاندیدا کردیم که انصراف دادند و بعد آقای خاتمی را راضی کردیم تا نامزد شود. رهبر معظم انقلاب اسلامی هم فرمودند از هر کس که رأی بیاورد، حمایت می‌کنند. شامگاه چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت دو روز قبل از رأی‌گیری انتخابات ریاست جمهوری بود که به کردستان سفر کردم؛ طی آن سفر برخی مقامات قضایی و اطلاعاتی مدارکی فرستادند دال بر این که محمدرضا رحیمی استاندار وقت، محلی را برای تکثیر شبنامه علیه آقای خاتمی اختصاص داده و تعداد زیادی پوستر تهیه کرده تا وجهه او را خراب کند. فردای آن روز از شهرستان‌های دیگر تعدادی ته برگ تعرفه آوردند. من این مدارک را به دو نفر از بزرگان مجمع روحانیون مبارز دادم و گفتم در برخی شهرستان‌ها این‌گونه القا شده که صندوق‌ها از قبل پر شده‌اند. آقایان شبانه پیش آقای هاشمی رفتند و طرح موضوع کردند؛ آیت‌الله هاشمی هم در پاسخ می‌گویند تنها راه این است که آنقدر مردم حضور داشته باشند و فاصله آرا به حدی باشد که اگر تخلفی بود، اثرگذار نشود. روز جمعه هم که اخذ رأی شد و مردم با مشارکت بی‌نظیر پای صندوق‌ها آمدند و به کاندیدای خط امام رأی دادند؛ آن شب وقتی که قرار می‌شود در ستاد انتخابات آرا را شمارش کنند، آقای هاشمی یکی از پسرانش را به عنوان نماینده ویژه خود به وزارت کشور می‌فرستد تا به نمایندگی از ایشان بر شمارش آرا نظارت کند. آن موقع آقای بشارتی وزیر کشور بود و در واکنش می‌گوید به لحاظ قانونی مجاز نیستیم حتی نماینده رئیس‌جمهوری را به ستاد راه بدهیم. وقتی خبر به آیت‌الله هاشمی می‌رسد،

منتقدان دوستش داشتند



روایت احمد توکلی از رقیب سیاسی و انتخاباتی

بعد از درگذشت آیت الله هاشمی رفسنجانی می شد انتظار بغض و گریه خیلی ها را داشت؛ اما کمتر کسی فکر می کرد. احمد توکلی نماینده سابق تهران و منتقد سرسخت و همیشگی آیت الله هاشمی رفسنجانی در برنامه زنده تلویزیونی بغضش بترکد. می گوید گفتنی ها را گفته ام؛ می گوید درست است که همواره منتقد هاشمی بوده اما تلاش کرده بر جاده انصاف حرکت کند؛ می گوید آیت الله هاشمی رفسنجانی را حتی منتقدانش دوست داشتند. مشروح گفت و گوی «شاهد یاران» با توکلی را بخوانید

که انتقادهایی را متوجه دولت وقت و آقای هاشمی دانستم و مطرح هم کردم.

به همین دلیل بعد از پایان دولت اول ایشان به عنوان رقیب انتخاباتی آقای هاشمی وارد میدان شدید؟

در آن ایام معتقد بودم اگر آقای هاشمی بدون رقیب واقعی پیروز شود، قدرتمندتر از گذشته سیاست های اقتصادی اش را پیاده می کند و دیگر کسی نمی تواند جلوی سیاست های غلط اقتصادی دولت سازندگی بایستد. با این همه خودم قصد ورود به انتخابات را نداشتم و تلاش زیادی کردم تا دو نفر از دوستانی که همفکر بودند را مجاب کنم تا وارد میدان شوند.

چه کسانی؟

آقایان علی اکبر پرورش و جواد لاریجانی؛ هر دو بزرگوار انتقادات مرا وارد دانسته و معتقد بودند که آقای هاشمی باید در انتخابات رقیب جدی داشته باشد اما برای حضور در صحنه آمادگی نداشتند. کمی که به روزهای ثبت نام نزدیک شدیم، شماری از دوستان نزد من آمده و برای شرکت در انتخابات دعوت کردند و من بهتر دیدم که خودم وارد این عرصه شوم.

واکنش آقای هاشمی به نامزدی شما چه بود؟

آقای هاشمی آدم سینه تنگی نبود. با این که از انتقادات من به سیاست های اقتصادی دولت خبر داشت اما از نامزدی من استقبال کرد و گفت از این اتفاق خوشحال است. حتی زمانی که پخش نطق انتخاباتی من با مانع مواجه شد، ایشان در مقام رئیس جمهور پیگیری و رسیدگی کرد. بعداً فهمیدم که آقای هاشمی از موج اف.ام. رادیوی خودرویش متوجه عدم پخش نطق تلویزیونی من می شود و با عصبانیت به مسئولان مربوط تشریح می زند که شما با این رفتار آبروی نظام را برده اید و دستور می دهد نطق با تاخیر پخش شود.

چرا از پخش نطقتان ممانعت شد؟

داستانش مفصل است؛ خود آقای هاشمی در کتاب خاطراتشان به این موضوع اشاره کرده اند. بعد از پخش نخستین نطق انتخاباتی من از تلویزیون که حاوی انتقاداتی علیه سیاست های دولت کارگزاران سازندگی بود، آقای محمد هاشمی رئیس وقت صدا و سیما فکسی به ستاد من فرستاد که در آن نوشته شده بود نطق انتخاباتی شما حاوی مطالب غیرقانونی و خلاف مصالح ملی است و صداوسیما از پخش این نطق معذور است؛ لذا باید تغییراتی در این نطق ایجاد شود. به رغم مکاتبه من با آقای محمد هاشمی، ایشان زیر بار نرفتند. من ناچار به آقای ناطق نوری که آن موقع ریاست مجلس را به

طرفدار اقتصاد دولتی بود و سیاست های اقتصادی دوران سازندگی از جمله تلاش برای بیرون آمدن اقتصاد از انحصار دولت و افزایش مشارکت بخش خصوصی را رد می کرد. استدلالشان هم شباهت این سیاست ها با سیاست حاکم بر صندوق بین المللی پول بود. اما من معتقد بودم شباهت سیاست ها، به معنای تبعیت جمهوری اسلامی از این صندوق نبود. تا این که خبر سفر مخفیانه نمایندگان صندوق بین المللی پول به ایران را شنیدم. خبری که وزیر اقتصاد دولت اول سازندگی تا مدت ها مخفی نگاه داشته بود. بعد از پیگیری ها متوجه شدم انتقادات جناح چپ درباره مضررات اجرای سیاست های پولی صندوق بین المللی پول واقعیت دارد. اینجا بود

آقای توکلی شما قبل از این که منتقد آقای هاشمی باشید، مدافع وی بودید. چه شد که تغییر عقیده دادید؟

آشنایی نزدیک من با آقای هاشمی رفسنجانی به سال ۶۹ باز می گردد؛ زمانی که ایشان رئیس مجلس بودند؛ البته آقای هاشمی در آن دوره برای کمتر کسی ناشناخته بود. هم در دوران مبارزه و هم در استقرار نظام جمهوری اسلامی نقش منحصر به فرد و ویژه ای داشتند و اگر حضور و تاثیر ایشان در برخی عرصه ها نبود، چه بسا سرنوشت مسائل مهم گونه ای دیگر رقم می خورد. وقتی آقای هاشمی رئیس جمهور شد به دلیل اتخاذ سیاست های جدید در حوزه اقتصاد مدافع ایشان بودم. آن زمان جناح چپ،

این که چه کسانی تایید شدند و چه کسانی رد شدند، جان آدم را آتش می زند. ناراحت شدم و یک نامه خطاب به ایشان نوشتم؛ به آقای هاشمی عرض کردم شناسنامه شما با انقلاب اسلامی مهر خورده؛ اگر شما نبودید خیلی جاها صحنه عوض می شد؛ مبدا شناسنامه شما باطل شود؛ وجود شما، حرمت شما و بزرگی شما به این شناسنامه بستگی دارد. در آن نامه به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ و

۸۸ فائزه بازداشت، محاکمه و به ۶ ماه حبس محکوم شد؛ حبسش را کشید و بیرون آمد و باز هم آقای هاشمی هیچ نگفت. در حرم حضرت عبدالعظیم به دختر ایشان فحاشی شد باز هم از ایشان چیزی نشنیدید. در جریان محاکمه مهدی گفت که نه مداخله می کنم و نه درخواست عفو و این را به رهبری هم گفته ام و نکرد. مهدی هاشمی اتفاقا بسیار مورد علاقه آقای هاشمی بود. وقتی به ده سال حبس محکوم شد و زندان

عهده داشتند زنگ زد و گفتم: «من که به شما گفته بودم برای بازار گرمی نیامده ام و در رقابت با آقای هاشمی جدی هستم؛ آقای ناطق هم به شوخی گفت: «شما گفتی اما فکر نمی کردم تا این حد جدی باشی.» تا ساعت ۸ شب چندین رایزنی بی نتیجه داشتم و ساعت هشت و نیم شب به خانه بازگشتم که آقای میرمحمدی رئیس دفتر رئیس جمهور تلفن کرد و گفت آقای هاشمی متوجه موضوع شده و ناراحت است؛ از من خواسته موضوع را پیگیری و به او گزارش کنم. نیم ساعت از زمان نطق من در تلویزیون گذشته بود و شبکه اول سیما به جای پخش نطق سید گل بزرگی را روی صفحه نشان می داد و موسیقی پخش می کرد. ناگهان یک گوینده روی صفحه ظاهر شد و نطق من بی کم و کاست پخش شد. بعد از آن آقای هاشمی هیچ گاه با من در خصوص نطق انتقادی ام درباره ایشان در تلویزیون سخن نگفت و این نطق در نهایت با توجه به کلان نگری آقای هاشمی پخش شد. این یکی از مهم ترین ویژگی های مثبت آقای هاشمی بود که در اکثر موارد قدرت تمیز مصالح خرد از مصالح کلان نظام را داشت.

برخی معتقدند مواضع شما نسبت به آقای هاشمی بعد از درگذشت ایشان تعدیل شد...

اولا این یک دستور و توصیه دینی است که از رفتگان به نیکی یاد کنید؛ چراکه نیکی ها باید رواج پیدا کند. بر اساس آموزه های دینی ما وقتی مسلمانی از دنیا می رود حتی اگر ما قبولش نداشته باشیم، به صرف این که مسلمان است باید خوبی هایش گفته شود؛ چه رسد به آقای هاشمی که ستون انقلاب بود و منتقدانش هم او را دوست داشتند. خود من همواره سعی کردم منتقد با انصاف او باشم. آقای هاشمی صفات مردان بزرگ را دارا بود. شاید همه درک نکنند، اما «قدرت» خیلی ها را زمین می زند؛ یکی از این موارد بعد از درگذشت حضرت امام (ره) بود. همه می دانیم بیشترین توجه حضرت امام در عالم سیاست، به آقای هاشمی بود تا دیگران؛ با این حال وقتی ایشان از دنیا رفتند، آقای هاشمی شهادت دادند که امام به آیت الله خامنه ای نظر داشتند. من بعد از فوت آقای هاشمی در تلویزیون گفتم: «آنهايي که طعم قدرت را نچشیده اند، نمی توانند ارزش برخی کارهای آقای هاشمی را بفهمند. مثلا به موضع ایشان در برابر مجازات دختر و پسرشان نگاه کنید. آقای هاشمی عاطفه پدری را در حد اعلا داشت، اما روزی که مجله فائزه هاشمی را محاکمه می کردند، وی رییس جمهور بود؛ مجله بسته شد و آقای هاشمی هم هیچ مخالفتی نکرد. بعد از انتخابات سال



رقابت بوش و الگور اشاره کرده و نوشتم: در آن انتخابات بعد از ابطال آراء فلوریدا که متعلق به دموکرات ها بود، بوش با اختلاف ۵۳۷ رای پیروز شد. وقتی آن انتخابات تایید قانونی شد، الگور نطقی کرد که مو به تن انسان راست می کرد؛ نطقی وطن دوستانه، مردم گرا و اخلاقی؛ او برای رئیس جمهور دعا و آرزوی توفیق کرد. من به آقای هاشمی نوشتم شما حق دارید نتیجه بررسی صلاحیت ها را قبول نداشته باشید؛ اما شما زبینه هستید به تحکیم قانونی که خود در تنظیم و استقرارش نقش داشتید. نامه را به کسی که به خانه آقای هاشمی رفت و آمد داشتند، دادم و توصیه اکید کردم که به فلانی و فلانی نده و حتما به دست خود آقای هاشمی برسان. آن واسطه رفت و وقتی آقای هاشمی را دیدند گفتند این نامه را توکلی داده و گفته به دست فلانی و فلانی نده حتما به دست آقای هاشمی برسان. آقای هاشمی هم نامه را گرفته و همانجا خوانده و می گوید: به احمد سلام برسان؛ بگو همین کار را انجام دادم. به نظر من آقای هاشمی بزرگترین حرکت سیاسی عمرشان را انجام داد؛ هیچ حرکت اضافه ای نکرد؛ نه به شورای نگهبان رفت؛ نه نزد رهبری شکایت برد؛ نه وساطت خواست.

رفت، توصیه آقای هاشمی موقع وداع تنها این بود که «از فرصت زندان استفاده کن، خودسازی کن، پخته تر و کاملتر بیرون بیا و به مردم خدمت کن.» همه این ها آزادی آقای هاشمی را نشان می داد. نشان می داد آقای هاشمی روی خودش کار کرده است؛ با وجود همه مشکلات، جا نمی زند و یک سیاستمدار با نشاط بود. من ایشان را هم بعد از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت آیت الله بهشتی و یارانش دیدم و هم بعد از انفجار دفتر نخست وزیری؛ دو ضایعه بزرگی که بسیاری از عزیزان و مسئولان ما را گرفت؛ اما آقای هاشمی خم به ابرو نیاورد. آقای رفیقلوست نقل می کردند گاهی می شد ما در جنگ بسیار آسیب می دیدیم؛ اما وقتی آقای هاشمی عبایش را جمع کرده و وارد قرارگاه می شد، روحیه همه را عوض می کرد.

ماجرای نامه شما به آقای هاشمی در سال ۹۲ چه بود؟

سال ۹۲ نامزدی آقای هاشمی را به مصلحت نمی دانستم؛ خیلی هم تلاش کردم تا ایشان را از شرکت در انتخابات منصرف کنم؛ اما موفق نشدم و ایشان ثبت نام کردند. بعد از ثبت نام ایشان، بسیار تلاش کردم که تایید صلاحیت شوند. اما در نهایت شنیدم که ایشان رد صلاحیت شدند.

مرد بحران‌ها بود



روایت دکتر عوض حیدرپور نماینده سابق مجلس و فعال سیاسی

وقتی که از زندان بیرون بودند، مطرح می شد. از جمله اینها سلسله جلساتی بود که مرحوم علامه جعفری اداره می کرد. یک جلسات دیگری هم بود که فکر می کنم به نام مکتب الرضا برگزار می شد و شهید مطهری گرداننده آن بود در واقع دانشجویان اداره می کردند منتها بانی جلسه آقای مطهری بود.

هر دو جلسه در تهران بود؟

بله، هر دو جلسه تهران بود

هر دو هم انقلابی بود؟

بله، هر دو جلسات انقلابی بود در واقع جلسات عقیدتی بود. مثلاً راجع به اخلاق، دعا، توحید و مطالب مختلف دینی بحث می شد. جلسات علامه جعفری راجع به مثنوی بود یعنی به تفسیر مثنوی معنوی می پرداخت. منتها در حاشیه و در خلال آن، موضوعات سیاسی و انقلابی مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. ما به واسطه حضور در این جلسات، با نام آقای هاشمی، رفتار جهادی و تبعیت محضی که از امام (ره) داشتند، آشنا شدیم.

به چه نحوی با آقای هاشمی در این جلسات ارتباط برقرار می شد؟ از او ذکر خیر می شد یا ایشان از برگزاری این جلسات پشتیبانی و حمایت می کردند؟

از ایشان مداوم در جلسات یاد می شد. آقای هاشمی چه وقتی زندان بود و چه وقتی که آزاد بود در این جلسات به طور حضوری شرکت

در میان کسانی که می توانند کارنامه و عملکرد مرحوم آیت الله هاشمی را تشریح کنند، نمایندگان و نخبگان و کارشناسان قرار دارند. دکتر عوض حیدرپور از نمایندگان سابق مجلس شورای اسلامی که درباره ایشان شناخت طولانی دارد. وی در گفت و گو با شاهد یاران از دورانی می گوید که مجالس وعظ تشکیلی می شد و در حاشیه آن سخنرانان از آقای هاشمی یاد می کردند. تدابیر مرحوم هاشمی در مجلس، دوران دفاع مقدس، ایام رحلت امام (ره) و دوران پس از امام موضوعاتی است که دکتر حیدرپور در این گفت و گو به آن پرداخته است.

اسلامی ارتباط بسیار نزدیکی با گروه های مبارز داشتند اعم از روحانیت مبارز آن زمان و سایر انقلابیونی که مبارزه مسلحانه می کردند و همین طور با کسانی که علاوه بر فعالیت مسلحانه، فعالیت های عقیدتی را پیش می بردند. در این راستا کلاس و برنامه هایی در تهران برگزار می شد که ما شرکت می کردیم. در این جلسات فکری و دینی همیشه نام و یاد آقای هاشمی چه وقتی که در زندان بودند و چه

شما به عنوان یکی از چهره هایی هستید که سال ها با مرحوم آیت الله هاشمی ارتباط و گاه همکاری هایی داشته اید. از چه زمانی ایشان را شناختید و از چه دوره ای با ایشان همکاری داشتید؟

آقای هاشمی رحمه الله علیه از این جهت که جزء موسسین انقلاب بودند در زمانی که نهضت انقلاب به پیروزی رسید ما با نام ایشان آشنا بودیم. ایشان قبل از پیروزی انقلاب

مختلف جامعه در این مجلس نماینده داشتند. انواع سلاقی سیاسی و اجتماعی در مجلس نمایندگانی داشتند. با این حال آقای هاشمی توانست خیلی عالمانه روند را به سمتی ببرد که خطر نئولیبرالیسمی که آن سال ها با حضور بنی صدر در حال شکل گیری بود و انقلاب را هدف قرار داده بود، از بین برود. در همان دوره ما انفجار حزب جمهوری اسلامی را هم داریم که ضربه بزرگی به انقلاب و کشور بود. آقای هاشمی با مجروحینی که با تخت بیمارستان و ویلچر از بیمارستان آورده بودند جلسات مجلس را اداره کرد و آن فرمان امام که فرموده بود کشور یک روز بدون مجلس نماید را به خوبی محقق کرد. ایشان همچنین یک سخنرانی بسیار خوبی مقابل ساختمان مجلس به هنگام مراسم تشییع شهدای حادثه ۷ تیر انجام داد که گویی آب روی آتش انفجار بود و آن مصیبت بزرگ را به استناد آیات شریفه سوره آل عمران تفسیر کرد. سخنرانی ایشان چنان آرامشی به جامعه داد که مردم به خوبی شهدا را تشییع کرده و به خاک سپردند. در واقع آقای هاشمی با آن سخنرانی و سخنرانی های بعدی شان فضای جامعه را به سمت آرامش برد. اما آن چیزی که از شخصیت آقای هاشمی برای من بیشتر ملموس است فعالیت ایشان در دفاع مقدس بود. در حوزه دفاع مقدس حضرت امام (ره) دو بخش را تقسیم کرده بودند. حوزه ارتش بیشتر بر عهده مقام معظم رهبری بود که آن موقع رئیس جمهور بودند. حوزه سپاه بیشتر بر عهده آیت الله مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی بود و در عین حال هر کجا لازم بود حرکت مشترکی انجام بگیرد مسئولیت اداره و تلفیق با آقای هاشمی بود. آقای هاشمی در بعد اداره دفاع مقدس آنچه که مد نظر حضرت امام (ره) بود را به خوبی اجرا کرد. به هر حال عراق به ما حمله کرده و دنبال این بود که جمهوری اسلامی را به کمک غرب و شرق نابود کند. صدام خیلی کارها می کرد مثلاً علاقمند بود که اجلاس سران کشورهای غیر متعهد را در بغداد برگزار کند و با این اجلاس، وجهه ای برای خودش دست و پا بکند و بتواند بخشی از خاک و چاه های نفت ما را نگه دارد و نهایتاً جمهوری اسلامی را سرنگون کند. حضرت امام (ره) اصرار داشتند ما در هر مقطعی یک کار بزرگی در جبهه انجام بدهیم مثلاً اصرار امام این بود که حصر آبادان بشکند و خرمشهر آزاد شود. بعد از این که خرمشهر آزاد شد ما دنبال یک عملیات بزرگی بودیم که دست برتر را در مذاکرات داشته باشیم و بتوانیم مذاکره بکنیم.

کردند. در آن مجلس، یک حلقه سه چهار نفره -مرحوم شهید بهشتی، مرحوم آیت الله منتظری، مرحوم آیت الله طالقانی- خیلی فعال و موثر بود، آقای هاشمی مانند نخ تسبیح متصل کننده این بزرگواران بود که قانون اساسی را می نوشتند. بعد از این که قانون اساسی نوشته و منتشر شد، آقای هاشمی خیلی فعال شد که بتواند آنرا در اسرع وقت به تصویب برساند. من یادم است سلسله سخنرانی ها و اقدامات شان در این راستا بود که هر چه زودتر قانون اساسی به تصویب برسد که خوشبختانه این اتفاق همان سال ۵۸ رخ داد و نهایتاً در دی ماه آن سال انتخابات ریاست جمهوری و اواخر اسفند هم انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد. با شروع کار مجلس اول شاهد ظهور چهره یک مدیر بسیار قوی و علمی از آقای هاشمی می شویم به طوری که هر چهار سال مجلس اول به عنوان رئیس مجلس انتخاب شدند و با قدرت تمام و با یک شیوه دقیق مجلس را اداره کردند. من چون از مجلس اول تا الان همیشه فعالیت مجلس را تعقیب کرده ام، برداشتم این است که قوی ترین، عالمانه ترین و کارشناسی ترین مجلس ما مجلس اول بود که کارهای بزرگی را برای انقلاب و کشور انجام داد. به نظرم بخش عظیمی از آن کارهای بزرگ مجلس اول مرهون شخصیت و نقش آفرینی های شخص آقای هاشمی بود. مجلس در عین حال که خیلی مقتدر بود، خیلی هم پیچیده بود. اقتدار

آقای هاشمی با مجروحینی که با تخت بیمارستان و ویلچر از بیمارستان آورده بودند جلسات مجلس را اداره کرد و آن فرمان امام که فرموده بود کشور یک روز بدون مجلس نماید را به خوبی محقق کرد. ایشان همچنین یک سخنرانی بسیار خوبی مقابل ساختمان مجلس به هنگام مراسم تشییع شهدای حادثه ۷ تیر انجام داد که گویی آب روی آتش انفجار بود و آن مصیبت بزرگ را به استناد آیات شریفه سوره آل عمران تفسیر کرد

نداشت. چون از این فعالیت ها ممنوع شده بود. در واقع ایشان ممنوع جلسه بود منتها حاضرین به جهات مختلف از ایشان و مجاهدتش یاد می کردند یا می گفتند که در فلان موضوع نظر آقای هاشمی اینگونه است. مثلاً کسی می گفت ایشان این پیغام را رسانده و گفته این کار را بکنید. بنابراین ما با نام و جایگاه ایشان به این شکل آشنا شدیم.

این دوره آشنایی شما با ایشان مربوط به چه سالهایی می شود؟

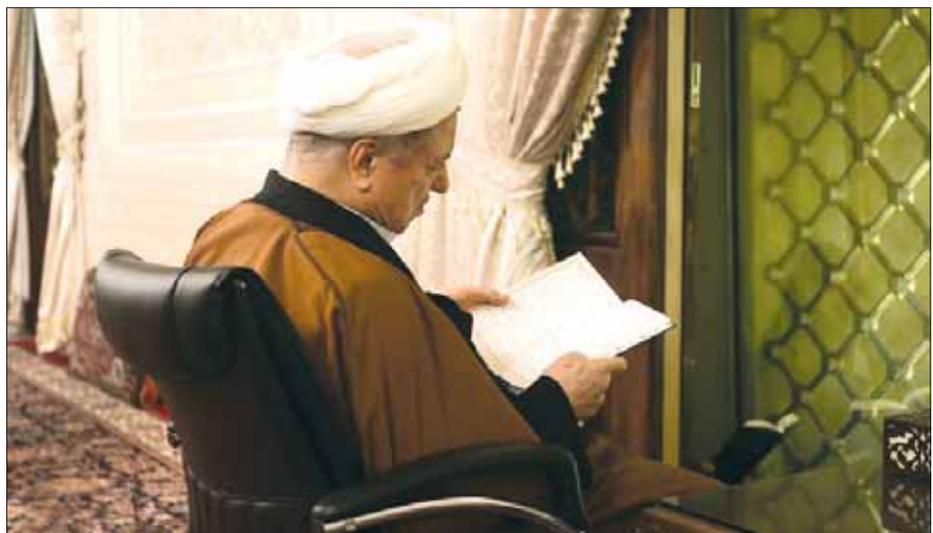
سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ بود، یعنی ۵ سال منتهی به انقلاب این مباحث پیش آمد. در سال ۱۳۵۷ نهضت امام (ره) به طور جدی به جریان افتاد. در سال ۵۷ در تجمعی که روحانیون برگزار کردند آقای هاشمی هم شرکت داشتند. اولین بار ایشان را آن جا دیدم تا این که زمان بازگشت حضرت امام (ره) فرا رسید. امام از پاریس آمدند و اولین باری که ما آقای هاشمی را به صورت رسمی دیدیم، روزی بود که حکم نخست وزیر مرحوم مهندس بازرگان را قرائت کرد و آن جا یک چهره بسیار با صلابت، محکم و قوی را ما از آقای هاشمی دیدیم. بعد از این دیگر خیلی با ایشان در ارتباط نبودم. تا اینکه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فرمودند که مجلس موسسان قانون اساسی را راه بیندازید و قانون اساسی را بنویسید. من یادم است آقای هاشمی بلافاصله وارد میدان شد و گفت مجلس موسسان نه بلکه مجلسی تحت عنوان مجلس خبرگان لازم داریم. اولین بار که یک حرکت علمی و کلاسیکی از ایشان دیدیم این بود که گفت اگر بخواهیم مجلس موسسان تاسیس کنیم نیاز به انتخابات سنگین و زمان بر در سراسر کشور داریم که ممکن است کار به درازا بکشد. به خاطر دارم در دانشگاه تهران سخنرانی کرد و گفت ما به عرض حضرت امام هم می رسانیم که ان شاء الله یک مجلس سبک و قوی از خبرگان سیاسی و خبرگان دینی انتخاب شوند و آن مجلس مسئولیت تدوین قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی را عهده دار بشود. آن جا بود که ما با یک بعد دیگری از شخصیت آقای هاشمی آشنا شدیم. ایشان این خطر را درک می کرد که چنانچه مجلس موسسان تشکیل شود و مثلاً هزار نفر از سراسر کشور بیایند و بخواهند قانون اساسی بنویسند، منجر به این خواهد شد که انقلاب انحراف یا اختلاف پیدا بکند و نهایتاً به عرض امام رسانند امام (ره) هم نظر آقای هاشمی را پذیرفتند. در نتیجه انتخاباتی برگزاری شد که طی آن مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شد و نگارش قانون اساسی را شروع

عملیات رمضان، بدر، خیبر، فاو و عملیات های بعدی همه در این راستا بودند. در سال های پایانی جنگ با شرایط و تغییراتی که به وجود آمد آقای هاشمی توانست آن چه که امام (ره) در آن مقطع می خواستند را به خوبی عملیاتی بکنند که او جش تاسیس ستاد فرماندهی کل قوا بعد از عقب نشینی ایران از فاو بود. آقای هاشمی با راه اندازی این ستاد توانستند ساز و کارهایی را طراحی بکنند که بعد از آن ما با کمترین آسیب جنگ را به پایان برسانیم. ایشان در تمام این مراحل و در همه اهداف مد نظر امام (ره) مثل عدم سقوط آبادان، شکستن حصر آبادان، انجام عملیات آزادی خرمشهر و نهایتاً آزادی فاو در صحنه بود و در سال های آخر جنگ قرارگاه خاتم الانبیا را تاسیس کرد تا از آنجا فعالیت های بین ارتش و سپاه را هماهنگ کند و از عهده این کار هم به خوبی بر آمد. در این مقطع ایشان از خودش چهره بی بدیلی را به

ایشان مدام بین پزشکان، خانواده امام، مسئولین سیاسی و طراز اول کشور در رفت و آمد بودند و کار را به گونه ای مدیریت کردند که اگر حضرت امام از دنیا رفتند کشتی انقلاب به سلامت به راه خود ادامه بدهد. حضرت امام از دنیا رفتند، آقای هاشمی این حادثه را اداره کردند تا امام به خاک سپرده و مقام معظم رهبری انتخاب شدند

با رفراندوم، انتخابات ریاست جمهوری نیز برگزار و ایشان به عنوان رئیس جمهور انتخاب شدند. آقای هاشمی یک حرکتی را تحت عنوان سازندگی و توسعه کشور بعد از پایان جنگ شروع کرد. البته اشکالاتی در آن بود به هر حال وقتی شما می خواهید عمران و سازندگی را شروع بکنید تورم به وجود می آید. چرا که اساساً توسعه در گام های اولیه خود با تورم و از هم گسیختگی انضباط اقتصادی و پولی و ... همراه است ولی کار بسیار بزرگی را آقای هاشمی شروع کرد. الآن اگر ما شاهد توسعه کشوریم ریشه آن بعد از ختم جنگ توسط آقای هاشمی پایه گذاری شد. خیلی از کارهای بزرگ فعلی در آن سال ها شروع شد. مثلاً مترو تهران موضوعی است که هر شهرداری بیاید هر دوره ای یک خط یا دو خط اضافه می کند و می تواند به آن ببالد ولی شما می بینید که آقای هاشمی مترو را از صفر شروع کرد و خط اول و دوم را به نتیجه رساند. یا فرض بکنید توسعه بخشی از صنایع دفاعی موشکی و ... که حالا به نتیجه می رسد ریشه در آن دوره دارد. همین طور نهضت سدسازی در دوره آقای هاشمی پایه گذاری شد. علاوه بر این بنیانگذار و شروع کننده فعالیت هسته ای آقای هاشمی در دوره ریاست جمهوری شان گام های بزرگی برای توسعه و اعتلای کشور برداشتند که امروز بر سر سفره آن نشسته و ارتزاق می کنیم. ایشان بعد از دو دوره ریاست جمهوری، در جایگاه ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام هم خوش درخشید.

مجمع تشخیص مصلحت نظام به ریاست ایشان منشأ خیلی از خیرات و برکات شد. آقای هاشمی از دانش، تجربه و توانمندی هایی که داشت در مجمع تشخیص مصلحت نظام برای هدایت هر چه بهتر و زیباتر کشور بهره گرفت. نهایتاً کوله باری از خدمت، تلاش و کوشش و ... برای ملت به یادگار گذاشت و روی در نقاب خاک کشید. در یک جمله من اگر بخواهم بگویم آقای هاشمی شخصیتی در کشور بود که دومی نداشت، این یک واقعیت در مورد ایشان است. به عنوان آخرین جمله ای که می خواهم عرض بکنم این است که جمهوری اسلامی ایران در نزدیک به ۴۰ سال حیات خود همیشه درگیر حوادث و بحران هایی بود و آقای هاشمی مرد این بحران ها بود. به طوری که وقتی در بحران ها وارد می شد با تفکر و تجربه ای که قبل و بعد از انقلاب داشت، آنها را مدیریت می کرد. من فکر می کنم در این حوزه هم ایشان بی مانند بود.



اول کشور در رفت و آمد بودند و کار را به گونه ای مدیریت کردند که اگر حضرت امام از دنیا رفتند کشتی انقلاب به سلامت به راه خود ادامه بدهد.

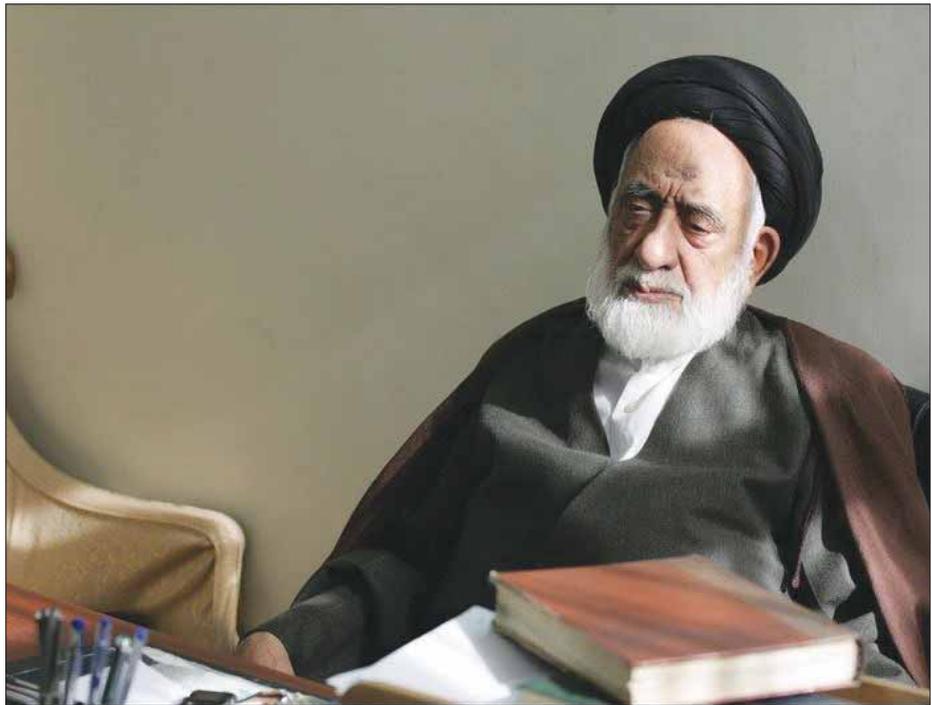
حضرت امام از دنیا رفتند، آقای هاشمی این حادثه را اداره کردند تا امام به خاک سپرده و مقام معظم رهبری انتخاب شدند. نهایتاً بعد از انتخاب مقام معظم رهبری و تعیین تکلیف رهبری کشور، به مدیریت شان در مجلس ادامه دادند تا به ریاست جمهوری رسیدند. به نظرم تدبیرش در قضیه رحلت امام و اداره کشور در آن مقطع خاص از نقش آفرینی های بی بدیلش بود. بلافاصله در همان مقطع کشور درگیر اصلاح قانون اساسی شد که حضرت امام قبل از رحلتشان دستور آنرا داده بودند. همزمان

نمایش گذاشت. من فکر می کنم نقش آفرینی های آقای هاشمی رفسنجانی در جنگ بی نظیر بود و هیچ کسی نمی تواند این قضیه را انکار کند. یک نکته دیگری که من می توانم به آن اشاره بکنم تدبیر ایشان در دوران بیماری امام (ره) است. به هر حال حضرت امام بیمار بودند آقای هاشمی از نزدیک با ایشان در ارتباط بوده و در جریان همه مسائل قرار داشتند. روزهای آخر که بیماری حضرت امام جدی شد و تحت عمل جراحی قرار گرفتند، مدیریت آن فضا با وجود حاج احمد آقای خمینی و یاران نزدیک امام در دفتر ایشان، بر عهده آقای هاشمی بود. شب آخری که حضرت امام از دنیا رفتند همه بی تاب و بی قراری می کردند. ایشان مدام بین پزشکان، خانواده امام، مسئولین سیاسی و طراز

آبروی همه را حفظ می کرد

پیش از آن که به شاخصه های رفتاری آقای هاشمی در حوزه اخلاق و سیاست بپردازیم، بفرمایید اخلاق سیاسی کارگزاران حکومت در دوره پهلوی چگونه بود و چه عاملی مردم را برای انقلاب ترغیب و متمایل کرد؟

یک نکته ای که همیشه باید به آن توجه داشت، این است که اخلاق حاکمان و رفتار حکومت بر جامعه تاثیر بسزایی دارد؛ علتش هم این است که همه مردم می خواهند زندگی کنند و در مقابل هر چیز که مخل زندگی شان باشند، جبهه می گیرند و ایستادگی می کنند. حدود سال ۴۱ زمانی که مسئله لوایح ۶ گانه مطرح شد، روشی نوینی در مردم پدید آمد و مجموعه رویدادهایی باعث شد تحول نوبی در جامعه به وجود بیاید. این تحول نو، عکس العمل روحانیون و در راس آن امام خمینی را به دنبال داشت. اگر بخواهیم نقطه آغازی بر حرکت امام خمینی تعیین کنیم، شروع آن، طرح لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی از سوی حکومت بود. گاهی مردم از آنچه اطرافشان یا در حکومتشان رخ می دهد، بی اطلاع هستند اما زمانی که زندگی شان به تبع این رخدادها متاثر و مختل شود، صدایشان در می آید. شاه تا زمانی که مرحوم آیت الله بروجردی در قید حیات بود، مدارا و ممانعت داشت اما بعد از درگذشت ایشان، سلسله کارهایش را شروع کرد. سال ۴۱-۴۰ بود که موضوع انجمن های ایالتی و ولایتی و لوایح شش گانه پیش آمد. لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی بخشی از اصلاحات مورد نظر شاه و آمریکا بود که نمودهای ضد دینی صریح و روشنی داشت. در این لایحه، از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندها، قید اسلام حذف و به جای سوگند به قرآن سوگند به کتاب آسمانی قید شده بود. به محض انتشار خبر تصویب لایحه، حضرت امام خمینی (ره) با علمای بزرگ تهران و قم به تبادل نظر پرداختند و به دنبال آن دست به اعتراضات همه جانبه زدند. امام خمینی مبارزاتشان را با کلمه «اسلام» شروع کرد و گفت به داد اسلام برسید. مردم هم کم کم آگاه شدند و دیدند در حالی که آن ها در تنگنا هستند، منافعشان را اجانب می برد. مردم هم همراهی کردند. یکی از ارزش ها و ویژگی های اسلام این است که همه با هم هستند؛ همه برای هم هستند؛ همه خادم و یاور هم هستند. این مساله در آن دوران پدید آمد و طبیعتا رشد هم کرد. آیت الله هاشمی هم تربیت یافته همین مکتب و آموزه ها بود...



سید مهدی طباطبایی در گفت و گو با «شاهد یاران»

با حجت الاسلام سید مهدی طباطبایی مشهور به استاد اخلاق درباره اخلاق سیاسی آیت الله هاشمی رفسنجانی به گفت و گو نشستیم. او از پیشکسوتان مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی و از یاران آیت الله کاشانی در نهضت ملی شدن صنعت نفت، از همفکران و یاران سید نواب صفوی و گروه فداییان اسلام و از قدیمی ترین شاگردان و یاران امام خمینی (ره) است. روحانی ساده زیست و صریح الهجه که از دوران جوانی با آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی انس داشته و در یک دهه پرتلاطم گذشته، همواره از وی حمایت و دفاع کرده است. ارادت عضو ارشد جامعه روحانیت مبارز به آیت الله هاشمی رفسنجانی سبب شد در روزهایی که وضعیت سلامت و اوضاع جسمانی اش چندان مساعد نبود، پذیرای ما شود. با او در اتاق کوچک و پر از کتاب در محله شهید محلاتی گفت و گو کردیم؛ کنار یک دستگاه اکسیژن و یک دستگاه بخار آب که ربه اش را یاری می داد تا از اخلاق سیاسی و منش مدیریتی یکی از بنیانگذاران انقلاب اسلامی بگوید. مشروح گفت و گوی «شاهد یاران» با سید مهدی طباطبایی را در زیر می خوانید...

هاشمی جرات می کرد و می رفت. جرات می کرد حرفش را بزند. من معتقدم جرات آقای هاشمی بر اساس دین خیلی بالا بود. جرات دینی داشت. سعی می کرد خود را به حقایق نزدیک کند.

خاطره ای هم از ایشان دارید؟

کتاب می نوشت؛ مکتب اسلام می نوشت و سعی می کرد بین مردم گفت و شنود شود. کتابی درباره امیر کبیر نوشت. این ها جرات می خواهد. این که یک نفر هر چیزی را هر جا و هر وقت بگوید، بی عقلی است؛ جرات نیست؛ دیوانگی است. عاقل می فهمد کجا بگوید و کی بگوید.

آقای هاشمی بعد از اینکه از قم به تهران آمد و مستقر شد تفسیر قرآن می گفت. روزهای جمعه در جلسه انصارالحسین تفسیر می گفت. انقلاب و تکلیف مردم را روشن می کرد. این می شود جرات. جراتش بر اساس دین بود نه بر اساس سیاست. در سیاست بعضی حرف ها را رو می کنند و بعضی ها را رو نمی کنند. اما او موضوعات را مطرح می کرد. آن موقع هرکسی سخنرانی نمی کرد چون به شاه بر می خورد و برای گوینده دردسر داشت. اما آقای هاشمی این کار را انجام می داد. خیلی از کسانی که اول انقلاب روی کار آمدند، شاگردان دور اول کلاس ایشان بودند. آقای هاشمی پیشرو بود. یک مسئله دیگر وضعیت مالی ایشان بود

رعب و ترس بعضی ها بیشتر بود و برخی کمتر. خیلی آدم ها می ترسند حرف بزنند. فقط در سیاست نیست. مثلا در یک کلاس درس معلم یک سوال می کند و یکی اشکال وارد می کند. دیگری که بغل دستش نشسته، همین اشکال به ذهنش آمده ولی نمی گوید. اما وقتی بغل دستی اش اشکال را مطرح می کند، غصه اش می شود که چرا من نگفتم؟ آقای هاشمی جرات اظهار مخالفت داشت؛ این جرات ابراز مخالفت خیلی مهم است. این از مصائب امروز ما هم هست. بسیاری از آدم ها از خیلی چیزها راضی نیستند اما دروغ می گویند. جرات نمی کنند آنچه که در ذهن دارند را بگویند. جرات ها کم شده است. اول انقلاب شهادت ها بیشتر بود. آقای هاشمی خیلی با شهادت بود. البته جرات با وقاحت فرق می کند. آقای هاشمی حساب شده حرف می زد. اول فکر می کرد، بعد حرف می زد، اندیشه داشت. شناخت دینی داشت. جرات آقای هاشمی در اظهار حقایق بسیار قوی و بالا بود.

این که مدام فکر کنیم اگر فلان حرف را بزنیم، آبرویمان می رود؛ این که فکر کنیم اگر فلان حرف را بزنیم به فلان سفر برویم مردم چه می گویند. به این ترس می گویند. همین ماجرا مانع پیشرفت می شود. آن موقع آخوندها جرات نمی کردند از کشور خارج شوند چون اگر می رفتند، می گفتند کافر شده است. آقای

: بله؛ آقای هاشمی اولاً شخصیت دینی بود؛ محل زندگی شان در قم مقابل منزل امام خمینی بود و به واسطه رفت و آمد امام خمینی با اخوان مرعشی، آیت الله هاشمی با امام خمینی آشنا شد. اخوان مرعشی که قوم خویشان آقای هاشمی از طرف همسر ایشان هستند، بسیار دیندار بودند؛ آقای هاشمی هم از همان اول با افکار امام آشنا بود؛ با دین هم آشنایی قبلی داشت. دیندار بود یعنی هر چه که برای حفظ دینش لازم بود، انجام می داد؛ دینداری یعنی اخلاق انسانی و سازش با مردم. برترین سازش ها در اخلاق اسلامی، سازش با مردم است و آقای هاشمی این ویژگی را داشت. آقای هاشمی متدین بود و از اول هم به حرکت امام خمینی پاسخ مثبت داد. در واقع اولین روحانی که با آقای خمینی در ارتباط بود شیخ اکبر هاشمی بود. یکی از اولین کسانی هم بود که اخلاق لازم در سیاست را داشت. شیخ اکبر یک نمونه بارز اخلاق دینی بود که با امام خمینی (ره) برای حفظ کیان بشری و رهایی از استعمار همراه شد.

اخلاق سیاسی آقای هاشمی در مبارزه چگونه خود را نشان می داد؟

آقای هاشمی در تهیه اطلاعیه و اعلامیه ها همچنین رساندن کمک های مردمی به انقلابیون خیلی فعال بود. حتی اگر خودش نداشت، کمک ها را جلب می کرد و به مبارزان می رساند.

در زندان چگونه بودند؟

بنده زندان زیاد بودم؛ در زندان جلوه های اخلاق کاملاً کمرنگ است و متأسفانه در زندان اخلاق خیلی دیده نمی شد. خیلی ها در زندان گذشتشان کم می شد. پرخاش ها زیاد می شد. توقع ها زیاد بود. آقای هاشمی در زندان خیلی مدارا می کرد؛ خیلی مهربانی می کرد. در زندان جا تنگ است و همه از هم مطلع می شدند.

آقای هاشمی آنجا هم وجهه دینی و اخلاقی خود را حفظ کردند. خداوند در آیه ۱۹۹ سوره اعراف می فرماید «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» یعنی طریقه عفو و بخشش در پیش بگیر و امت را به نیکوکاری امر کن و از مردم نادان روی بگردان. آشیخ اکبر هاشمی این آیه را سرلوحه خود قرار داده بود و این گونه زندگی می کرد؛ عفو و مدارا داشت. یکی دیگر از ویژگی های ایشان شجاعت بود. همه روحانیون چه کسانی که همراه نهضت امام خمینی بودند چه کسانی که همراه نبودند، اخلاق دینی داشتند؛ اما



مرد خدا، مرد دین، مرد سیاست و مرد جنگ بود. البته بشر بود و بشر خواه نخواه ایمن از خطا نیست. اما آقای هاشمی از زبده ترین افراد زمان خودش بود. تاریخ در آینده درباره وی قضاوت خواهد کرد. او برای نظام هزینه داد. هر کسی هر چیزی را دوست بدارد، به همان اندازه برای او هزینه می دهد. آقای هاشمی انقلاب و نظام را دوست داشت. هر جا که درباره خودش حرفی می شد صبر داشت و حرفی نمی زد، اما وقتی پای اسلام، نظام و انقلاب در میان بود، می ایستاد نمی گذاشت به انقلاب لطمه بخورد. حاضر بود خودش متهم بشود، اما به نظام و انقلاب آسیبی نخورد. خودش را حفظ نمی کرد؛ اسلام و نظام را به رهبر معظم انقلاب نوشت. آقای هاشمی دوست مقام معظم رهبری بود؛ دلش برای ایشان می تپید. دوست بسیار قدیمی آقا بود و از قدیم دلشان با رهبری بود. آقای هاشمی تابع رهبری بود و اگر نظرش هم با نظر آقا تفاوت داشت، معتقد بود که باید از رهبری تبعیت کند. در واقع هنر سیاسی آقای هاشمی این بود که نقشی به عنوان مکمل برای نظام ایفا و مخالفان را مدیریت می کرد.

شب فوت شان مطلبی در تلویزیون گفتم. گفتم آقای هاشمی تا امشب که از دنیا نرفته بود گفته بود کسانی که درباره من بدگویی کردند را عفو کردم. از امشب به بعد نیست که عفو کند. هر کس بگوید باید در قیامت جواب بدهد. چقدر آمدند به او گفتند شکوه و شکایت کن؛ ابدا این کار را نکرد. می گفت اگر کسی چیزی گفته، اشکال ندارد. او کار خودش را کرده ما هم کار خود را می کنیم. همه جا فداکاری کرد. تا لحظه آخر عمرش تلاش کرد نظام اسلامی بر پا بماند. همه جا برای حفظ رهبری که ستونی از ستون های انقلاب است تلاش کرد. هیچ جا کوتاهی نکرد. برداشت دیگران هر چه می خواهد باشد. او کار را پیش می برد.

در خفا گلایه می کردند؟

گاهی سوالاتی می کرد و حرف هایی می زد، اما گلایه نمی کرد.

کدام کار و تصمیم آقای هاشمی شما را بیشتر تحت تاثیر قرار داد؟

در بحران های سیاسی خیلی پخته عمل می کرد. صبر می کرد. به دیگران بها می داد. احترام دیگران را نگه می داشت. دینداری، اسلام گرایی و انقلابیگری بهترین ویژگی ایشان بود.

پس چرا با وی دشمنی می شد؟ چون می خواستند آقای هاشمی نگویید از آن ها چه می داند.

آقای هاشمی که نمی گفت...

گاهی می گفت؛ می ترسیدند بیشتر از این بگویند. به برخی چیزها اشاره ای می کرد و می ترسیدند بیشتر بگویند.

با توجه به رفت و آمدی که به منزل آقای هاشمی داشتید، اخلاق وی را در خانه با خانواده چگونه دیدید؟

به بچه هایش تحکم نمی کرد؛ بچه ها آزاد بودند. با او مشورت می کردند و آقای هاشمی جواب می داد. روش رفتاری اش بر مدار اخلاق اسلامی بود. چیزی را تحمیل نمی کرد. همیشه مودب بود. یک کلمه بی ادبی از کلام سیاسی ایشان نشنیدید. همیشه مودب سخن می گفت. همیشه خاطراتش را می نوشت و منتشر می کرد. می نوشت فلان جا و فلان جا

آقای هاشمی دوست مقام معظم رهبری بود؛ دلش برای ایشان می تپید. دوست بسیار قدیمی آقا بود و از قدیم دلشان با رهبری بود. تابع رهبری بود و اگر نظرش هم با نظر آقا تفاوت داشت، معتقد بود که باید از رهبری تبعیت کند. در واقع هنر سیاسی آقای هاشمی این بود که نقشی به عنوان مکمل برای نظام ایفا و مخالفان را مدیریت می کرد

بودم. می گفت ما این هستیم. دو رو نبود. یک رو بود. همان گونه که بود رفتار می کرد.

روش و منش شان قبل و بعد از به قدرت رسیدن تغییر کرد؟

ابدا؛ از ویژگی هایش این بود که قدرت هیچ گاه او را از ماهیت خود بیرون نکرد. برای مقام معظم رهبری خیلی کارها کرد. تلاش می کرد او را حفظ کند. عاشق آقا بود. کلمه عاشق را هم زیاد به کار می برد. اگر گاهی فاصله هایی هم می گرفت، برای حفظ نظام بود. امام گفته بودند تا زمانی که آقای خامنه ای و آقای هاشمی با هم باشند، نظام حفظ می شود. درست هم بود. آقای هاشمی

در قبل از انقلاب است. در این باره چه در خاطر تان مانده؟

دنیا طلب نبود، ولی دنیا دار بود. به حد بضاعتش داشت. بعد از فوت آیت الله هاشمی خانواده و اطرافیانش گفتند بیاید و زندگی هاشمی را ببینید. متاسفانه یک عده برای حذف طرف مقابل هر دروغی را گفتند. آقای هاشمی باغ پسته ای در نوق رفسنجان داشت؛ مقداری زمین در سالاریه قم داشت. خانه هایی را ساخت و قسطی فروخت. کار می کرد؛ خانه می ساخت و می فروخت. نمی شد گفت مادی گرا بود. آقای هاشمی دنیا گریز بود. متدین هم بود. هیچ کدام از بچه هایش هم آلوده نیستند. این هایی هم که نسبت می دهند، از دشمنی است. هر کس می داند اموال ادعایی کجاست، بگوید و سند املاک آقای هاشمی را لو بدهد. از اخلاقیات ارزشمند ایشان این بود که هیچ وقت حاضر به غیبت افراد نبود. از تهمت دوری می کرد. یک نکته بسیار مهم دیگر این است که ایشان فرمانده جنگ بود. هاشمی حاضر بود خودش فداکاری کند تا کسی صدمه نبیند. برای نمونه از اعدام یک عده ای پیشگیری کرد تا جنگ به صورت آبرومندانه ای به پایان برسد.

چطوری از اعدام جلوگیری کرد؟

حکم اعدام آنهایی که جنگ را رها کرده و به تهران آمده بودند، صادر شده بود. آقای هاشمی نگذاشت این افراد اعدام شوند و بعدها همین افراد بیشتر از بقیه آقای هاشمی را اذیت کردند.

چرا آقای هاشمی اینقدر مخالف داشت؛ چه در زمان مبارزه و چه بعد از آن ...

آقای هاشمی رفسنجانی با کسی مخالفت نداشت. آبروی همه را حفظ می کرد. ایشان فرمانده جنگ بود. خیلی جاها که اشکال پیش می آمد، حاضر بود خودش آسیب ببیند اما فرمانده زیر دستش آسیب نبیند. در حالی که معلوم بود مقصر چه کسی است. جایگاه هر یک از مدیران جنگ مشخص بود. معلوم بود کجا خراب شده کجا بمب افتاده. آقای هاشمی مسئولیت همه را خود به عهده می گرفت. این ویژگی مدیر متدین و لایق است. امام خمینی (ه) در پایان جنگ گفتند جام زهر نوشیدیم. آقای هاشمی حاضر بود قربانی شود حاضر بود اعدام شود اما مسئولیت پایان جنگ را بپذیرد. از خودگذشتگی داشت. برای حفظ و حراست نیروهای انقلابی و بسیاری از آدم هایی که واقعا خوب و متدین هستند، از خودگذشتگی می کرد.

تبعیت محض از تفکر امام (ره)



روایت حجت الاسلام والمسلمین مسیح مهاجری از ۴۰ سال معاشرت با هاشمی

در میان کسانی که آیت الله هاشمی را می شناسند، حجت الاسلام والمسلمین مسیح مهاجری جایگاه ویژه ای دارد. روحانی صریح الهجه و بازمانده حادثه هفتم تیرماه و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی که از همان دوران مبارزات انقلاب و به خصوص در دوران بعد از انقلاب معاشرت و همکاری زیادی را با ایشان در کارنامه خود دارد. تفاوت مهاجری با خیلی از چهره های دیگر آن است که او در این قریب به چهار دهه شان روزنامه نگاری و نقادی خود را حفظ کرد. مهاجری با چنین پیشینه ای به گفت و گو درباره آیت الله هاشمی نشست است. او در این فرصت به برخی گفت و گوهای خصوصی خود با ایشان اشاره کرده است. عملکرد هاشمی در حزب، مجلس، ریاست جمهوری و مناسبات اش با امام (ره) و مقام معظم رهبری محورهای اصلی این گفت و گو هستند که در ذیل می آید.

هاشمی همان سالها برای سربازی دستگیر شده و مدتی فراری بودند؛ گاهی هم همان طور که گفتم در زندان بودند؛ تا اینکه انقلاب شد. بخش دوم آشنایی ما با آقای هاشمی از سال ۵۷ که سال پیروزی انقلاب است، شروع شد و تا آخر عمر ایشان ادامه یافت.

نگاه ایشان به تحزب چگونه بود؟

ایشان از موسسان حزب جمهوری اسلامی بودند این بدان معناست که از اول تفکر تشکیلاتی داشتند. این تفکر تشکیلاتی در ۵ نفر بود؛ آقایان هاشمی، آیت الله خامنه ای، شهید بهشتی، شهید باهنر و آقای موسوی اردبیلی که مجموعه این ۵ نفر چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی را تاسیس کردند. اقدامی که نشان می داد این افراد از همان اول فکر تشکیلاتی داشتند. کار تشکیلاتی هم کرده بودند. در طول دوران مبارزات، آقای هاشمی با گروههای انقلابی کار تشکیلاتی کرده بودند. این کار تشکیلاتی هم گاهی فرهنگی بود؛ گاهی سیاسی و گاهی اجتماعی. البته کارهای فرهنگی و اجتماعی شان با اهداف سیاسی شان از جمله مبارزه با رژیم شاه و تشکیل یک نظام اسلامی، مرتبط بود. برای نمونه ایشان در همان دورانی که هنوز در قم بودند، به فکر ایجاد تشکیلاتی برای انتشار یک مجله افتادند. اوائل دهه چهل یا حتی اواخر دهه ۳۰ یعنی حدود ۶۰ سال پیش، انتشار یک نشریه در کشور جزء کارهای تقریباً کمیاب و در حوزه علمیه به تعبیری خیلی نوبر بود. آن زمان یک مجله تاسیس شده بود به نام «درسهائی از مکتب اسلام» که از سوی اطرافیان آقای شریعتمداری منتشر می شد و تفکرشان، تفکر جهاد و مبارزه نبود. لذا آقای هاشمی برای ترویج تفکر تاسیس نظام اسلامی به فکر ایجاد یک تشکیلات فرهنگی برای انتشار مجله ای افتادند که گرایش مبارزاتی داشته باشد.

بعد از انقلاب که درگیر مسئولیت های جدی در سطوح عالی شدند تا چه اندازه توانستند به حزب کمک کنند؟

ایشان مرتب در جلسات شورای مرکزی شرکت می کنند. کم اتفاق می افتاد ایشان نباشند. به رغم گرفتاری های زیاد مربوط به اول انقلاب، در جلسات حزب شرکت می کردند و خود این حضورشان در شورای مرکزی نشان می داد به کار تشکیلاتی اعتقاد دارند. نمونه ای از علاقه کار تشکیلاتی ایشان را بگویم. روزی در شورای مرکزی حزب نشست بودیم. آقای هاشمی وسط جلسه وارد شدند. دفتر مرکزی حزب در سرچشمه بود که الان به عنوان قتلگاه سرچشمه معروف است. ساختمان دو طبقه ای بود که دفتر

۱۳۴۲ دستگیر شدند. با ادامه سخنرانی ها، ایشان سال ۴۳ یکبار دیگر دستگیر و این بار به ترکیه تبعید شدند. در این سالها آقای هاشمی هم به دلیل همراهی با امام معروف شدند. ایشان جزء اولین یاران امام در مبارزات ضد رژیم شاه، آمریکا و اسرائیل بودند. همه کسانی که همان سالها در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل بودند، آقای هاشمی را می شناختند و معمولاً این شناخت ها یکطرفه بود؛ به این معنا که ما آقای هاشمی را به دلیل حضورش در صحنه مبارزه و همراهی با امام می شناختیم؛ با افکار و ویژگی های شخصیتی اش از دور آشنا بودیم، ولی با خودشان مرادوهای نداشتیم. علت اصلی هم عدم حضور ایشان بود؛ یا زندان بودند یا مخفی بودند و در سالهایی که انقلاب شروع شد، کمتر در دسترس بودند. آقای

برای شروع، از نحوه آشنایی تان با آقای هاشمی رفسنجانی بگویید...

آشنایی من با آقای هاشمی دو بخش دارد. یک بخش، یک طرفه است که از بدو ورود من به حوزه علمیه قم در ۱۳۳۹ شروع می شود. آن زمان که من وارد حوزه شدم و به تعبیری اول طلبگی ام بود و نوجوان بودم، آقای هاشمی یک جوان برومند بوده و از فضیلتی حوزه محسوب می شدند. بعد از حوادث سال ۱۳۴۲، نام هاشمی رفسنجانی بیش از گذشته شنیده می شد. آیت الله بروجردی سال ۱۳۴۰ از دنیا رفتند. تقریباً یک سال بعد از رحلت ایشان، امام (ره) سخنرانی هایی کرده و از حکومت خواستند برخی کارها را انجام داده و برخی کارها را انجام ندهد. حرکت انقلاب از همین جا شروع شد. حضرت امام سال

نقش برجسته‌ای داشتند؛ پیش از پیروزی انقلاب بصورت مخفی در محافل مبارز نقش محوری ایفا کردند و بعد از پیروزی انقلاب هم به صورت آشکار در قالب مسئولیتهای نظام ایفای نقش کردند. به همین دلیل می‌گویم که ایشان همواره



محور بودند.

در سالهای اول انقلاب بحران‌های زیادی از جمله ترور شخصیتها و جنگ تحمیلی کشور را در شرایط دشواری قرار داده بود؛ مواجهه آقای هاشمی با این شرایط و نقش شان در مدیریت این فضاها چه بود؟

اتفاقاً سوال خیلی خوبی است که بحث را مصداقی‌تر می‌کند. آنهایی که من اشاره کردم کارهای معمول نظام بود. شما زمانی را تصور کنید که آقای بهشتی به عنوان یکی از شخصیت‌های بالای نظام در واقعه هفتم تیر شهید شده بودند آیت‌الله خامنه‌ای روز قبل از هفتم تیر در مسجدی در جنوب غرب تهران توسط منافقین ترور شده بودند. ایشان در بیمارستان بودند و مجروحیت شدید داشتند و قادر به هیچ کاری نبودند. فقط امام مانده بودند که وارد کارهای معمول و جزئی نمی‌شدند. البته خط دهی اصلی با امام بود. تنها کسی که در این مجموعه باقی ماند، آقای هاشمی بود. آقای هاشمی خاطراتش از این ماجرا را تحت عنوان «روایت هجران» نوشتند؛ من خودم این عنوان را برای این خاطرات گذاشتم. ایشان ده مقاله به روزنامه جمهوری اسلامی داد که ما پشت سر هم چاپ کردیم. ایشان در این خاطرات تنهایی خودشان را در آن ماجرا روایت می‌کند. کار و مشکلات زیاد بود و باید یک تنه با همه اینها مقابله می‌کرد. ایشان چند روز قبل از انفجار هفتم تیر برای بازدید به معدن مس سرچشمه رفته بود و خاطراتش را از همین روزها یعنی چند روز قبل از انفجار شروع می‌کند. خود روز

این مجموعه خیلی زندان رفت و بیشتر شکنجه شد و البته در دوران انقلاب هم کارهای بزرگتری کرد. بزرگی و عظمت آقای هاشمی بعد از پیروزی انقلاب در مسئولیت‌های ایشان ملموس شد؛ همان اول رئیس مجلس شورای اسلامی شدند و بعد هم رئیس جمهور؛ در حالی که به واقع بالاتر از رئیس‌جمهور و رئیس مجلس نقش ایفا می‌کردند. من این تعبیر را برای دو نفر یعنی آقای هاشمی و شهید بهشتی به کار می‌برم. چون با هر دوی اینها خیلی کار کردم. با آقای بهشتی ده سال قبل از انقلاب کار علمی کردم و با آقای هاشمی در تمام سالهای بعد از پیروزی انقلاب همراهی داشتم؛ اینها را خیلی بیشتر از دیگران می‌شناختم. درباره این دو نفر همیشه یک تعبیری داشته و معتقدم سمتهایی که اینها بعد از انقلاب اسلامی به دست آوردند، هیچ‌گاه به آنها اعتبار نداد و زینت آنها نبود. بلکه آنها بودند که برای این سمت‌ها اعتبار آوردند. این یعنی آقای هاشمی بزرگتر از یک رئیس مجلس و رئیس‌جمهور بود. شخصیت ذاتی خودش بود که به جایگاه ریاست مجلس اعتبار می‌داد. با همین شخصیتش هم قبل از انقلاب و بعد از انقلاب در کارها نقش محوری داشت. مثلاً وقتی بین دستگاه‌های نظام جمهوری اسلامی اختلاف پیش می‌آمد- فارغ از اینکه آن موضوع به رئیس مجلس مربوط بود یا نه- اما همه به آقای هاشمی رجوع می‌کردند. تقریباً همه یا اکثر موضوعات اختلافی در دوران ریاست جمهوری و ریاست مجلس آقای هاشمی، به ایشان رجوع می‌شد و ایشان حل و فصل می‌کرد. زمانی بر سر قانون کار مشکلاتی بین شورای نگهبان و وزارت کار آن زمان به وجود آمد. قانون کار وقتی تدوین شد، عده‌ای خیلی مخالف بودند و می‌گفتند مطابق با قوانین اسلامی نیست. از آن طرف هم وزارت کار خیلی تلاش می‌کرد تا جایی که بتواند حقوق کارگران را با این قانون تامین کند. خوب این به طور طبیعی باعث اختلاف بین وزارت کار، مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان می‌شد. جاهایی ممکن بود مجلس همراهی کند؛ ولی شورای نگهبان می‌گفت خلاف قانون اساسی یا قانون اسلامی است. آن زمان مجمع تشخیص مصلحت هم وجود نداشت. جایی باید پیدا می‌شد تا این مشکل را حل کند؛ در چنین شرایطی به آقای هاشمی رفسنجانی رجوع می‌کردند. موارد این چنینی زیاد بود. البته برخی مسئولین در برخی موارد که مشکلاتی بود و احتیاج به یک دست‌ورخاص داشت، به امام مراجعه می‌کردند. ولی برخی جاها برای اینکه خیلی مزاحم امام نشوند، قبل از امام به آقای هاشمی مراجعه می‌کردند. آقای هاشمی واقعا

مرکزی داشت در کنار آن هم سالنی بود که انفجار هفتم تیر در آن سالن اتفاق افتاد. همه در یکی از اتاق‌های آنجا که جلسه شورای مرکزی برگزار می‌شد نشسته بودیم که آقای هاشمی وارد شدند. دیدیم یک چمدان هم همراهشان است. همه پرسیدند: «این چیست؟» گفتند: «قم بودند و با امام صحبت کرده‌اند تا به حزب کمک کنند و امام هم این پول را برای کمک به حزب دادند». البته مبلغش الان یادم نیست؛ اما پول زیادی بود. این کار نشان می‌داد آقای هاشمی چقدر به حزب علاقه دارد و تلاش می‌کند برای حزب پول جور کند. وقتی مسائل مهمی پیش می‌آمد که حزب باید به آن مسائل توجه خاص می‌کرد، آقای هاشمی حتماً در جلسه حضور می‌داشت. همان روز هفتم تیر که ماجرای انفجار رخ داد، ایشان در جلسه حضور داشتند. اواخر جلسه نزدیکی‌های نماز مغرب، ایشان گفتند که «با سید احمد آقا جلسه‌ای دارم و باید برای نماز به جماران بروم.» ما در روزی که انفجار رخ داد، بعد از نماز مغرب و عشا جلسه داشتیم که اعضای شورای مرکزی حزب به اضافه مسئولین قوا یعنی مسئولینی از مجلس، دولت و از قوه قضائیه شرکت می‌کردند. این جلسه هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شد و آن شب نوبتش بود. آقای هاشمی در آن جلسات هم گاهی شرکت می‌کردند اما آن روز عذرخواهی کردند و به خاطر جلسه با سید احمد آقا راهی جماران شدند. حضور مرتب آقای هاشمی در حزب، نشان دهنده اهتمام ایشان به کار حزبی و تشکیلاتی بود.

در مورد شخصیت آقای هاشمی و ویژگی‌های فردی ایشان بفرمایید؛ آیا به فراخور تحولات سیاسی و اجتماعی این ویژگی‌ها تغییر کرد؟

برای درک بهتر جایگاه و شخصیت آقای هاشمی، باید به دوران انقلاب نگاه کنیم؛ ایشان در آن دوره نقش محوری داشتند؛ بعد از امام (ره)، آقای هاشمی محور بود. امام (ره)، محور اصلی بودند اما مدت زیادی در ایران حضور نداشتند. در سال ۴۲ برای مدتی زندان بودند و بعد آزاد شدند. اوایل سال ۴۳ به ترکیه و عراق تبعید شدند؛ بعد هم به فرانسه رفتند و تا سال ۵۷ در تبعید بودند. در این مدت انقلاب جریان داشت و محور می‌خواست. همه ما این واقعت را لمس می‌کردیم که آقای هاشمی در نبود امام (ره) نقش محوری داشت.

این محوریت بر مبنای چه ویژگی‌هایی بود؟
اولاً یاران انقلاب و امام (ره) معمولاً با هم صحبت می‌کردند و جلسه مخفی داشتند؛ خط دهی اصلی این جلسات و گعده‌ها با آقای هاشمی بود. در خیلی از جاها که خط شکنی لازم بود، خط شکنی با آقای هاشمی بود و به همین دلیل هم در

هفتم تیر بعد از جلسه حزب به جماران می‌رود و در جماران صدای انفجار را می‌شنود. خاطراتش را از همان بازدید مس سرچشمه شروع می‌کند و به این جاها می‌رسد. بعد می‌نویسد که خب حالا با این همه شهید چه کنیم؟ عده‌ای از مجلس شهید شده بودند و عده‌ای مجروح شده بودند و مجلس اصلاً نمی‌توانست پیش برود. یکی از کارهایی که ایشان انجام می‌دهد، این بود که افرادی را که در بیمارستان بودند با همان حالت به مجلس می‌آورند تا مجلس تشکیل شود. بعد از خطرهایی که آن روزها بعد از انفجار به وجود آمده بود، می‌نویسد؛ سران کشور به شهادت رسیده و بحران‌های بزرگ به وجود آمده بود. برای تامین امنیت دغدغه داشتند و مشکلاتی از قبیل تشییع جنازه شهدا؛ به حد نصاب رساندن مجلس؛ مشکلات حزب جمهوری اسلامی و موارد دیگر کشور را وضعیت خاصی قرار داده بود و ترورها هم مرتب ادامه پیدا می‌کرد. همان سال آقای رجائی و باهنر شهید شدند؛ همان سال آقای قدوسی شهید شدند؛ و ترورها در تابستان ۱۳۶۰ هر روز در خانه‌ها و خیابانها اتفاق می‌افتاد. هر روز کشور با یک بحرانی مواجه می‌شد که باید حل و مدیریت می‌شد. مدیر اصلی و واقعی این بحرانها، آقای هاشمی بودند. خیلی در آن ایام تلاش کردند. تفکر بالای مدیریتی داشتند و برای هر مشکلی، راه حلی پیدا می‌کرد و فوراً انجام می‌دادند تا کار بر زمین نماند. کارهای منافقین برای زمین گیر کردن نظام بود. بنی صدر، منافقین و برخی از غربگراها برای تحقق هدفشان دست به دست هم داده بودند. کمونیست‌ها هم علاقمند بودند به اینکه نظام از هم بپاشد تا بتوانند در وضعیت بعدی برای خود سهمی بگیرند. بازوی اصلی امام در این ماجراها برای حل و فصل مسائل، مدیریت کشور و برای اینکه کشور راه درستی را برود آقای هاشمی بود. تفکر اصلی متعلق به امام بود و آقای هاشمی مجری این فکر بود. من حداقل در دو مورد، تلاش آقای هاشمی برای اینکه کشور در مسائل اجرایی بی‌مدیر نماند را شاهد بودم. یکی در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و ریاست جمهوری بعد از شهادت آقای رجائی بود. در همین ایام حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاد؛ بنی صدر عزل شد و در نبود رئیس جمهور، شورای ریاست جمهوری تشکیل شده بود و باید رئیس جمهور تعیین می‌شد. حزب جمهوری اسلامی، آقای رجائی را کاندیدا کرده بود و ایشان رئیس جمهور شد. ۸ شهریور آقای رجائی و باهنر رئیس جمهور و نخست‌وزیر با هم به شهادت رسیدند. چند روز بعد هم دادستان کل انقلاب

آقای قدوسی به شهادت رسیدند. شما تصور کنید این همه شهادت و بحران پشت سر هم بود و دوباره باید یک رئیس جمهور دیگر انتخاب می‌شد. جلسه شورای مرکزی حزب در دفتر آقای هاشمی تشکیل شد. در آن جلسه بحث این بود چه کسی کاندیدای ریاست جمهوری شود. آقای سید عبدالکریم هاشمی نژاد که همان سال در مهرماه در دفتر حزب جمهوری اسلامی در مشهد شهید شد و عضو شورای مرکزی حزب هم بود، پیشنهاد می‌کند آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور شوند. من در آن جلسه بودم. آنجا وقتی این مسئله مطرح شد، دو تا ایراد پیش آمد. یکی اینکه

آقای هاشمی از ابتدای زندگی شان تا آخر، دنبال حاکمیت اسلام در جامعه بود. همیشه این را دنبال می‌کرد. البته نگاه افراد به اسلام یکی نیست؛ متفاوت است. در خود جمهوری اسلامی قرائت‌های متفاوتی وجود دارد و الان دسته بندی‌های موجود در نظام درباره اسلام و احکام یکی نیست. آقای هاشمی از اول تا آخر عمر دنبال اجرای اسلام بود

برخی گفتند ایشان ترور شده و وضعیت جسمانی خوبی ندارد؛ عده‌ای هم گفتند امام گفته است رئیس جمهور ما نباید یک روحانی معمم باشد. اول کار که هنوز هیچ رئیس جمهوری نداشتیم، نظر ما این بود که آقای بهشتی رئیس جمهور شوند. امام گفته بودند که یک روحانی رئیس جمهور نشود. این تفکری بود که امام داشتند تا روحانیت کمتر وارد کارهای اجرایی شوند. این هر دو مشکل را آقای هاشمی حل کردند. در مورد وضعیت جسمی ایشان گفتند قرار نیست رئیس جمهور کار اجرایی کند. در اتاق نشسته است و نظر می‌دهد و کار ستادی می‌کند. این مشکل حل شد و همه قبول کردند. آقای هاشمی درباره اشکال دوم هم گفتند: «می‌روم با امام حرف می‌زنم و می‌گویم گرفتار شدیم و کس دیگری را نداریم که روحانی نباشد و بتواند رئیس جمهور شود.» گفتند امام را قانع می‌کنند. آقای هاشمی با امام حرف زدند و جلسه بعدی تشکیل شد و گفتند امام موافقت کردند. بنابراین نظر حزب جمهوری اسلامی این

شد که آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور شود. **آقای هاشمی در حل و فصل امور و مدیریت بحران‌ها موقع بروز اختلاف با سایر مقام‌ها چگونه رفتار می‌کردند؟**

ابتدا در مورد رئیس مجلس شدن آقای هاشمی نکته‌ای مطرح کنم که به روشن شدن بحث کمک می‌کند. بعد از انتخابات مجلس و قبل از اینکه زمان تشکیل مجلس برسد، شورای مرکزی حزب به دلیل اینکه اکثریت اعضای مجلس اول از حزب جمهوری اسلامی بودند، این سوال را مطرح کردند که چه کسی رئیس مجلس باشد؟ طبیعتاً باید یکی از اعضای حزب، رئیس مجلس می‌شد؛ زیرا خیلی از اعضای حزب از جمله آقای هاشمی در مجلس بودند. ابتدا پیشنهاد شد آیت‌الله خامنه‌ای رئیس مجلس شوند؛ ایشان خودشان نپذیرفتند و پیشنهاد دادند آقای هاشمی باشد. وقتی از آیت‌الله خامنه‌ای پرسیدیم چرا؟ گفتند: آقای هاشمی تحملش زیاد است و سعه صدر خوبی دارد؛ مجلس به چنین فردی نیاز دارد و او می‌تواند مجلس را اداره کند. اتفاقاً در مجلس هم همینطور بود. در مجلس اول و دوم که آقای هاشمی رئیس مجلس بودند، خیلی خوب جلسات را اداره می‌کردند. مخصوصاً در مجلس اول که نمایندگان از جریان‌های مختلف وجود داشتند؛ از نهضت آزادی و غیر حزب جمهوری اسلامی و دیگران هم بودند. اما آقای هاشمی توانسته بود با سعه صدر، جلسات را مدیریت کند. ریاست ایشان کاملاً جا افتاده بود. باید توجه داشته باشیم مجلس دهم با مجلس اول فرق دارد. اداره کردن مجلس دهم که الان بر سر کار است، آسان‌تر از اداره کردن مجلس اول است. در مجلس اول شخصیت‌های خیلی مهمی حضور داشتند؛ بعداً برخی از آنها رئیس جمهور یا مرجع تقلید شدند. اداره چنین مجلسی و پیشبرد امور، نیاز به تحمل و توان پذیرش افکار مختلف دارد. به همین دلیل ما آقای هاشمی را انسان معتدلی می‌شناسیم. اعتدالی که این سالها مطرح می‌شود، چیز جدیدی نیست؛ از آن زمان بوده و آقای هاشمی از همان موقع سمبل اعتدال بود. البته من دوست ندارم خیلی مطلق صحبت کنم و معتقد نیستم اگر ایرادی وجود دارد، گفته نشود. مواردی هم پیش می‌آمد که ایشان چه در مجلس و چه ریاست جمهوریشان حرف‌هایی زدند یا رفتارهایی داشتند که محل نقد بود. چون خیلی با ایشان معاشرت داشتم هم به خودشان گفتم و هم در یادداشت‌هایم نوشته‌ام. واقعیتش این است که آقای هاشمی در قدرت با آقای هاشمی بعد از قدرت تفاوت داشت.

چه ویژگی‌هایی در ایشان در برهه‌های مختلف

نمی خواند» در همین دوران خودمان آیت الله شیخ فضل الله نوری را همین جا در میدان توپخانه سابق به دار آویختند چون گفته بود مشروطه مشروعه. شیخ فضل الله گفته بود قانون اساسی باید بر اساس احکام شرع باشد؛ اما حرفش را قبول نکرده و ایشان را اعدامش کردند. در حالیکه پای چوبه دار، متدینان بازار تهران هم حضور داشته و خدا را هم شکر می کردند. البته بعد از مدت کمی متوجه شدند چه اشتباهی کردند؛ درباره آقای بهشتی هم همین طور. من کنار ایشان بودم؛ در فاجعه انفجار هفتم تیر که ایشان شهید شد، بودم و مجروح شدم. آقای بهشتی را خیلی

سفر دوم که با این زمان فاصله داشت، نخواستند به داخل کعبه بروند. در حالیکه سعودی ها مایل بودند و آماده بودند. اما ایشان اصلا درخواست نکردند. من همان جا از ایشان پرسیدم: «شما آن دفعه داخل کعبه و ضریح پیغمبر رفتید؛ چرا این دفعه نخواستید؟» ایشان گفتند که «مردم هم دلشان می خواهد بروند و همیشه اطراف کعبه در حال طواف هستند؛ این که ما برویم داخل کعبه، در حالیکه آنها نمی توانند بروند، خوب نیست.» من همان جا به خودشان گفتم و بعدها نوشتم که هاشمی در قدرت و هاشمی بعد از قدرت این تفاوت را دارد. خب دلیلش طبیعی است و

دستخوش تغییر شد؟ و این تغییرات بر پایه چه ضرورت هایی بود؟

آقای هاشمی از ابتدای زندگی شان تا آخر دنبال حاکمیت اسلام در جامعه بود. همیشه این را دنبال می کرد. البته نگاه افراد به اسلام یکی نیست؛ متفاوت است. در خود جمهوری اسلامی قرائت های متفاوتی وجود دارد و الان دسته بندی های موجود در نظام درباره اسلام و احکام یکی نیست. آقای هاشمی از اول تا آخر عمر دنبال اجرای اسلام بود. چه آن زمان که زندان می رفت؛ چه زمانی که انقلاب پیروز شد و چه زمانی که دیگر مسئولیتهای اجرایی و تقنینی نداشت و قدرت در اختیارش نبود. همیشه دنبال پیاده شدن احکام اسلام بود. آقای هاشمی همواره به جمهوری اسلامی، اخلاق و حفظ حرمت اشخاصی که در نظام هستند علاقمند بود. بعد از ریاست جمهوری شان، با ایشان یک سفر به مکه داشتیم؛ فکر می کنم اولین دیداری بود که آقای هاشمی با پادشاه عربستان داشت. من هم همراهشان بودم. آن زمان ملک عبدالله پادشاه عربستان بود و تازه هم پادشاه شده بود و مردم عربستان در حال بیعت با او بودند. همان زمان در جله اولین ملاقات صورت گرفت. البته آقای هاشمی در آن سفر چند ملاقات با ملک عبدالله داشت. در اولین دیدار، ملک عبدالله بعد از احوالپرسی در همان دقایق اول می گوید: «این ولد کیست که شما رئیس جمهورش کردید؟» منظور ملک عبدالله، احمدی نژاد بود. از آنجایی که قد احمدی نژاد کوتاه بود ملک عبدالله دستش را تا زانوی خودش آورده بود و در همان حالت می پرسید که این ولد کیست؟ خب شما می دانید که در انتخابات ریاست جمهوری، آقای هاشمی و احمدی نژاد رقیب همدیگر بودند و آقای هاشمی هم اصلا احمدی نژاد را قبول نداشت. ما منتظر بودیم که حالا آقای هاشمی در اینجا چه می گوید. آقای هاشمی گفت: «کشور ما قانون اساسی و رهبر دارد و طبق قانون عمل می کنیم» و طوری هم صورتش را جدی کرد که شاه عربستان احساس کرد که بهتر است دیگر ادامه ندهد. حالا تازه آقای هاشمی طراز او نبود؛ خود آقای هاشمی فضا را در دست گرفت و تغییر داد و شاه عربستان احساس کرد دیگر نمی تواند این بحث را ادامه دهد. این بدان معناست که ایشان چه در زمان قدرت و چه زمانی که در قدرت نبود، برای نظام و انقلاب یک جور فکر می کرد. در سفری که تقریباً بلافاصله بعد از کنار رفتن از ریاست جمهوری به عربستان صورت گرفت، آقای هاشمی به خانه کعبه و حرم پیغمبر و داخل ضریح رفته بودند و خودشان خواسته بودند که آنجا را برایشان باز کنند. در



چیز غیر عادی ای نیست. معمولاً افراد وقتی در قدرتند، به دلیل اقتضائات قدرت یک جور عمل می کنند و وقتی در قدرت نیستند، طور دیگر. مهم این است که این تفاوت زیاد نباشد. حمایت هایی که آقای هاشمی از حقوق افراد بعد از ریاست جمهوری کردند، خیلی بیشتر از زمانی بود که در قدرت بودند. مواضعی که گرفتند و حرفهایی که زدند، خیلی تفاوت داشت. تفاوت نه به معنای اینکه در مقابل آن مواضع قبلی بود؛ بلکه به این معنا بود که در گذشته و در زمان قدرت کمتر از این نوع حمایتها داشتند و بعدها بیشتر شد.

در مقطعی نسبت به آقای هاشمی و خانواده ایشان دیدگاه منفی ای در جامعه به وجود آمده بود و بعد این نگاه تعدیل شده و تغییر کرد. چرا در ابتدا چنان تصویری از ایشان شکل گرفته بود؟

ما این مورد را فقط درباره آقای هاشمی ندیدیم؛ پیش از این در تاریخ و درباره امیر المومنین هم داشتیم؛ چنانکه درباره آن مجسمه تقوی و دینداری طوری حرف زده بودند که وقتی خبر از کوفه به شام رسید که علی را در محراب عبادت کشتند، گفتند: «دروغ است؛ زیرا علی اصلاً نماز

خوب می شناختم. انسان بسیار با تقوی، مردم دوست، خدمتگذار و متواضعی بود. ولی منافقان با تبلیغ در ذهن جامعه از ایشان چهره دیکتاتوری ساخته بودند. بر همین اساس بود که امام (ره) بعد از شهادت ایشان فرمودند شهادت آقای بهشتی در برابر مظلومیت ایشان ناچیز است. همه اینها نشان می دهد تبلیغات می تواند خیلی در تغییر چهره آدمها تاثیر بگذارد. درباره آقای هاشمی هم همین طور بود؛ از یک طرف تبلیغات زیادی شده بود و از طرف دیگر بخشی از مردم هم تحت تاثیر تبلیغات قرار گرفته بودند. برخی از مردم اینطور هستند. وقتی حرفی می شنوند، درباره آن تحقیق نکرده و فوری قبول می کنند. این از اول تاریخ بوده و در آینده هم خواهد بود. در قضیه شهرام جزایری، اختلاس های ۳ هزار میلیاردی و دانه درشت هایی که به خاطر فساد اقتصادی پرونده دارند، نام افراد مختلفی مطرح شد؛ ولی در هیچ یک از اینها آقای هاشمی حضور نداشت. خیلی ها به این توجه نمی کنند که به آقای هاشمی تهمت زده شد که همه دنیا را خورد و برد؛ خب چرا در این فسادهای اسمی از آقای هاشمی نبود. اینها مسائل بسیار مهمی است. خب ما زندگی

آقای هاشمی مغفول مانده و کمتر شناخته شده است؟

به نظر من بخش اخلاقی و علمی آقای هاشمی مغفول مانده است. با بخش مبارزاتی، همه آشنا هستند؛ ولی بخش اخلاقی و علمی آقای هاشمی مغفول مانده است و باید تلاش کرد تا اینها را به جامعه معرفی کنیم؛ آقای هاشمی کتابهای زیادی



آیت الله خامنه ای، آیت الله هاشمی و آیت الله بهشتی از باران اصلی امام

در زمینه تفسیر قران دارند. ایشان در علم کلام خیلی مسلط بودند و آثاری هم دارند. یک فقیه به روز بودند و مسلط به مسائل فقهی و تطبیقش با نیازهای جامعه اسلامی. اینها مغفول مانده است. البته کارهایی صورت می گیرد، اما ایشان به این خصوصیات شناخته نشده است. در بخش اخلاقی هم این جنبه‌های پاکدستی که اشاره کردیم قابل تامل است. برخلاف شایعات زیادی که درست کردند، آقای هاشمی کاملا پاکدست بودند؛ پاکدامن بودند. تعاملشان با مردم، تحمل و صبوری و خود را فدای نظام و انقلاب کردند نشان بر اساس اخلاق بود؛ حتما شنیدید وقتی جنگ تمام شد، چون مشکلاتی وجود داشت ایشان به امام پیشنهاد کردند شما من را به عنوان فرمانده جنگ محاکمه و حتی اعدام کنید تا انقلاب محفوظ بماند که امام نپذیرفتند و گفتند شما برای این انقلاب تلاش کردید. اینها مغفول مانده است و باید مطرح شود. من در تمام دوران معاشرت هیچ وقت از آقای هاشمی نشنیدم از کسی بدگویی کند. تا آنجا که می توانست برای حل مشکلات با تعامل و بدون درگیری، تلاش می کرد و مصلحت نظام را بالاتر از همه این مسائل می دانست. خیلی ظلم‌ها را درباره خودش و بستگانش تحمل کرد، ولی به خاطر نظام، مردم و مصالح کشور همه را نادیده گرفت.

ترویج کنیم؛ شما یک مرجع تقلید انقلابی معرفی کنید. ایشان هم گفتند آقای خامنه ای.

من گفتم که: «آقا من منظورم غیر از آقای خامنه‌ای است» ایشان باز هم گفت: «آقای خامنه ای» برای بار سوم گفتم: «آقای هاشمی آقای خامنه‌ای سر جای خود؛ ما می‌خواهیم علاوه بر تهران در قم هم کسی را داشته باشیم و بیشتر

ترویج کنیم تا او از آقای خامنه‌ای حمایت کند.» آقای هاشمی برای بار سوم گفت: «آقای خامنه ای» این خیلی معنا داشت. یعنی اینکه ایشان هم به شخص آقای خامنه‌ای و هم به این جایگاه خیلی اهمیت می‌داد و می‌خواست که مرجعیت و رهبری در یک جا متمرکز شود. این، هم نشانه علاقه آقای هاشمی به آیت‌الله خامنه‌ای بود و هم نشانه اهمیت دادن به این جایگاه است. مورد دیگر هم بگویم. من زمانی از برخی کارها انتقاد داشتم و با ایشان خیلی صریح صحبت می‌کردیم و حرف دل را می‌زدیم. اینها را می‌گفتم تا تبادل نظر شود و من از نظر ایشان استفاده کنم. ایشان میدان داد من حرفهایم را بزنم و وقتی زدم گفت: «آقای مهاجری؛ شما باید بدانید که آقای خامنه‌ای برای این مملکت دلسوز است و خیر مردم را می‌خواهد. هر کاری که کرده و هر حرفی که زده، همه از روی عقیده است. ایشان اینطور اعتقاد دارد و بر اساس عقیده عمل می‌کند. بنابراین شما نگران نباشید و مطمئن باشید آن گونه که مصلحت مردم و مملکت تشخیص بدهد، عمل می‌کند.» خیلی راحت بود. همیشه هم حرف دلش را به ما می‌زد و این هم حرف دل بود که زد؛ به چیز دیگر معتقد نبود. این بدان معنا نبود که انتقادی نداشت؛ اما انتقادات را به خودشان می‌گفت. چه وجوهی از شخصیت

آقای هاشمی را هم می‌بینیم. ایشان به دلیل ارثی که از پدرش در رفسنجان در منطقه خودشان داشت، آدم فقیری نبود؛ باغ پسته داشتند و این باغها الان هم هست؛ دسترنج خودشان و پدرشان و خانواده شان است؛ درآمدی از آنجا داشتند و از آن استفاده کردند و زندگی خوبی داشتند. زندگی اشرافی نبود، اما زندگی متوسط خوبی بود. آدمی که خوب زندگی کند، چشم و دلش سیر است و دنبال مال مردم نیست. آقای هاشمی خیلی از بقیه بزرگ‌تر بود و بسیاری به او حسادت می‌کردند و این حسادتها منشا آن شایعات و مطالب بود. می‌خواستند او را از صحنه دور کنند تا خود قدرت را در دست بگیرند.

در مورد رابطه ایشان با امام خمینی فرمودید؛ به مناسبات ایشان با مقام معظم رهبری هم اشاره بفرمایید. برخی رسانه‌ها و نهادها این گونه القاء می‌کردند که میان آقای هاشمی و رهبری فاصله وجود داشته است...

آقای هاشمی با امام (ره) نزدیک‌ترین مناسبات را داشتند. هیچ کس در هیچ زمانی اندازه آقای هاشمی به امام نزدیک نبود؛ ایشان چه قبل و چه بعد از انقلاب خیلی به امام نزدیک بود. موارد پر شماری است از زمانی که مشکلی به وجود می‌آمد و مسئولین برای حل آن به آقای هاشمی متوسل می‌شدند که شما بروید با امام صحبت کنید. چون امام هم ایشان را دوست داشت و قبول داشت و آقای هاشمی هم خیلی راحت می‌توانست حرفهایش را به امام بزند. در خاطرات خود آقای هاشمی هم هست و از دیگران هم زیاد شنیدیم که خیلی از آقایان سطح بالای کشور، مشکلاتی داشتند و خودشان به دلیلی نمی‌خواستند با امام صحبت کنند و آقای هاشمی صحبت می‌کردند. خیلی وقت‌ها که آقای هاشمی به جبهه یا مسافرت می‌رفتند امام می‌گفتند که برایشان قربانی کنند که سالم برگردد. یا وقتی در سال ۵۸ آقای هاشمی ترور شد و در بیمارستان بستری شدند، امام پیام دادند که «هاشمی زنده است؛ چون نهضت زنده است» اینها همه علاقمندی امام به آقای هاشمی را نشان می‌دهد. درباره رهبری هم من خیلی خاطره دارم. آیت‌الله فاضل لنکرانی مرجع تقلید در سال ۸۶ از دنیا رفتند. ایشان یک مرجع انقلابی و از شاگردان امام و خیلی مورد توجه بود؛ خیلی‌ها مقلدش بودند. بعد از اینکه از دنیا رفتند، من پیش آقای هاشمی رفتم. چند نفر از دوستان هم بودند و جمعا ۸ نفر بودیم و هر چند وقت یک بار با آقای هاشمی دیدار می‌کردیم. آنجا من به آقای هاشمی گفتم ما از شما یک سوال داریم؛ حالا که آقای فاضل از دنیا رفتند، ما چه کسی را تبلیغ و

آقای هاشمی رفسنجانی به واسطه مسئولیت هایشان برای عموم مردم ناشناخته نبودند؛ آشنایی عمیق و علاقه شما به ایشان در چه مرحله ای شکل گرفت؟

اولین مرادوات ما به بعد از انتخابات مجلس ششم بر می گردد. بعد از دوم خرداد، موج حمله به آقای هاشمی راه افتاد که در راس این حملات آقای گنجی، عبدی، عمادالدین باقی، محمد قوچانی و برخی دیگر از اصلاح طلبان بودند که در روزنامه هایشان هجمه های سنگینی به آقای هاشمی وارد می کردند. آن موقع روزنامه های دوم خردادی یا به قولی روزنامه های زنجیره ای مانند «عصر آزادگان» و «صبح امروز» در آمده بود و برای اولین بار بود که بعد از انقلاب یکسری نشریات مستقل و منتشر می شد؛ من هم در این جراید خیلی فعال بودم و مقاله می نوشتم. در آن برهه من با خط حمله به آقای هاشمی که از سوی رادیکال های دوم خردادی دنبال می شد، مخالفت کردم. مشخص ترین جدل هم با آقای عباس عبدی بود که به روزنامه ها کشیده شد. او می نوشت و من هم همینطور. بعد انتخابات مجلس ششم برگزار شد و آقای هاشمی سی ام شد و خودش کنار کشید. من مطالبی که در مطبوعات له و علیه آقای هاشمی مطرح شده بود را گردآوری کردم؛ چه آنهایی که خودم در دفاع نوشته بودم و چه آنهایی که دیگران به من پاسخ داده بودند. می خواستم مجموعه این مطالب را به صورت یک کتاب در بیاورم. منتهی پیش خودم گفتم دو طرف دعوا یعنی من و مخالفین آقای هاشمی، حرفهایمان را زده ایم؛ ولی خود آقای هاشمی که سوژه اصلی این دعواست، هیچ چیزی نگفته است. آن زمان اتهاماتی علیه ایشان مطرح می شد؛ مثلاً قتل های زنجیره ای را به ایشان نسبت می دادند؛ ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر را به ایشان نسبت می دادند؛ آن موقع یکسری مفاسد اقتصادی بود که به آقای هاشمی می گفتند شما و فرزندانان درگیرش هستید؛ قلع و قمع نهضت آزادی به ایشان نسبت داده می شد و دیگر اینکه می گفتند اینکه ولایت فقیه به این صورت کنونی درآمده، دلیلش آقای هاشمی است. این ها اتهاماتی بود که به آقای هاشمی وارد می شد.

یعنی هدفان از نوشتن کتاب «هاشمی بدون روتوش» تبریته کردن ایشان از موج هجمه های اصلاح طلبان بود؟

من نمی خواستم آقای هاشمی را از این اتهامات تبریته کنم؛ می خواستم بگویم در دهه ۶۰ چه کسی اکبر هاشمی نبوده است؟ یادم می آید آن موقع

بدون روتوش مظلوم تر بود



صادق زیبا کلام در گفت و گو با «شاهد یاران»

«هاشمی بدون روتوش» عنوان کتاب معروف صادق زیبا کلام استاد دانشگاه تهران است؛ کتابی که محصول ۵ سال گفت و گوهایی صریح، رک و بی پرده صادق زیبا کلام با آیت الله هاشمی رفسنجانی درباره انبوهی از پرسش ها، شبهات، ابهامات، شایعات و وقایع قبل و بعد از انقلاب اسلامی است. آیت الله هاشمی رفسنجانی در این کتاب به پرسش هایی درباره گذشته خود، شایعات در خصوص ثروت و فعالیت های تجاری منسوبین وی، رابطه نزدیک و علاقه عجیب مرحوم امام خمینی به ایشان، مبارزات قبل از انقلاب، تداوم جنگ بعد از فتح خرمشهر، قتل های زنجیره ای دوم خرداد و... پاسخ می دهد. صادق زیبا کلام در گفت و گو با «شاهد یاران» پشت پرده این کتاب را روایت می کند؛ این که چه سوال هایی مجال طرح نیافت و این که آیت الله هاشمی به کدام پرسش ها پاسخ نداد. مشروح این گفت و گو را در زیر می خوانید...

ایشان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام شده بودند. من رفتم از ایشان وقت گرفتم و به ایشان گفتم این کتاب در دست کار است. خب ایشان در خلال آن مقالات و دعوائی که شده بود، دورادور من را می شناختند و من را پذیرفتند.

چه زمانی ایشان را دیدید؟

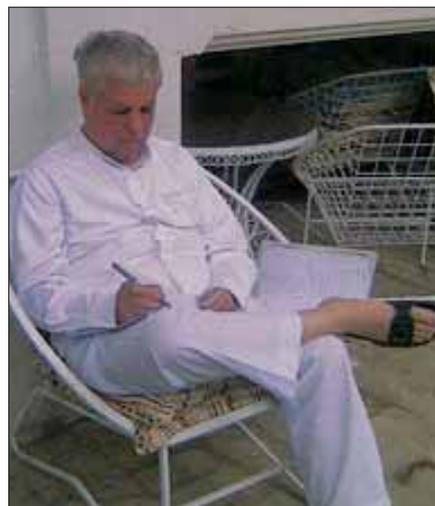
نیمه دوم سال ۱۳۷۹ بود. آقای هاشمی وقت ملاقات دادند. من در آن ملاقات گفتم این اتهامات علیه شما مطرح است و شما از خودتان هیچ دفاعی نکردید. ایشان در پاسخ گفتند: «این که چیزی می گفتم، فایده ای نداشت.» درباره ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر نیز مطالبی گفتند که نشان می داد که ادامه جنگ، ربطی به ایشان نداشت. آن موقع همه می گفتند جنگ باید ادامه پیدا کند و فقط ایشان نبودند. من به آقای هاشمی گفتم: «اینهایی که شما می گوید، تاریخ تحولات کشور است و متعلق به شما نیست؛ چرا در سینه نگه داشتید؟» آقای هاشمی گفتند: «کسی مانند شما که استاد دانشگاه هستید و به مسائل تاریخ تحولات علاقمندید، باید پیگیری کنید.» گفتم: «اینها را شما می دانید نه کس دیگر» و بعد ایشان حاضر شدند با هم مصاحبه کنیم. یعنی اجازه مصاحبه دادند که حاصلش کتاب «هاشمی بدون روتوش» شد. کتاب دیگری هم که من از ایشان خواستم تا نظر بدهند، شد کتاب «هاشمی رفسنجانی و دوم خرداد» این کتاب مجموعه ای از مقالاتی بود که من در دفاع و آقای گنجی و عبدی و دیگران هم علیه آقای هاشمی نوشته بودند. آقای هاشمی هم گفتند: «نیازی نمی بینم حتما چیزی در این کتاب بنویسم» ولی مجموعه مصاحبه را ادامه دادیم. هر اندازه که آن مصاحبه ها و گفت و گوها ادامه یافت، من بیشتر آقای هاشمی را شناختم و بیشتر متوجه شدم که واقعا آدم مظلومی است. یعنی آن تصویر و تصویری که از ایشان در سطح جامعه وجود دارد خیلی ناحق است.

ببینید برای من دو تا هاشمی رفسنجانی وجود دارد؛ یک هاشمی رفسنجانی قبل از ۸۸ و یک هاشمی بعد از ۱۳۸۸. فکر کنم این حرف جدید و تازه ای نیست. برای خیلی های دیگر هم نگاهی که قبل از ۸۸ به ایشان داشتند با بعد از این تاریخ متفاوت است. اما شاید تفاوت من با دیگران در این است که من زمینه های به وجود آمدن هاشمی بعد از ۸۸ را خیلی زودتر دیده بودم. هاشمی رفسنجانی بعد از ۸۸ برای خیلی ها جدید بود. و می گفتند: «مگر می شود این هاشمی رفسنجانی باشد؟ این یک نفر دیگر است؛ نلسون ماندلاست» ولی برای من هاشمی بعد از ۸۸ خیلی شخصیت غریب و شگفت انگیزی نبود؛ زیرا با شناختی که

از ایشان پیدا کرده بودم، تطبیق می کرد. **روال این مصاحبه چگونه پیش رفت و تا کجا رسید و چه شد که شما به چنین شناخت تازه ای از ایشان رسیدید؟**

آنها مصاحبه نبود؛ یک جورهایی گفت و گو بود. یعنی بحث و استنتاج بود. مثلا یک بار اواخر مصاحبه هایم به آقای هاشمی گفتم که «آقای هاشمی ربع قرن حدود بیست و پنج شش سال از انقلاب گذشته؛ شما به هر حال بخشی از آن بودید و حداقل در دو دهه آن یک آدم مهم بودید. اگر کسی از شما بپرسد این حکومت اگر غیر روحانی بود، چه تفاوتی با حکومت الان داشت چه می گفتید؟ در این حکومت روحانیت در همه بخش ها از جمله قوه مقننه، قضائیه و مجریه اش نقش برجسته دارد.» یاد می آید این بخش از گفت و گویمان، اواخر دوره اصلاحات و اوایل دولت احمدی نژاد انجام شد. ایشان شروع کردند به توضیح دادن تفاوت های حکومت

نکته مهمش این است که وقتی کل این مصاحبه تمام شد و قرار بود به صورت کتاب دربیاید، من نسخه آخر را دادم که ایشان بخوانند و حدس می زدم یک جاهایی را حذف کنند، اما دست نزده بودند. این ویژگی خاص این آدم را نشان می داد. من این ویژگی را سال ۸۵ و ۸۶ که کتاب «هاشمی بدون روتوش» منتشر شد را در ایشان دیدم



۲۵ ساله روحانیت. بعد من گفتم: «ولی اگر کسی از من بپرسد من می گویم شما هیچ تفاوتی با غیر روحانی ندارید؛ یعنی اگر کراواتی ها هم می آمدند، همین بود. شما روحانیون از انتقاد بدتان می آید، آنها هم بدشان می آید. شما دوست دارید تقدیس، تمجید و ستایش شوید، غیر روحانیون هم همینطور. اگر مجیز شما گفته شود، خوشحال می شوید غیر روحانیون هم همینطور هستند. شما از قدرت خوشتان می آید، آنها هم همینطور. پس فرقی با دیگران ندارید.»

نظرشان چه بود؟

نکته مهمش این است که وقتی کل این مصاحبه تمام شد و قرار بود به صورت کتاب دربیاید، من نسخه آخر را دادم که ایشان بخوانند و حدس می زدم یک جاهایی را حذف کنند، اما دست نزده بودند. این ویژگی خاص این آدم را نشان می داد. من این ویژگی را سال ۸۵ و ۸۶ که کتاب «هاشمی بدون روتوش» منتشر شد را در ایشان دیدم. یا در جای دیگر کتاب از آقای هاشمی پرسیدم «شما به عنوان یک روحانی در سال ۳۹ و ۴۰ با امام بودید و مبارزات را شروع کردید؛ آن موقع دنبال چه بودید؟» ایشان شروع کرد یکسری حرفهای شعار گونه زدن مثلا عدالت، احیای اسلام و نظایر این. بعد که حرفشان تمام شد، من تماشش را رد کردم؛ زیرا من از سال ۳۹ و ۴۰ اینها را کامل دنبال کرده بودم. بنابراین اگر ایشان به من می گفت که ما در آن سالها دنبال جمهوری بودیم من مچش را می گرفتم و می گفتم شما نمی توانستید دنبال جمهوری باشید. شما می گفتید آقای شاه ما داریم شما را نصیحت می کنیم؛ ما که نمی خواهیم حکومت کنیم و اگر چیزی می گوئیم به خاطر خودت است.

مواضع سال ۴۰؟

بله آن موقع آن مواضع را نداشتند. به ایشان گفتم: «شما الان می گوئید مواضعتان برقراری جمهوری اسلامی بوده است؛ در حالیکه اینطور نیست» ایشان در نهایت قبول کرد که آنها در سال ۱۳۴۰ و ۴۱ مثل جبهه ملی ها و ملی مذهبی ها منتقد رژیم شاه بودند و به هیچ وجه نمی خواستند حکومت شاه را تغییر دهند. اینکه آقای هاشمی نخواست هیچ یک از اینها را از کتاب حذف کند به نظرم نهایت صداقت این آدم را می رساند. اینها باعث شد که من در مصاحبه ها به تدریج متوجه شدم از نظر افکار عمومی به ایشان ظلم شده است.

این مظلومیت از کجا می آمد؟ نقش خودشان در اینکه به گونه دیگری در افکار عمومی معرفی شوند، چه بود؟

معتقدم بر خلاف تصویری که برخی ایشان را

که ایشان فقط بلد نبوده که صحبت کند. به هر حال در آنچه در دهه ۶۰ اتفاق می افتد یعنی از ۲۲ بهمن ۵۷ تا بیست دوم خرداد ۸۸، ما نمی توانیم آقای هاشمی را کنار بگذاریم و بگوئیم برخورد با نهضت آزادی به ایشان ارتباطی پیدا نمی کند؛ اعدام های آقای خلخالی و مصادره های اوائل انقلاب به ایشان ارتباطی پیدا نمی کند؛ آن رفتار با مرحوم آقای منتظری و مهندس بازرگان، اشغال سفارت آمریکا و آمریکا ستیزی به ایشان ارتباط پیدا نمی کند؛ نه به هیچ وجه این گونه نیست. اما اگر اینها را به عنوان «اتهام» علیه آقای هاشمی مطرح کنیم، من معتقدم ایشان تنها متهم این اتهامات نیستند. چه کسی نبود؟ همه هستیم. شاهد بودید وقتی آقای یزدی فوت شد، همه گفتند که دست آقای یزدی در آن اعدام ها بوده است. در اوج آن داستان ها آدمی به اسم مهندس بازرگان از آن اعدام ها انتقاد کرد. تنها کسی که

کلمه حرف حساب زده باشید، همین حرفتان بود. این را هم با عصبانیت و دلخوری و هم با بغض گفتند. این برای من ارزش دارد. منتهی من در نتیجه نزدیک شدنم با ایشان توانستم به شخصیت واقعی ایشان پی ببرم. کسی نبود که این زوایا را بشکافد و خودش بلد نبود بشکافد و واقعا از نظر آنچه که روابط عمومی یا فن بیان گفته می شود فوق العاده ضعیف بود.

یعنی می گوید در شکل گیری این فاصله هیچ تعمدی نبود و صرفا ایشان نمی توانسته خودش را آنطور که باید نشان دهد؟ به هر حال نمی توان از نقش آقای هاشمی در بسیاری از تصمیم گیری های بعد از انقلاب و در دوره ای که مناصب اجرایی بالایی داشتند به آسانی گذشت...

این همه داستان نیست؛ من نمی خواهم برای شما این تصور به وجود بیاید که همه داستان این است

بواسطه خطبه های نماز جمعه «استاد سخن» می دانستند، اتفاقا آقای هاشمی در مقام فصاحت و بلاغت آدم برجسته ای نبود. ایشان در گفتن چیزهایی که مثلا افراد خوششان بیاید، بسیار ضعیف بود. یعنی خیلی ها به خیلی چیزها اعتقاد ندارند، اما طوری مطرح می کنند که خوشایند دیگران می شود. اما آقای هاشمی برای خوشایند دیگران کمتر صحبت می کرد و یا اگر می خواست برای خوشایند دیگران صحبت کند، بلد نبود. نمی گویم قدیس بود، ولی واقعا بلد نبود طوری صحبت کند که محبوبیت پیدا کند؛ این هنر را نداشت.

یعنی فقط این عامل باعث شد تصور غیر واقعی از ایشان شکل گیرد؟

خب ببینید دلایل از اینجا شروع می شود و بعد به بخشهای دیگر می رسیم. مثلا ایشان هیچ وقت جدی و محکم به سمت انتقاد از خود نرفت. یک بار من مطلبی را بعد از ۲۲ خرداد ۸۸ به ایشان گفتم که خیلی برایم سخت بود. این مطلب را در مقاله ای نوشتم و بعد از نوشتن آن ناراحت شده بودم؛ نه اینکه پشیمان شده باشم، بلکه ناراحت بودم. به همین خاطر از ایشان وقت گرفتم که بروم بگویم: «من این را نوشتم و شما بگو که خیلی ناراحت نشدی» من دچار عذاب وجدان شدم.

آن مطلب چه بود؟

نوشتم آقای هاشمی سال ۵۸ بعد از ۱۳ آبان شعار داده شد «مرگ بر بازرگان/ پیر خرفت ایران» شما آن موقع خطیب نماز جمعه و اکبر هاشمی بسیار نیرومند و مرد شماره ۲ آن زمان بودید؛ وقتی شعار «مرگ بر بازرگان» را شنیدید تنها چیزی که به عنوان خطیب نیرومند نماز جمعه گفتید این بود که «ایشان سزاوار مرگ نیستند» در همین حد گفتید و نه بیشتر. در حالیکه شما می دانستید که ایشان حافظ قرآن و آدم متدینی بود؛ می دانستید چقدر وطن پرست بوده و به همین خاطر زندان رفته است. گفتم آقای هاشمی اگر هیچ کس دیگر این را نمی دانست، شما اینها را می دانستید. ولی شما فقط گفتید: «ایشان مستحق مرگ نیستند» آقای هاشمی چرخ زمان گشت و گشت و سی سال بعد در همان نماز جمعه و همان دانشگاه تهران گفتند «مرگ بر هاشمی» خطیب آن روز حتی به اندازه شما مایه نگذاشت. شما باز حداقل گفتید که ایشان مستحق مرگ نیستند. ولی خطیب آن روز نماز جمعه هیچی نگفت و سکوت کرد. شاید اگر شما آن روز ایستاده بودید، امروز «مرگ بر هاشمی» گفته نمی شد. گفتم آقای هاشمی ببخشید من این را گفتم؛ این حرف حقیقت دارد ولی می خواهم دلجویی کنم. بعد ایشان گفتند اگر یک



از آن اعدام ها انتقاد کرد، مهندس بازرگان بود. هیچ کس دیگر انتقاد نکرد. به آقای خلخالی برخورد و قهر کرد. در همه جای دنیا دانشجویها جزو اقلتار و لایه های پیشرو و آوانگارد هستند در ایران هم همینطور بوده است؛ ولی وقتی آقای خلخالی قهر کرد، دانشجویان دانشگاههای تهران و شهرستانها راهپیمایی کردند و آن تنها راهپیمایی بعد انقلاب بود که هم مارکسیستها و بچه مسلمانان و هم حزب توده و هم طرفداران مسعود رجوی و چریک های فدایی خلق در آن حضور داشتند و در حمایت از خلخالی راه پیمایی کرده و اعلام کردند اگر آقای خلخالی به دادگاه انقلاب برنگردد و اعدام ها را دوباره از سر نگیرد ما دادگاههای خلقی در خیابان های تهران به پا می کنیم و طاغوتی ها و مفسدین را از درختان چنار و لیعصر آویزان می کنیم. ببینید در این فضا اعدام ها صورت می گیرد. بله اکبر هاشمی رفسنجانی هم یکی از موثرین بود، ولی آدم باید کمی انصاف داشته باشد و بگوید چه کسی از آن اعدام ها دفاع نمی کرد؟ به غیر از مهندس بازرگان چه کسی بعد از فتح خرمشهر گفت جنگ باید متوقف شود؟ نه آقای خاتمی گفت؛ نه آقای میرحسین و نه آقای مرحوم منتظری. منطقی هم نبود کسی این را بگوید. اتفاقاً مهندس بازرگان غیر منطقی می گفت. زیرا ارتشی که در حال پیروزی است، نباید جنگ را متوقف کند. ما در فتح خرمشهر ۲۱ هزار اسیر عراقی را گرفتیم. کدام ارتش وقتی این تعداد اسیر می گیرد، جنگ را متوقف می کند؟ منتهی خیلی چیزها بعد از فتح خرمشهر تغییر کرد؛ عراقی ها تا آخرین فشنگ را در خاک خود می جنگیدند. همه حرف من به عبدی و گنجی و اینها این بود که من نمی گویم این اتهامات شما به هاشمی وارد نیست؛ می گویم وارد است؛ منتهی سوالم این بود که چرا فقط به هاشمی این اتهامات را وارد می کنید؟ مگر او تنها بوده است؟ چه کسی نبوده است؟ همه موافق اعدام های خلخالی و ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر بودیم. الان کاسه کوزه ها را سر هاشمی نشکنیم. منتهی آقای هاشمی در حیات خودش خیلی ضروری نمی دید آن تصویر سیاه و کدوری که در برهه ای نسبت به او وجود داشت را تغییر دهد. حدس می زنم شاید در دل آقای هاشمی این دغدغه و نگرانی بود که اگر من بخواهم آن تصویر را پاک کنم، آن وقت خیلی چیزها زیر سوال می رود و با زیر سوال رفتن آنها امام زیر سوال می رود و شاید ایشان می گفت بگذار تصویر من کدر بماند اما امام زیر سوال نرود. زیرا یک بار به امام می گوید که شما نگو که آتش بس و قطعنامه ۵۹۸ را قبول کردم؛ ما

می گوئیم و شما ما را دعوا کن. برای من یقین است که بین رفتن آبرو و حیثیت خودش و اینکه خدشه ای به امام وارد نشود، ایشان قطعاً اولی را انتخاب می کرد که آبروی خودش سکه یک پول شود؛ ولی خدشه ای به امام وارد نشود.

چه رفتارهایی از ایشان به تدریج باعث شد جایگاه مردمی شان دستخوش تغییر شود؟

بخشی از این تجزیه و تحلیل روانشناسانه بود که من ارائه دادم و بخشی هم به این بر می گردد که آقای هاشمی ذاتاً آدم قسی القلب و بی رحمی نبود. بارها و بارها در صحبتهایی که می کردیم و دعوایی که پیش می آمد، اشک در چشمانش می آمد. درست مانند یک دختر ۱۶ - ۱۷ ساله اشک در چشمانش جمع می شد. ایشان که دیگر نمی خواست برای من فیلم بازی کند. اگر در

ایشان هوش بسیار و استعداد خیلی زیادی داشت. معتقدم اگر درس خوانده بودند و مثلاً پزشکی می خواند از پرفسور سمیعی بهتر می شد؛ اگر علوم سیاسی می خواند از خیلی های دیگر سرآمدتر می شد. واقعا خیلی باهوش بود و من معتقدم امام با هوشی که داشتند متوجه استعداد ایشان شده بودند

تلویزیون بود، می گفتیم می خواهد سر مردم کلاه بگذارد؛ یا اگر نماز جمعه بوم، می گفتیم عوام فریبی می کند؛ ولی دیگر صادق زیبا کلام چه دارد که در برابر او اشک در چشمانش پر شود؛ بارها و بارها این اتفاق می افتاد. خیلی رقیق القلب بود و واقعا آزارش به مورچه هم نمی رسید. برخی وقتها در مسائل سیاسی می ایستاد ولی واقعا آدم رقیق القلبی بود. اهل بغض، کینه و انتقام نبود. از آدمها دلخور می شد اما دنبال این نبود که انتقام بگیرد. ذاتاً آدم معتدل و میانه رویی بود.

نقش تحولات اجتماعی و سیاسی در شکل گیری شخصیت آقای هاشمی چه اندازه بود؟

ببینید ذات آقای هاشمی به رنگ اعتدال و میانه روی بود. ولی در جاهای دیگری که امواج تندروی و رادیکالیزم بود، آن موج آنقدر قوی بود که ایشان را هم با خود می برد. وگرنه

وقتی شما به عقب و دوران قبل و سالهایی که ایشان مبارزه می کند و در زندان است، بر می گردید «اعتدال» و «میانه روی» را کاملاً در ایشان می بینید. مثلاً روحانیونی که در زندان بودند، اغلب به خاطر همکاری با سازمان مجاهدین به زندان افتاده بودند؛ مانند آقای دین پرور، مرحوم آقای طالقانی، مرحوم منتظری و آقای مهدوی کنی؛ به هر حال سازمان مجاهدین یک الگو در دهه ۵۰ بود. بعد که داستان های مارکسیسم به وجود آمد، یک نظر خیلی تندری به مجاهدین به وجود آمد که موتلفه و آقای بادامچیان این روش را داشتند. از نظر این طیف، مبارزه با مجاهدین و مارکسیستها از مجاهدت علیه رژیم شاه واجب تر بود. به اعتقاد این طیف کارهایی که مجاهدین و مارکسیستها کردند، خنجر از پشت بوده است و با اینها مبارزه کردن واجب تر از مبارزه کردن با شاه است. این اختلاف بعد از انقلاب هم ادامه یافت. اما نکته جالب این است که برخی از روحانیون هم همین نظر را داشتند که مبارزه با چپ ها و مجاهدینی که مارکسیست شدند، واجب تر از مبارزه با رژیم شاه است. اما آقای هاشمی اعتدال و میانه روی را پیش گرفت؛ یعنی حاضر نشد تایید کند که مبارزه با مارکسیست ها، واجب تر از رژیم شاه است. گفت رژیم شاه همچنان اولویت اصلی ما برای مبارزه است؛ ولی مانند گذشته با اینها همکاری نمی کنیم. یعنی یک راه اعتدال و میانه روی را پیش گرفت. گفت که دیگر با سازمان مجاهدین و حتی آنهايي که همچنان مسلمان مانده اند مانند رجوی و ابریشم چی و غیره همکاری نمی کنیم. این مشی اعتدالی آقای هاشمی بود. درست است که آقای هاشمی بعد از انقلاب در قبال اعدام ها سکوت کردند، ولی بعد از انقلاب و در سال ۵۸ و اوج جریانهای رادیکالیزم، هیچ سخنرانی از ایشان پیدا نمی کنید که بگوید این مجازات اعدامی که برای اینها تعیین کردیم، حق است و باید همسرانشان و بچه هایشان را هم اعدام کنیم.

آقای هاشمی چه ویژگی داشتند که بقیه نداشتند؟

ایشان هوش بسیار و استعداد خیلی زیادی داشت. معتقدم اگر درس خوانده بودند و مثلاً پزشکی می خواند از پرفسور سمیعی بهتر می شد؛ اگر علوم سیاسی می خواند از خیلی های دیگر سرآمدتر می شد. واقعا خیلی باهوش بود و من معتقدم امام با هوشی که داشتند متوجه استعداد ایشان شده بودند. مثلاً من خیلی وقتها خیلی چیزها را روی نمی شد بگویم و قروم قروم می کردم. همان قروم اول را که می گفتم، ایشان می گفت: «من ناراحت نمی شوم شما اگر می خواهید این را بگویید...» در حالی

آدام اسمیت تبدیل کند. از این بابت خیلی ناکام ماند.

اگر بخواهیم ایشان را با یکی از شخصیت های تاریخی مقایسه کنید با چه کسی قیاس می کنید؟

من ایشان را با علی امینی، احمد قوام السلطنه و شخصیت های استخوان دار قبل از انقلاب که در برابر شاه می ایستادند و سعی می کردند آنچه را که خیر و صلاح مملکت بود، انجام دهند قابل قیاس می دانم. اگر میزان آزادگی ایشان برای لیبرالیسم و آزادی بیشتر بود با دکتر مصدق مقایسه می کردم؛ ولی درصد ترکیب آزادی خواهی در ایشان به اندازه مصدق نبود؛ بیشتر اندازه قوام و علی امینی بود.

اگر بخواهید نگاهتان به آقای هاشمی را از آغاز تا پایان حیاتشان جمع بندی کنید، به چه تصویری می رسید؟

معمولا کسانی که کتاب تاریخ می نویسند، می گویند ما جهت گیری نکردیم و بر اساس مدارک و مستندات تاریخی نوشتیم. کسانی هم که می خواهند درباره شخصیت های سیاسی حرف بزنند، باز همین را می گویند. من اصلا اینطور نیستم و نسبت به آقای هاشمی بی طرف نیستم و به شدت به ایشان علاقمند هستم.

علاقه تان در نتیجه شناختن بیشتر ایشان شکل گرفت؟

دو اتفاق افتاد که من نسبت به ایشان خیلی علاقمند شدم؛ یکی اینکه هر اندازه که جلوتر رفتم و بیشتر ایشان را شناختم، متوجه شدم آن هیولای عامل قتل های زنجیره ای و ... نبوده است. بخشی هم متوجه شدم واقعا آدم معتدل و میانه رویی است. یک دلیل دیگر مظلومیتش بود. ایشان واقعا مظلوم بود. این مظلومیت هم علاقه من را به ایشان دوچندان کرد و هم مرا عصبانی کرد که آقای هاشمی از خودت دفاع نکردی. معتقدم هر چه زمان می گذرد، شان ایشان بالاتر خواهد رفت. مدتها بود پی برده بودم ایشان نمی توانسته آمریکا ستیز بوده باشد. ایشان قیلا و اصالتا به آمریکا ستیزی اعتقادی نداشت. نه الان که سال ۹۶ است؛ بلکه معتقدم ایشان سال ۶۰ هم آمریکا ستیز نبود. بالاترین دلیل هم مک فارلین است. یک گفت و گو با ایشان کردم که حاضر نبود سر این مسئله حرف بزند. ولی من دنبال این بودم که چه شد انقلاب، آمریکا ستیز شد؟ یک گفت و گوی نیم ساعته و چهل دقیقه با ایشان انجام دادم و قرار شد که مجموعه این گفت و گوها جمع شود می خواستم چیزهایی از زبانشان بشنوم. ولی یکی بیشتر نشد و بعد هم که ایشان فوت کردند.

همان شکنجه ای است که تحمل می کردم تا مخفیگاه مجاهدین و پولهایی را که برای نهضت کنار گذاشته بودیم را لو ندهم.

آقای هاشمی بعد از پایان دولت احمدی نژاد چه آرزویی را دنبال می کرد؟

بعد از ۸ سال دوره آقای احمدی نژاد، ایشان مثل مرغی که از قفس بیرون آمده باشد واقعا به پرواز درآمده بود تا مملکت دوباره به ریل پیشرفت بر گردد.

آقای هاشمی در رسیدن به چه اهدافی ناکام ماندند؟

آقای هاشمی تنها شخصیت جمهوری اسلامی بود که کلنگ دستش گرفت تا اقتصاد ناکارآمد دولتی ایران که میراث پهلوی ها بود را نابود کند و به جایش اقتصاد آزاد آدام اسمیت را که در

که برخی وقتها شما یک چیزهایی را به برخی می گویند، آخرش هم متوجه نمی شود. به تعبیری «ف» می گفتم، ایشان تا فرحزاد می رفت. آدم فوق العاده باهوشی بود و امام به شدت او را قبول داشت. این مسئله از جمله چیزهایی بود که از لابلای صحبت های آقای هاشمی غیر مستقیم بیرون می آمد. مثلا ایشان در نقل مطلبی می گفت: «یک بار حاج احمد آقا مطلبی را به امام گفتند، امام قبول نکردند. آقای موسوی اردبیلی گفتند، امام قبول نکردند. فردایش که من به امام گفتم، امام سکوت کردند، فهمیدم امام به زور قبول کردند.» این نشان می داد چه اندازه علاقه دارد. زمانی است که شما یک نفر را دوست دارید زمانی هم هست شما یک نفر را هم دوست دارید و هم فوق العاده به امانت و درستی قبول دارید وقتی هم هست که شما یک نفر را خیلی دوست دارید و هم امانتداری و پاکی اش و هم هوشش را قبول دارید؛ امام هر سه این ها را در آقای هاشمی دیده بودند. فوق العاده ایشان را هم دوست داشتند و هم قبول داشتند. من باهوش بودن آقای هاشمی را از خیلی ها که از نزدیک با او کار کردند شنیده ام.

به نظر برخی ها مواضع ایشان بعد از ۸۸ در راستای همان تفکر سازندگی ایشان بود. یعنی صرفا فشارهای سیاسی که از سوی دولت احمدی نژاد بر او وارد می شد، محرک اصلی نبوده؛ درست است؟

بله دقیقا اینطور است. فکر می کنم اگر کسی بخواهد به آقای هاشمی از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۶ برای آن شصت سال نمره دهد باید به صورت کارنامه ای ببیند. دهه ۴۰ یک درس بود و بعد از ۴۴ تا ۵۰ یک درس؛ همکاری با سازمان مجاهدین، زندان و شکنجه، یک درس است و دوران انقلاب یک درس دیگر. یک زمانی به دنبال سازمان مجاهدین رفت چون فکر می کرد این کار به ایران کمک می کند؛ زمانی رفت دنبال امام و ۱۵ خرداد به ایران فکر می کرد. زمانی کارنامه سیاه استعمار را نوشت زمانی درباره امیر کبیر نوشت چون فکر می کرد به ایران کمک می کند. من فکر می کنم آنچه آقای هاشمی بعد از ۸۸ کرد، آگاهانه و عالمانه بود. می دانست چه می کند. معتقد بود این ایستادگی، به اعتدال و میانه روی کمک می کند و نمی گذارد انقلاب و آینده کشور اسیر تندروی و رادیکالیسم شود. اگر شما به آقای هاشمی می گفتید آقای هاشمی این کارهایی که شما می کنید و موضوعی که می گیرید، یعنی چه؟ می گفت یعنی همان مبارزه ای که سال ۵۲ داشتم

فکر می کنم اگر کسی بخواهد به آقای هاشمی از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۶ برای آن شصت سال نمره دهد باید به صورت کارنامه ای ببیند. دهه ۴۰ یک درس بود و بعد از ۴۴ تا ۵۰ یک درس؛ همکاری با سازمان مجاهدین، زندان و شکنجه، یک درس است و دوران انقلاب یک درس دیگر

ترکیه، مالزی، هند، چین، برزیل و آرژانتین درستی خود را نشان داده است، برقرار کند. معتقدم آقای هاشمی فهمیده بود اقتصاد ناکارآمد دولتی باید نابود شود و جایش اقتصاد آزاد آدام اسمیت بیاد. با این تفاوت که از سال ۶۸ که ایشان رئیس جمهور شد و کلنگ دستش گرفت تا اقتصاد دولتی ناکارآمد را خراب کند عنصر فساد هم اضافه شده بود. یعنی آن موقع، اقتصاد دولتی ناکارآمد بود و بعدها به اقتصاد دولتی ناکارآمد و فاسد بدل شد. بنابراین ایشان ناکام ماند. آقای هاشمی ترجیح داد به جای درگیر شدن، عقب نشینی کند و بر این اساس در دور دوم ریاست جمهوری، مثل آدمی که یکسری پیشروی کرده و مواضع را به تدریج از دست می دهد، عقب نشینی کرد. فکر کنم بزرگترین شکست ایشان این بود که نتوانست اقتصاد ناکارآمد دولتی و فاسد را به اقتصاد درست

مانند امیر کبیر بود



سید محمود دعایی / مدیر مسئول روزنامه اطلاعات

بودند و عمده کار هم به عهده شهید باهنر و آقای هاشمی بود. در این حرکت فرهنگی، من با منش آقای هاشمی آشنا شده و خود را مدیون ایشان می‌دانم. بعدها که کار مبارزه جلوتر رفت، محدودیت های بیشتری برای مبارزان اعمال شد و من هم ناچار به مهاجرت شدم. زیرا متوجه شدم لو رفته ام اما تصویری از من نداشتند؛ چراکه مامور ساواک سراغ مرا از خودم گرفت. بعد از این اتفاق، به عراق رفتم. آن زمان امام به من گفتند: «شما امکان چاپ و تکثیر دارید؟» گفتم: «بله». دوستان گفتند که امام اعلامیه ای داده اند و بهتر است آن را نشر دهید. به ایران برگشته و آن اعلامیه را منتشر کردم. صدور و انتشار این اعلامیه با جشن های شاهنشاهی همزمان شده بود و هیچ کس جرات مخالفت نداشت. در آن زمان تنها روحانیت بودند که اعتراض و مخالفت کرد. آقای هاشمی در این باره اعلامیه ای صادر کردند و من آن را منتشر کردم و قرار شد از طریق پست آن را پخش کنیم. بعد از انتشار اعلامیه ها، دوستی از اصفهان در صدد بود اعلامیه ها را برای بازار ببرد؛ اما توسط ساواک دستگیر شد و زیر شکنجه، آقای هاشمی رفسنجانی را لو داد و آقای هاشمی را دستگیر کردند. ایشان در بازجویی ها گفتند اطلاعی از اعلامیه ها ندارد و به نحوی به من پیام دادند. من دوباره مخفیانه به عراق رفتم. در عراق با راهنمایی حاج آقا مصطفی از موج رادیو بغداد برنامه ای اجرا کردیم و بعد ها به دلیل موفقیت کار، موج مستقلی بنام صدای روحانیت را گرفتیم. این برنامه بین ۴۰ تا ۴۵ دقیقه در روز و در دو نوبت پخش می شد و هدایت این برنامه به دست آقای هاشمی رفسنجانی و حاج احمد آقا بود.

آقای هاشمی رفسنجانی یک تجربه داشت که روحانیون دیگر کمتر داشتند و آن سفر به آمریکا بود. آن زمان آقای محمد هاشمی در آمریکا تحصیل می کردند و آقای هاشمی به بهانه دیدار با ایشان، به آمریکا رفتند و با راهنمایی ایشان سعی کردند جامعه آمریکا را به درستی بشناسند. آقای هاشمی به جاهایی رفتند که هیچ کس نرفته بود و سپس به اروپا رفتند. هدفشان از این سفرها نیز شناسایی اپوزیسیون خارج از کشور بود. تشکل های اسلامی و غیر اسلامی را شناسایی کرده و با سعه صدر با آنها جلسه و ملاقات داشتند و همه را تحت تاثیر بینش خود قرار دادند. چنانکه اغلب تشکلهای ایرانی، در آن زمان از آیت الله هاشمی خواستند آنجا بماند و

سال های ابتدایی مبارزه، شماری از مبارزین بر انجام کار فرهنگی اصرار داشته و به این نتیجه رسیده بودند که باید بخشی از مبارزه را در بستر انتشار نشریه ها دنبال کنیم. اخوان حجتی کرمانی، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید باهنر و آقای منتظری از جمله این دوستان

از سالیان دور این افتخار را داشتم که در محضر آیت الله هاشمی باشم. حضور من در قم با آغاز نهضت امام خمینی (ره) همزمان شد. آن موقع شاگردان حضرت امام، دسته های مبارزاتی را آموزش می دادند و من افتخار داشتم در گروه آقای هاشمی قرار بگیرم. در



مسیری که برای انقلاب و نظام درست تصور می‌کردند، کوتاه نیامد.

هدف او توسعه و آبادانی ایران بود، هدفی که از شناخت آیت‌الله هاشمی از شخصیت‌های برجسته تاریخ همچون امیرکبیر نشأت می‌گرفت. ایشان دارای تفکری پایدار و

بغرنجی که گروه‌های مختلف در دوره‌های متفاوت برای ایشان به وجود می‌آوردند و گاه شکست ظاهری ایشان را نیز به دنبال داشت، همواره صبر و استقامت را پیشه می‌کرد و با استعانت از خداوند متعال، هیچ‌گاه از راهی که برای پایداری و سربلندی ملت برگزیده



باثبات بوده است، تفکری که براساس آموزه‌های اسلام و امام و با درک تجربه‌های تاریخی این سرزمین ایجاد شده بود. تجربه‌ای که درس‌های تاریخی را نیز در خود داشت. نقشی که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در انقلاب و نظام اسلامی داشت، سبب شده بود که این شخصیت، در نظر مقام‌ها و شخصیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز از اهمیت و جایگاه رفیعی برخوردار باشد. حسن نیت ایشان سبب شده بود که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به‌عنوان تکیه‌گاه و میانجی برای کشورهای منطقه مطرح باشد. بسیاری از کسانی که اکنون در سیاست و در حوزه اجرایی کشور حضور دارند، در کنار ایشان رشد کرده‌اند. امروز انتظار می‌رود علاقه‌مندان و یاران آیت‌الله هاشمی رفسنجانی مسیر ایشان را ادامه بدهند و همچون این فقید، در مسیر خواست امام و انقلاب و نظام حرکت کنند و در حرکت در مسیر توسعه ایران، همچون آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از هیچ کوششی دریغ نکنند.

با توجه به نقشی که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در انقلاب و نظام داشت، ایشان بیشترین رازها را در سینه خود داشت، رازهایی که نیازمند برخورداری از تحمل بسیار بالا بود. تاریخ نشان داد که این تحمل در ایشان بود، تحملی که سبب شد آیت‌الله هاشمی در حساس‌ترین لحظات تاریخ معاصر ایران، مورد اتکا و توجه امام خمینی(ره) باشد

بود، دور نشد. راهی که تداوم راه امام و حفظ و بقای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بوده است. صبر و استقامت و سعه صدر ایشان زبازد بود و تا آخرین لحظه ایشان از

می‌گفتند: «اگر شما در خارج از کشور بمانید، می‌توانید محور همگان باشید» ایشان پس از اروپا به سوریه و سپس عراق رفته و بعد با لباس غیر روحانی به نجف آمدند و پس از ملاقات عادی با حاج آقا مصطفی بود که آقای هاشمی مجلس شدند. من خاطره دیدار آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با امام را هرگز فراموش نمی‌کنم. این دو بزرگوار پس از سالها همدیگر را ملاقات کردند. در آن دیدار آقای هاشمی از وضعیت داخل تحلیلی ارایه کرد. آقای هاشمی گفت: «می‌دانم اگر به ایران برگردم، زندان می‌روم؛ ولی می‌خواهم برگردم» لحظه خداحافظی این دو نفر دیدنی و فراموش‌نشدنی بود؛ زیرا یار عزیز امام می‌خواست به وسط آتش برود.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی حساس‌ترین نقش‌ها را در دوران انقلاب و بعد از آن بر عهده داشت و به بهترین نحو توانست از عهده این وظایف بر بیاید، نشان دهد که انتخاب امام(ره) بسیار درست و حاکی از واقع بینی آن مرد بزرگ بوده است. با توجه به نقشی که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در انقلاب و نظام داشت، ایشان بیشترین رازها را در سینه خود داشت، رازهایی که نیازمند برخورداری از تحمل بسیار بالا بود.

تاریخ نشان داد که این تحمل در ایشان بود، تحملی که سبب شد آیت‌الله هاشمی در حساس‌ترین لحظات تاریخ معاصر ایران، مورد اتکا و توجه امام خمینی(ره) باشد. مرحوم هاشمی رفسنجانی هنگام تشکیل شورای انقلاب بویژه در ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، جایگاه برجسته‌ای داشت و همین امر سبب شده بود که ایشان، به همراه شهیدان مطهری و بهشتی، نقش بسزایی در هدایت اعتراض‌ها و اعتصاب‌های انقلابیون بر عهده داشته باشند که در نهایت به سرنگونی رژیم شاهنشاهی منتهی شد. در دوران حساس مسئله جانشینی رهبری انقلاب که در اواخر عمر امام(ره) حادث شد، ایشان و آیت‌الله خامنه‌ای تکیه‌گاه امام(ره) برای آینده نظام و انقلاب بودند. از این‌رو بود که امام(ره) تأکید داشتند این دو شخصیت، همیشه با هم، در کنار و یار و یاور هم باشند.

چه در دوران حیات امام و چه پس از آن، آنچه رفعت جایگاه و شخصیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را عیان کرد، اعتدال، میانه روی و دوری از تصمیمات شتاب زده بود که جزو وجوه برجسته شخصیت ایشان بود. ایشان در برابر هجمه‌ها، توطئه‌ها و شرایط



غلامعلی دهقان عضو شورای مرکزی حزب اعتدال و توسعه این که یک حوزوی ۵۰ سال پیش ضرورت مطالعه تاریخ را با گوشت و پوست و خون خود درک کرده و بعدها در کوران بحران ها هم دست از خاطره نویسی روزانه بر نمی دارد را بسیار قابل تامل می داند. او معتقد است یکی از مواردی که به آیت الله هاشمی رفسنجانی قدرت پیش بینی رویدادها را می داد همین مطالعه تاریخ بود. مشروح گفت و گوی شاهد یاران با دهقان را در زیر می خوانید...

شباهت‌ها و تفاوت‌ها با امیر کبیر

غلامعلی دهقان فعال سیاسی
و مدرس تاریخ روایت می کند

تاریخ ایران است. در ایران باستان ما بزرگمهر حکیم را داریم که در دوره پادشاهی انوشیروان، منشا خدمات زیادی شد. بعد از اسلام، صاحب ابن عباد وزیر خوش فکر دربار دیلمیان که دوران مسئولیت او نیز پر بار بود. خواجه نظام الملک دیگر بزرگمرد تاریخ ایران در دوره سلاجقه است که او هم مرد بزرگ و حکیمی بود. در مقطعی که ایرانیان گرفتار حمله مغول شده بودند، خواجه نصیر طوسی در قامت یک فقیه و حکیم، منشا خدمات زیادی شد. پنجمین فرد از این دسته، میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر) و ششمین حکیم مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی است.

منظورتان از حکیم چیست؟

حکیم به این معنا که می دانستند چه می خواهند و چه می کنند؛ می دانند هدفشان چیست و چگونه باید به این هدف رسید. این در سیاست بسیار مهم است و از این منظر آقای هاشمی جزو فرزندان و حکیمان ایران پس از اسلام بود. تاکید این بزرگان علم آموزی بود؛ به دنبال کارهایی بودند که علم را در کشور گسترش دهند؛ مدرسه بسازند. علم نزد اینها منزلت داشت و تلاش می کردند همه را به سمت دانش آموزی سوق داده و از فقر علمی دور کنند. مثلا خواجه نصیر، نظامیه و رصدخانه درست کرد؛ بزرگمهر در ایران باستان تلاش کرد بزرگان کشور و سیاستیون را به سمت حکمت سوق دهد؛ مرحوم امیر کبیر دارالفنون تاسیس کرد و عده ای از فرزندان کشور را برای تحصیل علم به خارج فرستاد و کوشید اساتیدی از اتریش و بلژیک به کشور بیاورد؛ زیرا می خواست کشور را از روس و انگلیس دور کند. مطبوعات را امیر

می گیرد. آقای هاشمی سعه صدر و ظرفیت بسیار بالایی داشت و هم قبل از انقلاب و هم بعد از آن همواره به میانداری شهره بود. برای نمونه در سال های ۵۲ و ۵۳ که اختلاف میان بنی صدر و دکتر ابراهیم یزدی در خارج از کشور بالا می گیرد، اختلافات را حل کرد. یکی دیگر از نکات برجسته زندگی ایشان این بود که «دنیا دیده» بودند. ایشان به حدود ۲۵ کشور سفر کرده اند. خانم فاطمه هاشمی صبیبه ایشان تعریف می کردند که: «در سفر به کشورهای اروپایی، یکی از اولین جاهایی که آیت الله هاشمی ما را می برد، کتابفروشی ها بود.» این خیلی هم زیباست و هم جالب که یک روحانی و معمم در فراسوی مرزها، برای بازدید قبل از هر جای دیگر به کتابفروشی ها می رود. ما در عالم سیاست دو تیپ شخصیتی داریم. کسانی که زندگی خودشان را دارند و در کنار آن کار سیاسی می کنند و دسته دیگر که واقعا برای سیاست زندگی می کنند. دسته دوم دارای فکر، ایده و جهان بینی هستند و تلاش می کنند هر جا که باشند، جامعه را به سمت خیر، صلاح، خوشبختی و سعادت پیش ببرند. قطعاً آقای هاشمی از دسته دوم بود و برای ایران ایده و آرزو داشت.

آقای هاشمی رفسنجانی در جوانی کتاب امیر کبیر (قهرمان مبارزه با استعمار) را تالیف کردند که از علقه و قرابت فکری ایشان به میرزا محمد تقی خان فراهانی و اصلاحات و ایران دوستی اش حکایت داشت؛ بسیاری آیت الله هاشمی رفسنجانی را امیر کبیر زمان خود می دانند؛ این تشابه چقدر مقرون به واقعیت است؟

به نظر من آقای هاشمی جزء شش حکیم برجسته

آیت الله هاشمی رفسنجانی یکی از معدود شخصیت هایی است که هر کس درباره ایشان دیدگاه خاصی دارد؛ به عبارتی هر کسی از ظن خود درباره آیت الله هاشمی رفسنجانی دیدگاهی دارد یا یک بخش از زندگی سیاسی ایشان را برجسته می داند. در نگاهی کلی کدام ویژگی آیت الله هاشمی رفسنجانی برای شما قابل تامل است؟

مرحوم آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی بی تردید یکی از شخصیت های محوری و کلیدی انقلاب اسلامی ایران است. ایشان شخصیتی ذوجهین داشتند و نمی توان در مجال های کوتاه به ابعاد مختلف شخصیت و حیات سیاسی ایشان پرداخت. آقای هاشمی در کوران مبارزات ملتی بزرگ ساخته شد که قابل تکرار نیست؛ بر این اساس می توان گفت مادردهر، دیگر کمتر فرزندی مانند ایشان به دنیا خواهد آورد. در نگاهی کلی می توان گفت آنچه آیت الله هاشمی رفسنجانی را در چنین جایگاهی تعریف می کند، ویژگی های شخصیتی، مسئولیت ها و کنشگری های ایشان در ۶ دهه مبارزه و سیاست ورزی است. یکی از ویژگی هایی که همگان به آن اذعان داشتند، هوش بسیار بالای آیت الله هاشمی رفسنجانی بود. ایشان در خاطراتشان می گویند در اوائل طلبگی در قم، یعنی زمانی که ۱۵-۱۶ ساله بودند، «الفیه ابن مالک» را از بر داشتند. «الفیه ابن مالک» هزار بیت شعر عربی است که ابن مالک کل صرف و نحو عربی را در آن آورده است. آقای هاشمی «الفیه ابن مالک» را ظرف ۲-۳ سال حفظ کرده بود و به همین دلیل از یکی از بزرگان قم هم هدیه ای



پیشرفت کشور نیازمند داشتن دانشگاه های بزرگ است. در قضیه احداث مترو، یکی از علمای طراز اول کشور در دهه ۶۰ اعلام مخالفت کرد؛ او هم شخصیت بزرگی بود و جایگاه رفیعی داشت ولی می گفت: «ما چه نیازی به مترو داریم؟ مترو باعث می شود شهر شلوغ تر و شهر نشینی بیشتر شود؛ ما نیازی به مترو نداریم.» این دیدگاه از سوی عالمی مطرح می شد که اتفاقاً از مبارزین هم بود اما اگر قرار بود آن دیدگاه غالب شود، امروز تهران با چه وضعیتی رو به رو بود؟ الان همه می گویند: «مگر می شد مترو نداشت؟ همه شهرهای بزرگ مترو دارند» اما زمانی که آقای هاشمی موضوع را کلید زد، مخالفت هایی مطرح شد. بر این اساس می گویم چون آقای هاشمی باید در بستر یک جامعه سنتی حرف می زد و عمل می کرد، ارزش کارش اگر بیشتر از حکمای ۵ گانه نباشد، کمتر هم نیست. چون قطعاً در دوران آن بزرگان، چیزی به نام تعارض سنت و مدرنیسم نداشتیم. البته در دوره امیر کبیر با ورود اولین پدیده های مدرنیسم در ایران که نمونه آن همان آبله کوبی بود، تعارضاتی بین جامعه سنتی و امیر وجود داشت؛ اما به شدت و حدت دوران آیت الله هاشمی رفسنجانی نبود. به همین دلیل آقای هاشمی به عنوان نماد مبارز سیاسی عقل گرا، توانست جامعه ای را که می توانست هم به سوی دین زدایی و سکولار برود و هم به سوی قشری گری متمایل شود را به راه سومی هدایت کند که هم پیشرفتهای جامعه بشری را داشته باشد و هم بخواهد سنت های پالایش شده، درست و عقلانی را حفظ کند. به همین دلیل کار آقای هاشمی به عنوان نماد این نوع روحانیت بسیار قابل احترام و بزرگداشت است.

برداشت شما از نوع نگاه آیت الله هاشمی رفسنجانی به امیر کبیر چه بود؟

اینکه یک روحانی ۳۳ ساله در سال ۴۵ در یک روستای دنج و خلوت نوق روی یکی از شخصیت های ملی و تاریخی ما کار تحقیقاتی کند، نشان می دهد آقای هاشمی در میان حوزویان ما بی نظیر بوده است. زیرا معمولاً مطالعات حوزویان ما روی فقه، حقوق، منطق و اندکی هم فلسفه متمرکز است و متأسفانه کمتر به مطالعه تاریخ می پردازند. برای همین است در سال ۵۶ زمانی که مرحوم شریعتی به روحانیون انتقاداتی وارد می داد، حضرت امام می گویند: «شما می گوئید که روحانیت در برخی از ابعاد ضعیف است؛ خوب چه اشکال دارد شما به روحانیون تاریخ یاد بدهید» در فضایی اینچنین، اینکه طلبه ای ۲۹ ساله کتاب «القضیه الفلستینی» (سرگذشت فلسطین) اثر «اکرم زعیتر» را ترجمه می کند، نشان دهنده نبوغ وی

مرحوم آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی بی تردید یکی از شخصیت های محوری و کلیدی انقلاب اسلامی ایران است. ایشان شخصیتی ذوووجهین داشتند و نمی توان در مجال های کوتاه به ابعاد مختلف شخصیت و حیات سیاسی ایشان پرداخت. آقای هاشمی در کوران مبارزات ملتی بزرگ ساخته شد که قابل تکرار نیست

آقای هاشمی، پایان دادن به جنگ بود و بعد از آن نهضت سازندگی. یادمان نرود در سالهای ۶۷-۶۶ هر محله تهران حدود ۵ ساعت خاموشی داشت و کشور دوره سختی را می گذراند. در دوره سازندگی خیلی کارها انجام شد تا زیر ساخت ها ترمیم شده و کشور به روال عادی برگردد.

شباهت آیت الله هاشمی رفسنجانی با ۵ حکیم دیگر به خصوص امیر کبیر را گفتید؛ وجه افتراق آیت الله هاشمی رفسنجانی با این بزرگان به ویژه امیر کبیر چه بود؟

به نظر بنده کار آیت الله هاشمی رفسنجانی سخت تر از آن ۵ بزرگ دیگر بود. نمی گویم کار آنها آسان بود؛ بالاخره خواجه نصیر در قرن هفتم کار سختی داشت یا خواجه نظام الملک یا امیر کبیر. اما کار آقای هاشمی سخت تر بود؛ زیرا بالاخره در ایران انقلاب شده بود و این انقلاب در سالهای ۵۷ تا ۶۰ مدعیان زیادی داشت و اینکه انقلاب باید به کدام سمت حرکت کند، محل نزاع شد. مجاهدین خلق که بعدها به منافقین معروف شدند راهی را می رفتند و بنی صدر راه دیگری؛ حزب توده هم که رهبرانش از خارج ایران آمده بودند، راه دیگری می رفتند. آنها کمونیسم بین الملل را ارائه می دادند و البته موفق نبودند؛ زیرا جامعه ایرانی نمی توانست راه آنان را برود. همان اول انقلاب شعارهایی داده می شد که «راه ما راه علی است/ برو گمشو کمونیست» که نشان می داد این گروه بین مردم پایگاهی ندارد. آقای هاشمی به همراه شماری از روحانیون پر نفوذ و روشنفکر که پایگاه مردمی خوبی هم داشتند، به اهمیت علم پی برده بودند و بر خلاف دیدگاه های متحجر و سنت زده، باور داشتند



کبیر وارد ایران کرد و «وقایع اتفاقیه» را منتشر کرد. با خرافات مبارزه کرد. در آن دوره عده ای حتی آبله کوبی (واکسیناسیون) را حرام می دانستند و عده ای می گفتند هرکس آبله کوبی کند، جنی می شود و عوام هم برای پرهیز از جنی شدن، از کار بسیار ضروری و دوراندیشانه خود را بر حذر می داشتند. وقتی این موضوع را به اطلاع امیر کبیر رساندند، او گفت هر کس آبله کوبی نکند، باید پول بدهد. در تاریخ آمده است که پولدارها حاضر بودند پول دهند، ولی به زعم خود جنی نشوند. این وضعیت فرهنگ ما در دوران امیر کبیر بود. سالهای زیادی هم از آن زمان نگذشته است. امیر کبیر سال ۱۲۲۵ هجری شمسی صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار بود؛ یعنی ۱۷۶ سال پیش. آیت الله هاشمی هم موسس و بنیانگذار دانشگاه آزاد اسلامی بود. وقتی در سالهای ۶۲-۶۳ استارت آن در خطبه های نماز جمعه زده شد، کمتر کسی فکر می کرد بعد از ۳۵ سال چنین نتیجه ای داشته باشد؛ میلیون ها نفر در آن تحصیل کرده اند و هزاران نفر در این مجموعه مشغول کارند. نمونه دیگر کارهای آیت الله هاشمی، مترو است که استارت آن را نیز در نماز جمعه زده و ذهن جامعه را آماده کردند؛ زمان و انرژی گذاشتند تا بودجه اولیه آن تامین شود و امروز اثرات نیک این پدیده را می توان دید. شاید امروز شکل گیری و فعالیت دانشگاه آزاد اسلامی و مترو خیلی بدیهی به نظر بیاید، اما نباید فراموش کنیم این پروژه ها در جامعه سنت زده ای کلید خورد که با هر مقوله نویی به سادگی برخورد نمی کرد و گاه جنبه دینی و مذهبی هم به آن می داد. یکی دیگر از نقش های برجسته

است و سه سال بعد کتاب امیر کبیر را می نویسد. برای دریافت عمق و ارزش کار آیت الله هاشمی رفسنجانی باید به فضای ۵۱ سال پیش برگردیم؛ در آن صورت ارزش کار ایشان را نه تنها به عنوان یک حوزوی بلکه به عنوان یک مورخ درک می کنیم. وقتی این کتاب را می خوانید، می بینید آقای هاشمی چقدر بر تاریخ اوائل قرن نوزده میلادی اشراف داشته است. وقتی این کتاب را می خوانیم، می فهمیم در روسیه چه کسی به قدرت رسیده است؟ در انگلیس چه خبر است؟ می بینم ایران در روابط بین الملل، ملعبه قدرتهای جهانی شده است. اول انگلیس ما را به سمت جنگ با روس تزاری هل می دهد و بعد پشت ما را خالی می کند و ما احساس می کنیم باید به سمت فرانسوی ها برویم. اما بعد ناپلئون با تزار روس نیکولای اول در تیلسیت قرارداد امضا کرده و فرانسه پشت ما را خالی می کند و آن موقع ما دوباره از انگلیس تقاضای کمک می کنیم. این نکته قابل توجهی است ۵۱ سال پیش یک طلبه ۳۳ ساله نسبت به تاریخ اوائل قرن نوزده میلادی چنین اطلاعات دقیقی داشته باشد؛ این موضوع برای خود من هم باعث تعجب بود. بیره نیست اگر بگوییم یکی از دلایلی که به آیت الله هاشمی رفسنجانی بینش و آینده نگری می داد، مطالعه کتابهای تاریخی و درک درست از جغرافیای سیاسی بوده است. از طرف دیگر وقتی این کتاب را می خوانیم، می بینیم آقای هاشمی چه عشقی به امیر کبیر دارد. امیر کبیر مثل هر شخصیت تاریخی دیگر، مصادره فکری، جناحی و سیاسی شده است. آقای هاشمی رفسنجانی در جایی ضمن اینکه نقل قولی از کتاب فریدون آدمیت درباره امیر کبیر می آورد، اما فکر و اطلاعاتی که آدمیت درباره امیر کبیر می دهد را نقد می کند. زیرا آقای هاشمی می خواهد تصویر درستی از مرحوم امیر کبیر ارائه دهد. آدمیت این سوال را مطرح می کند که وقتی ناصرالدین شاه می خواهد از تبریز به تهران بیاید، پول سفر چگونه تهیه می شود؟ آدمیت اینجا یک دیدگاهی مطرح می کند اما آقای هاشمی می گوید این دیدگاه هم وجود دارد که این پول را میرزا تقی خان امیر کبیر از طریق یک تاجر تبریزی مسلمان تامین کرده است نه از کسانی که با سفارت و کنسول انگلیس ارتباط داشتند. آقای هاشمی این کتاب را در سال ۱۳۴۵ نوشت و ۱۲ سال بعد انقلاب شد. در زمان نگارش کتاب کسی در خواب هم نمی دید آقای هاشمی روزی رئیس جمهور این کشور شود؛ ولی ایشان تلاش کردند در دوره ای که مسئولیت داشتند، مانند امیر کبیر باشند. یکی از نکاتی که آقای هاشمی در این کتاب مطرح می کند این است

که امیر کبیر به دنبال اصلاحات دینی بود. آقای هاشمی می گوید که امیر کبیر یک انسان مذهبی بود؛ ولی مذهبی عقلگرا، نه متعصب و سنت زده. آقای هاشمی می گوید مذهبی یعنی کسی که نخواهد کشورش را تحت تسلط بیگانه قرار دهد. امیر کبیر هم این را نمی خواست و به شدت با روس و انگلیس برخورد می کرد. حتی وقتی می خواست از اروپا معلم به ایران بیاورد به آقای میسیو جرالده که اروپا را خوب می شناخته می گوید برای شیمی و فیزیک از اتریش معلم بیاور. امیر کبیر می خواست کشور زیر یوغ قدرت های خارجی نباشد و نفوذ بیگانگان در کشور کمتر شود؛ ما می بینیم در دوران امیر کبیر این نفوذ کمتر شده و بعد از او مجدداً بیشتر می شود. کتاب امیر کبیر نوشته آیت الله هاشمی رفسنجانی در مجموع

درک درستی از جامعه ایرانی داشت و انسان با انصاف و سالمی بود که از میان توده های مردم برخاست و کارهای بزرگی کرد؛ هرچند که نیمه تمام ماند. به نظر آقای هاشمی بسیاری از کارهای امیر کبیر را به اتمام رساند و برای همین بود در میان چهره های تاریخ ایران آقای هاشمی را جزو آن شش نفر حکیم می گذارم. یکی دیگر از مشابهت های آیت الله هاشمی رفسنجانی و امیر کبیر، خرافه زدایی بود. همان طور که در زمان امیر کبیر درباره واکسیناسیون خرافات وجود داشت، در دوران معاصر هم تعصبات کوری وجود داشت که آقای هاشمی با آن مخالفت می کرد. مثلاً اوایل برخی از آقایان درباره شرعی بودن یا نبودن ساختمان چند طبقه بحث هایی داشتند. شهید مطهری در کتاب «مقتضیات اسلام و زمان» می گوید: اولین



کتابی خواندنی است. بعد ۵۱ سال این کتاب هنوز گیرا و جذاب است و اطلاعات ما را نسبت به عصر ناصر به خصوص چهار سال صدارت امیر کبیر و جنگهایی که منجر به عهدنامه های گلستان و ترکمنچای شد، بیشتر می کند. ما امیر کبیر را می بینیم که آقای هاشمی معتقد است اگر یک مجتهد روشنفکر و عاقل در آن زمان بود، همان کارهای امیر را انجام می داد. البته ممکن است آدم های مقدس مآب و سنت زده برخی از کارهای امیر کبیر را نپسندند و مثلاً پرسند چرا چهار تا مسجد به ضرابخانه تبدیل شده است؟ آقای هاشمی این را هم نقد می کند و می گوید ای کاش امیر این کار را نمی کرد. می گوید لابد این کارش حکمتی داشته. یا مثلاً امیر کبیر نسبت به عزاداری ها خیلی حساس بود و حتی توصیه می کند شعرهای درستی انتخاب شود تا هر حرفی به خورد مردم داده نشود. این ها همه نشان می دهد امیر کبیر

بار که میکروفن آمد منبری ها از آن استفاده نمی کردند و می گفتند: «بوق شیطان است». زمان امیر کبیر ما این همه وسواس، حساسیت و اصطکاک میان مدرنیته و نگاه های سنت زده را نمی بینیم. حضرت امام در جایی فرمودند فقه جواهری و فقه سنتی ما پویاست. اینجا هم آقای هاشمی نقش کلیدی داشت. زمانی که آقای هاشمی ریاست مجلس شورای اسلامی دوم را داشت، میان شورای نگهبان و مجلس دوم بر سر قانون کار اختلاف نظرهای جدی به وجود آمده بود. در فقه شیعه اگر طرفین معامله راضی باشند، جهت معامله هم درست باشد معامله درست است. اما در قانون کار باید کارگر حق بیمه، مرخصی استعلاجی و مزایایی از این قبیل داشت. متأسفانه با نگاهی که در دهه ۶۰ حاکم بود، عده ای می گفتند یک شخص ثالث به اسم دولت آمده و در رابطه کارگر و کارفرما دخالت کرده و

نژاد، آقای هاشمی رفسنجانی چه نوشته است. موضوعی که در این خاطره نویسی ها بسیار جلب توجه می کند، روایت بدون تحفظ واقعیات و رخدادهاست. ایشان حتی مطالبی را نوشتند که می دانستند ممکن است علیه خودشان از آن ها استفاده شود...

آقای هاشمی رفسنجانی در حقیقت دنبال الگو سازی بودند؛ به دنبال این بودند تا افراد دیگر هم با حوصله خاطرات خود را یادداشت کنند. آقای هاشمی رفسنجانی تاریخ را جدی می گرفت و می خواست همه به این باور برسند. حضرت امام در سال ۵۶ به طلبه ها توصیه کردند تاریخ یاد بگیرند. زیرا همان طور که در مثل ها آمده، ملتی که از گذشت ایام درس نگیرد، از هیچ معلمی نمی آموزد. تاریخ، انسان را عمیق می کند و دائم

ساخت و او را به دنیا معرفی کرد، مسئولیت ها و سیاست ورزی ایشان بود. قطعا آقای هاشمی سیاستمدار با هوشی بود و آن هوش بیشتر جنبه وراثتی و شخصیتی داشت. وقتی ایشان در ۲۹ سالگی راجع به فلسطین یا امیر کبیر کتاب نوشته است، احتمال می دادم در ایران خبری شود و به اعتقاد من آینده را می دید و برایش الگو پردازی می کرد. این خیلی مهم است که کسی در روزگار سیطره آمریکا، درباره امیر کبیر بنویسد. نکته بعدی این بود که آیت الله هاشمی رفسنجانی، انسان تنگ نظری نبود که بگوید فقط حوزه علمیه؛ فقط ایران یا فقط تهران. سال ۵۴ به بسیاری از کشورها سفر کرد و همین سفرها ذهنشان را بازتر کرد. این سفرها باعث شد با سپهر فکری و فرهنگی کشورهای دیگر آشنا می شود. وقتی آقای هاشمی سال ۶۲ در نماز جمعه بحث مترو را علنی کرد، به این دلیل بود که متروی لندن و پاریس را دیده بود؛ فهمیده بود که نمی شود یک شهر بزرگ و ده میلیونی که روز به روز جمعیتش بیشتر می شود را بدون مترو اداره کرد. اینها همه حاصل دورنگری آقای هاشمی بود. سفرهای آیت الله هاشمی رفسنجانی، پشتوانه فکری ایشان برای اداره کشور را تقویت کرد. در پایان باید تاکید کنم تمجید و تقدیر خیلی خوب است ولی فراتر از این تقدیرها، باید رویه بزرگان را مورد بررسی قرار بدهیم. این که چرا آقای هاشمی درباره امیر کبیر نوشت؟ چرا سال ۴۵ کتاب سرگذشت فلسطین را ترجمه کرد؟ این چراها به فهم یک شخصیت سیاسی کمک می کند. نکته دیگر اینکه بالاخره هر شخصیتی همانطور که نقاط مثبت دارد، قابل نقد هم هست. آقای محسن هاشمی در مصاحبه ای این نقد را به پدرشان وارد می دانستند که باید نسبت به برخی از آدمها سخت گیرانه تر عمل می کرد؛ ولی ایشان اهل بخشش بودند. ممکن است از دید فرزند ایشان، نقص باشد، ولی این ویژگی برای جامعه ای که رو به رشد است، قابل تحسین است. آقای هاشمی به افراد میدان می داد و ممکن بود آن افراد هم اشتباه کنند. اشتباه، دلیل بر بد بودن انسانها نیست. ایشان با بزرگواری می بخشید. چندی پیش همایشی با موضوع آیت الله هاشمی رفسنجانی و هشت سال دفاع مقدس در تهران برگزار شد که افراد مطلع، دور هم جمع شدند و از نقش و تاثیر آیت الله هاشمی گفتند؛ به نظر من این همایش ها باید در موضوعات و زمینه های دیگر تکرار شود. برای نمونه خوب است همایشی درباره آیت الله هاشمی رفسنجانی و خاطره نویسی برگزار شود تا شاید انگیزه ای شود و دیگران هم خاطره هایشان را بنویسند. چرا که آیندگان، تاریخ را می جویند.

می گوید کارفرما باید شرایط را رعایت کند و این غیر شرعی است. اینجا بود آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس وقت نامه ای به وزیر کار نوشتند و گفت و گوهایی هم با حضرت امام انجام دادند. امام هم گفتند دولت اسلامی مطلقه است و می تواند هر شرطی بگذارد. یعنی کارگر که نمی تواند سرش را زمین بگذارد و بمیرد؛ بلکه باید حقوقش رعایت شود. آقای هاشمی و امثال ایشان در دهه ۶۰ فقه حکومتی را گسترش دادند و بعد هم مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شد. بعدها هم رهبر معظم انقلاب آقای هاشمی رفسنجانی را رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کردند.

تاریخ نگاری و تاریخ نویسی آقای هاشمی هم در نوع خود قابل تامل است...

بله؛ شاید یکی دیگر از تفاوت های آیت الله هاشمی با آن ۵ حکیم دیگر، همین خاطره نویسی است. در دوران معاصر و بعد از انقلاب بزرگانی داریم مانند حجت الاسلام ناطق نوری، ری شهری و مرحوم صادق طباطبایی که خاطرات خودشان را کم و بیش نوشته اند. ولی این خاطرات نهایتا در ۲-۳ جلد و به صورت مقطعی نوشته شده است. اینکه کسی سالیان سال شبانه روز درگیر امور اجرایی، سفر، ملاقات، جنگ و... باشد اما هر روز خاطراتش را بنویسد، خیلی عجیب است. یعنی از سال ۶۰ در بحبوحه ترور، انفجار و بحران های مختلف، این قدر ظرفیت داشتند که در پایان هر روز خاطراتشان را بنویسند. نکته قابل تامل این است که خودشان هم می نوشتند و این خاطرات به دست خط خودشان است. این رویه از استعداد و ظرفیت بالای آقای هاشمی حکایت دارد. در دل این خاطرات هم نکته های بسیار جالب و قابل تاملی وجود دارد. مثلاً من وقتی خاطرات سال ۶۴ را می خواندم، تازه متوجه عبور شجاعانه بچه های بسیج از اروند شدم یا توضیحات ایشان درباره کربلای ۵ و خطوط دفاعی عراق را با خطوط دفاعی آلمان در سواحل نورماندی در ۱۹۴۵ مقایسه کردم و واقعا شگفت زده شدم که چقدر شاهکار بوده است. دقیق وارد جزئیات مسائل شده و توضیح داده اند و به اعتقاد من یکی از بهترین منابع برای تحلیل و شناخت رخدادها بعد از انقلاب اسلامی است و به جرات می توان گفت کسی را نداریم که از سال ۶۰ در کوران حوادثی چون جنگ قرار گرفته باشد و همه رخدادها را هم بنویسد. امیدوارم انتشار خاطرات آیت الله هاشمی رفسنجانی همینطور ادامه پیدا کند چون ایشان تا یک شب قبل از رحلتشان هم خاطراتشان را نوشته بودند. به ویژه که همه می خواهند بدانند در ۸ سال دولت آقای احمدی

کتاب امیر کبیر نوشته آیت الله هاشمی رفسنجانی در مجموع کتابی خواندنی است. بعد ۵۱ سال این کتاب هنوز گیرا و جذاب است و اطلاعات ما را نسبت به عصر ناصری به خصوص چهار سال صدارت امیر کبیر و جنگهایی که منجر به عهدنامه های گلستان و ترکمنچای شد، بیشتر می کند

هم در حال تکرار است. به اعتقاد من اگر آقای هاشمی قدرت پیش بینی بالایی داشت، به این دلیل بود که تاریخ ایران و اسلام را خیلی خوب خوانده بود. بر همین اساس سرنوشت کشور بعد از هشت ساله احمدی نژاد را به خوبی پیش بینی کرده بود. به اعتقاد من وقتی آقای هاشمی خاطراتش را روزانه می نویسند، می خواهد اهمیت تاریخ را گوشزد کند. اما با کمال تأسف تاریخ خوانی، قاعده نشده است. در حالی که هر موضوعی، چه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمونه کمابیش مشابهی در تاریخ دارد.

دستاردهای دیگر آقای هاشمی در راه توسعه ایران چه بود؟

شخصیت آقای هاشمی همان طور که ابتدای بحث گفتم، تک بعدی نبود. مقایسه آقای هاشمی با حکمایی که اشاره کردم، بیشتر از منظر فرهنگی بود. ولی آنچه از آقای هاشمی چهره ای ملی

روحانی سیاستمدار



غلامحسین کرباسچی / دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی

نکته‌های راهگشایی را مطرح می‌کردند. آقای هاشمی یک شخصیت روحانی بود؛ به عنوان یک سیاستمدار روحانی و روحانی سیاستمدار به مسائل نگاه می‌کرد. به دلیل هوش و آفری که داشت و دوران تحصیلی پرثمر که در محضر استادان حوزه علمیه گذرانده بود، نگاه سطحی به موضوعات نداشت. دیدگاه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایشان از عمق مبانی فقهی و شرعی سرچشمه می‌گرفت. متأسفانه ما نظریه‌پردازان زیادی داریم که خیلی هم صحبت می‌کنند، اما چون بعد از انقلاب وارد مسائل سیاسی و اجرایی شده و بعضاً مسئولیت‌هایی به عهده گرفتند، سابقه تحقیق و بررسی کامل در حوزه‌ها را نداشتند. سابقه تحصیلات و ورود به مسائل فقهی و دینی بسیاری از مسئولان ما در رده‌های نسبتاً بالا، به دوران انقلاب باز می‌گردد و به خاطر اینکه بسیار سریع وارد مسائل سیاسی و اجرایی شدند، فرصت تحقیق کامل در مبانی دینی نداشتند و بنابراین گاهی اوقات مسائل را سطحی و شعاری نگاه می‌کنند. آقای هاشمی این گونه نبود؛ مبانی دینی ایشان بسیار عمیق و در حد اجتهاد حوزه‌ای بود. از این رو به مسائل متفاوت با روحیه‌های شعاری نگاه می‌کرد.

آقای هاشمی برای بهره‌گیری از تمام دیدگاه‌هایی که می‌توانست به رشد جامعه بینجامد، استفاده می‌کرد و تلاش داشت بعد از تطبیق این نظریات با اسلام، آن را در جامعه پیاده کند. ایشان بر بخش‌هایی از مسائل اخلاقی و عرفانی تمرکز می‌کرد که می‌توانست اثرات عملی برای مردم داشته باشد. از این منظر، مفهوم «بی‌اعتنایی به دنیا» این نبود که نان خشکی بخوریم و بگوییم به دنیا کاری نداریم. «بی‌اعتنایی به دنیا» در نگاه آقای هاشمی این بود که تلاش کنیم؛ ولی هنگام مصرف، اولویت را به خود ندهیم. سیره عملی‌شان هم همین بود.

ایشان قبل از انقلاب هنگامی که هنوز مسئولیتی نداشتند، تلاش‌های اقتصادی زیادی کردند. از جمله در جنوب قم در منطقه‌ای که به نام سالاریه شناخته می‌شود، با چند شریک دیگر چند پلاک خریدند. زمین گرفتند و شهرک‌سازی کردند. بعد هم بخشی را فروختند و حدود هزار پلاک را هم به طلاب و مستضعفان واگذار کردند. پلاک‌ها هم عمدتاً ۴۰۰-۳۰۰ متری بود و جزو خانه‌های اشرافی به حساب می‌آمد. یادم هست یکی از فرزندان ایشان از پدرش گلایه کرد این همه زمین در قم داشت و همه را بخشید و برای خودمان

مفید بود. اکنون هم کتب فقهی شیخ مفید، به عنوان مرجع قابل رجوع و استناد است. به نظر من، زندگی و حادثه ارتحال آقای هاشمی با زندگی و درگذشت شیخ مفید از برخی جهات مشابهت دارد.

■ نگاه هاشمی به دین

نگاه آقای هاشمی به موضوعات دینی و سیاسی، منحصر به فرد بود. ممکن است در شرایط کنونی کتاب یا مجموعه نظریات مدونی از نظریات آقای هاشمی در زمینه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... نداشته باشیم، اما ایشان آثار زیادی دارند که قابل استناد است؛ ایشان سال‌ها مباحث فقهی و نظرات سیاسی را در نماز جمعه مطرح کردند؛ ایشان اولین کسی است که در زندان، آیات قرآن را با زندگی عینی جامعه تطبیق داد و بعدها آن را تکمیل کرد. تفسیر ۱۵ جلدی ایشان از قرآن، بسیار راهگشاست. باید توجه داشت این تفسیر در شرایطی نوشته شد که آقای هاشمی در زندان بود و زندانیان آن دوره به قرآن دسترسی نداشتند؛ اما ایشان بخشی از قرآن را حفظ بودند و سایر زندانیان از جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله العظمی منتظری

بیش از هزار سال قبل، در شیعه شخصیتی به نام شیخ مفید داشتیم که استاد سید مرتضی و شیخ طوسی بود. ایشان تنها یک فقیه نبود و در عین فقاقت یکی از استادان علم کلام محسوب می‌شد که نوعی نوگرایی در شیعه به شمار می‌آمد. یکی از ویژگی‌های ایشان، این بود که با مخالفان نیز گفت‌وگو می‌کرد و مسائل را با بحث، استدلال و اقناع پیش می‌برد.

شیخ مفید، شخصیت بسیار جامعی داشت که حتی علمای اهل سنت نیز به ایشان احترام می‌گذاشتند. ایشان در ۷۲ سالگی از دنیا رفت و در تشییع پیکر ایشان هم به روایتی ۸۰ هزار نفر حضور داشتند. درگذشت شیخ مفید، شیعیان را دچار شوک کرد؛ جامعه احساس ناراحتی کرده و این سؤال مطرح بود که «بعد از شیخ چه باید کرد؟» معروف است که روی مزار ایشان نوشته‌ای یافتند که چند بیت در رثای ایشان بود و یکی از آن ابیات این بود: «ان كنت قد غیبت فی جلدت الثری فالعلم و التوحید فیک مقیم»؛ به این معنا که «اگر تو در زیر خاک پنهان شیدی، خداشناسی و علم تو پایدار است» اتفاقاً همین هم شد و تا قرن‌ها، نگاه حاکم بر فقه شیعه، نگاه شیخ

گاه مدعی نبود قدیس یا مستثنی است، به چشم تجربه‌اندوزی به این موضوعات نگاه می‌کرد. آقای هاشمی با همین روال جامعه را جلو آورد تا هم مردم و هم جامعه به رأی خود احترام بگذارند. جمله‌ای که این اواخر گفتند مبنی بر اینکه «حالا می‌توانم راحت بمیرم» به

را تصحیح می‌کند. بنابراین صلاح نیست چیزی را بر مردم تحمیل کنیم.» براساس این دیدگاه، ممکن است در شرایطی با تبلیغات یا جوسازی مردم را به اشتباه بیندازد- کما اینکه این اتفاق هم افتاد- اما وقتی آثار انتخاب اشتباه را می‌بینند، دیدگاه و آرایشان اصلاح

حفظ نکرد. زهد در نگاه و رفتار آقای هاشمی معنی منفی و تنبلی نداشت. زهد واقعی در کنترل مصرف فردی خود شخص بود. هاشمی بشدت در تلاش بود که به مردم کمک کنیم تا بهتر زندگی کنند.

■ نگاه هاشمی به توسعه و سازندگی

آقای هاشمی قبل از انقلاب، سفرهای متعددی به امریکا، اروپا و کشورهای چوین ژاپن داشت. سفرهایشان هم گاهی چند ماهه بود و با سفرهای چندروزه توریستی فرق می‌کرد که فقط به بازدید از چند نقطه توریستی ختم شود. ایشان زندگی مدرن و رفاه در آن کشورها را دید و خواستار ایجاد این رفاه در کشور بود و بر همین اساس بر «توسعه» تأکید اکید داشت. همین اثر را در نگاه شهید بهشتی می‌بینیم که به واسطه زندگی چند ساله در آلمان با زندگی، مردم و مسائل فرهنگی آنجا آشنا بود. این نگاه، با دیدگاه برخی از ما فرق دارد که معتقدند چون دنیا موقت است، نباید به آن توجه کرد. متأسفانه روحیات ایام جنگ هم هنوز در برخی از ما مانده است و فکر می‌کنیم چون در جبهه‌ها در کانتینر زندگی می‌کردیم، الان هم می‌شود همان گونه زندگی کرد. یا چون فکر می‌کنیم مسئولیت چهار ساله داریم و بعد می‌رویم، استدلال می‌کنیم چرا برای چیزی که برای ما نخواهد ماند، باعث نام ننگ خود بشویم. اما آیت‌الله هاشمی تأکید داشتند ما می‌رویم، اما مردم و نسل‌های آینده می‌خواهند در این کشور زندگی کنند. در واقع دیدگاه آقای هاشمی به یک سری مبانی اعتقادی و اخلاقی صرف محدود نبود؛ بلکه در تلفیق با ایده‌هایی که از دیگران گرفته بود در قالب عمران، سازندگی، آبادانی در زندگی مردم جاری می‌شد. همان گونه که می‌بینیم، این دیدگاه در جامعه اثرگذار بود و امروز حتی کسانی که مخالف برخی نظرات سیاسی آقای هاشمی بودند، دنبال سازندگی و توسعه هستند.

■ نگاه هاشمی به انتخابات و رای مردم

آقای هاشمی اعتقاد داشت اداره پایدار کشور با حضور واقعی مردم امکانپذیر است؛ نه با شعار. بخشی از این حضور در مراسم و راهپیمایی‌هاست، اما حضور تعیین کننده شرکت در انتخابات است. آقای هاشمی بیانی داشت به این مضمون که «معدل افکار عمومی در شرایط معمولی، هیچ وقت اشتباه نمی‌کند و حتی اگر زمانی بد انتخاب کند، بالاخره خودش



خاطر تجربیات مردم بود که جامعه را به این بلوغ رسانده که در انتخابات شرکت کرده و فعالانه جامعه را به روال خوبی هدایت کنند.

■ نگاه هاشمی به اقتصاد

ایشان به تجربه و دانش بشری در زمینه مباحث اقتصادی بها می‌داد و در کنار مباحث ارزشی و دینی، تخصص‌ها را نادیده نمی‌گرفت. به تولید ثروت و بالا بردن درآمد ملی و رفاه عمومی معتقد بود و توزیع فقر در جامعه را مثبت نمی‌دانست. حل مسائل و مشکلات اقتصادی را در گرو ارتباط سازنده و جدی با اقتصادهای برتر جهان می‌دانست و انزوای اقتصادی و در لاک خود خزیدن را توصیه نمی‌کرد. گام اول توسعه را رشد رفاه و درآمد عمومی می‌دانست و شعارهای سیاسی توسعه یافتگی را بدون چنین برون‌دادی مؤثر نمی‌دانست. معتقد بود اگر بتوانیم مردم را توانمند سازیم که زندگی‌شان را اداره کنند و محتاج کوپن و یارانه برای امرار معاش نباشند، امر توسعه سیاسی تسهیل و حتی ناگزیر خواهد بود و کسی نمی‌تواند یک جامعه مستغنی را با انسداد سیاسی اداره کند. اگر دعوای سیاسی در جامعه گذران زندگی را بر مردم سخت کند، توقع رشد و توسعه سیاسی از یک جامعه فلاکت‌زده توقع بجایی نیست و به جایی نمی‌رسد.

می‌شود. این رویه که به رشد پایدار جامعه می‌انجامد، تأثیرگذارتر از آن است که با این استدلال که حضور فلان فرد صلاح نیست، صلاحیت او را رد کنند. آقای هاشمی ایمان داشت که افکار عمومی در نهایت بهترین تصمیم را می‌گیرد و بر همین اساس می‌گفت همه حرف‌هایشان را بزنند و در نهایت مردم قضاوت و انتخاب کنند. در نهادهای تصمیم‌گیر نیز، بنا را بر رأی‌گیری می‌گذاشت. در جلسات استدلال می‌کرد و نظرات خود را می‌گفت، اما تحکم نمی‌کرد و در پایان حتی اگر همه موافق بودند، باز هم می‌خواست رأی فیزیکی داده شود. در انتخابات مختلف هم وقتی فکر می‌کرد حضورش تأثیرگذار است، شرکت می‌کرد. برداشت‌شان در انتخابات سال ۸۴ این بود که حضورشان باعث وحدت می‌شود؛ بارها هم اعلام کرد اگر همه روی یک نفر اجماع کنند، او هم حمایت خواهد کرد. اما به رغم حضور ایشان، این اتفاق نیفتاد و بعد خسارت‌هایش را دیدیم. زمان تشکیل مجلس ششم هم فکر می‌کرد حضورش در مجلس مؤثر است و کاندیدا شد؛ اما جوی ساخته شد و ایشان برای احترام گذاشتن به رأی مردم، کنار رفت. فکر کردند وقتی به عنوان منتخب سیم وارد مجلس شود، در مجلس هم اتفاق نظری روی ایشان نیست و نمی‌تواند اثرگذار باشند. آقای هاشمی هیچ

خلوت و جلوت سال های آخر



دکتر غلامعلی رجایی در گفت و گو با «شاهد یاران» روایت می کند

دکتر غلامعلی رجایی از مشاوران آیت الله هاشمی رفسنجانی بود که در سال های اخیر همراه همیشگی ایشان بوده است. او از رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام ناگفته و خاطرات زیادی دارد که به تناسب زمان برخی از آنها را روایت کرده است؛ همکاری او با آیت الله هاشمی از زمان جنگ تحمیلی آغاز شده و در این اواخر به عنوان یکی از مشاوران نزدیک او بوده است. دکتر رجایی در بحث شناخت مرحوم هاشمی حرف های زیادی برای گفتن دارد. گفت و گوی شاهد یاران با وی چند سال آخر حیات مرحوم هاشمی را دربرمی گیرد. اینکه روابط ایشان با جریان های سیاسی و مردم چگونه بوده و با چه طرقی از وضعیت مردم مطلع می شده است.

گرچه مسئولیت هایی در حوزه تبلیغاتی و فرهنگی جبهه داشتیم اما روابطم با شخصیت ها مستقل از مسئولیت هایم بود. زمان جنگ مثل الان نبود، خودمان با مقامات ارتباط می گرفتیم. ارتباطات خیلی ساده و به دور از تشریفات و پیچیدگی های امروزی بود. مثلاً من خودم ۱۲ الی ۱۳ بار امام (ره) را ملاقات کردم. دستخطی دارم که امام زیرش چیزی نوشته و آن را چاپ کرده ام.

سطح مسئولیتیم در زمان جنگ طوری نبود که وقتی آقای هاشمی به جبهه می آید، ایشان را ببینم. فرماندهان با ایشان تماس داشتند. یادم نمی آید شبهای عملیات هم ایشان را دیده باشم. چون به دلیل مسئولیتیم شبهای عملیات در سنگرهای معمولی بودم و ایشان را نمی دیدم. تا اینکه در سال ۱۳۹۰ به دلیل نقدی که به آقای احمدی نژاد وارد می دانستم، دولت وی از من شاکی شد. آن موقع در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی بودم. من را خواستند و گفتند: «احمدی نژاد را نقد نکن» من قبول نکردم. گفتند: «پس جایی را پیدا کن و منتقل شو و یا بازنشسته شو» آن موقع حدود ۵ سال بود که من مشاور آقای محسن رضایی در مجمع تشخیص مصلحت بودم. اما مدیران دولت احمدی نژاد آنجا هم نگذاشتند فعالیت کنم. من تسویه حساب کردم و بیرون آمدم. حدود سه ماه بعد خبر

وسیعی با نیروهای مختلف جامعه داشته باشد. بنده هم این فرصت و سعادت را داشته ام که به طور مشخص از دوران دفاع مقدس فرصت دیدار و گفت و گو با ایشان را داشته باشم. گاهی در مجالس خصوصی تر با ایشان دیدار می کردم و گاهی هم نشست ها و دیدارهایی برای ایشان تنظیم می کردم. مثلاً از جبهه به دیدارشان می رفتم. گاهی خودم وقت ملاقات می گرفتم و گاهی رزمندگان را برای دیدار با آقای هاشمی به مجلس شورای اسلامی می بردم. در آن زمان که در جبهه حضور داشتید مسئولیت تان چه بود؟

شما از مشاوران آقای هاشمی بودید که سال های آخر حیات ایشان را از نزدیک لمس کرده اید، آشنایی شما با آقای هاشمی از کجا آغاز شد و چگونه به مشاورت ایشان منتهی شد؟

آقای هاشمی از نزدیکترین اشخاص به امام خمینی و از مردان اصلی انقلاب بودند و به همین دلیل در نشست ها و مجامع زیادی حضور داشتند و ایشان را می دیدم. علاوه بر این ایشان به دلیل جایگاه خاصی که در ساختار سیاسی و اجرایی کشور داشت، در همه موضوعات مهم کشور مشارکت داشت و این سبب می شد که دایره ارتباط بسیار



توسط برخی دوستان به آقای هاشمی رسید. ایشان مرا خواستند رفتم و با ایشان ملاقات کردم و از من خواستند با ایشان همکاری کنم. آن موقع به خاطر این که دولت احمدی نژاد روی کار بود، شرایط سختی برای ایشان برقرار بود.

چه شرایط سختی؟

مثلا به آقای هاشمی اجازه ملاقات های خارجی نمی دادند. فشار می آوردند و برخی از ملاقات ها را لغو می کردند. خود من بعد از اینکه پیش آقای هاشمی رفتم، به او این احضار شدم و آنجا به من گفتند: «ما آنجا نگذاشتیم شما کار کنید، آن وقت رفتید پیش آقای هاشمی؟» که من هم گفتم: «من برای این انقلاب زندان رفتم؛ هر جا دلم بخواهد کار می کنم.» خدا را شاکرم در دوره سختی آقای هاشمی، با ایشان همراه بودم و نه زمانی که رئیس جمهور بود یا منصب رسمی داشت. در این برهه ایشان برای من حکم مشاورت دادند و تا آخرین لحظه ای که در قید حیات بودند، تنها مشاور مستقر در دفتر ایشان بودم؛ یعنی از هشت و نیم صبح تا پنج و شش بعد از ظهر با ایشان بودم.

مستقیما با ایشان ارتباط داشتید؟

بله شاید بتوان گفت ارتباطم با ایشان روزانه بود؛ گاهی دو سه بار تلفن می زد و گاهی هفته ای چندبار تماس می گرفتم. مشاورین معمولا مستقر نمی شوند، اما من مشاور مستقر در دفترشان بودم. برای اینکه احساس می کردم نزدیکی به ایشان یک فرصت است و در این فرصت در کارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به ایشان کمک می کردم.

شما که در سال های سختی همراه ایشان بودید، ریشه صبوری آقای هاشمی را در چه می دانید؟

صبر ایشان تا حدودی منتج از شخصیت شان بود؛ مقداری را هم شرایط به ایشان دیکته می کرد و چاره ای جز صبر نداشت. وقتی احمدی نژاد می گفت ایشان را ملاقات خارجی نبرید، کار دیگری نمی شد کرد. در سال دو یا سه ملاقات بیشتر نداشت. وقتی دولت عوض شد ما گاهی هفته ای سه تا ملاقات خارجی داشتیم. آقای هاشمی در شرایط دشوار با خود کنار می آمد. مثلا وقتی به نماز جمعه رفت و شعارها را شنید، دیگر نرفت. کسی به ایشان نگفت نرو. خودشان تصمیم گرفتند که نروند. زیرا تصورشان این بود در هر نماز جمعه ای که شرکت می کند، آدمهای سازماندهی شده از یک

می کرد. آقای هاشمی می گفت: «در جهان اسلام اهل سنت اکثریت هستند و ما همانطور که باید در داخل با اهل سنت که در اقلیت هستند تعامل کنیم با جهان اسلام هم باید تعامل کنیم» معتقد بود: «ما باید در محدوده جهان اسلام، با همدیگر تعامل داشته باشیم و نباید با آنها دعوا کنیم.» مواقعی هم که در مواضع داخلی کار به دعوا کشیده می شد، می گفت: «من اهل دعوا نیستم.» اگر بخواهم عواملی که او را یاری می کرد تا به اهدافش برسد را فهرست کنم، اول به شخصیت بسیار تاثیرگذار ایشان می رسیم. دوم اینکه حضور طولانی مدت در قدرت، آقای هاشمی را واقع گراتر کرده بود. در زمان امام (ره)، ایشان دومین نفر بعد از بنیانگذار انقلاب اسلامی بود که همه از او تبعیت می کردند و هر اتفاقی پیش می آمد، به ایشان تمسک می جستند. وقتی فردی با این ویژگی و جایگاه، مناصب خود را از دست می دهد، خودش را بیشتر پیدا می کند. می شود گفت به تدریج بی آنکه از حاکمیت فاصله بگیرد، مردمی تر شد. تبادل افکار می کرد. وقتی وارد جلسه ای می شد دست می داد. اما قبلا اینطور نبود بلکه می ایستاد و صحبت می کرد. یک بار به ایشان گفتم: «محافظان باعث می شوند از مردم دور شوید» و ایشان گفت: «من خیلی دوست دارم با مردم باشم؛ اما محافظین مانع می شوند. دست خودم باشد، دوست دارم بین مردم بروم.»

آقای هاشمی تقریبا همه مناصب نظام غیر از قوه قضائیه را تجربه کرده بود که البته آن هم به ایشان پیشنهاد شده بود اما نپذیرفته بود. می گفت روحیه صدور احکام قضایی را ندارد. سابقه فعالیت سیاسی و مبارزاتی ایشان به سال ۱۳۲۷ بر می گشت؛ بنابراین چه کسی را می توان پیدا کرد که تا این اندازه تجربه داشته باشد

جایی می آیند و مانع قرائت خطبه می شوند و هم شان خطبه و هم شان ایشان رعایت نمی شود. می گفت: «من مشکلی ندارم؛ اما زمانی که شرایط مساعد شود می روم» هیچ وقت نگفت: «دیگر نمی روم» بلکه رفتنش را منوط به بهبود شرایط کرده بود و گاهی هم جزئیاتی را می گفت که نشان می داد خیلی صبور و واقع گرا است. در سیاست خارجی هم همین طور بود. با ملک عبدالله پادشاه عربستان رابطه خیلی خوبی داشت؛ به او زنگ می زد و می گفت: «بیشتر مراقب خود باشید» بحث مذاکرات را پیگیری



اگر به عنوان مشاور احساس می‌کردم که با من برخورد اداری می‌کنند، هیچ وقت سطح ارتباطم با ایشان به این سطح نمی‌رسید. در برخی موارد ایشان در یک روز دوبار به من تلفن می‌زدند. آقای هاشمی مسائل خاص خودش را داشت. مشغله‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام و دانشگاه آزاد را داشت، مراجعات زیادی داشت

که در نتیجه موضوع شیخ نمر به وجود آمده و شرایطی برقرار شده بود که ایشان مجبور شد بخاطر ارتباطی که با سعودی‌ها داشت ورود کند. یکی از مشاورین از ایشان خواسته بود دخالت کند و نامه‌ای بنویسد و بگوید این کار را نکنند. ایشان پیغام‌هایی داده بودند که کفایت نکرده بود و به دلیل اینکه احتمال می‌داد به نامه‌اش بی‌اعتنایی شود، زیر بار نرفت. آن آقا که نامش را نمی‌آورم، بیرون آمد و گفت: «من نمی‌توانم ایشان را متقاعد کنم.» اصرار کردن به ایشان اندازه داشت. البته آقای هاشمی دو ملاقات خارجی مرتبط با این موضوع هم انجام داده بودند. بعد از این مکالمه، وقتی نزد ایشان رفتم، تنها بودند. گفتم: «چنین قضیه‌ای است» و ایشان گفت: «آقای رجایی اگر نامه بنویسم، آنها قبول نمی‌کنند» گفتم: «شاید قبول نکنند؛ شاید هم موثر واقع شود.» گفتم: «آقای هاشمی شما به خاطر خدا می‌نویسید؛ اگر مقبول شد که شیخ نمر نجات پیدا کرده و اگر موثر نشد، تکلیفتان را انجام داده‌اید» مکث معناداری کردند و گفت بگویند متنی را آماده کنند. گاهی هم توصیه‌هایی به ایشان می‌شد که نمی‌پذیرفت. البته این وضعیت به ندرت پیش می‌آمد. زیرا هر چیزی را به ایشان نمی‌گفتم. فقط موارد ضروری را می‌گفتم و ایشان هم توجه داشت که ما روی آن مسائل کار کرده ایم. مثلاً من به ایشان گفتم: «آقای شجریان بیمار است». گفتند: «از طرف من بروید و سلام من را هم برسانید.» گفتم: «کفایت

این سطح نمی‌رسید. در برخی موارد ایشان در یک روز دوبار به من تلفن می‌زدند. آقای هاشمی مسائل خاص خودش را داشت. مشغله‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام و دانشگاه آزاد را داشت، مراجعات زیادی داشت. نوشته‌ها را به ماشین می‌برد و می‌خواند. گاهی در خانه می‌خواند و بر می‌گرداند. برخی چیزها را دو سه بار می‌خواند. آدم پرخوانی بود. برخی کتاب‌ها را چند بار خوانده بود. در شنیدن و قبول مشورت سعه صدر داشت. به ندرت کاری که پیشنهاد می‌کردیم را رد می‌کرد. گاهی هم خودشان چیزی می‌خواستند و می‌گفتند انجام دهید که البته خیلی کم بود. **نگاهش به مسئله مشاوره چگونه بود چه مقدار می‌پذیرفت چه مقدار نمی‌پذیرفت؟** هر دو وضعیت پیش می‌آمد. مثلاً در دوره انتخابات من و آقای حسین کمالی (دیگر مشاور) رفتیم و گفتیم: «شما الان وقت کمی دارید و باید به استانها بروید» گفتند: «نمی‌روم؛ من بروم به مردم بگویم که به من رای بدهید؟ آنها من را می‌شناسند. بعد اگر رای آوردم، می‌روم از آنها تشکر می‌کنم» گفتیم: «نمی‌شود؛ شما به چند استان از جمله استانهای محروم و اهل سنت بروید که تلقی دیگری پیش نیاید» مطمئن بودیم ایشان رای می‌آورد، اما معتقد بودیم که باید چند سفر استانی بروند. هم استدلال ایشان و هم حرف ما درست بود. اینجا چانه زدیم و بحث کردیم. مورد دیگر مربوط به مسائلی بود

چقدر به مشورت اعتقاد داشتند؟ مکانیسم‌های دریافت اطلاعاتشان چگونه بود؟

آقای هاشمی تقریباً همه مناصب نظام غیر از قوه قضائیه را تجربه کرده بود که البته آن هم به ایشان پیشنهاد شده بود اما نپذیرفته بود. می‌گفت روحیه صدور احکام قضایی را ندارد. سابقه فعالیت سیاسی و مبارزاتی ایشان به سال ۱۳۲۷ بر می‌گشت؛ بنابراین چه کسی را می‌توان پیدا کرد که تا این اندازه تجربه داشته باشد؟ تا سال ۱۳۴۰ در دوره زعامت آیت الله بروجردی فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرد و بعد در تمام مراحل همراه امام (ره) بود. از اول نهضت و در تمام مراحل سخت قبل و بعد انقلاب، نقش آفرین بوده است. از سال ۶۲ در شرایطی که کشور درگیر جنگ بود مسئولیت جنگ را به عهده داشت و در اواخر از سوی امام (ره)، حکم جانشینی فرمانده کل قوا را دریافت کرد. اینها را گفتم تا به اینجا برسیم که به چنین آدمی مشورت دادن، سخت است.

اما در عین حال هیچ کس معاف از مشورت نیست و در هر رده، سن یا موقعیتی باشد به مشورت و خرد جمعی نیاز دارد؛ آقای هاشمی هم مستثنی نبود. منتهی هر کسی نمی‌توانست به ایشان مشورت دهد. زیرا اول باید سیستم فکری آقای هاشمی را می‌شناخت و از پیش زمینه و سابقه مطلب در ذهن ایشان آگاهی می‌یافت تا مشورت موثر دهد. ایشان در شنیدن نظرها بسیار مبادی آداب بود و حرف‌ها را می‌شنید؛ اما به برخی‌ها واکنش نشان نمی‌داد. بنابراین دوستانی که به عنوان مشاور فعالیت داشتند، چند رده بودند. برخی از مشاوران، از دوستان آقای هاشمی در شروع انقلاب ایشان و دوران حزب جمهوری اسلامی بودند. برخی‌ها همکاران او در هیئت دولت خودش بودند دوستانی هم از جامعه روحانیت مبارز همراه و مشاور ایشان بودند. من هم این اواخر به جمع مشاوران ایشان ملحق شدم؛ به دلیل اینکه ایشان به من لطف داشتند، رابطه ما بیش از آن حد متعارف صمیمی بود. اوایل که با ایشان کار را شروع کردم حتی به منزلشان هم تلفن می‌کردم. یک بار گفتند: «بگذار فردا صحبت می‌کنیم» مواردی هم پیش می‌آمد که به منزلشان می‌رفتم. تلاش داشتم سطح رابطه‌ام با ایشان عمیق شود و البته ایشان نیز چنین اجازه‌ای دادند. اگر به عنوان مشاور احساس می‌کردم که با من برخورد اداری می‌کنند، هیچ وقت سطح ارتباطم با ایشان به

برخی اصلاح طلبان در دورانی آقای هاشمی رفسنجانی را تخریب کردند اما بعد به ایشان روی آوردند و ایشان با آغوش باز پذیرایشان شد. حتی به کنایه از گذشته حرفی نزد و روش اعتدال را مطرح کرد. آقای هاشمی همیشه موضع اعتدالی داشت؛ معتقد بود روش قرآنی، جواب می دهد

سوال هایی که از وضعیت اقتصادی، توسعه، پول و زیربنای کشور ملاقات کننده می پرسید، تعجب می کردیم. مانند یک مصاحبه گر سوال می پرسید. معروف است هم در دوران ریاست جمهوری و هم بعد آن، کسی نمی توانست به ایشان اطلاعات نادرست و غیر واقعی بدهد یا آماری بدهد که ایشان از آن اطلاع نداشته باشد. برخی مواقع آماری به ایشان می دادند و آقای هاشمی می گفت: «اشتباه است». یکی از سفرها می گفت می خواست به تانزانیا برود؛ آقای هاشمی از او پرسیده بود این کشور چقدر مسلمان دارد. او هم می گوید ۳۷ درصد که آقای هاشمی می گوید: «اشتباه است» آقای سفیر بررسی کرده و دیده بود که حرف آقای هاشمی درست است. برخی از وزرا می گفتند آقای هاشمی خودشان اطلاعات ظرفیت برق همه نیروگاه های کشور را داشت.

واکنش شان در برابر طیفی که قبلا ایشان را تخریب می کردند و بعد در زمره حامیان شان قرار می گرفتند، چه بود؟

برخی اصلاح طلبان در دورانی آقای هاشمی رفسنجانی را تخریب کردند اما بعد به ایشان روی آوردند و ایشان با آغوش باز پذیرایشان شد. حتی به کنایه از گذشته حرفی نزد و روش اعتدال را مطرح کرد. آقای هاشمی همیشه موضع اعتدالی داشت؛ معتقد بود روش قرآنی، جواب می دهد. بنابراین اگر چه از نسبت های ناروا و دروغی که به ایشان و خانواده اش داده می شد، مکدر بودند اما بر موضع اعتدالی خویش استوار بودند.

ام، پرسید. «همین باعث شد من با ایشان مصاحبه کنم. برخی خاطرات را مرور کردیم و نکات جدید را هم پرسیدیم. روی هم رفته با اشرفی که ایشان به مسائل داشت، مشورت دادن سخت بود. مثلا می دیدم برخی از جریان های سیاسی کمتر برای ملاقات آمده اند. مطرح می کردیم و آقای هاشمی می گفتند: «اگر خودشان می خواهند، بیایند» و هماهنگ می کردیم تا بیایند. بعضی ملاقات های خاص را که برایشان مهم بود در منزل ایشان انجام می دادیم. مثلا یکی از افراد مطرح سیاسی به منزلشان رفتند و حرف زدند؛ اما ملاقات های کاری شان در مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. خانواده محصورین هم پیش ایشان می رفتند. یک بار هم گفتم: «شما از وضع و تجربه تان استفاده کنید و به خارج از کشور بروید.» گاهی برخی از مقام های خارجی از تجربه و نفوذشان برای پیگیری اهداف کشورشان استفاده می کنند. به ایشان چنین پیشنهادی دادم که به چند کشور بروند.

کانالهای ارتباطی شان با مردم چگونه بود؟
درخواست ها از طریق روابط عمومی، به دفتر ارجاع و بررسی می شد؛ بعد درخواست به حوزه تشریفات می رفت و بعد با کسب اجازه ملاقات، می آمدند. اگر اشخاص به ملاقات می آمدند، منشی دفترشان بعد از تایید ایشان که معمولا هم موافقت می کرد، وقت آن را تعیین می کرد. زمانی منشی شان به من می گفت حدود دو الی سه هزار نفر در نوبت هستند. آقای هاشمی معمولا آدم نهی نبود؛ به ندرت در خواست ملاقاتی را رد می کرد. نوبت ملاقات ها چند زونکن شده بود و به ترتیب اهمیت ملاقات ها، صورت می گرفت. ملاقات ها معمولا نیم ساعته بود و نمی توانستند روزی بیشتر از چهار ملاقات انجام دهند. وزرا، نمایندگان، اقشار مختلف و مردم عادی می آمدند. گاهی خانواده شهدا، صنعتگران و... می آمدند و حرفهایشان را می زدند.

سبک و سیاق این ملاقاتها چگونه بود؟
ملاقات های آقای هاشمی چند دسته بود. ایشان قدرت شنیداری بسیار بالایی داشت؛ تحملش زیاد بود. خوب گوش می کرد. یاد می آید متنی نوشته و به منزلشان رفته بودم. متن طولانی بود، از من گرفت. با لباس خانه هم نشسته بود. تایم گرفتم در ۵۵ دقیقه آن را خواند. نکاتی را هم تذکر داد و گفت: «چون نوشته شماسست، من دخالت نمی کنم؛ ولی اگر صلاح دیدید چند خط را اضافه کنید.» قبل از ملاقات ها، اطلاعات لازم را می گرفت. در ملاقات های خارجی از



نمی کند؛ شما یک کتاب و چیزی هم بدهید.» گفتند: «خب کتاب ببرید» گفتم: «امضا کنید» امضا کردند و چیزی هم نوشتند. بعد گفتم: «چون خانمشان از ایشان نگهداری می کنند، اگر صلاح می دانید هدیه ای هم به ایشان بدهیم» ایشان انگشتی داشتند که نگینش، سنگ اصلی قبر امام حسین (ع) بود. من گفتم: «اگر صلاح می دانید انگشتی را هم بدهید» قبول کرد. خانواده آقای شجریان می گفتند آقای شجریان خیلی متعجب و خوشحال شده بود. یک عده فکر کردند که این مسئله، سیاسی است که اصلا اینطور نبود؛ آقای هاشمی نگاه عاطفی داشت. در همان اثنا گفتم: «پیامی هم بدهید که اعلام کنم» و این پیام را هم منتقل کردم که الان ثبت شده است. موارد این چنینی را استقبال می کردند. می گفتم: «فلان زندانی قبل انقلاب، بیمار است» مثلا از طرف آقای هاشمی به دیدار خانم مرضیه دباغ که رفتم، خانم دباغ گریه کرد و گفت: «آقای هاشمی یاد من است؟» دفعه دوم هم که رفتم انگشتی دادیم. برای استاد سبزواری هم کار مشابهی کردیم. گاهی در سالگرد موضوعی، پیامی تنظیم می کردیم و ایشان تایید می کردند. گاهی مشورت هایی می دادیم که اگر قانع می شدند، می پذیرفتند.

مثلا درباره تاریخ شفاهی خواستیم به صورت جدی فعالیت داشته باشند؛ ایشان هم گفتند: «من خیلی از حرفها را زده ام؛ آنها را ببینید تا ناچار نشوم تکرار کنم؛ اگر مواردی را نگفته

عصبانیتش را می‌بینید. انصافاً واکنش‌های آقای هاشمی برای من و همه همکاران درس بود. یک هفته بعد از رحلت ایشان، همکاران را جمع کردیم، تا چند لحظه هیچ کدامان نمی‌توانستیم حرفی بزنیم و فقط گریه می‌کردیم.

متأسفانه علیه ایشان حرف‌های خلاف زیادی گفته می‌شد و ما رنج می‌بردیم، البته صبر، حلم و بردباری را از ایشان یاد گرفتیم. گاهی ما عصبانی می‌شدیم، از کوره در می‌رفتیم و می‌گفتیم: «باید کاری بکنیم، جوابی بدهیم، اقدامی بکنیم» اما ایشان ما را به صبر و آرامش دعوت می‌کرد. مثلاً می‌گفتند: «من خودم تصمیم می‌گیرم». گاهی هم اجازه می‌دادند ما جوابیه‌هایی بدهیم. انصافاً در حق ایشان ظلم شد و هر چه پیش‌تر برویم، تاریخ نشان خواهد داد ایشان چقدر در زمان خود مظلوم بودند. بسیاری از شایعات، تهمت‌ها و دروغ‌ها در مورد ایشان اصلاً صحت نداشت. مثلاً درباره‌ی همین ادعای «ثروت افسانه‌ای» جالب است بدانید زمانی که آیت‌الله یزدی رئیس قوه قضاییه بودند، در پایان ۸ سال ریاست جمهوری، ایشان در نماز جمعه اعلام کردند: «دارایی آقای هاشمی را بررسی کردیم، نه تنها زیاد نشده، بلکه کم هم شده است». آنهایی که چنین دیدگاهی داشتند، وقتی بعد از رحلت آقای هاشمی منزل ایشان را دیدند، خیلی تعجب کردند. منزل ایشان یک اتاق پذیرایی و دو اتاق معمولی دارد. وقتی منزل آقای هاشمی را دیدند، گفتند: «منزل آقای هاشمی این است؟!»، «چرا به ما می‌گفتند ایشان در کاخ زندگی می‌کنند؟»

در طول سالها، تهمت‌های ناروای بسیاری به ایشان و اطرافیان‌شان زدند. ایشان هم اهل شکایت نبود. بعد از مدتی، حراست مجمع چند مورد را دنبال کرد. مثلاً می‌گفتند: «همه کیش متعلق به ایشان است»، بعد گفتند: «ساختمان‌هایی مال ایشان است». یا «در کلاردشت زمین دارد». حراست پیگیری کرد و دید کسی می‌خواسته ملک بسازد و این دروغ را شایع کرده بود. پرسیدند: «چرا به دروغ گفتی زمین متعلق به خاندان هاشمی است؟»، گفت: «می‌خواستم رونق بگیرد و زود فروش برود». متأسفانه انگیزه‌ای هم برای پیگیری قضایی نبود. الان اگر به کسی تهمت بزنند، زود عکس‌العمل نشان می‌دهند. صدوسیما گزارش تهیه می‌کند که با فلان عنوان جعل کرده‌اند. ولی در مورد ایشان سکوت مطلق بود و این به باور نادرست مردم درباره ایشان کمک می‌کرد.

شما پیشنهادی برای پیگیری قضایی نداشتید؟
در حوزه حراست مواردی را دنبال کردند. چند مورد هم بازداشت و زندانی شدند. پرونده‌هایشان



صبر و بردباری آموختیم

گفت و گو با رضا سلیمانی مدیر روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت

رضا سلیمانی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۹ دی ماه ۱۳۹۵ که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به دیار باقی شتافت، همواره در کنار او بوده است. مدیر روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام در طول این سال‌ها شاهد لحظات تلخ و شیرین بسیاری از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بوده است؛ او در گفت‌وگو با «شاهد یاران» بخشی از مهم‌ترین این اتفاقات را روایت می‌کند که در زیر می‌خوانید...

بنی‌صدر و شهید بهشتی وجود داشت و تبلیغات طرفداران بنی‌صدر پرهیاهو بود، مبنی بر اینکه «شهید بهشتی نمی‌گذارد بنی‌صدر کار انجام دهد». تصورات مشابهی هم درباره آقای هاشمی وجود داشت که مثلاً ایشان هم سنگ‌اندازی می‌کنند یا این که خیلی قدرت دارند. مثلاً می‌گفتند: «آقای هاشمی اهل مشورت نیست و ثروت آنچنانی دارد». آن زمان، من تازه از خدمت سربازی فارغ شده بودم. در بحث‌هایی که اوایل انقلاب می‌شد، حرف‌هایی می‌شنیدم که مغرضانه و خام بود. اما زمانی که خدمت ایشان رسیدم و از نزدیک با ایشان آشنا شدم، از روش، منش و سلوک ایشان خیلی چیزها آموختم. افراد را در رابطه‌های کاری بهتر می‌توان شناخت. خوشحالی‌شان را می‌بینید، خشمش را می‌بینید،

شما حدود ۲۷ سال با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی همراه بودید و قطعاً خاطرات و ناگفته‌های زیادی از ایشان دارید، پیش از ورود به بحث بفرمایید آشنایی و همکاریتان با آقای هاشمی از کجا آغاز شد؟

من از سال ۶۲ در زمان ریاست جمهوری رهبر معظم انقلاب، وارد ریاست جمهوری شدم و از سال ۶۸ تا مرداد ۷۶ در ریاست جمهوری و پس از آن تا روز آخر حیات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مجمع در خدمتشان بودم که جمعا ۲۷ سال می‌شود. آن موقع که خدمت ایشان رسیدم، جوان بودم و به اقتضای سن و سالم تصوراتی داشتم.

چه تصوراتی؟

زمان بنی‌صدر تضاد فکری و سیاسی بین

درست نیست، حالا حقیقت برایمان روشن شده، بگویید آقای هاشمی ما را حلال کند.» آقای هاشمی وقتی این پیغام‌ها را می‌شنیدند، همان جا می‌گفتند: «سلام برسانید و بگویید حلال کردم.»

عمده کسانی که به آیت‌الله هاشمی تهمت زدند، کسانی نبودند که آقای هاشمی را نمی‌شناختند، اتفاقاً کسانی تهمت می‌زدند که ایشان را خوب می‌شناختند و به خاطر شناختی که داشتند، به شایعات خودساخته رنگ و لعاب می‌دادند و انتشار می‌دادند. به همین خاطر هر چه هم توضیح داده می‌شد، تأثیر نداشت. نمونه‌اش هم آقای پالیزدار بود. چه تهمت‌هایی زد و بعد معلوم شد از کجا خط گرفته و اعتراف کرد که فکر می‌کنم نامه حلالیت‌خواهی ایشان از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، سندی تاریخی برای مظلومیت ایشان است.

به حلم و صبر ایشان درباره خودشان اشاره کردید، وقتی برای فرزندانشان هم مشکل به وجود آمد، آیا همین اندازه حلم و صبر داشتند؟

ما وارد حیطة خانواده نمی‌شدیم. مسئله اینجا از خانواده جداست. ولی تا جایی که اطلاع داشتم، می‌توانم شهادت بدهم که همیشه می‌گفت: «اگر هم خطایی کردند، قانونی برخورد شود، به خاطر این که با من بد هستید یا با من حب و بغض دارید، با خانواده‌ام برخورد نکنید.» دفاع مطلق هم نمی‌کرد. بارها صحبت شد و گفت: «اگر مهدی خطایی کرده، دادگاه صالحه و قاضی بی‌طرف به پرونده او رسیدگی کند.» ایشان نگران بود کینه‌ای که عده‌ای از ایشان دارند، در روند قضایی تأثیر بگذارد. نگران این بود. می‌گفت: «با من مشکل دارید، به بچه‌ها تسری ندهید. اگر هم خطایی کردند، در دادگاه صالحه‌ای بررسی کنید.»

برنامه روزانه شان چه بود؟

فرق می‌کرد، اگر روز عادی بود، ملاقات‌هایی داشتند. در حد یکی دو نفر می‌آمدند که از همه اقشار بودند. البته ملاقات‌ها بعد از دولت آقای روحانی بیشتر شد. در دولت احمدی‌نژاد کمتر بود. از وزرا گرفته تا نمایندگان مجلس، گروه‌های مردمی، تولیدکنندگان، صنعتگران، روحانیون معلمان، دانش‌جویان و... دیدارهای عمومی هم داشتند که از اقشار مختلف به صورت جمعی می‌آمدند و دیدار می‌کردند. جلسات مجمع تشخیص مصلحت نظام هم یک هفته در میان روزهای شنبه برگزار می‌شد و ایشان ریاست جلسه را داشتند. در جلسات کمیسیون نظارت که چهارشنبه‌ها تشکیل



عبادت رضا سلیمانی به نمایندگی از آیت‌الله هاشمی از مرحوم مرضیه دباغ معرف به چریک انقلاب

می‌کردند، همین توضیحات مختصر اکتفا می‌کرد؟

ببینید زمانی است ما درباره شخصی قضاوت نادرستی داریم، زیرا اطلاعاتی که از همدیگر داریم، غلط است. اما وقتی به اطلاعات درست دسترسی پیدا کرده و ثابت می‌شود قضاوتمان نادرست بوده، معذرت‌خواهی می‌کنیم. می‌گوییم: «اطلاعات ما درباره شما غلط بود و گمراه شدیم.» اما وقتی با نیت سیاسی و غرض جناحی می‌خواهیم یک نفر را تخریب کنیم، هزار بار هم بگویید: «این فرد این‌گونه نیست» فایده ندارد. چون می‌خواهند مأموریتشان را انجام دهند. ایشان بارها این مثال را یادآوری می‌کرد که خوابیده را می‌توان بیدار کرد، اما برای کسی که خود را خواب زده، نمی‌توان کاری کرد. می‌گفت: «من جواب می‌دهم، اما جاهایی مأموریت دارند مرا تخریب کنند.» در سخنانشان هم اشاراتی داشتند.

صبر و بردباری آیت‌الله هاشمی مخالفانشان را خسته کرده بود. ما جواب می‌دادیم. ایشان هم جواب می‌دادند و می‌دانستند این تهمت‌ها و تخریب‌ها از کجا آب می‌خورد. برای ایشان ناشناخته و گمنام نبود. معلوم بود از کجا خط می‌گیرند. وقتی فردی مأموریت دارد، کاری به واقعیت ندارد. بعد از انتخابات مجلس ششم، خیلی‌ها تماس می‌گرفتند، یا حضوری می‌آمدند، گریه می‌کردند، از طریق جمعی که به ملاقات آیت‌الله هاشمی می‌آمدند، پیغام می‌فرستادند که «ما تهمت‌هایی به شما زدیم و نمی‌دانستیم

هست، اما رسانه‌ای نمی‌شد. آیت‌الله هاشمی هم می‌گفت: «آزادشان کنید.» یک بار گفتند: «شخصی با تقلید صدای شما، کلاهبرداری کرده است.» اما ایشان گفت: «شکایتی ندارم.» یادم هست یک مورد هم درباره نشریه همت بود که چون ایشان وکیل نداشتند، من برای دفاع به دادگاه رفتم. به طور کلی از لحاظ پیگیری هم مظلوم بودند.

آقای هاشمی تریبون دار بودند، سخنرانی داشتند، دیدار داشتند، با ایشان مصاحبه‌هایی می‌شد. به نظر می‌رسد خودشان در مقام پاسخگویی فعال نبودند...

قبول ندارم، باید از نزدیک ایشان را می‌شناختید تا متوجه می‌شدید که چه روح بزرگی دارند، ممکن است وقتی برای ما اتفاقی بیفتد، زود برآشفته و عصبانی شویم و واکنش نشان بدهیم. اما آقای هاشمی روح بزرگی داشت. می‌گفت: «باید بیش از هر چیز به فکر انقلاب و نظام اسلامی باشیم، اگر درباره من می‌گویند، درباره دیگران بیشتر از من می‌گویند. شما چه کار دارید؟ بگذارید بگویند.» سکوت هم نکرده بود. در قم با گروهی از طلاب دیدار داشتند و آنها گفتند: چرا در مقابل این همه تهمت و شایعات شما سکوت می‌کنید؟ آقای هاشمی هم گفت: «غیر از خانه‌ای که در جماران دارم، هر کس در مورد دارایی‌های من در هر کجای کشور، هر ادعایی دارد، ثابت کند و من سند همانجا را به نامش می‌زنم.»

صبح تا شب ده‌ها رسانه علیه هاشمی پمپاژ

می‌شد، حضور داشتند، کمیسیون زیربنایی هم دوشنبه‌ها برگزار می‌شد. قبل از دولت آقای روحانی، مدتی ایشان را بایکوت کرده بودند و کمتر بیرون می‌رفتیم. امور دانشگاه آزاد اسلامی، خیلی وقت ایشان را می‌گرفت. جلسات هیئت امانا و هیئت مؤسس بود، بازدید از دانشگاه آزاد در مرکز و استان‌ها وقت ایشان را می‌گرفت. مواردی به سفر می‌رفتیم که آخرینش بوشهر بود. هر روزشان پر بود و به آن صورت وقت آزاد نداشتند.

مدیریت آقای هاشمی در مجمع چگونه بود؟

آیت‌الله هاشمی به خاطر سوابق و عقبه مبارزاتی که داشتند، از ارکان انقلاب بودند و اگر در خانه هم می‌نشستند و مسئولیتی نداشتند، همینطور محل مراجعه بودند. افکار و حرفشان خیلی نافذ بود و می‌توانستند افکار عمومی را شکل بدهند. در واقع وزانت ایشان باعث می‌شد جایگاهی که ایشان مسئولیت دارند، وزانت پیدا کند، نه این که جایگاه به ایشان وزانت بدهد. ایشان به واسطه تجربه بالایی که در شورای انقلاب، وزارت کشور، شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجلس شورای اسلامی، دفاع مقدس و ریاست جمهوری داشتند، جلسات را به خوبی مدیریت می‌کردند، نفوذ کلام داشتند، با همه طیف‌ها و جناح‌ها خیلی خوب برخورد می‌کردند و بحث‌هایشان هم جناحی نبود، خیلی آزاد بحث می‌کردند و گاهی حاشیه‌هایی هم پیدا می‌شد، اما مدیریت ایشان، اجازه نمی‌داد به حاشیه‌ها دامن زده شود. ایشان اجازه نمی‌داد جلسات دو طرفه، طولانی یا از کنترل ایشان خارج شود. کاملاً بر جلسات کنترل داشتند و همه هم ریاست ایشان را پذیرفته بودند. اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام از نخبگان هستند و از

مقام معظم رهبری حکم دارند، یعنی رهبر معظم انقلاب تشخیص دادند این افراد مشاور ایشان باشند. شعاع نفوذ آیت‌الله هاشمی زیاد بود، همه تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

شما به عنوان کسی که سال‌ها ایشان را می‌شناختید، منبع قدرت و نفوذ کلام آقای هاشمی را چه می‌دانید؟

بخشی ذاتی بود، علم مدیریت می‌گوید هر کسی نمی‌تواند مدیر شود و باید زمینه‌های مدیریتی داشته باشد. حتی وقتی جمعی بیرون می‌روند، ناخودآگاه یک نفر سرگروه می‌شود و بقیه هم آن را می‌پذیرند. آقای هاشمی ذاتاً یک مدیر توانا بود. سابقه هم شرط است. ایشان بسیار باتجربه و همه چیز را در زندگی دیده بود. تازه به دوران رسیده نبود. کسی نبود که بعد از انقلاب مطرح شده باشد. با حضرت امام (ره) حشر و نشر داشت و مورد وثوق ایشان بود. اینها سابقه کمی نیست. آیت‌الله وحید خراسانی تعریف می‌کردند: «اوایل انقلاب که حضرت امام از پاریس آمده بودند، در اتاقی نشسته بودیم. جوانی می‌آمد، چیزی به امام می‌گفت و امام می‌گفت انجام بدهید. ما نمی‌شناختیم این جوان کیست که به امام می‌گوید و امام هم فوری تأیید می‌کند. وقتی سؤال کردیم، گفتند: ایشان شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی است.»

در دوران مبارزه، زندان رفته بود، شکنجه دیده بود. از سایر مبارزین حمایت می‌کرد. آن‌ها را از نظر مالی تامین می‌کرد. خود این افراد می‌گویند آقای هاشمی یار مبارزین بود و از اموال خودش به آن‌ها کمک می‌کرد. اگر کسی زندانی بود، به افراد تحت تکفلش رسیدگی می‌کرد. در واقع آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، هم ویژگی ذاتی یک مدیر را داشت و هم تجربه داشت. ما

مثل ایشان کم داریم. کم داریم کسانی که چنین تجربه‌ای را هم قبل از انقلاب، هم حین انقلاب و هم بعد از آن داشته باشند. ایشان مدیر دوران التهاب‌ها و بحران‌ها بودند. اگر خاطراتش را بخوانید، می‌بینید ایشان از صبح تا شب چندین مراجعه‌کننده و با چند گروه جلسه داشته، گاهی که خاطرات ایشان را می‌خوانم، با خود می‌گویم مگر یک نفر می‌تواند این همه جلسات را پشت هم داشته باشد! یک نفر چقدر می‌تواند توان داشته باشد تا کارهای کشور را با تعامل پیش ببرد!

آقای هاشمی یک شخصیت بین‌المللی بودند، خیلی شناخته شده بودند، دیدارهایشان با شخصیت بین‌المللی چگونه بود؟ به نظر شما چه چیز باعث شده بود دنیا آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را به عنوان یک شخصیت تأثیرگذار و سیاست‌ورز بپذیرد؟

ایشان در وهله اول بسیار باهوش بودند. بارها گفته‌ام که هر گزارشی را نمی‌شد به ایشان داد. گاهی برخی مسئولین که برای بازدید به مراکز مختلف می‌روند و به آن‌ها گزارش‌هایی داده می‌شود که مثلاً اینقدر تولید یا این مقدار واردات داریم. بسیار عادی از کنار آن رد می‌شوند، ولی آن‌هایی که ایشان را می‌شناختند، می‌دانستند به ایشان نمی‌شود به راحتی گزارش داد. قبل از این که به ایشان گزارش دهند، چندین بار آمار و ارقام را با ماشین حساب چک می‌کردند. یادم هست جایی برای بازدید رفته بودیم. در اتاق توجیه، تخته سفیدی گذاشته و طرح را توضیح دادند و گفتند خرید ابزار و دستگاه‌ها چند دلار شده است و آن را به ریال تبدیل کردند. آیت‌الله هاشمی در میان صحبت گفتند: «محاسبه شما درست در نمی‌آید. دوباره جمع بزنید. چون اشتباه گفتید. این رقمی که گفتید درست نیست.» ماشین حساب آوردند و دیدند اشتباه کرده‌اند.

یادم هست یک بار هم قرار بود آیت‌الله هاشمی رفسنجانی برای بازدید به کارخانه‌ای بروند، ما زودتر رفتیم تا هماهنگی‌ها را انجام دهیم. دیدم وزیر مربوطه زودتر آمد و به مدیرانی که دم در برای استقبال از آقای هاشمی ایستاده بودند، گفت: «وقتی آقای هاشمی آمد، خوب گوش می‌کنید که چه می‌پرسند و جواب همان سؤال را می‌دهید، پراکنده جواب ندهید.» این طوری حساب می‌بردند. کسی نمی‌توانست گزارش خلاف به ایشان بدهد.

در بازدیدها تخصصی‌ترین سؤال‌ها را می‌پرسیدند که گاه متخصصان نمی‌توانستند جواب بدهند. مثلاً یک بار که ما به مشهد رفتیم و آقای هاشمی از مزرعه نمونه آستان





عمری می‌خواهم این کار را بکنم» ایشان در زندان یک تفسیر نوشته بودند و می‌خواستند یک کار مطالعاتی روی زندگی ائمه انجام دهند. می‌گفتند: «یکی از آرزوهای زندگی‌ام این است که بتوانم آخر عمری زندگی نامه ائمه را بدون پالایش و پیرایه‌هایی که به آن می‌بندند و بنا به آنچه در روایات آمده، بنویسم.»

بزرگ ترین دغدغه و خواسته‌شان برای مردم چه بود؟

به آبادی و ساختن ایران خیلی علاقه داشت، فکر و ذکرشان سازندگی، مهار آب‌ها و سدسازی بود. زمانی ایشان نهضت سدسازی را شروع کرد تا از اتلاف آب‌های سطحی، مخصوصاً آب‌های مرزی جلوگیری کنند. معتقد بودند کشور خیلی ثروتمند است و باید از مواهبش استفاده کنیم. به استعداد ایرانیان اعتماد و حتی اعتقاد داشت. می‌گفت: هر کس را طرد نکنیم، بی‌خود انگ نزنیم، در زندگی دیگران تجسس نکنیم. اگر کسی علمی دارد، از علمش استفاده کنیم و به خاطر مسائل جزئی، به او انگ نزنیم و از کشور بیرون نکنیم.

از چه چیزهایی آزرده خاطر می‌شدند؟

ایشان زمانی ناراحت می‌شد که می‌دید ثروت‌های مملکت را کد مانده است. دغدغه داشت منابع کشور به خصوص منابع آبی هدر نرود. همیشه می‌گفت آرزو دارم برای آب‌های کناره دریای خزر فکری شود، بر طرحی تأکید می‌کرد که اگر یک کانال سراسری از آستارا در غرب گیلان تا گنبد و مینودشت در شرق استان گلستان داشته باشیم، هم گیلان و مازندران از غرقابی زمستانه نجات می‌یابند و هم دشت گرگان از خشکسالی‌های تابستانه رهایی می‌یابد»

کاری نمی‌کرد. پیام‌هایی را که به ایشان داده می‌شد، از اول تا آخر می‌خواند. نمی‌گذاشت کنار بعداً ببیند و اگر برایشان سؤالی پیش می‌آمد، همانجا می‌پرسید که مثلاً در این سطر منظورش چیست؟ این طرز رفتار باعث می‌شد طرف مقابل بفهمد با چه کسی طرف است. ذاتاً هم علاقمند به کشورها بود. تشنه اطلاعات بود. مثلاً اگر درباره نرم‌افزار کامپیوتر چیزی به ایشان می‌گفتیم، کلی تشکر می‌کرد که «شما به من یاد دادید و این را من یاد گرفتم.» تشویق می‌کرد تا اگر بار دوم هم چیزی یاد گرفتگی، به ایشان هم بگویی. هیچ وقت از مطالعه و کسب اطلاعات خسته نمی‌شد. نمی‌گفت من یک شخصیت حوزوی‌ام و خود را منحصر به برخی علوم و کتاب‌ها نمی‌کرد. خیلی هم سؤال می‌کرد. توضیحات فنی می‌خواست و چون حافظه خوبی داشتند، به خاطر می‌سپردند.

درباره مرگشان حرف می‌زدند؟

چند ماه قبل از ارتحال یک مراسم رونمایی از کتاب بود. نویسنده قبلاً کتاب را به ایشان داده و گفته بود: «من این کتاب را نوشتم، شما بخوانید و نظر بدهید.» آقای هاشمی هم از چند نفر، از جمله ما مشورت گرفت. خودشان هم خواندند. ما موارد را خدمت ایشان فرستادیم. برخی نکات ما را قبول کرد و برخی را هم قبول نکرد و از نظر ایشان کتاب خوبی شد. بعد که رونمایی گذاشتند، در آن جلسه برای اولین بار شنیدم که ایشان درباره مرگشان حرف زدند. کلیپش هم بیرون آمد که ایشان گفتند: «الان می‌بینم مردم آگاه شده‌اند، جوان‌ها آگاه شده‌اند و راه خودشان را پیدا کرده‌اند و از آینده مملکت اطمینان دارم، حالا انسان به راحتی می‌تواند بمیرد.» بعد از آن هم چند بار گفتند: «این آخر

قدس بازدید کرد، راجع به غنی کردن لُبنیات توضیحاتی دادند. آقای هاشمی گفت: «اگر فلان اتفاق بیفتد، شما چه می‌کنید؟» مسئولان به هم نگاه کردند و گفتند: حتی به این موضوع فکر نکرده بودیم. آقای هاشمی گفتند: «ممکن است این اتفاق بیفتد.» خیلی جزئی و دقیق به صحبت افراد گوش کرده و در سخنرانی‌ها از نکته نکته گزارش‌ها استفاده می‌کردند. اعداد و آمار را به خاطر داشتند. در حالی که ما یادمان نمی‌ماند. در گزارشی ۲۰ عدد گفته می‌شد، اما آقای هاشمی با جزئیات یادش بود و حافظه خوبی داشت.

زمانی که میهمانان خارجی برای دیدار می‌آیند، شخصیت را محک می‌زنند. در اغلب دیدارها یکسری تعارفات معمول دارند، دست می‌دهند و می‌روند، ولی آقای هاشمی چند سؤال فنی از کشور میهمان می‌پرسید که قطعاً وقتی آن میهمان می‌رفت، با خود می‌گفتند: «روی ایشان باید طور دیگری حساب کرد.» مثلاً می‌پرسید: «مخازن کشورتان در فلان منطقه چقدر است؟» میهمان می‌گفت: «من نمی‌دانم، بعداً می‌پرسم و می‌گویم سفارت به شما جواب بدهد.» یا می‌گفت: «شما در فلان منطقه، فلان منابع را دارید. چرا استفاده نمی‌کنید؟» بعد میهمان به اطرافیانش نگاه می‌کرد و می‌پرسید: «آیا چنین منابعی واقعاً در آن منطقه وجود دارد؟» به اطلاعات کشورها اشراف داشت. مثلاً می‌گفت: «من امروز در خبرها خواندم در کشور شما چنین اتفاقی افتاده است، نظرتان چیست؟» طرف می‌گفت: «من هنوز خودم این خبر را نخوانده‌ام.» سؤالات دقیقی می‌پرسید. چون قبل از هر دیدار مطالعه می‌کرد. درباره آن کشور و شخصی که می‌آمد، از آخرین وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور متبوعش اطلاعات می‌خواست. این که خود شخص چه سابقه‌ای دارد، قبل از این مسئولیت کجا بوده، دینش چیست، گرایش سیاسی‌اش چیست. بعد از مطالعه با میهمان صحبت می‌کرد. آن‌هایی که با آقای هاشمی برخورد داشتند، به خاطر نکته‌سنجی‌های ایشان قطعاً مجذوبشان می‌شدند و می‌دیدند هیچ کس مانند ایشان مو را از ماست بیرون نمی‌کشد. واقعاً سؤالاتی که می‌پرسید، عادی و برای پرسیدن وقت نبود.

خودشان خبرها را چک می‌کردند؟

بله، صبح به صبح بعد از نماز، کل خبرها را می‌خواندند، سایت‌ها را نگاه می‌کردند، هم خارجی‌ها و هم داخلی‌ها، خیلی با حوصله بودند. اگر در دیداری به ایشان نامه‌ای داده می‌شد، حتی اگر کلی آدم نشسته بود، کل صفحه را می‌خواند. تا نامه را نمی‌خواند

حقیقت هاشمی پنهان ماند



گفت و گو با معاون روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام

آیت الله هاشمی رفسنجانی یکی از پرکارترین مسئولین کشور بود و همین خصیصه سبب شده افرادی که با او همکار و همراه بودند، به اندازه اعضای خانواده با او قرابت و نزدیکی داشته باشند. حمزه خلیلی معاون روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از افرادی است که سالیان سال با رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام همکار و همراه بوده و به واسطه همین قرابت از آیت الله خاطره های زیادی دارد که در گفت و گو با شاهد یاران بخشی از این خاطره ها را روایت می کند که در زیر می خوانید...

همکاری شما با آیت الله هاشمی رفسنجانی از چه زمانی شروع شد؟

من از شهریور ۱۳۷۴ وارد ریاست جمهوری شدم و در مرکز اسناد فعالیت داشتم؛ سال ۷۵ وارد ساختمان ریاست جمهوری شده و به واسطه مسئولیت، با ایشان در سفرها همراه شدم و اولین بار در سفر چهارمحال و بختیاری و یاسوج در خدمت ایشان بودم. آقای هاشمی سال ۷۶ به مجمع تشخیص مصلحت نظام آمدند و من از آبان ۷۶ تا آخرین روز حیات ایشان که حدود ۲۱ سال می شود، در خدمت ایشان بودم.

نوع ارتباط تان چگونه بود؟

در مقاطع مختلف فرق می کرد. آن زمان که در بخش آرشیو اسناد ریاست جمهوری بودم

به روابط عمومی مجمع تشخیص آمدیم، ارتباط تمان روزانه بود. برای تنظیم برنامه ها خدمتشان می رسیدیم و ارتباط کاری مان نزدیک بود که همین منجر به رابطه عاطفی شد.

در میان مردم یک تصویری جا افتاده بود یا عده ای القاء می کردند که آقای هاشمی از مردم فاصله دارد. شما به تعبیر خودتان پشت پرده سفرهای آقای هاشمی را رصد کرده و گزارشش را می نوشتید. نظر مردم به خصوص در استان ها درباره ایشان چه بود؟

آقای هاشمی یک واقعیتی دارند که کمتر گفته می شود و یک شایعاتی درباره شان هست که بیشتر از واقعیتش گفته می شود. این موضوع مربوط به سال ۷۶ و حتی الان هم نیست؛ مربوط به قبل از انقلاب است. در یکی از گزارش های ساواک درباره آقای هاشمی نوشته شده است: «ایشان ۴۰ میلیون تومان به مبارزین انقلاب اسلامی کمک کرده است.» این گزارش در کتاب «اسناد ساواک» آمده است. حالا با یک حساب سرانگشت و معادل سازی حساب کنید ۴۰ میلیون تومان سال ۵۷ چقدر پول است؛ در حالی که مگر سرمایه ایشان برای کمک چقدر بوده است؟ با این ادعا ایشان باید یک سرمایه میلیاردی می داشتند. اوایل انقلاب مجدداً به شایعات دامن زده شد. خودشان تعریف می کردند: «اوایل انقلاب رفته بودم تبریز و برایم جالب بود که در روزنامه ها نوشته بودند «هاشمی آمد؛ روحانی فئودال» یا «هاشمی با ۶۰۰ حلقه چاه آمد» می گفت: «من اینها را می خواندم و می دانستم تأثیرش را در جامعه می گذارد.» بعدها که جناح بندی سیاسی جدی تر شد، این شایعات بیشتر مطرح گردید. هر جناحی که از آقای هاشمی دور بود برای توجیه خودش، شایعات درباره ایشان را به روز می کرد. در یک مقطعی چپی ها، در مقطعی راستی ها و اواخر افراطی ها شایعات را مطرح کردند. مجموع این ها سبب شد حقیقت هاشمی، گفته نشد. مردم هم نگاه های متفاوتی داشتند. برخی ایشان را می شناختند. برخی ذهنیت هایی داشتند و وقتی برایشان توضیح می دادیم، قبول می کردند. در دیدارهای خصوصی افراد زیادی می آمدند حلالیت می طلبیدند و می گفتند: «ما درباره شما بد فکر می کردیم» و برخی می گفتند: «ما درباره شما هر چه می شنیدیم با شاخ و برگ در مجالس دوستانه و خانوادگی تعریف می کردیم» در کل عده ای آقای هاشمی را سیاه سیاه می بینند و عده ای سفید سفید؛ در حالی که آقای هاشمی به تعبیری سیاه و سفید بود و اعتدال داشت. یک خصلت ایشان، این بود که هیچ چیز را از

ارتباط مستقیمی با ایشان نداشتم. بعد که به ریاست جمهوری آمدم در واحد سفرنامه نویسی، گزارشهای خبری و توصیفی سفر و شرح حال مردمی که در سفرها نمی توانستند رئیس جمهور را ببینند، می نوشتیم که در واقع پشت پرده سفرها بود. آنجا هم ارتباطمان مستقیم نبود، اما به خاطر حسن سلیقه ای که ایشان داشت، هر چه می نوشتیم را می خواند. می توانم به قطعیت بگویم هر گزارشی از این سفرها به دست ایشان می رسید، یک پی نوشت می دادند که معلوم بود گزارش را دقیق خوانده اند. گاهی اوقات ایرادهای تاپی نگارشی و حتی غلط های املائی را هم می گرفتند که حاکی از دقتشان بود. بعدها که

مردم چگونه بود؟

جالب است بدانید بعد از ریاست جمهوری ارتباطشان با مردم بیشتر شده بود. در زمان ریاست جمهوری به دلیل مشغله‌ها و کمبود وقت، خیلی کم می‌توانست با مردم ارتباط بگیرد یا اصلاً نمی‌شد؛ زیرا هر جا که می‌رفت مسئولین بودند و مذاکره و کار بود. اما در زمان مجمع تشخیص مصلحت نظام اینطور نبود. ما باز هم به سفر می‌رفتیم. دیدارهای بسیار جالبی در روستاها با مردم داشتیم. مثلاً رفته بودیم استان کرمانشاه و ایلام و در مقطعی بعد از ظهر به سرپل ذهاب که رسیدیم، مردم آنجا متوجه شدند و آقای هاشمی آمد روی پلی و خیلی عادی با مردم نشست و به حرفهای آنها گوش کرد. جالب این بود که وقتی مردم خواسته‌هایشان را مطرح می‌کردند و از دایره اختیارات و مسئولیت‌های ایشان بیرون بود، خیلی صریح می‌گفت: «من نمی‌توانم این خواسته را

و نارضایتی عده‌ای است. در حالی که نگاه کلان ایشان، تلاش برای توسعه پایدار بر پایه افتخارات ملی و اسلامی بود. البته وقت‌هایی که بر «ملیت» تاکید می‌کرد، آنهایی که تب تند دینی داشتند، انتقاد می‌کردند و موقعی که بر «اسلامیت» نظام تاکید می‌کرد، آنهایی که تب ملیت داشتند، انتقاد می‌کردند. ما سال ۷۶ وقتی به اینجا آمدیم، تا مقطعی فکر می‌کردیم که دیگر ایشان سفر نمی‌رود و استراحت می‌کند و خودمان هم کار ستادی می‌کنیم. ولی خیلی زود ایشان گفت: «نتوانستم فلان پروژه را در دیدار رسمی خوب ببینم؛ دوباره برویم بازدید.» خب نوع سفرها در اینجا فرق می‌کرد. سفرهای رسمی، تحت پوشش کامل صدا و سیما بود و انبوه مردم می‌آمدند و شعارهایی می‌دادند. اما این سفرها پنهانی و خیلی محدود، ولی خیلی زمانبر بود. مثلاً پروژه‌ای در گیلان بود که قبلاً به طور رسمی رفته بودیم، اما بعد از ریاست جمهوری هم

خودش پنهان نمی‌کرد. الان در میان مسئولین کمتر کسی است که خاطرات خانه‌اش را هم بنویسد. اما ایشان می‌نوشت. بعد از ارتحال ایشان، بسیاری از رسانه‌ها و حتی مسئولین وقتی منزل ایشان را دیدند با تعجب گفتند: «این خانه آقای هاشمی است» و باور نمی‌کردند آقای هاشمی در یک خانه معمولی زندگی می‌کرد.

گفتید که هاشمی واقعی را مردم نشناختند شما به عنوان کسی که دو دهه کنارشان بودید و هاشمی واقعی را تا حدی شناختید. هاشمی واقعی چه ویژگی‌هایی داشت؟

آیت‌الله هاشمی مومن واقعی بود. در حد اعلی‌ایران دوست بود. ایرانی‌ها را مستحق شرایط بسیار بهتر و بالاتر از الان می‌دانست. اطلاعاتش نسبت به تاریخ باستان ایران خیلی زیاد بود. محال بود ما به شهری برویم و در آن شهر یک آثار باستانی قبل از اسلام باشد و ایشان به آنجا نرود. نمونه آن پاسارگاد بود. وقتی شیراز می‌رفتیم، حتماً پاسارگاد می‌رفت. یا تبریز که می‌رفتیم از ذبیح معروفش بازدید می‌کرد. در سفر به زابل حتماً به شهر سوخته می‌رفت. هر جا آثاری از ایران باستان بود، می‌دید. در سخنانش از افتخارات ایران می‌گفت. دانشگاه جندی شاپور را به عنوان مامن پزشکان می‌خواند. این در حالی بود که ایشان به مسائل دینی آشنایی کامل داشت. در حوزه درس خوانده و به درجه اجتهاد هم رسیده بود مسئولیت‌هایی هم در کشور داشت که اگر نگوییم ویژه اما حتماً درجه اول بود؛ از جمله ریاست جمهوری؛ فرماندهی جنگ؛ شورای انقلاب؛ ریاست مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام. همه اینها به ایشان یک دید وسیع توأم با آینده‌نگری کلان می‌داد. ایشان می‌گفت باید به آینده فکر کرد. بر همین اساس در سال ۷۶ طرح ایران ۱۴۰۰ را داد. یا طرح تامین اجتماعی کشورهای اسکاندیناوی را مثال می‌زد و می‌گفت ایرانی نباید از لحظه تولد تا مرگ برای مسکن، دارو و درمان، تحصیل و شغل دغدغه داشته باشد. این اواخر هم بیمه بیکاری را مطرح می‌کرد.

شما نزدیک دو دهه با ایشان مراوده و همکاری داشتید؛ آیا در طول این سال‌ها تغییر ویژه‌ای در ایشان مشاهده کردید؟

الان یک بحثی در جامعه رایج شده که کم‌لطفی به ایشان است؛ عده‌ای می‌گویند: «هاشمی تغییر کرد.» در حالی که آقای هاشمی تغییر نکرد. مسئولیتهایی که ایشان در زمان ریاست جمهوری داشتند، عملگرایانه بود و طبیعت این کار رضایت



عملی‌کنم» یا «سعی می‌کنم مطرح کنم» یک روستایی در اطراف میمند، در دل کوه است. وقتی به این روستا رفتیم، به صورت سرزده وارد خانه‌های مردم شدیم. ایشان حواسش جمع بود و وقتی حفاظت جایی را برای بازدید پیشنهاد می‌کرد آقای هاشمی برای اینکه سرزده بودن آن رعایت شود، جای مخالفش را پیشنهاد می‌داد و سرزده وارد خانه‌ای می‌شد و می‌گفت طبیعی‌اش بهتر است. یا مثلاً رفته بودیم از تونلی در استان کهگیلویه و بویر احمد بازدید کنیم. داخل تونل متوجه شدیم وقت ناهار است و کارگران مشغول غذا خوردن هستند. ایشان سر همان سفره نشست و ناهار خورد. بنابراین ارتباط گرفتنشان با مردم، زمانی که در مجمع بودند

رفتیم. در سفرهای رسمی، وزرا و معاونان همراه بودند و گزارش می‌دادند، اما در این سفرها، این همراهی‌ها نبود. نهایتش مسئول آن پروژه می‌آمد و توضیح می‌داد. سد شهید رجایی در مازندران در ماههای آخر ریاست جمهوری ایشان افتتاح شده بود و بعد از ریاست جمهوری ایشان دو بار دیگر برای بازدید آن رفت. می‌گفت من هنوز به افتتاح رسمی آن سد مطمئن نیستم. یا یک پروژه راهسازی در دامغان بود که در زمان ریاست جمهوری رفته بودیم؛ ولی بعدها متوجه شدیم رسمیت آن برنامه واقعیت نداشت. بعدها که متوجه شد، با وزیر وقت راه صحبت کرده بود که آن پروژه ناقص است و کامل شود. **بعد پایان ریاست جمهوری ارتباطشان با**



گاهی اوقات که فشار خیلی زیاد می شد، یک بیت شعر می خواند: «بشکست اگر دل من، به فدای چشم مست! سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی» همیشه می گفت آخر سر این اختلافات، کشور را دچار تشویش می کند. می گفت ایران باید برای آیندگان بماند و بازی های سیاسی نباید از اقتدار ایران کم کند

صحبت هایی مطرح شود؟
اطلاعاتی نرسیده بود؛ اما شرایط طرف مناظره به گونه ای بود که هر احتمالی می دادیم. وقتی شنیدیم، خودمان هم تا یک مدت نمی دانستیم به عنوان پاسخ سازمانی چه عکس العملی نشان دهیم که خود آقای هاشمی بعدها دست به قلم شد.

بعد از مناظره تماس گرفتید یا منتظر ماندید تا فردا؟

صبح فردا آقای هاشمی گفتند: «خودم با آقای احمدی نژاد صحبت می کنم» که صحبت هم کردند.

جزئیاتی از صحبت های رد و بدل شده میان ایشان و آقای احمدی نژاد به دست آوردید؟

ایشان در حرم بعد از پایان سخنرانی به آقای احمدی نژاد گفتند که «شما در مناظره مواردی را به خلاف گفتید و حتما خودتان در فرصت باقی مانده اصلاح و جبران کنید و اگر نکنید مجبورم جواب دهم».

آقای احمدی نژاد چه گفته بود؟

از آن لبخندهای همیشگی زده بود.

انتخابات مجلس ششم شما با ایشان بودید؟

برخوردشان وقتی نتیجه را شنیدند چه بود؟ آن قسمت هم جز تاریخ مبهم کشور است و همین الان هم برخی از دوستان درباره آن مقطع هم حرف می زنند. متأسفانه آن زمان شایعات خیلی پررنگ شده و ذهن جامعه را مشوش کرده بود. دروغی که لباس راست پوشیده بود، جامعه را فرا گرفته بود؛ وگرنه آقای هاشمی غیر از آن انتخابات و انتخابات سال ۸۴ جزء نفرات اول بود. اینجا معلوم بود که دروغ خیلی کارساز شده بود و نکته ظریف آن مقطع این بود که خیلی از دروغ سازان بعدها اظهار ندامت کردند.

بنا به تغییرات جهانی است. اما بعدها متوجه شدم از طرف وزارت خارجه ممانعت می شد. سفر عربستان چنین حالتی داشت. متأسفانه دستاوردهای آن سفر می توانست ملی باشد اما دستمایه بازی های سیاسی شد.

واکنش ایشان به مخالفت ها و هجمه هایی که به ایشان می شد چه بود؟

گاهی اوقات که فشار خیلی زیاد می شد، یک بیت شعر می خواند: «بشکست اگر دل من به فدای چشم مست! سر خم می سلامت شکند اگر سبویی» همیشه می گفت آخر سر این اختلافات، کشور را دچار تشویش می کند. می گفت ایران باید برای آیندگان بماند و بازی های سیاسی نباید از اقتدار ایران کم کند. خب وقتی برخی حرکات را از برخی مسئولین در مجامع بین المللی می دید، ناراحت می شد.

عصبانی هم می شدند؟

من در این بیست و یک سال فقط یک مورد عصبانیت ایشان را دیدم.

کی بود؟

بماند.

وقتی تهمت ها و حرف ها را به ایشان انتقال می دادید، واکنش شان چی بود؟

ما به عنوان روابط عمومی هر اتفاقی که می افتاد خبررسانی می کردیم. بولتنی در روابط عمومی تهیه کرده و نکات مثبت و منفی رسانه ها را هر روز به ایشان می دادیم. معتقد بودند برخی از آن ها ارزش پاسخگویی ندارد؛ برخی را هم می گفتند یک جواب کلی بدهیم؛ ولی گاهی اوقات که بی انصافی از حد می گذشت، جواب می نوشتند.

آیا پیش از شب مناظره آقای میرحسین و احمدی نژاد شنیده بودید که قرار است چنین

خیلی بیشتر شد. یکی از اولین واحدهایی که در دفترشان تاسیس کردند و تا روز آخر حیات ایشان هم فعال بود، واحد ارتباط مردمی بود.

ارتباط به چه شکلی برقرار می شد؟

مردم نامه می نوشتند.

خودشان شخصا نامه ها را می خواندند؟

نامه ها خلاصه می شد و بعد خلاصه نامه به ایشان تحویل می شد؛ ایشان جلوی هر نامه مطلبی می نوشتند؛ مثلاً «معرفی شود» یا «موافقم» یا «نمی شود» به خاطر مسئولیت دانشگاه آزاد بیشتر مسائل مطرح شده در این زمینه بود. ولی تا روز آخر این ارتباط بود.

در دوره آقای احمدی نژاد وارد فضای تازه ای شدیم که دوران سختی برای آقای هاشمی بود و ایشان را تحت فشار قرار داده بود؟ در آن هشت سال سفر داشتند؟

سفرهای خودشان را داشتند و به نقاط مختلف کشور می رفتند. در همین مقطع یکی از سفرهای پرسر و صدا به قم و کرمانشاه را داشتیم.

چرا پرسر و صدا؟

مخالفین در قم سر و صدا می کردند؛ خواسته شان لغو سخنرانی آقای هاشمی بود. اما ایشان برنامه اش را تا آخر ادامه داد.

در این دوره از نظر سیاست خارجی هم محدودیتهای جدی بر ایشان وارد شد و گویا جلوی دیدار های خارجی ایشان گرفته می شد؟

در دیدارهای خارجی، تقاضاها از طرف مهمان خارجی مطرح می شود. مهمان ها قبل از اینکه بیایند، دیدارها را برنامه ریزی کرده و حتی به مسئولین هم می گویند در فلان تاریخ تقاضای دیدار دارند. در مقطعی احساس کردیم این دیدارها کم شده است و فکر می کردیم

روزگار مبارزه و زندان

روایت هادی غفاری از روزهای سخت زندان در رژیم شاه

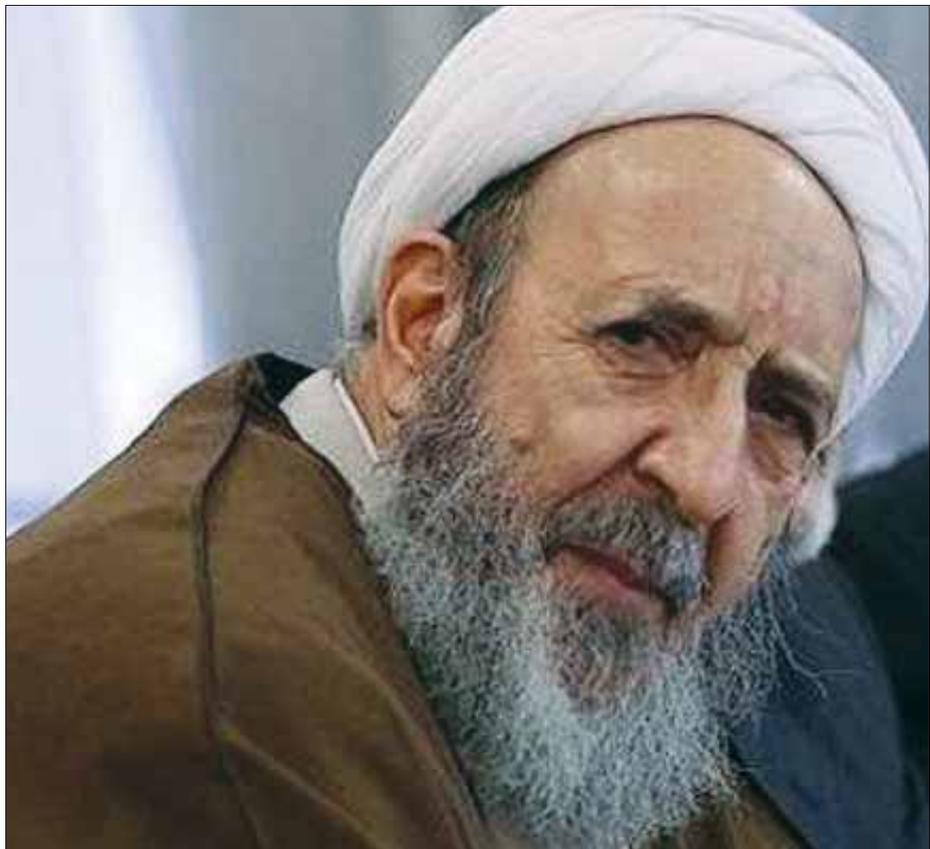
هادی غفاری یکی از همراهان روزهای سخت آیت الله هاشمی رفسنجانی است؛ او زمانی که آیت الله هاشمی رفسنجانی تحت شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار داشت، در زندان کمیته مشترک دربند و او نیز تحت شکنجه بود. شنیدن روایت آن روزها تن هر شنونده‌ای را به درد می‌آورد؛ سوزاندن سر و بدن و زندانیان با آب جوش، اتو، سیگار، شلاق با کابل برق، فحاشی و هتاک‌های طاقت هر کسی را می‌شکست؛ به ویژه که افسران ساواک می‌دانستند که طلبه جوان اهل رفسنجان سرنخ بسیاری از فعالیت‌های انقلابی است و به همین خاطر از شکنجه دادن او نه خسته می‌شدند و نه سیر. آیت الله هاشمی اما هیچ نگفت. هادی غفاری می‌گوید اگر هاشمی لب باز کرده بود خیلی‌ها از جمله خود او تا پای اعدام می‌رفتند. وی از روزهایی می‌گوید که هاشمی در زندان با شنیدن اطلاعات بیرون، شرایط را تحلیل می‌کرد و زمانی که خود در بند بود، افرادی را مامور کرده بود تا به خانواده مبارزین و زندانیان سیاسی مساعدت مالی کند. غفاری در گفت و گو با «شاهد یاران» از روزهای تلخ آیت الله در شکنجه‌گاه ساواک می‌گوید که در ادامه می‌خوانید...

آشنایی شما با مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی به چه زمانی باز می‌گردد؟

اولین برخوردهای ما با آقای هاشمی به سالهای ۵۴ و ۵۵ مربوط می‌شود؛ آن سالهایی که زندانی بودیم و ایشان هم به عنوان یکی از کسانی که مورد اعتماد همه جریانهای سیاسی طرفدار انقلاب بودند، زندانی بودند. قبل از آن هم یکی دو بار ایشان را در بازجویی‌ها دیده بودم اما در زندان بیشتر با وی آشنا شدم؛ بعد ایشان را از پیش ما بردند و به سختی شکنجه داده بودند.

علت این که ساواک در شکنجه آیت الله هاشمی رفسنجانی سختگیری بیشتری می‌کرد چه بود؟ اتهامات وارده به ایشان ۲-۳ مسئله مشخص بود؛ یکی ارتباط شان با نیروهای رزمنده چه در ایران و چه در خارج مثل سوریه و فلسطین بوده ساواک دنبال این بود که سرنخ‌هایی از ارتباط ایشان با مبارزین داخلی و خارج از کشور به دست بیاورد. آن موقع در خارج دو جریان کاملاً جدا اما همفکر بودند. یکی انجمن‌های اسلامی ایرانیان بود که در اروپا و آمریکا فعالیت می‌کرد. دیگری هم جریان نیروهای مسلمان و معتقد مبارز فلسطینی بود که در فلسطین اشغالی، کرانه باختری رود اردن، و لبنان فعالیت می‌کردند. این دو جریان کاملاً از هم جدا بودند؛ ولی حرفشان یکی بود. پادم است آیت الله هاشمی رفسنجانی همان موقع تحقیقات مفصلی درباره آزادیخواهان فلسطینی انجام دادند که ثمره آن، کتاب سرگذشت فلسطین بود. ایشان در این باره زحمت زیادی کشیدند و نتیجه کار هم این کتاب خواندنی شد که مستنداتش قابل اتکاست.

موضوع دیگر که باعث شده بود ساواک روی ایشان تمرکز ویژه داشته باشد، حمایت مالی اش از مبارزه و مبارزین بود. ایشان تنها کسی بود که بنیه مالی خود را در راه مبارزه خرج می‌کرد و در این راه از مساعدت مالی دوستانش و حتی حوزه و مراجع دریغ نمی‌کرد. وجوهات به دست آمده را برای مبارزین خرج می‌کرد و فراوان هم خرج می‌کرد. حتی زمانی که خود آقای هاشمی در زندان بودند، نمایندگان ایشان به خانواده‌های زندانیان سیاسی سر می‌زدند و کمک مالی می‌فرستادند؛ کالاهای اساسی مثل برنج روغن می‌دادند؛ پول نقد می‌دادند و نمی‌گذاشتند به خانواده‌های زندانیان سیاسی سخت بگذرد. اتهام دیگر پیوند ایشان با جریان‌هایی بود که با شاه مبارزه مسلحانه داشتند؛ مثل مجاهدین خلق که البته هنوز منحرف نشده بودند. این ارتباط به قبل از سال ۵۴ بر می‌گشت. چون سال ۵۴ این سازمان کاملاً برگشت و مارکسیستی شد و فقط چند نفری ماندند. مانند مهندس لطف الله میثمی و چند نفر دیگر که در نتیجه ما مبارزان مسلمان با آنها رودررو هم



شدیم؛ خود آقای هاشمی هم همین طور رودررو شد. افرادی چون وحید افراشته و بهرام آرام به مارکسیست‌ها پیوستند. البته بعدها تلاش کردند میان مارکسیسم و اسلام پل بزنند و به همین خاطر گفتند اسلام انگیزه است اما مارکسیسم راه مبارزه است و به این ترتیب تزویر کردند که همین بهانه ای به دست عوامل شاه و ساواک داد تا اسم این جریان را مارکسیسم اسلامی بگذارند و بعد هم به همه مبارزین تعمیم بدهند. در همین راستا ساواک آقای هاشمی و دیگران را به مارکسیسم اسلامی متهم کردند که زمینه آن را همین مجاهدین خلق که برگشته بودند، فراهم کردند.

همه اینها باعث شد روی آقای هاشمی حساس شوند؟

آقای هاشمی سرنخ بود. یکی از نقاط بسیار مثبت آقای هاشمی این بود که زیر سخت ترین و بدترین شکنجه ها، یک کلمه اعتراف نکردند. شما پرونده ایشان را از مرکز اسناد انقلاب اسلامی بگیرید ببینید ایشان یک کلمه حرف زد و کسی را لو داد؟ اغراق نمی کنم؛ آن روزها معروف بود سخت ترین شکنجه ها را چند نفر تحمل کردند. از جمله آنها مرحوم هاشمی بود؛ من بودم؛ آقای منتظری بود. ساواک شکنجه سختی به این افراد داد؛ بیشترین سهمیه کتک خوری را اینها داشتند. در زندان هم این مجموعه که نام بردم، سمبل مقاومت شده بودند. مقاومت در برابر شکنجه ها و لو ندادن اطلاعات خیلی مهم بود. آن زمان چند بازاری ۵۰۰ هزار تومان که رقم بالایی بود، به آقای هاشمی داده بودند تا بین خانواده های زندانیان سیاسی تقسیم کند. اگر ایشان زیر شکنجه نام این افراد را لو می داد، همه آنها شاید محکوم به اعدام می شدند. ولی ایشان حتی یک کلمه به زبان نیاوردند. من چون با ایشان کار کردم، می دانم یکی از کسانی که می توانست لو دهد، من بودم. اما ایشان نام مرا به زبان نیاوردند. در یک جلسه که ایشان را دیدم گفتم: «آقا آن سال خیلی به شما سخت گذشت؟» گفتند: «تو که می دانی چه گذشت. اگر دیگران نمی دانند تو که می دانی» کابل بود که بر سر و صورت و بدن می زدند؛ بر زمین می خوابانند و شکنجه می کردند؛ آب جوش می ریختند؛ گاهی میخ زدند به کمر. برخوردهای بسیار حیوانی می کردند و بعد هم می خندیدند و به هم حواله می دادند. یعنی یکی می زد، سیر نمی شد می داد به یکی دیگر. مخصوصا در کمیته به اصطلاح مرکزی ضد خرابکاری، آقای رسولی، ازغندی، عطار، حسینی معروف و همسرش بودند که تا می توانستند می زدند. یادم است چون بازجویی ها پنجشنبه و جمعه تعطیل بود، عصر چهارشنبه ها عروسی ما بود. چون می دانستیم فردا و پس فردا

شکنجه نیست و همین استراحت دو روزه برای ما خوشحال کننده بود.

قدرت تحمل آقای هاشمی از کجا می آمد؛ به هر حال این شکنجه ها قوی ترین اراده ها را می شکست؟

آقای هاشمی می دانست چه می کند و عاقبتش چیست و آمادگیهای لازم را داشت. آقای هاشمی با چشم باز وارد مبارزه شده بود. البته بودند کسانی که دو تا سیلی خوردند، دهان باز کردند و حرف زدند. می دانیم چه کسانی هستند. این افراد با یک کتک عادی همه چیز را گفته بودند. اما آقای هاشمی و امثال ایشان می دانستند که در این راه، کتک خوردن، شلاق و شکنجه وجود دارد. خانم دباغ به قدری کتک خورده بود که حساب نداشت. علاوه بر شکنجه جسمی، شکنجه روحی هم وجود داشت. فحاشی می کردند؛ آب دهان پرتاب می کردند؛ کارهای دیگری که آدم رویش نمی شود. من چند روزی با مرحوم آیت الله طاهری اصفهانی در کمیته مشترک هم بند بودم. ایشان سرش اصلا مو نداشت؛ اما محاسن بلند داشت. آقای ازغندی محاسن ایشان را می گرفت و محکم به دیوار می زد. از سر آقای طاهری اصفهانی خون فوران می کرد؛ بازجو گرفته بود همچنان می زد و تنها عبارتی که آقای طاهری اصفهانی می گفت این بود که «لا حول و لا قوه الا بالله» یک کلمه حرف نزد. این افراد جان کنند تا انقلاب به پیروزی رسید. یکی از کسانی که به شدت به آقای هاشمی نزدیک بود و تشکیلاتی کار می کردند مرحوم آیت الله طاهری اصفهانی بود که چند سال پیش به رحمت خدا رفتند. مرحوم هاشمی در زندان متحمل شکنجه شد و در همین

آقای هاشمی سرنخ بود. یکی از نقاط بسیار مثبت آقای هاشمی این بود که زیر سخت ترین و بدترین شکنجه ها، یک کلمه اعتراف نکردند. شما پرونده ایشان را از مرکز اسناد انقلاب اسلامی بگیرید ببینید ایشان یک کلمه حرف زد و کسی را لو داد؟ اغراق نمی کنم؛ آن روزها معروف بود سخت ترین شکنجه ها را چند نفر تحمل کردند. از جمله آنها مرحوم هاشمی بود

زندان هم تفسیر قرآن داشت. در آن شرایط که انواع تحقیرهای جسمی و روحی صورت می گرفت، چطور تفسیر می نوشتند؟

آقای هاشمی بیشترین تحقیق قرآنی اش را در زندان انجام داده است. یعنی در شرایطی که با سختی می شد یک کتاب داخل زندان بیاورند. به شدت تقلا می کرد تا مثلا جلد چندم فلان تفسیر را برایش بیاورند. بعد از زندان هم این کار را ادامه دادند. که الان به عنوان تفسیر و راهنمای قرآن در اختیار مردم قرار گرفته است.

گفتید یکی از فعالیت های آیت الله هاشمی که ساواک را روی ایشان حساس کرده بود، ارتباط او بین مبارزان داخل و خارج کشور بود؛ کمی بیشتر توضیح می دهید...

برای کامل شدن توضیح مثالی می زنم؛ شما نخ تسبیح را دیده اید؛ دانه های تسبیح به تنهایی کوچک هستند اما وقتی با یک نخ جمع می شوند، تسبیح می شوند. آقای هاشمی دقیقا نقش آن نخ را بازی می کردند. چنین جایگاهی داشتند؛ آن هم به چند دلیل؛ اول سطح علمی و سواد بالای ایشان بود. آقای هاشمی سالها در حوزه درس خوانده بود و به فقه و تاریخ اجتماعی مسلط بود؛ یعنی هم به بحث مربوط به فلسطین مسلط بود هم بحث مربوط به امیر کبیر. تاریخ دوره قاجار را به خوبی بلد بود و روی آن خوب کار کرده بود که ثمره آنها شد زندگینامه امیر کبیر. این کتاب ناشی از مطالعات دقیق دوران قاجار و اندکی بعد از این دوره بود. به اعتقاد من امیر کبیر را آقای هاشمی زنده کرد والا رژیم پهلوی امیر کبیر را کاملا از بین برده بود. کما اینکه رژیم شاه مجسمه او را هم شکست و از بین برد. اما آقای هاشمی درباره وی کتاب نوشت. متاسفانه آن روزها کسانی که ملا بودند، به ندرت وارد مبارزه می شدند. کم بودند افرادی مانند مرحوم اشرفی اصفهانی که ملا بودند و مبارز شدند. چند نفر خیلی اهل مبارزه بودند مانند مرحوم طالقانی. از طرف دیگر آقای هاشمی رفسنجانی دنبال دنیا طلبی و اسم و رسم نبودند و خیلی وقتها بی آنکه رد و نشانی از خود بگذارند، مثلا کمک مالی می کردند؛ مثلا من بعد از این که دو سه بار به خانواده مان کمک شد، متوجه شدم کار آقای هاشمی بوده؛ بدون هیچ متنی این مساعدت ها را داشتند. از سوی دیگر آقای هاشمی به آینده امیدوار بودند؛ انگار به آقای هاشمی القاء شده بود که قطعا پیروز است؛ به پیروزی راهشان یقین داشتند.

قرابت آقای هاشمی با امام چقدر در تقویت جایگاه مرحوم هاشمی موثر بود؟

امام رحمت الله علیه وقتی در سال ۴۲ - ۴۳ حرکت



وارد مجلس شده بود. مجلس اول به لحاظ هويت انقلابی از همه مجالس قوی تر است. سران گروههای مختلف مبارز به مجلس راه یافته بودند. آقای بازرگان، آقای سبحانی و... همه بودند؛ روحانیون بلندپایه ای هم در مجلس اول حضور داشتند. اینها قدر آقای هاشمی را می دانستند. فراموش نکرده بودند بعد از امام بیشترین زحمت مبارزه را آقای هاشمی کشیده بود. می دانستند آقای هاشمی جزو شاخص های انقلاب است. البته مرحوم طالقانی و منتظری هم بودند؛ ولی از نظر اجرایی و مدیریت، آقای هاشمی بلامنازع بود. همه این آقایانی که در مجلس بودند، می دانستند آقای هاشمی پای کار و مرد روزها و تصمیم های سخت است. آقای هاشمی مرد شرایط بحرانی بود؛ در بحرانی ترین شرایط نشان می داد که توان اداره کشور و آرام کردن مردم را دارد و می تواند انقلاب را از مخاطرات حفظ کند. از تلاطم روحی ای که ممکن است انقلابیون به آن دچار شوند، بدور بود. آقای هاشمی از جمله کسانی بود که در وسط مبارزه در شرایط بحرانی خیلی قوی و قدرتمند وارد می شد و با تحلیل های درست، اوضاع را اداره می کرد. مجلس اول را به همین پشتوانه روحی و فکری اداره کرد.

چه شد که امام نمایندگی خود در دوران جنگ را به ایشان دادند؛ آقای هاشمی در مجلس بودند و مشغله های خودشان را داشتند و هنوز قوانین نوشته نشده بود؟

پختگی ایشان سبب وثوق امام بود؛ آقای هاشمی به راحتی می توانستند قبل از ظهر مجلس و بعد از ظهر جبهه باشند و دوباره فردا جای دیگری بروند. بعد هم خود بچه های سپاه به نیرویی نیاز داشتند که بتواند آنها را هماهنگ کند. هماهنگی سپاه و ارتش نیازمند چهره ای بود که جزو ارتش و سپاه نباشد اما مورد اعتماد این دو نیرو باشد. آیت الله هاشمی به خوبی اداره می کرد. آنها از آقای هاشمی حرف شنوی بسیار بالایی داشتند.

داشت. این قرابت و اعتماد در تمام شرایط وجود داشت. با اینکه خیلی سنی نداشت اما تکیه گاه امام بود و به امام مشورت می داد. به قول امروزی ها نظریه پرداز بود. امین امام بود. امام به امانتداری ایشان اعتماد تام و تمام داشت. آقای هاشمی هم خالصانه نظر می داد و در عین حال به امام اعتقاد داشت. بدون حب و بغض و کینه و خودخواهی امام را یاری می کرد. از همان اول هم همین طور بود. با اینکه در شورای انقلاب بزرگان دیگری هم بودند، ولی امور حول محور آقای هاشمی می چرخید. زمانی که در پاریس خدمت امام بودیم، آقای هاشمی توسط دوستانشان مرتب با امام تماس می گرفتند و مشورت می دادند. وقتی شورای انقلاب تاسیس شد، سرپرستی شورا به ظاهر با دیگران بود اما واقعیت قضیه این بود که آقای هاشمی اداره کننده جلسات و خط مشی ها بود. به تدریج که جلوتر آمدیم، بحث مجلس شد.

علت اعتماد امام به آقای هاشمی چه بود؟

نخست هوش بالای هاشمی بود. خیلی هوشیار بود. هوشیار به معنای این بود که تشخیص درست بود. دلیل دوم این که هرگز دنبال هوای نفسش نبود. سوم این که اطلاعاتش دقیق بود و از همه اینها مهمتر دینداری اش بود. خداترس بود.

بعد از شورای انقلاب هم وارد مجلس شدند...
بله، طبیعی بود در انتخابات مجلس، دو سه جریان خودشان را بالا بکشند. آن موقع هنوز روحانیون دو قسمت نشده بودند. قبل از مجلس، بحث ریاست جمهوری مطرح بود. اما زمانی که مجلس سرو سامان گرفت، هیئت رئیسه دائم انتخاب شد و آقای هاشمی رئیس بلامنازع مجلس شد. به این معنا که هیچ کسی در این سطح نبود که با ایشان رقابت کند. خیلی ها بودند اسم می نوشتند؛ اما قریب به اتفاق نمایندگان مجلس در هر دوره به ایشان رای دادند. بعد هم مدتی به عنوان سرپرست وزارت کشور فعالیت داشتند؛ یکی از ویژگی های آقای هاشمی این بود که هر جا کار می کرد، اندیشه و تحلیل درستی داشت. اینطور نبود که یک روز از یکی حمایت کنند و روز بعد نظرش را برگردانند. حرکت زیگزاگی نداشتند. روی خط مستقیم حرکت می کردند. اگر موضوعی را درست تشخیص می دادند، به آن عمل می کردند و اغلب نیز درست تصمیم می گرفتند. به قول امروزی ها هیچ وقت تیرش به خطا نرفته است.

گفتید آقای هاشمی در مجلس اول رئیس بلامنازع بود؛ مجلس اول با مجلس الان فرق می کند؟

صد در صد، مجلس اول نسل اول انقلاب بودند؛ هر کس در انقلاب بوده و مردم او را می شناختند،

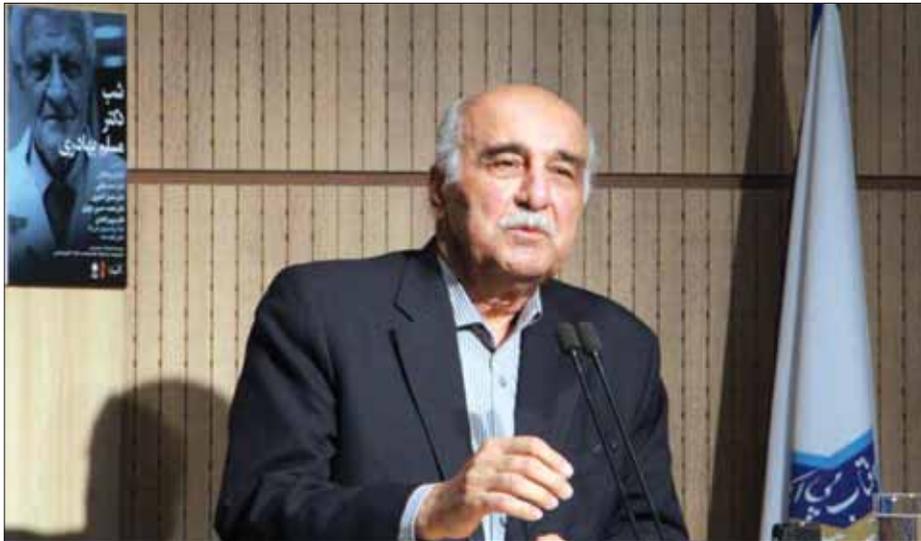
انقلابی شان را آغاز کردند، اسطوره بودند. وقتی مرحوم غفاری و آیت الله سعیدی که در حوزه علمیه وزنه ای بودند به امام پیوستند، جایگاه امام هم بالا رفت. از زمان پیش از آغاز نهضت، عده ای تمام قد در اختیار اندیشه امام بودند. یکی از این افراد آقای هاشمی بود. اندیشه امام بر آنها حاکم بود. همان موقع افرادی بودند که امام (ره) و آقای هاشمی را سرزنش می کردند. حتی مراجع تقلیدی بودند که به امام غر می زدند و می گفتند: مگر می شود با رژیم شاه مبارزه کرد؟ بعدش چی؟ آقای هاشمی از کسانی بود که هر وقت او را می دیدم می گفت: «پیروز می شویم و کشور را اداره می کنیم» همیشه می گفت: «بلدیم اداره کنیم» حتی یک بار یکی به شوخی به ایشان گفتند که «شما و سیاست» و ایشان در جواب گفت: «مگر به محمد رضا و رضا خان وحی می آمده که کشور را اداره کنند؟» می گفت: «مگر بیل به کمر ما خورده است؟» وقتی این جمله را می گفت، بدنش زخمی بود. آقای هاشمی آن موقع خیلی جوان بود. جوانی از یک سو و قدرت فهم دقیقش از سوی دیگر، مهم و تاثیر گذار بود. تحلیل ایشان از اوضاع داخلی و خارجی بسیار دقیق بود؛ درست می اندیشید؛ راه درست را تشخیص می داد و بر اساس آن فهم، درست عمل می کرد.

زمانی که حلقه فشار ساواک بر اطراف مبارزین تنگ تر شد، عده ای از انقلابی ها به کشورهای مثل لبنان، فلسطین و عراق رفتند؛ در آن زمان آیت الله هاشمی رفسنجانی چه نقشی داشتند؟

آقای هاشمی رابط بین بچه های خارج از کشور و امام از یک سو و جریان خط اصیل انقلاب اسلامی در داخل بودند. مثلاً آقای دعایی در عراق یک مبارز، روشنفکر، خوش فهم و یار امام بودند و به طور کامل با آقای هاشمی مرتبط بودند و اطلاعات رد و بدل می کردند. من خودم ماه های منتهی به انقلاب محبور شدم از ایران فرار کنم؛ چون مرحوم بهشتی گفتند می خواهند شما را بکشند و ایران را ترک کنید. بعد از ۱۷ شهریور ایران را ترک کردم. آن موقع برخی از اعضای خانواده آقای هاشمی و حتی برادرشان در آمریکا و کانادا به عنوان رابط بچه مسلمانان های انقلابی با آقای هاشمی عمل می کردند. آقای محمد هاشمی برادر آقای هاشمی در آمریکا و کانادا جزو بچه های انجمن اسلامی بودند؛ خط انجمن اسلامی هم در اروپا و هم در آمریکا، خط امام بود.

بعد از انقلاب ایشان عضو شورای انقلاب، رئیس مجلس و همچنین رئیس جمهوری بودند؛ از آن دوران چه خاطره ای دارید؟

آقای هاشمی بسیار مورد اعتماد امام بود؛ یکی از کسانی بود که امام به ایشان اعتماد تام و تمام



دکتر ایرج فاضل از حساسیت هاشمی به بیمه و تامین اجتماعی می گوید

ایرج فاضل رئیس فعلی سازمان نظام پزشکی در دولت اول آیت الله هاشمی رفسنجانی وزیر بهداشت بود. او یکی از معدود پزشکانی است که هم در پروسه درمان آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی بعد از ترور شرکت داشته و هم پروسه درمان بیماری امام خمینی (ره) بنیانگذار انقلاب اسلامی نقش مهمی داشته است. به همین دلیل از نزدیک شاهد محبت قلبی آیت الله هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب و امام بوده است؛ دکتر فاضل در گفت و گو با «شاهد یاران» حال و هوای آیت الله هاشمی در آن ایام را روایت می کند. او در این گفت و گو نقش برجسته آیت الله هاشمی رفسنجانی در حوزه بیمه و تامین اجتماعی، حمایت از بیماران خاص و راه اندازی دانشگاه آزاد را تشریح کرده است.

دانشگاهی بود؛ از تخصصی که داشتم و در آن به مردم خدمت می کردم، بسیار خرسند بودم. از سوی دیگر در حرفه پزشکی، فضایی برای فعالیت های سیاسی نمی دیدم و لیکن به احترام ایشان، خدمت رسیدم و جلسه طولانی ای داشتیم. مرحوم آیت الله هاشمی شخصیت صمیمی و صادقی داشتند؛ کاردان بودند و امور را به خوبی مدیریت می کردند. در خلال صحبت هایی که در این جلسه عنوان شد، عدم تمایل خود را برای تصدی مقام وزارت اعلام کرده و توضیحاتی دادم. یکی از سؤالاتی که از ایشان داشتم این بود که «اگر من قبول نکنم، چه فردی را برای این مسئولیت انتخاب می کنید؟» ایشان فردی را نام برد که شنیدن نام آن فرد برایم تکان دهنده بود، چون سابقه این فرد را می دانستم و کاملاً واقف بودم که در انتخاب این فرد، چه پیامدهای منفی خواهد داشت. این مسئله نقطه عطفی در تغییر عقیده ام بود. البته سؤالاتی هم در مورد سایر وزارتخانه ها از ایشان کردم. اسامی که اشاره کردند برایم کمی حیرت انگیز بود چرا که هر کدام

نزدیکی با ایشان نداشتم. در سال ۱۳۶۴ از طرف مهندس موسوی به کابینه ایشان دعوت شدم و به عنوان وزیر فرهنگ و آموزش عالی کار خود را شروع کردم. آن زمان مرحوم هاشمی رئیس مجلس بودند و طبیعتاً در حد مسئولیتم آشنایی بیشتری با ایشان پیدا کردم. بیشترین و نزدیکترین آشنایی و شناخت من از آقای هاشمی از سال ۱۳۶۸ آغاز شد که برای وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی دعوت شدم. تقریباً نزدیک به ۳ ساعت با ایشان نشستی داشتم؛ آن هم در حالی که قرار بود ۱۵ دقیقه خدمت ایشان برسم. به یاد دارم که تعطیلات نوروز بود و با خانواده سفر شمال رفته بودیم، به من اطلاع دادند که آقای هاشمی مایلند به دیدارشان بروم. اطمینان داشتم که مسئله بازگشت به وزارت مطرح شود و تردید نداشتم که نمی پذیرم.

چرا مایل نبودید دوباره مسئولیت وزارت را بپذیرید؟

برای اینکه تجربه ناخوشایندی از سابقه دوساله وزارت داشتم. اما من تخصص علمی و

حمایت از بیماری های خاص

پیش از شروع درباره آیت الله هاشمی رفسنجانی، مختصری از خود بگوئید و اینکه چگونه به عنوان یک پزشک و جراح با ایشان آشنا شدید؟ من اوایل انقلاب از آمریکا به ایران آمدم. تخصصم جراحی عروق و جراحی عمومی است. قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۳، یک سال و اندی در دانشگاه تیرین بودم و به علت نارضایتی از شرایط موجود، مجدداً به آمریکا برگشتم. در آنجا مشغول به کار شدم. اوایل انقلاب و در بحرانهای آن دوره مجدداً به ایران بازگشتم؛ چرا که در آن دوران کشور شدیداً به متخصصان جراحی عروق نیازمند بود. مجروحین زیادی بودند که به این تخصص نیاز داشتند. این رشته که سالهای اولیه عمر خود را در کشور می گذراندم، بسیار محدود و معدود بود. عده ای هم که در این زمینه تخصص داشتند، متعاقب انقلاب از ایران مهاجرت کرده بودند. بدین سبب سال ۱۳۵۸ به ایران بازگشتم، این سومین باری بود که بین ایران و آمریکا نقل مکان می کردم. عاشق کشورم بودم، دورانی را که خارج از کشور به سر می بردم، بسیار سخت و تحملش برایم دشوار بود. رفت و آمدهای مکرر به ایران و بازگشت مجدداً به آمریکا، سختی های فراوانی برای خود و خانواده ام به وجود آورده بود. بازگشت مجدد به ایران همزمان با انقلاب با دگرگونی سیاسی و اجتماعی بود. بی نظمی های فراوان حاکم بود و در خلال آن شخصیت های ملی و مذهبی ترور میشدند. بیمارستانها مملو از مجروحین بود و من هم مشغول به جراحی بودم، متعاقب آن هم جنگ شروع شد و سیل عظیمی از مجروحین جنگی به بیمارستانها سرازیر می شدند. آشنایی با آقای هاشمی در همین ایام شروع شد؟

آن دوران مرحوم هاشمی مسئولیت اداره جنگ را بر عهده داشتند. من هم مثل دیگران در حد شغل خودم با ایشان آشنایی داشتم؛ ولیکن آشنایی

راه انداختند. این در حالی است که وقتی جریانات مترقی مطرح می شوند، بسیار مخالف دارند. ایشان مقابل مخالفت ها و مخالف خوانیها مقاومت کرده و دانشگاه آزاد را پایه ریزی کردند.

ایشان سعی میکردند که در تمام حوزه ها مطالعات عمیقی داشته باشند و بر مجموعه ای که مدیریت می کردند، اشراف کامل داشته باشند.

اطلاعات و اشراف ایشان در حوزه بهداشت و درمان چگونه بود؟

اطلاعات ایشان در این حوزه، کمتر از سایر حوزه ها نبود. ایشان بسیار کنجکاو بودند و سؤالات بسیار تخصصی مطرح کرده و باعلاقه و موشکافی به موضوعات ورود می کردند. یکی از پروژه هایی که به اعتقاد من تمام اعتبارش را مدیون آیت الله هاشمی رفسنجانی است، متروی تهران است. زمانی که ایشان این موضوع را مطرح کردند، با مخالفت های فراوانی روبه رو شدند. مسئله دیگر که آیت الله هاشمی بی نهایت روی آن حساسیت داشت، بیمه ها و تأمین اجتماعی بود. دو موضوعی که اهمیت آن در دراز مدت بیشتر خود را نشان می دهد.

بعد از پایان دوره مسئولیت تان، ارتباطتان با مرحوم هاشمی ادامه پیدا کرد؟

دورانی که حضرت امام بیمار بودند، چندین مرتبه ایشان را ملاقات می کردم. ایشان یکی از پیگیرترین و صمیمی ترین افراد در جریان بیماری حضرت امام بودند. در آن فضا به وضوح وابستگی روحی و عاطفی مرحوم هاشمی را به حضرت امام می دیدم. ایشان به شدت پیگیر بودند و روزی دو مرتبه به ملاقات ایشان می آمدند به امام عرض کردند: «نماز جمعه می روم؛ پیغامی برای مردم ندارید؟» امام گفتند: «از خدا بخواهید دعا کنند و از خدا بخواهید من را بپذیرند.» مرحوم هاشمی گریستند و محل را ترک کردند و عینا همان جمله را در نماز جمعه اعلام کردند.

در خصوص وضعیت سلامتی مرحوم هاشمی در این سالهای آخر اطلاعی داشتید؟

چندین مرتبه به عنوان پزشک خدمت ایشان رسیده بودم از وضع ایشان راضی بودم. رفتارهای فردی ایشان بسیار با راه و روشهای صحیح حفظ سلامتی منطبق بود. همیشه فعالیت بدنی و ورزش را جدی میگرفتند. توصیه های پزشکی در خصوص کنترل وزن و فشار خون را جدی می گرفتند. در مقابل توصیه های پزشکی، فوق العاده حرف شنو بودند.

روزی که این اتفاق افتاد و جسم بیجانشان از استخر منزلشان به بیمارستان منتقل شد؛ شما در بیمارستان حضور داشتید؟

زمانی که به بیمارستان رسیدم، کار تمام شده بود.

به این نوع مدیریت اعتقاد داشتند و به افراد کابینه اختیارات کامل می داد و با اعضای کابینه بسیار همگام و همراه بودند.

در حوزه بهداشت و درمان نگاه ایشان چگونه بود و چه اهدافی را دنبال می کردند؟

مرحوم هاشمی بسیار شخصیت عاطفی داشتند. در مسائل بهداشتی و درمانی که با आम مردم در ارتباط است و از طرفی با میزان سطح مالی افراد سر و کار دارد، افرادی هستند که به بیماریهایی دچار می شوند که علاج ندارد، ولی کشنده هم نیست؛ ولی مدت مدیدی فرد بیمار و خانواده اش گرفتار می شوند. این افراد معمولاً از طبقات پایین اجتماعی با درآمد اندک هستند. اینگونه بیماران به

مرحوم هاشمی بسیار شخصیت عاطفی داشتند. در مسائل بهداشتی و درمانی که با आम مردم در ارتباط است و از طرفی با میزان سطح مالی افراد سر و کار دارد، افرادی هستند که به بیماریهایی دچار می شوند که علاج ندارد، ولی کشنده هم نیست؛ ولی مدت مدیدی فرد بیمار و خانواده اش گرفتار می شوند

کمک نیاز دارند و سیستم درمانی معمولی کشور پاسخگوی این بیماران نیست. ما این مسئله را به اطلاع ایشان رساندیم و در مورد بیماریهای خاص با ایشان صحبت کردیم. ایشان بنیانگذار بنیاد بیماریهای خاص بودند و مجوز آن را صادر کردند. بعد از شروع کار بنیاد، خانم فاطمه هاشمی با مدیریت و کفایت فراوانی این کار را پیش بردند. این بنیاد، منشاء خدمات رسانی به محروم ترین و محتاج ترین بیماران در سطح کشور است. زمانی که از وضع بیماران گزارش می دادم، ایشان اشک می ریختند و بلافاصله کمک می کردند. آقای هاشمی زمانی که در قید حیات بودند، این مرکز را مورد حمایت قرار داده و با این دست مسائل، بسیار انسانی برخورد می کردند.

مرحوم هاشمی دید اجتماعی بسیار وسیعی داشتند. همگام با زمان عمل می کردند و فرزند زمان خویشان بودند به مسائل آموزشی بسیار حساس بودند. راه اندازی دانشگاه آزاد، یکی از مهمترین پروژه ها بعد از انقلاب اسلامی ایران است. ایشان به تنهایی این جریان آموزشی را به

از این شخصیت ها از جناح های مختلفی بودند. ایشان به نکته ای اشاره کردند که خیلی جالب بود؛ فرمودند: «من از شما سیاست مدارتر هستم؛ اگر شما بخواهید کار کنید، باید از همه جناحها نیرو بگذارید و گرنه با کارشکنی های متعددی مواجهه خواهید شد. این بهترین شیوه برای اداره امور است.» به نظرم در آن مقطع زمانی، این شیوه کاملاً درست بود. در ضمن باید عرض کنم که قبل از این گفت و گو، در حادثه ترور آیت الله خامنه ای که امام جمعه تهران بودند با ایشان بیشتر آشنا شده بودم، در آن دوران تازه از آمریکا برگشته بودم و جراح منحصر به فرد عروق در تهران بودم و تمام تمرکز خود را در رشته تخصصی خود گذاشته بودم. بیمارستان مصطفی خمینی و طالقانی هم تازه تشکیل شده بودند و من در این دو مرکز، مشغول به کار شدم که آن موقع بدترین مجروحین جنگی به آن مراجعه می کردند.

یک روز گرم تابستانی که آماده مسافرت به شمال بودم که شادروان دکتر هوشنگ فاضل که از اقوام بوده و ریاست بیمارستان مصطفی خمینی را بر عهده داشتند، تماس گرفتند و اشاره کردند که تروری صورت گرفته است و به حضور شما به شدت نیاز داریم. به تهران بازگشتم و تقریباً ۱۵ روزی به منزل برنگشتم. حضرت آیت الله خامنه ای ترور شده بودند و در جریان جراحی ایشان با مرحوم هاشمی آشنا شدم، ایشان بسیار پیگیر بودند و من هر روز با ایشان مکالمه داشتم و گزارش کار می دادم. تا اینکه همانطور که گفتم بعد از سوی ایشان به کابینه دعوت شدم، ۲ سال به عنوان وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در کابینه مرحوم هاشمی خدمت کردم و بعد کار به استیضاح کشیده شده و کنار رفتم.

از همکاری دوساله خود با مرحوم هاشمی خاطره ای دارید؟

آقای هاشمی انسان آزاده ای بودند و ملت ایران هم این مسئله را به خوبی درک کردند، در مراسم تشییع ایشان، شاهد قدرشناسی مردم ایران بودیم. آقای هاشمی یکی از افراد باتقوا، بسیار مصمم و با اراده بودند. مواضع درستی اتخاذ می کردند و با اختلاف نظرها، خوب کنار می آمدند. شخص بسیار مطمئن و قابل اتکایی بودند. در موارد مختلف از جمله انتخاب معاونین وزارتخانه با ایشان مشورت می کردم. نادر بود که ایشان با فردی موافقت نکنند. ایشان به افرادی که اعتماد و منصوب کرده بودند، اعتماد کامل داشتند که از مدیریت پیشرفته ایشان حکایت می کرد. در مدیریت کلان، بهترین مدیرها انتخاب می شوند و زمانی که مسئولیت به آنها واگذار می شود، تنها بر کار آنها نظارت صورت می گیرد. مرحوم هاشمی



تاسی به نامه های حضرت علی (ع)

گفت و گو با عبدالوحد مروجی قائم مقام بنیاد بین المللی نهج البلاغه

کمتر کسی است که از علاقه آیت الله هاشمی رفسنجانی به تفسیر قرآن، تاریخ یا خاطره نویسی بی خبر باشد؛ او به رغم تحصیل در حوزه های علمیه، علاقه وافری به خواندن تاریخ داشت و بعد ها نیز به عنوان مورخ، دست به روایتی بدون سانسور و حاشیه از وقایعی زد که آن ها را از سر گذرانده بود. اما کمتر کسی درباره پیوند آیت الله هاشمی رفسنجانی با نهج البلاغه سخن گفته است؛ این در حالی است که به گفته عبدالوحد مروجی محقق و قائم مقام بنیاد بین المللی نهج البلاغه، مجموعه خطبه ها و نامه های حضرت امیر (ع) ملازم همیشگی وی در راه مسئولیت و زمامداری کشور بوده است. او در گفت و گو با «شاهد یاران» بر این نکته تاکید می ورزد که هاشمی در تمام طول حیات سیاسی اش تلاش داشت بر مدار توصیه های امیرالمومنین گام بردارد. مشروح این گفت و گو را در زیر می خوانید...

که به حضرت امیر (ع) علاقه دارند و اگر ببینند روی نهج البلاغه کار می کنیم، با ما همکاری می کنند. حرفشان هم درست بود. آقای هاشمی این نکته را با تمام وجود درک کرده بودند. قبل از انقلاب روی این موضوع مطالعه کردند. در سخنرانی ها و خطبه هایشان هم رد پای این مطالعات و پژوهش ها دیده می شود. تاثیرپذیری آقای هاشمی از نهج البلاغه کجا خود را نشان می داد؟

آقای هاشمی به فراخور موضوعات، روی مسائل فرهنگی تاکید داشتند. همواره توصیه داشتند مسلمانان از غیبت درباره یکدیگر حتی سایر ادیان پرهیز کنند. از دروغ گویی، زود باوری در برابر شایعات، آبرو ریزی مسلمان در هر شکل و شمایل، بحث های لجاجت آمیز، پیروی از آداب و رسوم خرافاتی و ارتباط نامشروع زینهار می دادند. روایات و سخنان حضرت امیر در این باره را هم دقیق به خاطر داشتند و به آن اشاره می کردند. یکی از کتاب هایی که همیشه کنار دست آقای هاشمی بود، نهج البلاغه بود. این در حالی است که متأسفانه خیلی از مسئولان ما اصلاً نهج البلاغه را نمی شناسند. خاطرم هست سال ۸۵ به دستور آقای هاشمی تمام مطالب نهج البلاغه را به صورت موردی و سرفصلی تفکیک کرده و با توجه به خصوصیات و مختصات مسئولیت ها، چاپ و بین وزرا و نمایندگان مجلس توزیع کردیم. تا آنجایی که رفتار، منش و اخلاق آقای هاشمی را دیدم شهادت می دهم تمام تلاششان بود تا بر اساس سفارش های حضرت امیر (ع) رفتار کنند؛ سفارش های امیرالمومنین به امیران، فرمانده ها و کارگزاران خودش را خوانده بود و می کوشید حتی الامکان رعایت کند؛ در برخورد با مردم خیلی خوب و مهربان بود. وقتی با مدیران حکومتی جلسه داشت، بسیار محکم و بر سر منافع مردم و مصالح کشور بدون گذشت ظاهر می شد؛ مسائل را به جدیت پیگیری می کرد؛ به توصیه های حضرت امیر درباره پرهیز از

نهج البلاغه و از دوستانی گرفتیم که روی نهج البلاغه کار می کردند. اواخر ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی کار مقدماتی شروع و ده سال روی آن کار شد. تا این که به دستور آقای هاشمی موسسه بین المللی مطالعاتی نهج البلاغه از بنیاد نهج البلاغه منفک شد. از آن زمان به پیشنهاد آیت الله هاشمی همه کارهای پژوهشی و تحقیقاتی را در موسسه بین المللی نهج البلاغه انجام می دهیم.

اهداف موسسه چه بود؟

پژوهش بنیادین و کاربردی در علوم انسانی و اسلامی بر اساس قرآن و نهج البلاغه و نیز سنت و سیره معصومان (ع)، آموزش معارف دینی همچنین نشر و گسترش فعالیت های علمی، فرهنگی و هنری به منظور گسترش فرهنگ ایرانی-اسلامی و ترویج معارف دینی از اهداف اصلی این موسسه بود. آقای هاشمی رفسنجانی قبل از انقلاب؛ حدود سال ۴۰ با شهید بهشتی، شهید باهنر، علامه جعفری و علمای زمانه خود موسسه ای را در قالب مباحث نهج البلاغه تاسیس کرده بودند. یکی از بزرگ ترین توفیقات آقای هاشمی این بود که سالیان زیادی روی نهج البلاغه کار تحقیقاتی کرده بودند. می گفتند دانشمندان زیادی هستند

جناب آقای مروجی آشنایی نزدیک شما با آقای هاشمی از چه زمانی شروع شد؟

ما از سال ۶۶ افتخار آشنایی نزدیک با آیت الله هاشمی رفسنجانی داشتیم؛ زمانی که ایشان در ریاست جمهوری بودند، به عنوان مشاور و کارآموز در خدمتشان بودم و درس های بسیار خوب و بزرگی از ایشان آموختم. اواخر دوران ریاست جمهوری مشکل حادی پیش آمد؛ ماجرا از این قرار بود که چند دانش آموز کم سن و سال نخبه که مدارج عالی علمی کسب کرده بودند و مثلاً در ۱۳ سالگی وارد دانشگاه شده بودند را برای بازدید علمی به کرج آورده بودند. در راه بازگشت به خانه، خودروی حامل دانش آموزان تصادف کرد و متأسفانه آن ها را از دست دادیم. فاجعه بزرگی بود. به ما ابلاغ کردند روی بحث دانش آموزان و سرویس های مدارس و امنیت بچه ها کار پژوهشی انجام بدهید. طی نامه نگاری ها در این راستا به بنیاد نهج البلاغه رسیدیم. آیت الله دین پرور موسس و رئیس بنیاد نهج البلاغه بود و به تبع این ارتباط و نامه نگاری با علامه جعفری آشنا شده و با آیت الله هاشمی صحبت کردیم. بیشترین کمک را هم از فرمایش های حضرت امیر در

مصاحبه های آیت الله هاشمی را در اواخر حیاتشان گوش کرده باشید هیچ اشاره منفی به حوزه رهبری ندارد؛ اما خطاب به کسانی که تلاش می کردند بین او و رهبر معظم انقلاب اسلامی فاصله بیندازند، اشاره داشته است که همانطور که گفتم توصیه دینی و پند حضرت امیر است. همان ابتدای دولت احمدی نژاد که فضا سازی ها علیه آقای هاشمی رفسنجانی را آغاز کرده بود، آیت الله هاشمی تا مدت ها به آقای احمدی نژاد پیغام می دادند؛ خیلی ها را واسطه کردند؛ آقای احمدی نژاد را نصیحت کردند. خیلی از علمای تهران و بزرگان واسطه شدند و به آقای احمدی نژاد گفتند روشی که پیش گرفته اید، اسلامی و درست نیست؛ اگر ابهامی دارید، سوال کنید. اگر نیاز به تحقیق است، انجام دهید اما در محافل حرف هایی نزنید که پایه و اساسی ندارد و کذب است. تا مقطعی پیغام می دادند. اختلاف سلیقه در هر جامعه ای هست، اما دین و اخلاق به ما اجازه توهین و افترا نداده است.

شما کمتر کسی را مثل آقای هاشمی می بینید که برای نظام هزینه داده باشد؛ ایشان قبل از انقلاب هزینه دادند؛ زندانی شدند؛ شکنجه شدند. ایشان تعریف می کردند که در زمان تحصیل شان در حوزه بنایی می کرد. می گفتند صبح تا ظهر کلاس و درس و بحث بود و عصرها می رفتم بنایی می کردم؛ گچ کاری می کردم؛ از پول پدرش که از کرمان می فرستاد، خانه قدیمی می خرید؛ آن را بازسازی می کرد و می فروخت. از ۱۷-۱۸ سالگی به واسطه فکر و هوشش کسب درآمد کرد و سربار خانواده نشد و هزینه خود و دو اخوی و خانواده اش را تامین کرد. خودشان به ما گفتند بنده زمانی که عوامل ساواک انقلابی ها را می گرفتند و زندان می کردند از طریق آقا مصطفی و خیلی افراد امین دیگر، به خانواده زندانیان پول می دادیم. آقای هاشمی از خودش، جانش، فکرش، و مالش برای انقلاب خرج کرد.

یک بار توفیقی شد خدمت رهبری گفتم ممکن است در یک خانواده بزرگ، بین دو برادر اختلاف نظر باشد؛ ولی این دو برادر باعث نمی شوند فرزندان یا غریبه ها و دیگران در کارشان دخالت کنند. آیت الله هاشمی و رهبر معظم انقلاب اسلامی دو برادر بودند. امام (ه) پسر انقلاب بود و این دو برادر بازوی نظام و انقلاب بودند. آیت الله هاشمی در مقابل خناسان و تفرقه افکنان همان گونه رفتار کرد که حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه توصیه کرد.

رفسنجانی بود. با ذکر «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» و «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» زندگی می کرد؛ تمام دلش را به خدا وصل کرده بود. نکته ای جالب بگویم؛ می گفت: «ما بازیگریم و خدا کارگردان؛ شما سعی کنید نقشی را که خدا به شما داده به بهترین شکل انجام دهید تا در بازی بعدی نقش بهتری به شما بدهد.»

روی بحث فرهنگی تاکید ویژه داشتند. هر کس که دیدنشان می رفت بر مسائل فرهنگی تاکید می کردند. می گفتند دروغ نگوئیم، غیبت نکنیم؛ امر به معروف کنیم. با هر گروهی هم متناسب با سن و سال ظرفیتشان صحبت می کرد. دومین مسئله ای که خیلی روی آن تاکید داشت، وحدت رویه بود

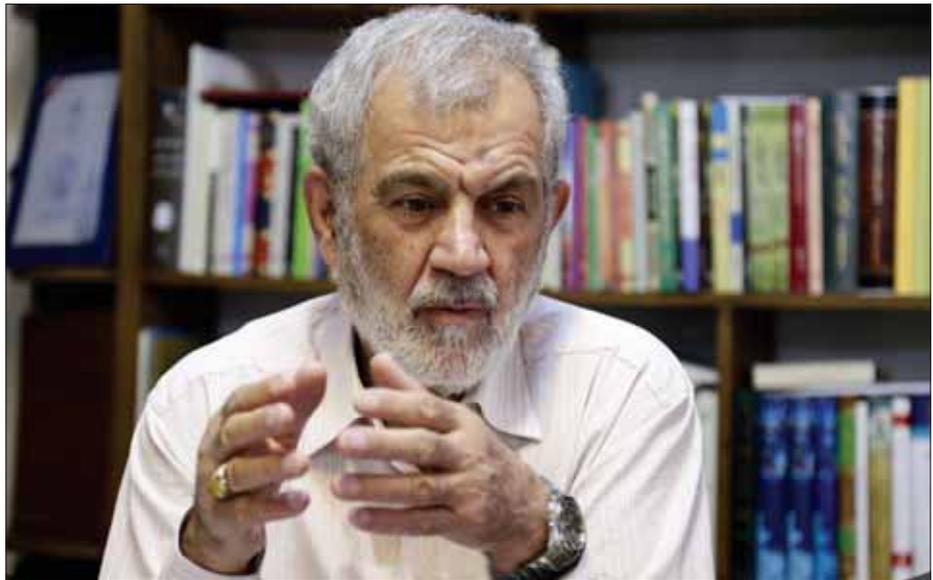
روی بحث فرهنگی تاکید ویژه داشتند. هر کس که دیدنشان می رفت بر مسائل فرهنگی تاکید می کردند. می گفتند دروغ نگوئیم، غیبت نکنیم؛ امر به معروف کنیم. با هر گروهی هم متناسب با سن و سال ظرفیتشان صحبت می کرد. دومین مسئله ای که خیلی روی آن تاکید داشت، وحدت رویه بود. همه شاهد بودند نسبت به رهبر معظم انقلاب اسلامی یک احترام خاصی قائل بود. خیلی ها تلاش کردند بین آیت الله هاشمی رفسنجانی و مقام معظم رهبری تفرقه بیندازند؛ اما آقای هاشمی هیچ وقت مجال نمی داد و تحت تاثیر قرار نمی گرفت. در تمام صحبت هایشان به خطبه های نهج البلاغه اشاره می کرد. آیت الله هاشمی رفسنجانی هم در برابر کسانی که می خواستند بین ایشان و رهبر معظم انقلاب تفرقه و فاصله بیندازند می گفتند: «اگر من با رهبری مشکل داشته باشم، می روم و با ایشان صحبت می کنم؛ صحبتش را می شنوم. اما به هیچ عنوان نباید محتوای این گفت و گو را علنی کنم. نباید بین مردم توسعه پیدا کند.» آخر سر کار به جایی می رسید که به نقل از آیت الله هاشمی دروغ می گفتند. اگر

تفرقه در حکومت اسلامی پایبند بود. ایشان در دیداری که با آقای ظریف وزیر امور خارجه داشتند، توصیه هایی از نهج البلاغه را مطرح کرده و از ایشان خواست در بحث برجام روی این موضوعات دقت کند. خاطر م هست در یکی از جلساتی که با اعضای هیئت امنای بنیاد در خدمت شان بودیم گفتند: «آقای ظریف پیش من بود؛ من به ایشان یک سری بحث ها را گفتم از جمله این که برو نامه ۵۱ نهج البلاغه حضرت امیر به مالک اشتر را بخوان» منظورشان هم بحث هایی بود که در این نامه در ارتباط با نظامیان آمده است. آقای هاشمی به آقای ظریف گفته بودند نیروی نظامی هم در برجام دیده شود؛ یعنی حواسش به نیروی نظامی باشد؛ گفتند باید امنیت و عزت نیروی نظامی حفظ شود. حضرت امیر در فرمایش به مالک اشتر می گویند: «سپاهیان و نیروهای نظامی با اذن پروردگار حافظ و پناهگاه مردمند؛ آنان زینت زمامداران عزت و شوکت دین و تامین کنندگان امنیت هستند؛ قوام و اصلاح امور مردم جز توسط این ها ممکن نیست»

یکی از ویژگی های آقای هاشمی این بود که سعه صدر و صبر بالایی داشت؛ این خصیصه از کجا نشأت می گرفت؟

حضرت امیر المومنین (ع) می فرمایند هر که از خدا بترسد، خدا او را از همه چیز ایمن می گرداند؛ آیت الله هاشمی از خدا می ترسید؛ خاطر م هست در بدترین شرایط خدمت آیت الله هاشمی رفسنجانی رسیدیم و به ایشان گفتیم: «آقای هاشمی! آقای احمدی نژاد مدام در حال تخریب است؛ دوستان را اذیت می کند» ایشان در پاسخ گفتند: «به خدا پناه ببرید؛ خداوند بالاترین پشتوانه است» این ویژگی را در بدترین شرایط از ایشان دیدیم؛ زمانی که مهدی هاشمی زندانی شد؛ به خانواده آیت الله هاشمی بی احترامی شد؛ ایشان مثل یک کوه استوار و آرام بود. همیشه می گفت: «من از خدا می ترسم؛ نه به خاطر کار و مسئولیت؛ به خاطر آنچه که قرار است از من سوال شود» ترس از خدا همیشه در وجودش بود. یک آرامش و سکینه قلبی بسیار مشهودی از آقای هاشمی در بدترین شرایط شاهد بودیم. همان طور که می دانید یکی از کسانی که سخت ترین شکنجه های ساواک را تحمل کرد، آیت الله هاشمی رفسنجانی بود؛ ایشان شکنجه های روحی و جسمی وحشتناکی تحمل کردند. با اتو با برق با کابل شکنجه شدند. اما چند آیه و حدیث، کلید واژه زندگی معنوی آقای هاشمی

ورزش را احیا کرد



گفت و گو با دکتر حسن غفوری فرد از روسای سابق سازمان تربیت بدنی

در دوره ای که فشارها از سوی بخشی از اصولگرایان به آیت الله هاشمی اوج گرفته بود، حسن غفوری فرد از اعضای قدیمی حزب موتلفه اسلامی با صراحت و قاطعیت به دفاع از او بر می خواست. غفوری فرد یکی از مدیران استانی آیت الله هاشمی رفسنجانی در دوران ریاست جمهوری بود که بعدها به وزارت نیرو منصوب شد. او در گفت و گو با «شاهد یاران» از رفتارهای هاشمی و واکنش های او در برابر حوادث مهم می گوید که در زیر می خوانید...

آشنایی شما با آقای هاشمی رفسنجانی به دوران دانشجویی باز می گردد؛ از آن ایام خاطره ای دارید؟

من خیلی دیر با آقای هاشمی آشنا شدم، چون خارج از کشور بودم. بنده سال ۱۳۴۱ در کنکور دانشگاه، در دو رشته فیزیک و شیمی قبول شدم. سال ۱۳۴۱ اولین سالی بود که کنکور به صورت عمومی برگزار می شد. از آن جا که در دبیرستان خیلی به فیزیک علاقه داشتم، رشته فیزیک را جهت ادامه تحصیل انتخاب کردم. سال ۱۳۴۴ از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شدم، به علت ممتاز بودن، از دولت ژاپن بورسیه گرفتم. در ژاپن دوره فوق لیسانس مهندسی زلزله را گذراندم. فوق لیسانس دوم را هم از دانشگاه تهران گرفتم. بعد از آن رفتم خارج از کشور و در آمریکا فوق لیسانس سوم و دکترای فیزیک هسته ای را در سال ۱۳۵۵ از دانشگاه های این کشور اخذ کردم. به همین

شد، احساس کردیم جو انقلابی دچار رکود شده و لازم است حرکت جدیدی بکنیم. به همین خاطر در ۲۵ محرم همان سال که با دی ماه مصادف بود، در دانشگاه امیرکبیر اولین سمینار بررسی علمی حادثه عاشورا برگزار کردیم. این اولین باری بود که سمیناری علمی برای واقعه عاشورا برگزار می شد. آن ایام حکومت نظامی بود و اجتماع بیش از سه نفر ممنوع بود. برای این مراسم ۵ سخنران دعوت کردیم؛ از این ۵ سخنران، ۴ نفر آقایان مطهری، مفتاح، بهشتی و باهنر بعدها شهید شدند. روز اول آقای باهنر صحبت کردند که استقبال خیلی خوبی هم شد و جمع زیادی آمده بودند. روز دوم نوبت آقای هاشمی بود. آن موقع آقا یاسر کوچک بودند و آقای هاشمی دست او را گرفته و به دانشگاه آمده بود. همزمان با حضور آقای هاشمی در دانشگاه، گروه های مسلح اطراف دانشگاه را گرفته بودند؛ دورتادور تانک گذاشته بودند و بعد هم تیراندازی کردند. ما به آقای هاشمی گفتیم که از دانشگاه دور شوند چون احتمال خطر هست و خواهشمان این بود که تشریف ببرند. ما از آنجا به سمت خیابان ویلا حرکت کرده و آنجا تحصن کردیم و آقای نجات اللهی همان جا شهید شدند و بعد از انقلاب خیابان ویلا را به اسم خیابان شهید نجات اللهی نامگذاری کردند.

چه شد که یک روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اعلام شد حزب جمهوری اسلامی تشکیل می شود؟

زمانی که در آمریکا بودم به واسطه فعالیت های دانشجویی با آقای محمد هاشمی رفاقت داشتم. از طریق ایشان با آقای هاشمی رفسنجانی و فعالیت هایشان آشنا شدم. البته آن موقع نمی گفتند هدفشان تغییر حکومت است؛ اما از نوع فعالیت هایشان معلوم بود در صدد کار مهمی هستند. چرا که دنبال منسجم کردن نیروهای داخل و خارج از کشور بودند و در همین راستا در میان دانشجویان خارج از کشور جستجو کرده و افرادی که می توانستند برای انقلاب مناسب باشند را شناسایی می کردند. برای خود من اولین بار که خدمت شهید بهشتی رسیدم، خیلی جالب بود. من نام ایشان را شنیده بودم اما فکر نمی کردم ایشان مرا بشناسند.

تابستان ۵۷ قبل از واقعه ۱۷ شهریور بود که یک آقای زنگ زدند و گفتند: من باهنر. تعجب کردم و پرسیدم با من چه کار دارند؟ گفتند: با شما کار داریم؛ شما می آید یا ما بیاییم. من گفتم: می آیم. وقتی رفتم، دیدم مشغول تاسیس یک حزب فراگیر هستند و می خواهند در این شکل، همه اقشار عضویت داشته باشند. یعنی حداقل

خاطر مدت زیادی در ایران نبودم؛ اما به دلیل حضور آقای محمد هاشمی در آمریکا، در جریان مبارزه های ایشان قرار گرفتم. آشنایی نزدیک ترم با آقای هاشمی در حزب جمهوری اسلامی پیش آمد. که البته تدارک تشکیل این حزب مربوط به قبل از انقلاب است. آن زمان هیئت مؤسس حزب حضرات آقایان: بهشتی، باهنر، خامنه ای، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی بودند. این گروه از اقشار مختلف از جمله قشر دانشگاهی، بازاری، روحانی، مبارزین مسلح و... دعوت می کردند تا به حزب جمهوری اسلامی بپیوندند و در شورای مرکزی حضور داشته باشند. بر این اساس از دانشگاهیان بنده، دکتر حداد عادل و آقای نمازی را دعوت کردند و آنجا در حزب در خدمتشان بودیم. بعد از راهپیمایی بزرگی که با هدایت آیت الله طالقانی در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ در خیابان تخت طاووس سابق برگزار

بازی کرد. حتی وزیر کشور هم نمی توانست یک بلیط خارج از نوبت تهیه کند. گفتند پروازها پر است و نمی شود. آقای هاشمی سرپرست وزارت کشور بود؛ عضو اصلی شورای انقلاب بود که شورای انقلاب هم دولت بود و هم مجلس؛ با این همه نمی توانست یک بلیط خارج از نوبت تهیه کند. گفتند خود شما بروید. در نهایت قرار شد با قطار به مشهد بروم. من آن زمان یک دانشجوی مشهدی داشتم با او دو نفری با قطار به مشهد رفتیم. من ۵-۴ بار مشهد رفته بودم اما خیابانها را نمی شناختم. نمی دانستم فرق بین شهر



■ تمجید آیت الله هاشمی از علیرضا سلیمانی (کشتی گیر)

و شهرستان چیست؛ نمی دانستم استانداری مهم است یا شهربانی.

بعد هم که ایشان رئیس جمهور شدند، مرا صدا کردند و گفتند ما دو کار به شما پیشنهاد می کنیم و هر کدام را خواستید قبول کنید؛ یکی استانداری خراسان و دیگری سازمان تربیت بدنی که آن موقع معاونت نخست وزیر بود. گفتم: «من استانداری خراسان را از ریاست جمهوری بیشتر دوست دارم» ایشان گفتند: «برای استانداری خراسان افراد دیگری هم هستند» و بعد لطف کردند و گفتند: «برای هر وزارتخانه ای ۷-۸ کاندیدا داریم؛ اما برای سازمان تربیت بدنی غیر از شما کسی نیست».

نگاه آقای هاشمی به استانها چگونه بود؟ شایع شده بود نگاه متفاوتی به تهران دارند و بیشتر به پایتخت متمرکز است؟

تهران، پایتخت است. در همه کشورها پایتخت مورد توجه ویژه قرار می گیرد؛ چرا که ویرترین کشور است و روسای جمهور و مسئولان کشورهای دیگر برای ملاقاتها به پایتخت می آیند. قاعداً پایتختها اهمیت بالا و ویژه ای دارند. تهران هم جمعیت بالایی داشت و

از جمله شهید هاشمی نژاد و طاهری گرگانی نزد شهید بهشتی رفتند و تقاضا کردند بنده استاندار مازنداران شوم. آقای بهشتی هم موافقت کرده و به آقای صباغیان گفته بودند؛ اما آقای صباغیان و دولت موقت، موافقت نکردند. وقتی آقای هاشمی رفسنجانی سرپرست وزارت کشور شد، یک روز به من زنگ زدند که آقای هاشمی با شما کار دارد. رفتم آنجا؛ آقای هاشمی گفتند همین الان برو استاندار بشو؛ قبل از من آقای طاهر احمدزاده استاندار خراسان بودند. احمد زاده از جمله مبارزان قبل از انقلاب بودند. فرزندان ایشان هم از جمله بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائیان خلق در ایران بودند که قبل از انقلاب کشته شدند. ایشان حکم خود را در اسفند ۵۷ از امام گرفتند. زمانی هم به مشهد رفتند، استقبال بسیار زیادی از ایشان شد و از راه آهن تا حرم مطهر امام رضاع) ایشان را روی دوش بردند.

آقای هاشمی مرا صدا کرد و گفت «همین الان برو خراسان که احمد زاده آنجا را آتش زده است» منظورشان این بود که اقدامهای ایشان خیلی تنش زا شده است. شرایط استان به گونه ای بود که وقتی مهندس میرسلیم که آن موقع معاون وزیر کشور بودند، به استان خراسان آمدند، گفتند: «به نظر من استان خراسان از دست رفته است» خراسان هم مرز با افغانستان و پاکستان و شوروی سابق بود. از نظر داخلی هم مسعود رجوی خراسانی بودند. در اس تان گروه های مختلف چپ حاکم بودند و حتی نهادهای انقلابی مثل بنیاد مستضعفان هم دست گروه های چپ بود. به همین خاطر آقای هاشمی گفتند همین الان برو.

چه جوابی دادید؟

به ایشان گفتم «من کار اجرایی نکردم و خیلی هم از این نوع مشاغل خوشم نمی آید و ترجیح می دهم به کارهای علمی خودم بپردازم». ایشان گفت: «ما هم کار اجرایی دوست نداشتیم، اما به خاطر انقلاب مجبور شدیم بپذیریم» من باز هم قبول نکردم و به ایشان گفتم: «حالا که می خواهید استاندار شوم، حداقل مرا به یک استان کوچک تر بفرستید تا کار اجرایی را یاد بگیرم و بعد بروم استان خراسان که اندازه کشور ژاپن وسعت دارد». خراسان کمی از ژاپن کوچک تر است؛ تقریباً اندازه هم هستند. من گفتم مرا به استانی مثل کهگیلویه و بویر احمد بفرستید تا کار را یاد بگیرم بعد به استانی بزرگ بروم. ایشان از سر لطف گفتند: «ما هم یک آدم بزرگ را برای یک استان بزرگ در نظر گرفتیم» گفتم بلیطی تهیه شود می روم. اوایل انقلاب نمی شد پارتی

۷-۸ ماه قبل انقلاب من در جریان قرار گرفتم و تبعاً کار، پیش از آن شروع شده بود.

بعد از انقلاب شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، هفته ای یک بار تشکیل جلسه می داد و آقای هاشمی از ارکان آنجا بودند. این روند ادامه داشت تا زمانی که آیت الله هاشمی سرپرست وزارت کشور شدند و ۵۸/۹/۶ مراخواستند و گفتند استاندار خراسان شوم. ۱۳ آبان ۵۸ بود که لانه جاسوسی را گرفتند؛ بعد از استعفای دولت وقت، شورای انقلاب اختیار را در دست گرفت و آقای هاشمی سرپرست وزارت کشور شد؛ به اولین نفری که به عنوان استاندار حکم دادند، بنده بودم. یعنی اولین حکمی که در کشور توسط ایشان امضا شد به نام بنده بود. زمانی هم که رئیس جمهور شدند، اولین حکم را به نام من زدند و رئیس سازمان تربیت بدنی شدم. آن موقع شایعه شده بود آقای هاشمی دایی من است. آنقدر ارتباط ما با هم نزدیک بود عده ای شایعه کرده بودند من خواهرزاده آقای هاشمی هستم. هنگام سفر ایشان به مشهد، به شوخی خدمتشان عرض کردم مردم می گویند چون شما دایی من هستید، من استاندار خراسان شده ام، ایشان گفتند پس مطمئن باشید اگر دایی شما نبودم، نخست وزیر می شدی! رابطه ما این گونه بود.

در انقلاب اسلامی، امام جایگاه والایی دارند و از سال ۴۲ خدمتشان بودم و بحث دیگری دارد؛ بعد از حضرت امام، دو سه نفر بودند که مرا بسیار تحت تاثیر قرار دادند. یکی شهید بهشتی بود که در همان ملاقات اول مرا تحت تاثیر قرار داد که تعریف کردم. دیگری مقام معظم رهبری بودند. اولین بار نوروز ۵۷ زمانی که استاد دانشگاه امیرکبیر بودم دانشجویان را به اسم سفر علمی خدمت ایشان بردم. آن موقع ایشان در ایرانشهر تبریز بودند. همان دو سه دقیقه اول چنان اوضاع منطقه را تحلیل کردند که من تحت تاثیر قرار گرفتم. نفر بعدی هم آیت الله هاشمی رفسنجانی بود. همان جلسه اول در حزب، تسلط و منطق، بیان ایشان را در تحلیل مسائل داخلی و خارجی دیدم، خیلی تعجب کردم که یک روحانی، اینقدر درباره منطقه اروپا دانش دارد.

در واقع انتصاب شما به استانداری خراسان ناشی از همین شناختی بود که در حزب جمهوری اسلامی به وجود آمده بود؟

قبل از حضور آقای هاشمی در وزارت کشور هم بحث استانداری من مطرح شده بود. من قبل از انقلاب در دانشگاه بابل درس می دادم و دانشجویان با دیدگاه های من آشنا بودند. بعد از انقلاب شماری از دانشجویان پیش علما رفتند و تقاضا کردند من استاندار مازندران باشم؛ علمایی

دارد و از این منظر نیز نیازمند حمایت و توجه بیشتری است. آیت الله هاشمی رفسنجانی اما به استان ها هم توجه داشت. در دوران استانداری، ریاست سازمان تربیت بدنی و وزارت نیرو شاهد بودم آقای هاشمی به شهرها، شهرستان ها و بخش ها توجه دارد؛ برنامه سازندگی ایشان شامل همه استان ها و شهرستان ها می شد.

نگاهشان به دولت و اداره کشور چگونه بود؟
ایشان قبل از انقلاب به عنوان نماینده امام (ره) برای رسیدگی به کارگران شرکت نفت رفتند و بعد از انقلاب هم به کردستان رفتند. تا سال ۶۱ و بعد از وقایع «۷ تیر»، «۸ شهریور» و «۳۰ خرداد» که منافقان عملاً اعلام جنگ مسلحانه کردند، بیشتر وقت ایشان صرف مذاکره با گروه ها و پیدا کردن راه حلی برای خروج از آن وضعیت بود؛ چون در منطق بسیاری قوی بود و حتما سخنرانی های ایشان را دیده اید. در دوران دفاع مقدس ما کشتی ها را می زدیم؛ اما نمی خواستیم بگویم داریم کشتی ها را می زنیم. آقای هاشمی یک بار در نماز جمعه گفتند: شما ما را بمباران می کنید؛ کشتی هایمان گرفتار تیر غیب می شود. نمی خواست بگوید ما کشتی ها را زدیم. تعبیرهای فی البداهه می گفتند و شیرین می گفتند. فکر می کنم هنوز بعد از ۲۰ سال، جمله ای جایگزین جمله ایشان درباره کشتی ها پیدا نمی شود. آن زمان کشور دچار بحران های امنیتی بود؛ در قسمت های مختلف کردستان خوزستان و ... خلق عرب، خلق ترکمن و منافقان فعال بودند. در داخل نهضت آزادی و یک جنبشی که آقای پیمان در راس آن بود، فعالیت داشت. آقای هاشمی در این وضعیت تلاش می کرد؛ با گروه های مختلف صحبت و رایزنی می کرد و همان طور که گفتم تامین امنیت، اولویت اصلی او بود. از دیگر اولویت های آقای هاشمی می توان به پیشرفت علمی کشور اشاره کرد که حتی در آن اوضاع و احوال از این مسئله غفلت نکردند. تمام صنعت هسته ای ما مدیون آقای هاشمی رفسنجانی است. من در این باره هم تخصص دارم و هم با ایشان صحبت کردم. هم درباره نیروگاه اتمی بوشهر، هم درباره صنعت هسته ای. ایشان هم کاملاً وارد بود و هم علاقه داشت. در زمان جنگ بحث تامین اسلحه را به صورت ویژه دنبال می کردند تا جایی که برای تامین اسلحه شخصاً به کره شمالی رفتند و با کیم ایل سونگ رهبر آنان مذاکره کردند؛ مرحوم نامجو وزیر وقت دفاع وقتی به ایران برگشتند تعریف کردند آقای سونگ به حدی تحت تاثیر شخصیت و تسلط آقای هاشمی به امور و تحلیل علمی ایشان درباره آمریکا قرار گرفتند که به وزیر

دفاعشان گفتند هر اسلحه ای که آقای هاشمی می خواهد ولو اسلحه های سازمانی و دفاعی خود ما را به ایشان بدهید.

درباره دغدغه آقای هاشمی به توسعه علمی کشور گفتید؛ تأسیس و گسترش کمی و کیفی این دانشگاه آزاد تا چه حد مدیون ایده های آیت الله هاشمی رفسنجانی است؟

ایشان عضو ستاد انقلاب فرهنگی و بعد عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بود تا رسیدیم به دانشگاه آزاد اسلامی. از روز اولی که قرار بود دانشگاه آزاد اسلامی ایجاد شود، من در ارتباط با این موضوع بودم. زمانی که آقای دکتر جاسبی

ایشان از قدیمی ترین و به عبارتی از پیشتازان و «السابقون» مبارزان بودند؛ سخت ترین شکنجه ها را در زندان های رژیم شاه تحمل کردند و از همان روز اول، مورد وثوق حضرت امام (ره) بودند. زمانی که حضرت امام (ره) در پاریس یا در عراق تشریف داشتند، ارتباطات زیادی داشتند

قرار بود ریاست این دانشگاه را بر عهده بگیرند معاون نخست وزیر و رئیس سازمان امور استخدامی بودند. آن زمان بنده وزیر نیرو بودم. مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی که به حق بنیانگذار دانشگاه آزاد اسلامی هستند به آقای جاسبی پیشنهاد کردند پست دولتی را رها کرده و دانشگاه آزاد اسلامی را ایجاد کنند. آقای جاسبی بلافاصله در این خصوص با من مشورت کردند. من خیلی این ایده را پسندیدم و گفتم کار بسیار مفیدی است. آقای جاسبی، ایده آیت الله هاشمی رفسنجانی را با یک سرمایه خیلی کم شروع کردند. در وصف بزرگی و تأثیرات مثبت آن همین بس که متذکر شویم بزرگ ترین دانشگاه جهان است. اگر آقای هاشمی نبودند، دانشگاه آزادی وجود نداشت. ایده خیلی مهم است. این که آدم فکر و شهامت و جسارت تصمیم گیری داشته باشد، خیلی مهم است.

از خصلت ها و ویژگی های خاص ایشان در دوران طولانی همکاری چه چیزی در خاطر دارید؟

ذهن فعال و پرکاری داشتند. حاضر جواب بودند، زیبا پاسخ می دادند، دل رئوفی داشتند، رقیق القلب بود. وقتی درباره امام حسین (ع) حرف می زدند زار می زدند در ایام شهادت ها برخی باید داد بزنند مردم را تحریک کنند اما ایشان عادی هم حرف می زد صدای ضجه مردم بلند می شد. این ها خدادادی است قابل نقل و انتقال نیست. کمتر به این خصوصیات ایشان توجه شده است. ایشان کتاب امیر کبیر را چه زیبا نوشتند برخی می گویند سرنوشت خودشان است. تحلیل خطبه ها را ببینید. یک بار با چند استاد دانشگاه که صمیمی بودیم و استاد تمام دانشگاه ها بودند گفتند مغز ایشان مثل کامپیوتر کار می کرد. آن موقع که به عنوان معاون رئیس جمهوری و رئیس تربیت بدنی در خدمت ایشان بودم، کسی نمی توانست آمار غیرصحیح به ایشان بدهد؛ به قول یکی از اساتید دانشگاه، ذهن آقای هاشمی مانند کامپیوتر کار می کرد؛ اعداد و ارقام را در ذهن شان داشتند؛ حتی اعدادی که سال های قبل گفته شده بود. اگر اختلافی بین آمارها بود، به آن اشاره می کردند یادم است وزیر صنعت وقت گزارش می دادند درباره صادرات آلومینیوم، ایشان ایراد گرفتند. وزیر آمادگی نداشت. ذهن تیز بین و قوی داشت. وقتی ایشان به جنگ رفت جنگ به بن بست رسیده بود دو تا نیروی مختلف اختلاف نظر داشتند وقتی دیدند ادامه جنگ امکان ندارد به امام (ره) گفتند من پایان می دهم شما مرا اعدام کنید. دنبال عافیت طلبی نبودند عده ای دنبال این هستند که نان و نام به دست بیاورند و در عافیت باشند و لطمه نخورند اما آیت الله هاشمی رفسنجانی این گونه نبود با همه وجودش به امام اعتقاد داشت نظام را دوست داشت و در راه حفظش بها می داد. پسر ایشان و دختر ایشان را زندانی کردند خودش را رد صلاحیت کردند کوچکترین تشنجی ایجاد نکرد.

مقام معظم رهبری در نگاه مرحوم هاشمی چه جایگاهی داشتند؟

بارها به خودم گفتم اگر بدانم ته قلب مقام معظم رهبری چیست به آن عمل می کنم. آقای باهنر تعریف می کرد سرموضوعی بین هاشمی و آقا بحث بود. گویا ایشان در موضوعی چند جلسه با رهبر معظم انقلاب دیدار داشتند و روی موضوع بحث می کردند؛ بعد از پایان جلسات به هیچ جمع بندی دقیقی نمی رسند و در نهایت رهبر معظم انقلاب می فرمایند ظاهراً نه من می توانم شما را متقاعد کنم و نه شما می توانید مرا قانع کنید، حالا تکلیف چیست؟ آقای هاشمی می گویند: کاملاً مشخص است؛ شما رهبر هستید و من رهرو؛ تصمیم با شماست؛ ما به هر تصمیمی که شما بگیرید، عمل خواهیم کرد. نظرات خود

چه در سازندگی و چه در دیگر عرصه‌ها بعداً مشخص می‌شود. بعدها خواهیم فهمید ایشان چه خدماتی به انقلاب کردند. همیشه حاضر بودند تمام ناملایمات را به جان بخرند اما به انقلاب، امام و رهبر معظم انقلاب کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد نشود؛ وقتی جنگ به جایی رسید که ادامه‌اش را صلاح نمی‌دانستند، به امام (ره) عرض کردند شما اجازه بدهید پایان جنگ را من اعلام بکنم و بعد شما مرا زندان یا اعدام کنید؛ خیلی‌ها از جان و مال مایه می‌گذارند، اما خیلی کم هستند افرادی که حاضر باشند آبرو، حیثیت و سابقه خدمات این همه سال را برای انقلاب فدا بکنند.



روز افتتاح اولین اتوبوس های برقی در ایران

از نظر شما کدام عملکرد ایشان در جامعه ناشناخته مانده است؟
 آقای هاشمی به ورزش کشور خیلی خدمت کرد. ایشان ورزش را احیا کرد. ورزش قبلاً یک ضد ارزش بود و کسی نمی‌توانست در خیابان لباس ورزشی بپوشد؛ ایشان ورزش را ارزش مطرح کردند و همان دوران بنا شد در مساجد و حسینیه‌ها نیز فعالیت‌های ورزشی انجام شود. مثلاً در مسجد بلال جوان‌ها بعد از نماز صبح، ورزش می‌کردند. خیلی از مساجد، حسینیه‌ها و تکایا به تشک‌های کشتی و وسایل ورزشی مجهز شد. به پیشنهاد و ابتکار ایشان بودجه‌ای برای ورزش در نظر گرفته شد. اولین بار بود که یک رئیس جمهوری در تقسیم بودجه سالانه، از ورزش نام برد. بنابراین ورزشکاران عموماً خود را مدیون خدمات ایشان می‌دانند. ایشان ورزش را در مراکز مهم و تصمیم‌گیر مطرح کردند. برای اولین بار در دوره ایشان چندین نفر از وزرا وارد فعالیت ورزشی شدند و کمک‌های شایان تقدیری انجام دادند.

به «بصیرت» دعوت می‌کردند، طیفی از فعالان و رسانه‌های اصولگرا این گونه القا می‌کردند که مرجع ضمیر رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله هاشمی است...

در فتنه واقعاً به ایشان ظلم شد. یقیناً مد نظر رهبری، آقای هاشمی نبود؛ دیدیم که رهبر معظم انقلاب در پیام‌شان چه تجلیلی از آقای هاشمی کردند؛ از آقای هاشمی با عنوان رفیق دیرین نام بردند.

رهبر معظم انقلاب بر پیکر ایشان نماز خواندند و تشییع جنازه ایشان بعد از تشییع امام، بی نظیر بود و علاقه مردم به آقای هاشمی را نشان داد.

بنابراین تهمت بی بصیرتی به ایشان زدن که از بصیرترین انسان‌های عصر حاضر بود، تهمت ناروا است.

در مورد رد صلاحیت ایشان هم شورای نگهبان معمولاً اعلام نمی‌کند علت رد صلاحیت یا نداشتن احراز صلاحیت چیست؛ رأی هم مخفی است، نمی‌گویند چه شخصی رأی مثبت داده و چه کسی منفی؛ اما مهم این است که برخورد ایشان چه بوده است. آقای ناطق نوری تعریف کردند یک روز بعد از اعلان رد صلاحیت ایشان در مجمع تشخیص مصلحت نظام با دبیر و اعضای شورای نگهبان در یک جلسه بودند اما انگار نه انگار چنین ضربه‌ای به ایشان خورده است، کوچک‌ترین اثری از نگرانی و ناراحتی را حداقل در ظاهر نشان ندادند؛ بعد از رد صلاحیت هم کوچک‌ترین توقف، رکود و کم کاری در مجمع دیده نشد. تا آخرین لحظات در خدمت انقلاب بودند و کوچک‌ترین وقفه‌ای در کارشان نیفتاد. در واقع ما یک گوهر بزرگ ناب را از دست دادیم که نتیجه کارهایش چه در جنگ،

را در نهایت آزادی و آزادگی بیان می‌کردند؛ رهبر معظم انقلاب هم گوش می‌کردند؛ بعد آنچه رهبری تصمیم می‌گرفتند، همان انجام می‌شد و آقای هاشمی صد درصد تبعیت می‌کردند. بارها هم گفتند من عاشق مقام معظم رهبری هستم.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در یک دهه گذشته مورد خشم و غضب طیف‌هایی از اصولگرایان و رسانه‌های وابسته به این جریان بود؛ اما شما همواره از مدافعان آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بودید؛ این ارادت از کجا می‌آید؟

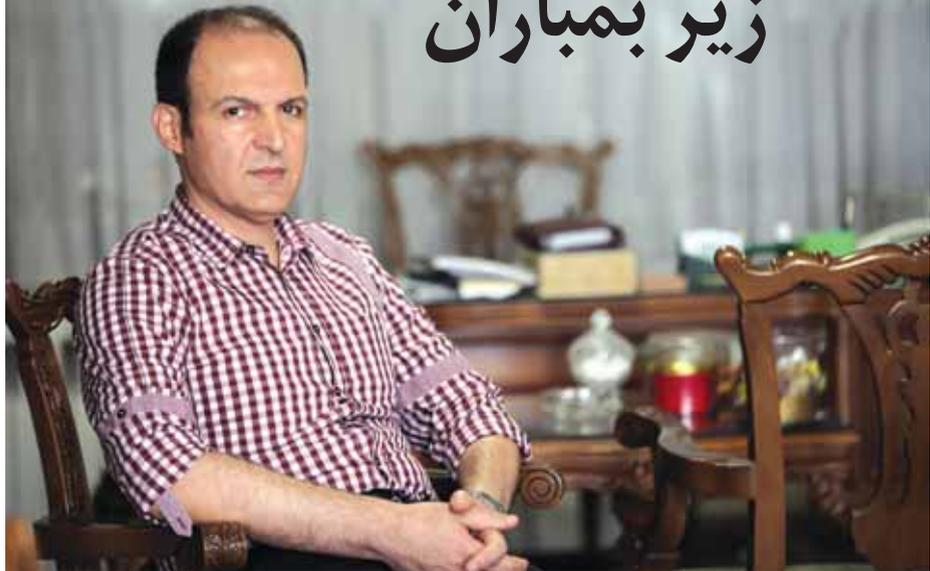
ایشان از قدیمی‌ترین و به عبارتی از پیشتازان و «السابقون» مبارزان بودند؛ سخت‌ترین شکنجه‌ها را در زندان‌های رژیم شاه تحمل کردند و از همان روز اول، مورد وثوق حضرت امام (ره) بودند. زمانی که حضرت امام (ره) در پاریس یا در عراق تشریف داشتند، ارتباطات زیادی داشتند. از همان روزهای اول انقلاب در تمام مسائل و عرصه‌های انقلاب حضور داشتند. رأیی که ایشان و لیست ایشان در آخرین انتخابات مجلس خبرگان کسب کرد از محبوبیت ایشان بین مردم نشان داشت؛ به طور دقیق ایشان از افرادی بودند که دارای ابعاد مختلفی بودند که خیلی‌ها هنوز ناشناخته مانده است.

با این اوصاف، مناسب‌ترین تعبیر برای آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را چه می‌دانید؟

بهترین تعریف را خود رهبر معظم انقلاب فرمودند، چون بهترین شناخت را از ایشان داشتند. رهبر معظم انقلاب از آیت‌الله هاشمی به عنوان «دوست ۵۹ ساله» یاد کردند و بعید می‌دانم به غیر از خانواده آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، سابقه دوستی کسی با آقای هاشمی، بیشتر از رهبر معظم انقلاب باشد. ایشان در پیام خود از «هوش وافر»، مبارزات و فعالیت‌های درخشان آقای هاشمی یاد کردند. البته ابعادی از زندگی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هست که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ از جمله اینکه ایشان یکی از مفسران قرآن بودند؛ آقای هاشمی در زندان و در سخت‌ترین شرایط که امکان تهیه فیش‌های مطالعاتی نیست، به تفسیر قرآن با توجه به شرایط روز و نیازهای جامعه پرداخت. همچنین به عنوان یک حافظ مذهب مقدس تشییع، با علمای اهل تسنن، مذاکرات و مباحثاتی داشتند. به عنوان یک مدیر قوی، دقیق، با استعداد و دارای حافظه بسیار قوی بودند؛ بسیار ولایت‌پذیر بودند؛ چه در زمان حضرت امام (ره) چه در زمان رهبر معظم انقلاب اسلامی.

دهه آخر حیات آقای هاشمی، مخالفان از جریان اصولگرا بودند؛ اوج این مخالفت‌ها و اعتراض‌ها در دولت قبل و مناظره آقای احمدی‌نژاد بود؛ بعد از آن هم هر زمان رهبر معظم انقلاب افراد را

کنفرانس مطبوعاتی زیر بمباران



گفت و گو با سید جمال ساداتیان مسئول دفتر دوران ریاست مجلس

سید جمال ساداتیان تهیه کننده سینما، از مسئولین دفتر سابق آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی در دوره مجلس است؛ او در روزهایی کنار آیت الله هاشمی رفسنجانی بود که جنگ و ترورهای داخلی، روزگار پر آشوبی برای رئیس مجلس اول شورای اسلامی رقم زده بود. ساداتیان در گفت و گو با «شاهد یاران» از ایام پرخشونت می گوید که مشروح آنرا در زیر می خوانید...

انقلاب بودند و حضور جدی ای داشتند. اما مهم تر از همه این ها، اعتماد امام به ایشان بود؛ به گونه ای که تقریباً همه چیز بر آقای هاشمی متمرکز بود. آن زمان حضرت آیت الله خامنه ای، رئیس جمهور بودند؛ اما بعد از آن تروری که برایشان پیش آمده بود، خیلی وضعیت جسمانی مناسبی نداشتند. درگیر جنگ هم بودیم و اوضاع کشور در شرایط ویژه ای قرار داشت؛ تقریباً تمام دنیا بسیج شده بودند که صدام پیروز جنگ شود. این طرف، امام در راس قرار داشت و بعد در رده های بعدی آیت الله خامنه ای، آقای هاشمی و آقای مهندس موسوی بودند که اداره کشور را برعهده داشتند. علاوه بر جنگ، درگیری های داخلی زیادی وجود داشت؛ منافقین شروع به ایجاد اغتشاش و اقدامات تروریستی کرده بودند. هر روز در خیابان ها درگیری ایجاد می کردند و هر روز شاهد ترورهای افراد شاخص کشور مانند ائمه جمعه و نمایندگان مجلس بودیم؛ به جرات می توانم بگویم کشور هر روز یک بحران داشت. آقای هاشمی در چنین شرایطی روزی چند بار با احمد آقا در تماس بود و مسائل را منتقل می کرد و نقطه نظرات خودش را می گفت. حاج احمد آقا هم نظرات حضرت امام را به آقای هاشمی منتقل می کرد. به خاطر مجاورت منزل آقای هاشمی با منزل امام، تماسهای حضوری هم به وفور میان آنها برقرار می شد. این برای زمانی بود که آقای هاشمی در مجلس بودند و باید پارلمان را اداره می کردند. شرایط کشور واقعا ویژه بود؛ قیمت نفت سقوط کرده بود. بین رئیس جمهوری و نخست وزیری بر سر نحوه اداره کشور اختلاف نظر وجود داشت و تنها کسی که می توانست این اختلافات را از بین برده و آنها را به هم نزدیک کند آقای هاشمی بود و این نقش را طوری بازی می کرد که آرامش بیشتری برقرار شود. مجلس هم شرایط و مشکلات خودش را داشت. بعد از مدتی هم امام فرماندهی جنگ را به آقای هاشمی دادند که علاوه بر پیگیری امور مجلس، باید در مناطق جنگی بیشتر حضور می یافتند. بنده در جریان رفت و آمد ایشان به جبهه می شنیدم که چقدر امام در این باره دغدغه دارند. حضرت امام همیشه پیگیر سلامتی ایشان بودند که آقای هاشمی چه وضعیتی دارند، کی می روند و کی باز می گردند. از طرف دیگر منافقین به عنوان ستون پنجم کشور فعالیت زیادی می کردند تا ببینند تحرک آقای هاشمی چگونه است؛ وقتی می دیدند که ایشان در مجلس نیست، حدس می زدند که قرار است در

بودم و از نزدیک می دیدم حضرت امام چقدر به آقای هاشمی توجه داشتند. اگرچه به این موضوع اشاراتی شده، اما به نظر می رسد بخشی از آن در تاریخ مغفول مانده یا کمتر به آن اشاره شده است. اما چه بسا همین توجه حضرت امام به آقای هاشمی بود که اطرافیان را هم متوجه ایشان کرده بود و باعث شد مجلس شورای اسلامی یکپارچه به ایشان رای دهد. همان طور که می دانید در قریب ده سالی که در مجلس شورای اسلامی بودند، رای بالایی که داشتند؛ مدیریت مجلس را به خوبی در دست داشتند و اطرافیان می دانستند ایشان امین امام است و از ایشان انقلابی تر و باهوش تر کسی نیست. شاید اگر می خواستیم به آراء مردمی مراجعه کنیم، کسان دیگری بودند که رای بیشتری داشتند؛ یا کسانی بودند که سن و سال بیشتری داشتند و می توانستند رئیس مجلس باشند، ولی آقای هاشمی رئیس مجلس شد؛ چرا که از سال ۴۰ در جریان امور

از آشنایی تان با آیت الله هاشمی بفرمایید و اینکه این آشنایی از کجا شروع شد؟
قبل از انقلاب، من درباره ایشان شنیده بودم و دورادور آشنا بودم؛ اوایل انقلاب از نزدیک با ایشان آشنا شدم و این آشنایی روزهای اولی که حزب جمهوری اسلامی شکل گرفت، بیشتر شد. دقیقا بعد از پیروزی انقلاب بود که در حزب جمهوری اسلامی فعال شدم. این آشنایی ادامه داشت تا زمانی که فاجعه هفتم تیر اتفاق افتاد. در آن حادثه آقای اصغر زمانی رئیس دفتر آقای هاشمی رفسنجانی به شهادت رسید و بنده به جای ایشان انتخاب شده و کار در دفتر آقای هاشمی را شروع کردم. از همان موقع مرادامان بیشتر شد و حدود ۱۵ سال ادامه داشت.

همان ابتدای آشنایی و همکاری شما با آقای هاشمی، چه چیزی برایتان محل توجه و تامل بود؟

من از اول انقلاب به حوادث انقلاب نزدیک

مجلس متحدی بود و سیاست مداران قدرتمند کشور در آن جمع بودند؛ از جمله مرحوم بازرگان. خب چنین چهره هایی، نقطه نظرات خاصی داشتند که خیلی جاها نقطه نظرشان با جریان‌ها تند آن روزهای انقلاب تعارض داشت. هر دو گروه برای تظلم خواهی نزد آقای هاشمی می آمدند و کسی که همیشه توازن را برقرار می کرد، آقای هاشمی بود. از سوی دیگر بحث عدم کفایت آقای بنی صدر پیش آمده بود و برخی ها همراهی نمی کردند. اما وقتی بنی صدر رفت، قضایا شفاف تر شد. یا برخی از لوایح و قوانین طرح شده که عده ای نقطه نظرانی داشتند و حس می کردند در صحن مجلس نمی توانند آنرا مطرح کنند؛ بنابراین نزد آقای هاشمی می آمدند. از مجلس دوم و سوم به بعد، التهاب ها فروکش کرد؛ اما مشکلات دیگری بروز کرد؛ درون انقلاب جریانهای فکری مختلفی شکل گرفت که باید تعادل میان اینها برقرار می شد و نقطه توازن هم آقای هاشمی بود.

وقتی فرماندهی جنگ را هم عهده دار شدند، مجلس را چگونه اداره می کردند؟ اشاره کردید که خیلی موارد باید به جبهه می رفتند و در پارلمان نبودند...

ریزه کاری های زیادی داشت؛ این که چه زمانی بروند و چه زمانی بازگردند تا عدم حضورشان در مجلس، کمتر حس شود. باز هم می گویم شرایط آن موقع کشور الان قابل تصور نیست. مشکلات اقتصادی، جدی بود و کشور شرایط دشواری داشت. منافقین توانسته بودند کشور را در مقاطعی به آشوب بکشاند. ائمه جماعات و چهره های سیاسی در امنیت نبودند. کم نداشتیم نماینده هایی که ترور می شدند. وقتی این اتفاقات می افتاد، مردم تظاهرات می کردند؛ جلوی مجلس جمع می شدند. آن موقع آقای هاشمی باید می رفتند برای مردم صحبت می کردند تا آن التهاباتی که در مردم به وجود آمده، ترمیم بشود.

آقای هاشمی در آن دوره مخالفانی هم داشت؛ نحوه مواجهه ایشان با مخالفان چگونه بود؟

همواره با ایشان مخالفت هایی می شد؛ بخشی مخالف ریاست ایشان بر مجلس شورای اسلامی بودند؛ اما تعدادشان آن اندازه ای نبود که رای مخالفشان تاثیرگذار باشد. یا اگر گلایه ای داشتند باید به نزد حضرت امام می رفتند که با توجه به اعتماد وثیق امام به آقای هاشمی، این گله گذاری ها خیلی موثر نبود. آقای هاشمی تا زمانی که حضرت امام در حیات بودند، آن نقش اصلی و ویژه را داشت.

کارشان را ادامه می دادند.

به نظر شما چه ویژگی هایی باعث شده بود آقای هاشمی اینقدر مورد وثوق امام باشد؟
آقای هاشمی بسیار آدم باهوشی بود. اما علاوه بر این ذکاوت، وفاداری ایشان هم خیلی مهم بود. از همان روزی که امام نهضتشان را شروع کرد، یکی از کسانی که ثابت قدم و پایدار کنارشان ایستاده بود و نهضت را ادامه داد، آقای هاشمی بود. آقای هاشمی در خلال مبارزات

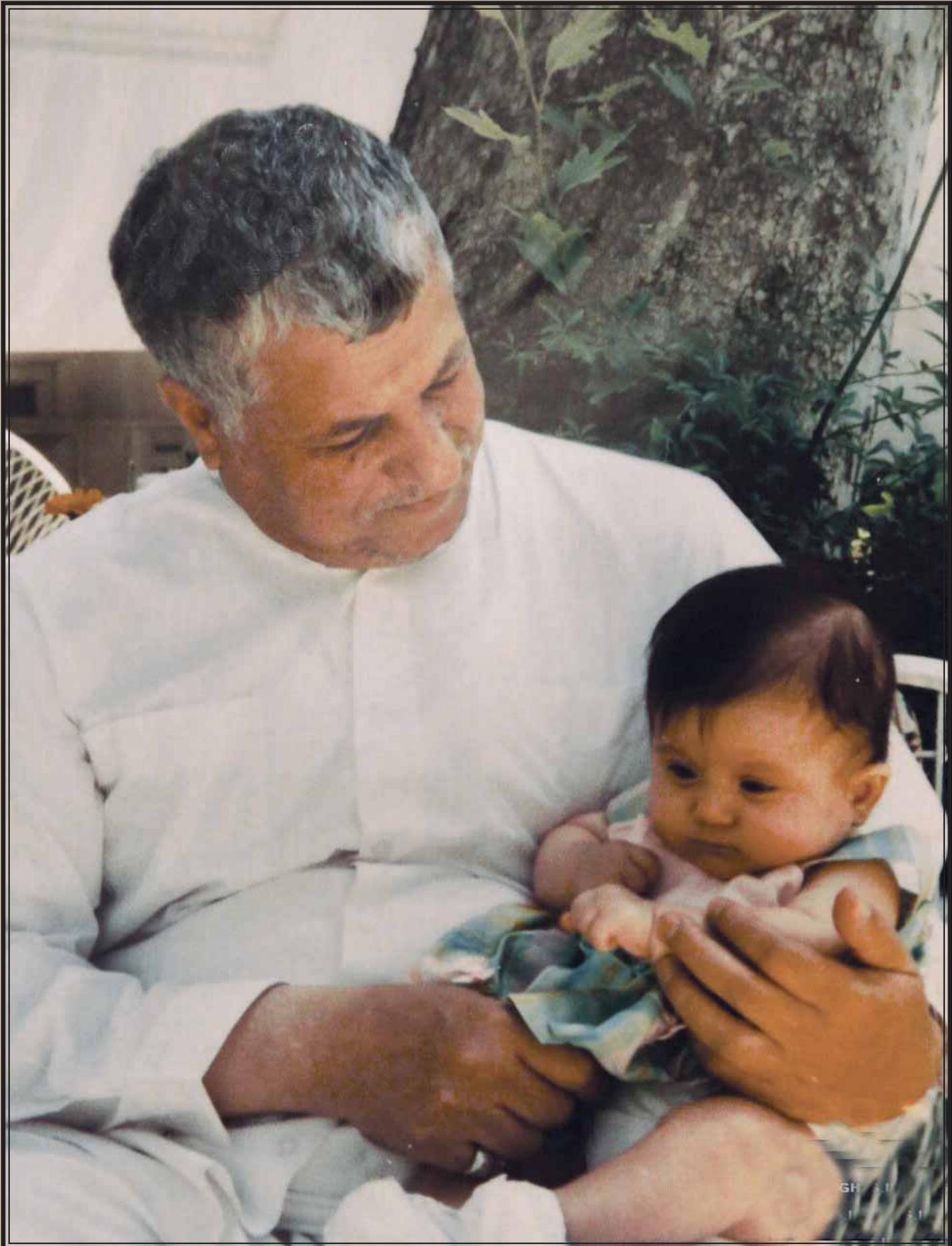
به معنای واقعی کلمه مدیر بودند؛ برخی وقتها بین نمایندگان درگیری هایی پیش می آمد؛ دعوا می شد و گاهی زد و خورد هم می شد. در این شرایط برای تظلم خواهی به آقای هاشمی رجوع می کردند و ایشان با سعه صدری که داشت، تلاش می کرد دو طرف را آرام کند. مجلس اول، مجلس متحدی بود و سیاست مداران قدرتمند کشور در آن جمع بودند

نهضت شکنجه های زیادی هم دیده و یک سرورگردن از بقیه بالاتر بودند. آقای هاشمی هم سعی می کرد وظایفی که به عهده اش گذاشته شده را به بهترین وجه ممکن انجام دهد. گرفتاریهای ایشان به اندازه ای زیاد بود که شنبه و جمعه اش فرق نداشت. جلسه شورای عالی دفاع تقریبا روزهای جمعه تشکیل می شد. آن قدر وقت کم بود که تا پاسی از شب درگیر جلسات بودند. یعنی علاوه بر ذکاوت، وفا داری و اعتماد امام به ایشان، توانمندی بسیاری در اداره امور داشتند که سبب شد حل و فصل و اداره بسیاری از امور کشور به ایشان واگذار شود.

مجلس را چگونه اداره می کردند؟

به معنای واقعی کلمه مدیر بودند؛ برخی وقتها بین نمایندگان درگیری هایی پیش می آمد؛ دعوا می شد و گاهی زد و خورد هم می شد. در این شرایط برای تظلم خواهی به آقای هاشمی رجوع می کردند و ایشان با سعه صدری که داشت، تلاش می کرد دو طرف را آرام کند. مجلس اول،

جبهه ها اتفاقی بیافتد. مثلا در کسوت آدمهای دلسوز از ائمه جماعت استانها و پرس و جو می کردند که مثلا «چرا آقای هاشمی مجلس را اداره نمی کند؟» «نکند برای ایشان اتفاقی افتاده؟» ما اوایل خیلی توجه نداشتیم اما بعدها متوجه شدیم این ها به دنبال کسب اطلاعات هستند. در چنین شرایطی در دفتر طوری فعالیت کرده و به قولی بازی می کردیم که منافقان متوجه نشوند که قرار است چه اتفاقاتی رخ دهد. از طرف دیگر نمایندگان به خصوص نمایندگان مردم شهرهای مرزی که در معرض جنگ بودند، از سوی مردم تحت فشار قرار داشتند و مدام به آقای هاشمی مراجعه می کردند؛ به گونه ای که بخشی از دفتر ستاد مناطق جنگی شده بود؛ مامن شان آقای هاشمی بود. خیلی مراجعات عجیب و غریبی صورت می گرفت. حوصله و درایت آقای هاشمی بود که ملاقات ها و گفت و گو ها را به گونه ای اداره می کرد که مردم مایوس نشوند و روحیه سلحشوری شان برقرار بماند. چون اگر با حالتی غیر از این برخورد می کردند، ممکن بود ناامیدی به مراتب پایین تر و فرماندهان جنگ یا مسئولین اجرایی سرایت کند. به همین دلیل همیشه روحیه بالای خود را حفظ می کرد و به مسئولین انرژی می دادند. یاد می آید وقتی صدام موشکباران را شروع کرد، در یک بیانیه رسمی اعلام کرد که در ایام عید، تهران را هدف قرار می دهد. تهران تقریبا خالی شده و شرایط بحرانی بود. آقای هاشمی دستور دادند اعلام کنیم که روز سوم عید مصاحبه مطبوعاتی خواهد داشت. ما هم این را اعلام و خبرنگاران داخلی و خارجی را دعوت کردیم که مصاحبه انجام شود. دقیقا همین که ایشان گفتند: «بسم الله الرحمن الرحیم» موشکها رسیدند. تقریبا دور مجلس را شخم زدند و بالغ بر ۱۶ فروند به اطراف آن زدند. قصدشان این بود که محل نشست مطبوعاتی ایشان را بزنند. حتی چند موشک به دانشکده افسری که در همسایگی ساختمان مجلس بود، خورد و شیشه های آن شکست. جالب بود که ایشان با ابهت و آرامش به تمام سوالات پاسخ دادند. بیشتر خبرنگاران خارجی در جلسه بودند و وقتی موشکها به نزدیک مجلس اصابت کرد، خیلی سریع محل مصاحبه را ترک کردند؛ تقریبا آخرین نفر که جلسه را ترک کرد، آقای هاشمی بود؛ خیلی با صلابت نشسته بودند و می گفتند کسی دیگر نیست که سوال کند؟ تصور کنید خبرنگاران همه دنبال پیدا کردن مامنی برای خود بودند، اما ایشان همچنان پشت میزشان نشسته بودند و



خوشرو و خونسرد بود



عفت مرعشی از خصلت های همسرش در زندگی مشترک می گوید

عفت مرعشی در سال ۱۳۳۷ با مهریه «مقداری باغ پسته» به همراه «آب» با علی اکبر هاشمی رفسنجانی ازدواج کرد و تا واپسین دم، در کنار و همراه او ماند. او که قریب شش دهه در تمامی فراز و فرودهای آیت الله هاشمی حضور داشته در گفت و گو با روزنامه شرق و روزنامه ایران از همسرش و زندگی مشترکش با ایشان گفته است که در این مجال نقل و قول می شود.

ایران: شما چه مقدار در مسائل خانوادگی و غیرخانوادگی طرف مشورت ایشان بودید؟ در مسائل خانوادگی همراه بودیم و در سایر مسائل گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم از طریق بیان نظارت خود، نظرات مردم و افراد متفاوتی که خواستار انتقال مطالب و نظرات شان به ایشان بودند و همچنین در بحث هایی که می کردیم، تاثیری داشتیم. آیا مسائل کشوری را با شما در میان می گذاشت؟

هر شب بعد از کار روزانه که ایشان به منزل می آمدند، جریانات، ملاقات ها و دیدارها،

صحبت ها و برنامه های در طول روز را تعریف می کرد، گاهی صحبت های او به دنبال سوالات من بود و گاهی نیز خودش صحبت می کرد، بنابراین تقریباً در جریان مسائل قرار می گرفتم.

مهم ترین ویژگی ایشان در زندگی خانوادگی و زندگی سیاسی را چه می دانید؟

در خانواده ایشان خوش اخلاق، خوشرو، آرام و خونسرد بود و در حوزه سیاسی و مسائل کشوری مومن، معتقد به انقلاب و نظام و آرمان هایش، مردم باور، صبور، با سعه صدر، پرتلاش و پرکار و خستگی ناپذیر و پرنرزی

بود.

چند توصیه محوری که آیت الله همواره به فرزندان داشتند، چه بود؟

معمولاً توصیه مستقیم نداشت، بلکه با عمل خود راه را نشان می داد. از جمله آرام بودن رعایت اسلام و اخلاق و قانون، با مردم خوب بودن و با مردم همراه بودن.

نظر آیت الله در مورد حضور فرزندان در سیاست چه بود؟

مخالفتی با حضور فرزندان در مسائل سیاسی نداشت و از کارهای آنان حمایت هم می کرد. به بچه هایم توصیه می کنم که همگی وظیفه دارند راه پدر را ادامه دهند.

چرا آیت الله تشخیص دادند برخی از خاطرات شان محرمانه باشد و منتشر نشود؟ این خاطرات بیشتر چه حوزه ها و زمینه هایی را شامل می شود؟

دو دسته مطالب بود؛ دسته اول اسرار نظام بود که زمان را برای انتشار آن مناسب نمی دیدند و دوم مربوط به افراد که با مشکلاتی ممکن بود مواجه شوند.

واکنش آیت الله بعد از رد صلاحیت در انتخابات ۹۲ ریاست جمهوری در منزل چگونه بود؟

آرام و شاد؛ اعتقاد داشت که وظیفه خود را انجام داده در حین اینکه مسئولیت سنگین ریاست جمهوری بعد از تخریب های فاجعه بار به جامانده از دولت قبل را نیز از دوشش برداشته اند.

تلخ ترین و شیرین ترین خاطره زندگی با آیت الله هاشمی چیست؟

رفتن او به زندان در دوران شاه زندگی ما را تلخ کرد و آزادی او از زندان، زندگی را شیرین می کرد.

قصه تاریخ نگاری از زندگی با آیت الله هاشمی را دارید؟ یا این امر انجام شده است؟

سال هاست که هر روز خاطراتم را می نویسم، تا سال پیروزی انقلاب نیز به چاپ رسیده است، بعد از انقلاب هم در حال چاپ است. روز ارتحال آیت الله در دفتر خاطرات تان چه مطلبی نوشتید؟

نوشتیم؛ مگر با هم ۵۷ سال زندگی نکردیم؟ مگر عهد نبستیم با هم برویم؟ چرا بی عهدی کردی؟ چرا تنها رفتی؟ چرا تنهایی گذاشتی؟

شرق: خبر درگذشت آقای هاشمی چگونه به شما رسید؟

من عصر روز یکشنبه تنها در منزل بودم،

محسن ناگهانی به خانه آمد و گفت حال پدرش خوب نیست و او را به بیمارستان برده‌اند، کم‌کم بقیه بچه‌ها هم آمدند و یاسر خیر فوت آقای هاشمی را به من داد که شوکه شدم.

در نبودن آقای هاشمی این روزها را چگونه سپری می‌کنید؟

خیلی برایم سخت است، خیلی. شاید اگر این همه لطف و هم‌دردی مردم، آن تشییع جنازه بی‌نظیر و همراهی مردم نبود نمی‌توانستم این داغ را تحمل کنم و قد خمیده‌ام خمیده‌تر می‌شد؛ اما با دیدن هم‌دردی و همراهی مردم داغ جگرم تسکین پیدا می‌کند. وقتی تنها می‌شوم همه غم‌های عالم به سراغم می‌آیند؛ اما باز وقتی به خاطر می‌آورم که آقای هاشمی آرام کنار امام خوابیده است، تسلی پیدا می‌کنم. در هر صورت، نمی‌توانم جالی خالی‌اش را در منزل ببینم.

آیا هیچ‌گاه فکر می‌کردید زندگی را بدون ایشان ادامه دهید؟

اصلاً. حتی یک‌بار هم به ذهنم نمی‌رسید که من زنده باشم و آقای هاشمی نباشد، با این مرضی‌هایی که داشتم و از غصه مهدی امسال ماه رمضان تا پای مرگ رفتم و با تلاش فرزندان و جراحی دکتر سروش به زندگی برگشتم. همیشه فکر می‌کردم قبل از آقای هاشمی

وقتی تنها می‌شوم همه غم‌های عالم به سراغم می‌آیند؛ اما باز وقتی به خاطر می‌آورم که آقای هاشمی آرام کنار امام خوابیده است، تسلی پیدا می‌کنم. در هر صورت، نمی‌توانم جالی خالی‌اش را در منزل ببینم

خواهم رفت و هنوز هم هرچه فکر می‌کنم نمی‌فهمم حکمت این کار خدا که من باشم و آقای هاشمی برود در چه بوده است. البته می‌دانم که آقای هاشمی چه زجری می‌کشید و چه داغی در سینه‌اش بود. وقتی همه ما به ایشان گلایه و شکایت می‌کردیم، آقای هاشمی فقط سکوت می‌کرد و ما را آرام می‌کرد؛ اما خود او بیشتر از همه فشارها را متحمل می‌شد و در خودش می‌ریخت؛ فشار ۲۰ سال تهمت

و دروغ و تخریب برای یک فرد چقدر دشوار است، به‌خصوص اینکه برخی از هم‌زمان و دوستان را هم در ردیف تهمت‌زنده‌ها ببینی، برای من خیلی سخت بود، حتماً برای آقای هاشمی خیلی سخت‌تر بوده و حالا او راحت شده است و آرام خوابیده.

کدام‌یک از ویژگی‌های آقای هاشمی برای شما جذاب بود؟

مشکل است از یک ویژگی نام ببرم، چراکه ایشان اخلاق عجیب و منحصره‌فردی داشت که اگر از نزدیک نمی‌دیدید باورکردنی نبود یک انسان می‌تواند این‌گونه زندگی کند؛ اما دو خصوصیت ایشان که برای ما به‌عنوان خانواده ایشان هم همیشه مثال‌زدنی بود، یکی سعه صدر و جوانمردی ایشان با همه حتی با مخالفانش بود. آقای هاشمی راضی نمی‌شد حتی درباره کسانی که علیه‌اش بدترین حرف‌ها را می‌زدند، بدگویی بشنود و ناراحت می‌شد و تذکر می‌داد.

دومی هم ساده‌زیستی و قناعت ایشان بود؛ برخلاف همه دروغ‌ها و تهمت‌هایی که درباره زندگی اشرافی ایشان می‌گفتند، آقای هاشمی بسیار ساده‌زیست بود، در اوج مسئولیت‌های مهم در زمان امام و ریاست‌جمهوری وقتی به منزل می‌آمد، چایی درست می‌کرد، اگر غذا آماده نبود و من نبودم یا بیمار بودم، غذایی

آخرین مکالمه و دیدار شما چگونه بود؟ چه حرفی بین شما ردوبدل شد؟

صبح روز یکشنبه و سر صبحانه برای بار آخر با ایشان حرف زد، خیلی بشاش و سرحال بود. درباره وضع مهدی به ایشان گلایه کردم، چون همه دغدغه من وضعیت مهدی بود که مظلومانه در زندان بود؛ آقای هاشمی گفت اخبار خوبی ممکن است برسد و اعاده دادرسی و مطالبی که قضات نوشته‌اند مثبت است. گفت اگر طبق این نظرات عمل شود، امکان آزادی مهدی فراهم می‌شود و بعد بلند شد و با من خداحافظی کرد و رفت. این مدت همیشه صحنه آخر در ذهنم می‌آید.

آیا فکر می‌کردید جمعیتی عظیم در مراسم تشییع ایشان شرکت کنند؟

البته با توجه به علاقه افشار مختلف مردم به ایشان، انتظار داشتیم جمعیت زیادی در تشییع و تدفین ایشان شرکت کنند؛ اما نه به این اندازه. در انتخابات خبرگان تهران ایشان دو و نیم میلیون رأی آورد و امسال هم این جمعیت بی‌نظیر برای بدرقه‌اش آمدند. من اعتقاد دارم دل‌های مردم دست خداست و چون آقای هاشمی دلش با خدا بود، خدا دل‌های مردم را به او متوجه کرد، و گرنه با این همه تهمت و دروغی که به آقای هاشمی بستند، اگر خدا اراده نکرده بود، نمی‌شد



این جمعیت بی‌نظیر برای ایشان بیابند. این را بگویم که آقای هاشمی هیچ انتظاری از مردم نداشت، از زمان مبارزه و پیروزی انقلاب و دوره جنگ و بعد آن همیشه می‌گفت مردم کارشان را کردند و حالا این وظیفه ما و مسئولان است که برای مردم کار کنیم و به‌خاطر همین شب و روز به فکر مردم و حل مشکلات مردم بود. برای همین هم مردم او را دوست داشتند.

ساده فراهم می‌کرد. ما در منزل خدمتکاری نداشتیم. ایشان کارهایی که شاید خیلی از مردهای معمولی هم انجام نمی‌دادند بدون هیچ ناراحتی و گلایه‌ای انجام می‌داد. وقتی ایشان رئیس‌جمهور شده بود، خودش قبا و لباسش را در صورت پاره‌شدن می‌دوخت؛ اما در عین ساده‌زیستی و قناعت از زهدفروشی و ریا متنفر بود و معتقد بود باید با مردم صادق بود و هرچه را بود در خاطراتش می‌نوشت.

فقط پدری مقتدر نبود؛ دوستی مهربان بود

پاسبان‌ها به خاطر اینکه می‌آمدند پدرم را به زندان می‌بردند، نفرت داشتم. چون فکر می‌کردم اینها پدر من را زندانی می‌کنند، بنابراین وقتی ایشان را با آن لباس دیدم با گریه گفتم بابا چرا پاسبان شدی. به مرور که بزرگ تر شدم با شخصیت خاص پدرم آشنا تر شدم. از هر منظری که به ایشان نزدیک می‌شدم و ارتباط برقرار می‌کردم، او را متفاوت با خیلی از پدرهای دیگر می‌دیدم. با اینکه یک آدم مقتدری در خانواده بود یعنی هر چه می‌گفت مورد قبول همه ما واقع می‌شد اما هیچ وقت چیزی را به ما تحمیل نکرد. برای ما در باره موضوع مورد نظرش صرفاً صحبت می‌کرد و چنان شیرین و شیوا مسائل را می‌گفت که ما اصلاً ناخودآگاه نظرش را می‌پذیرفتیم. بنابراین ضمن این که یک پدر مقتدر محسوب می‌شد اما روابطش با ما بچه‌ها و اهل خانواده چنان دوستانه بود که ما فکر می‌کردیم داریم با یک دوست حرف می‌زنیم نه یک پدر مقتدر. یعنی ایشان را یک پدر جدی و مقتدر می‌دیدیم اما بداخلاق نمی‌دانستیم. ما رفت و آمد خانوادگی با خیلی از دوستان پدرم داشتیم که امروز خودشان از مقامات کشور هستند، همین‌طور در فامیل خودمان رفت و آمد داشتیم که برایم عجیب بود چرا اینها از پدرشان می‌ترسند و مدام نگران واکنش پدرشان در برابر برخی موضوعات و مسائل هستند، حتی در بین دوستان خودم با مواردی از تنبیه و مجازات آنها از طرف پدرشان مطلع می‌شدم، یا متوجه می‌شدم اگر می‌خواستند با پدرشان صحبت کنند - حتی پسرها نه فقط دخترها - انگار که رو به روی یک آدم مقتدر غریبه نشستند، درحالی که رابطه ما با پدرمان اصلاً این‌طور نبود. جالب اینجاست که پدرمان اقتدارش را نزد خانواده داشت اما فقط با حرف و زبان کارش را پیش می‌برد نه با برخورد، دعوا، تحمیل و ما حرف شنوی شدیدی از ایشان تا آخرین روز زندگی اش داشتیم. مثلاً می‌توانم بگویم خود من خیلی با پدرم مشورت می‌کردم او نظرش را می‌داد من هم نظرم را می‌دادم یک موقعی موضوع به بحث کشیده می‌شد، می‌گفت اصلاً چرا تو با من بحث می‌کنی. اگر دوست داری فلان کار را انجام بدهی، نظر من هم این است، ولی من باز نظرم را به تو تحمیل نمی‌کنم، درپاسخ می‌گفتم با شما بحث می‌کنم چون می‌خواهم شما راضی باشید که فلان کار را انجام بدهم، یعنی دوست نداشتم پدرم از من ناراضی باشد و موضع مخالف نسبت به کاری



گفت و گو با دکتر فاطمه هاشمی دختر بزرگ آیت الله هاشمی

فاطمه و فائزه هاشمی دختران مرحوم هاشمی هستند که نامشان در فضای سیاسی کشور سال‌های اخیر مطرح بوده است. دکتر فاطمه هاشمی دختر ارشد ایشان هستند که در این گفت و گو از ایام کودکی خودش تا روزهای آخر حیات پدرش را روایت می‌کند. تفاوت‌های آیت الله هاشمی به عنوان یک پدر با سایرین، جزئیات مسافرت‌های خانوادگی، روش‌های آموزشی تربیتی، سبک زندگی شخصی، عادات و سلايقش در خلوت و منزل از جمله موضوعاتی هستند که در این گفت و گو تشریح می‌شود. فاطمه هاشمی از جزئیاتی در زندگی پدرش می‌گوید که تاکنون کمتر بیان شده است.

دوران بچگی شروع کنم. به خاطر دارم زمانی که مدرسه می‌رفتم هر کسی از من سوال می‌کرد پدر شما چه کاره است؟ می‌گفتم زندانی، یعنی فکر می‌کردم این یک شغل است. چون پدرم در آن سال‌ها یا فراری بود یا در زندان بود، حتی زمانی که من ۳-۴ ساله بودم ایشان را برای سربازی برده بودند و من وقتی پدرم را با لباس سربازی دیدم، برایم خیلی عجیب بود، چون در عالم بچگی از

شما به عنوان دختر بزرگ ایشان و کسی که صاحب جایگاه سیاسی، اجتماعی و دانشگاهی هستید، از مرحوم حاج آقا هاشمی به عنوان یک پدر - نه یک چهره سیاسی - چه تصویری دارید؟

یک مقدار سوال سختی است، اگر بخواهم همه آن چیزهایی را که در طول پنجاه و شش سال زندگی با پدرم داشته‌ام، بیان کنم نمی‌دانم از کجا آغاز کنم. بهتر است از



اصلی اش چیست؟ وقتی وارد هر کشوری می شدیم هر چه موزه در آن کشور بود از موزه های هنری تا موزه های صنعتی و خطوط متروی آن کشور را به همراه ما بازدید می کرد. در فرانسه به موزه لوور رفته بودیم - موزه لوور موزه بسیار بزرگی است - ایشان دفترچه های معرفی داشتند پای هر تابلو، مجسمه ... می ایستادند و این دفترچه های معرفی را می خواندند و برای ما توضیح می دادند. من آخر سر نشستم یک گوشه ای و گریه کردم گفتم بابا من خسته شدم. وقتی خستگی ما را دید به ما گفت شما را زود به این سفر آوردم هنوز سن تان به آن حدی نرسیده که مسائل را بهتر از این متوجه شوید. وقتی از سفر اروپا برگشتیم ایشان با ما برنگشت ما را تا ترکیه آورد بعد خودش به آمریکا و لبنان و عراق رفت و بعدش هم می خواست برود پیش امام در نجف و برگردد

بودم، در روزهای هفته هم سر می زدم. البته وقت ایشان در روزهای پنج شنبه و جمعه ها آزادتر بود، کار اداری نداشت ولی از صبح زود که از خواب بلند می شد - قبل از نماز صبح بیدار می شد - اول یک مقدار دعا و مناجات می خواند، بعد می رفت پای کامپیوتر اخبار را می خواند، در ضمن این که اخبار را مرور می کرد، می دیدم جزوه هایی هم کنار دستشان است، می گفتم بابا دارید خبرها را می بینید یا این ها را می خوانید؟ می گفت وقتی خبرها تمام می شود تا خبرهای جدید بیاید کارهای خودم را انجام می دهم. تمام سایت های مخالف و موافق و سایت هایی که خط محرمانه مخصوص ایشان بود و همچنین خبرگزاری ها و ... را مطالعه می کرد که بدانند در دنیا چه خبر است. بعد می آمد میز صبحانه را آماده می کرد، معمولاً سماور را خودش روشن می کرد کره و پنیر ... را روی میز می گذاشت، بعدش مادرم را صدا می کرد. وقت هایی که من آنجا بودم مرا هم صدا می کرد، می رفتم صبحانه می خوردیم. روزهایی که وسط هفته بود سر کار می رفت و روزهای آخر هفته در خانه می ماند. هر وقت که در خانه می ماند، سراغ کتابخانه اش می رفت یا در حیاط خانه - حتی در زمستان - ورزش می کرد، مثلا دور حیاط می دوید. یا در حیاط می نشست مطالعه می کرد اگر کاری داشت کارهایش را انجام می داد، گزارش ها را می خواند، طبق عادتش هیچ کاری برای روز بعد نمی گذاشت، بماند.

او را متفاوت با خیلی از پدرهای دیگر می دیدم. با اینکه یک آدم مقتدری در خانواده بود اما هیچ وقت چیزی را به ما تحمیل نکرد. برای ما در باره موضوع مورد نظرش صرفا صحبت می کرد و چنان شیرین و شیوا مسائل را می گفت که ما اصلا ناخود آگاه نظرش را می پذیرفتیم

تهران. منظورم این است که حتی در دوران بچگی ما، ایشان دنبال این بود که ما چیزی یاد بگیریم. می توانم بگویم یک روحیه خاصی داشت با این که خیلی فرد منظمی بود و در برنامه ریزی زندگی اش حتی یک دقیقه بیکار نبود، اما برای ما خیلی وقت می گذاشت و انرژی صرف می کرد.

در روزهایی که اوقات فراغت بیشتری داشتند، سرگرم چه کارهایی می شدند و روزشان چگونه سپری می شد؟

من خیلی وقت ها خانه پدرم بودم، حتی این اواخر معمولاً پنج شنبه و جمعه ها پیش ایشان

که می خواهم انجام بدهم، داشته باشد. اما ایشان بعد از گفتن نظرش و حرفهایش، در نهایت تصمیم گیری را به خودمان واگذار می کرد و می گفت نظر من این است ولی خودتان تصمیم بگیرید و این کار را انجام بدهید یا نه. **در خاطرات ایشان نقش فرزندان پسر پررنگ تر است. در داخل خانواده هم همین طور بود؟**

نه اصلا اینطور نبود، نگاه جالبی که ایشان در خانواده داشتند، این بود که هیچ فرقی بین پسر و دختر نمی گذاشت و حتی نسبت به زنان، دختران و بچه ها یک نگاه ویژه ای داشت. بستگان و سایر کسانی که با ما رفت و آمد داشتند، می دانستند ایشان دخترها را بیشتر از پسرها دوست دارد. فرض کنید پدر من اگر یک جایی مراسمی بود و می خواست برود هم به مادرم می گفت هم به من می گفت این جا شما با من بیاید، شاید برادرانم خیلی وقت ها نمی دانستند که ایشان کجا می رود، چون آنها را همراه خودش نمی برد. حتی در آخرین سفری که ایشان به خارک می رفتند به من گفت تو مگر با ما نمی آیی؟ گفتم من چون چهارشنبه ها کلاس دارم نمی توانم بیام. گفت یک جانشین پیدا کن و حتما این سفر را با من بیا. کمتر پدری هست که به دخترش اصرار کند در سفر حتما همراه من بیا. واقعا حضور ما دخترها برایش خیلی مهم بود، هر جایی ما را می برد دوست داشت چیزهای تازه ای یاد بگیریم. در سفرهایی که با او می رفتم دوست داشت اطلاعات ما نسبت به مسائل آنجا زیاد شود. مثلا اگر بازدیدی داشت و برایش موضوعی را تشریح می کردند ما هم باید در کنارش می نشستیم و گوش می دادیم تا اطلاعاتمان بیشتر شود. البته مسئله فقط مربوط به دوران اخیر نبود. ایشان در دوران بچگی هم برای آموزش ما خیلی تلاش می کرد. به یاد دارم من ۱۴ ساله بودم خواهر و برادرانم کوچکتر از من بودند، محسن ۱۳ ساله، فائزه ۱۲ ساله، مهدی و یاسر خیلی کوچکتر بودند که یک سفر خانوادگی به اروپا رفتیم یک ماه آنجا بودیم، شاید بیش از ده تا دوازده کشور را با ماشین شخصی گشتیم. یک کتابی همراهشان بود که معرفی کشورها بود و ما وارد هر کشوری که می شدیم می گفت کتاب را باز کنید و بلند بلند بخوانید، ما بچه ها هر کدام یک قسمت از کتاب را می خواندیم که مثلا مساحت این کشور و جمعیتش چقدر است؟ یا واحد پولش و مزیت اقتصادی و محصولات

بود، می آمد با ما بازی می کرد. البته بیشتر این بازی ها و آموزش هایی که به ما می داد به قبل از انقلاب برمی گردد. بعد از انقلاب ما بزرگ شده بودیم همه مان دانشجو بودیم. البته مهدی و یاسر هنوز بچه بودند. یادم است بحث جبهه بود یاسر به خاطر سن پایین اش نمی توانست به جبهه برود، همیشه گریه می کرد، چون مهدی جبهه می رفت، یاسر هم می خواست برود علاقه داشت، بابام می گفت قانوناً تو نمی توانی بروی و من نمی توانم خلاف قانون رفتار کنم. اما یاسر آنقدر گریه کرد که آخر بابا گفت خب برو. به خواست ما بچه ها تا زمانی که غیر شرعی و غیر اسلامی نبود، احترام می گذاشت.

مرحوم پدرتان یکی از پر مشغله ترین مدیران کشور به مدت طولانی بود؛ چه به خاطر مسئولیت های جاری و چه به خاطر مشغله و دغدغه های دیگری که ضرورتاً پیش می آمد. از دوره انقلاب، جنگ و ... همیشه ایشان یک پای حل مسائل و بحران های کشور بودند، اما بازتاب حرفهای فرزندان هاشمی در سالهای گذشته و اخیر نشان از این ندارد که آنها خلاء پدر را حس کرده اند. آدم حس می کند شماها یک پدری داشتید که مشغله اش در حد یک مسئولیت عادی در جامعه بوده است از اینرو این فرصت را داشته اید که همیشه با هم باشید، این چطور اتفاق افتاده بود؟

من یادم است وقتی زمان جنگ بود یا اوایل انقلاب که مشکلات کشور زیاد بود، پدرم خیلی شب ها نمی توانست به منزل بیاید بنابراین در مجلس می ماند که در این مواقع ما می رفتیم پیش شان. یعنی ما خودمان هیچ وقت نمی گفتیم امروز پدرمان در مجلس است یا سه روز است نیامده، مهم نیست. اگر شما به خاطراتشان رجوع کنید می بینید که مثلاً نوشته امروز فاطمی آمد، عفت آمد بچه ها آمدند، یاسر آمد، مهدی آمد. ما سعی می کردیم ناهارمان را برویم با ایشان بخوریم یا شب ها به مجلس می رفتیم و بعضی وقت ها آن جا کنارشان می خوابیدیم. بخاطر دارم وقتی پدرم به جبهه می رفت از روزی که می رفت من به قرارگاه ها زنگ می زدم یعنی اگر در یک روز صدایشان را نمی شنیدم خیلی بهم سخت می گذشت. بعضی وقت ها می شد تا دو سه روز نمی توانستم پیدایش کنم از بس زنگ می زدم مسئولان قرارگاه ها به من می گفتند حالشان خوب است خیالتان راحت باشد. وقتی به جایی می رسید که تلفن

ظهر ها همیشه نیم ساعت می خوابید و بعد بلند می شد چایی می خورد. اگر من در خانه بودم می رفتم کنارشان، چون همیشه می خواستم از فرصت موجود برای حرف زدن استفاده بکنم به همان اندازه ای که زمان صرف چایی بود با من حرف می زد و اگر من زیاد حرف می زدم بلند می شد، می رفت. می گفتم بابا من دارم حرف می زنم، کجا می روید؟ می گفت تو پر حرفی می کنی. اصلاً به هیچ وجه حاضر نبود یک ذره وقتش را تلف بکند. در دوران بچگی ما، با اینکه مشغولیاتش بعضی زمان ها خیلی بیشتر از دوران اخیر بود، ولی مراقب درس ما بود. در درس هایی که ضعیف بودیم مخصوصاً ریاضی، فیزیک، شیمی همیشه از ایشان سوال می کردیم چون این درس ها را خوانده بود. در آن دوران غیر از رسیدگی به بحث درس و مشق، با ما بازی می کرد. حتی یک قل دو قل با ما بازی می کرد. هر وقت می گفتیم بابا ما می خواهیم امروز با شما بازی کنیم می آمد با ما والیبال یا پینگ پنگ بازی می کرد. تیراندازی به ما یاد داده بود، برایمان تفنگ بادی خریده بود، خودش می آمد و می گفت نشانه گیری کنید مثلاً چوب کبریت یا سکه می گذاشت و می گفت ببینیم چه کسی می تواند این را از فاصله دورتر بزند. یعنی ضمن این که به تمام مسائل کاری خودش بر اساس نظمی که داشت، رسیدگی می کرد، نیازهای خانواده هم برایشان خیلی اهمیت داشت، برای مادرم احترام خاصی قائل بود. بالاخره مادر من سختی زیاد کشیده بود تمام دوران زندگی اش تنها بود و مسئولیت ۵ تا بچه را برعهده داشت، خیلی اذیت می شد، به همین خاطر حال مادرم را خیلی مراعات می کرد، گاهی مادرم عصبانی یا ناراحت می شد اما ایشان هیچ وقت جواب عصبانیت مادرم را نمی داد با خونسردی و با آرامش از کنار اعتراض های مادرم می گذشت. حتی من یک موقعی از برخی کارهای مادرم عصبانی شدم یک مقدار تندی کردم، پدرم با من دعوا کرد و گفت دیگر نبینم با مادرت تند برخورد کنی.

این وقایع مربوط به چه سال ها و چه دورانی است؟

از همان اوایل زندگی چنین روحیاتی داشت. سال های ۵۰ تا ۵۴ که دیگر به زندان رفتند. حتی بعد از انقلاب یادم است مثلاً ما یک جایی مسافرت می رفتیم اگر میز پینگ پنگ بود می گفتیم بابا بیا با ما بازی کن می آمد با ما بازی می کرد. فرق نمی کرد کجا باشیم اگر فرصتی بود یا مکانی برای بازی فراهم



بعد هم کتاب های مختلف را می خواند، اگر قرار بود جایی سخنرانی بکند، محال بود بدون مطالعه سخنرانی بکند. با این که اطلاعاتشان کامل بود ولی می خواست مطالب جدید را در مورد آن موضوع بدانند. بنابراین حتماً یکی دو ساعت پیرو آن موضوع مطالعه می کرد. آن موقع که نماز جمعه می رفت همیشه با مطالعه می رفت. خیلی مواقع می دیدم که نت برداری می کند که چه مسائلی را در نماز جمعه مطرح کند. در زندگی اش خیلی امساک می کرد، اصلاً اهل پرخوری و این ها نبود، در طول روز تا وقت ناهار یک لیوان آبمیوه می خورد یا کاهو و خیار، میوه ساده و یا چند دانه پسته می خورد. عادت داشت که ناهارش بعد از نماز ظهرش باشد. یک وقت هایی که ما خیلی گرسنه بودیم می گفتیم بابا حالا که وقت اذان نشده اقلاً ناهارمان را بخوریم بعد نماز را بخوانیم. به خواست ما بچه ها و اهل خانواده اش خیلی اهمیت می داد و قبول می کرد. یا زمانی که ما بچه تر بودیم به خاطر دارم خیلی دوست داشت در ماه رمضان اول نماز بخواند بعد افطار بکند ولی وقت هایی که در خانه بود، ما می گفتیم گرسنه ایم اول افطار بکنیم بعد برویم نماز بخوانیم، ایشان هم می پذیرفت. اما اگر کسی در منزل نبود اول نمازش را می خواند مثلاً نماز مغرب را می خواند، افطار می کرد بعد می رفت نماز عشا را می خواند. نکته بعدی که در این باره می توانم اشاره کنم این است که بعد از

وجود داشت و امکان تماس با ما بود زنگ می زد، می گفت زنگ زده بودی کاری داشتی؟ گفتم نه بابا فقط می خواستم حالت تان را بپرسم. به هیچ وجه نسبت به نگرانی ما بی اهمیت نبود. کلاً رابطه بسیار گرم و صمیمی با بچه هایش داشت، وقتی در مجلس سر کار بود، من شاید روزی چند بار به ایشان زنگ می زدم، تلفنی حرف می زدم. اتفاقاً خاطره جالبی در این زمینه دارم، یادم است یک روز شهید بهشتی با من تماس گرفتند، گفتند فاطمی خانم یک روز من در مجلس بودم تو با یک تلفن مستقیم زنگ زدی با پدرت صحبت کردی آن چه شماره تلفنی بود که زنگ زدی؟ دنبال ایشان می گردیم، باهوش کار داریم اما پیدایش نمی کنیم. آن شماره تلفنی را که خودت زنگ زدی به من بده که بتوانم با بابات صحبت کنم. شماره را به ایشان دادم. پدرم در خانه خیلی اعتقاد بر این داشت که اگر همه در خانه هستیم صبحانه را با هم بخوریم، یا نهار و شام را با هم بخوریم. خیلی جاها این جور نیست من می دانم برخی از مسئولین شامشان را می خورند بعد به منزل می روند. اما پدر من هیچ وقت شامش را در مجلس، مجمع یا ریاست جمهوری نمی خورد مگر این که جلسه ای باشد و افرادی آن جا باشند، همیشه شام و صبحانه اش را با خانواده در خانه می خورد ولی نهارش را دیگر مجبور بود سرکار بخورد. وقتی می نشستیم سر نهار یا شام، خیلی حرف ها برای گفتن داشتیم به تدریج که بزرگ شدیم ازدواج کردیم باز سعی می کردیم صبح ها یا شب ها حتماً خانه پدرمان باشیم. در طول هفته، هم من، هم برادرهایم، هم خواهرم واقعاً هفته ای ۲-۳ روز را غیر از جمعه ها که همیشه خانه پدر بودیم، بهشان سر می زدیم. البته من تقریباً هر شب می رفتم آن جا یک سری به مامانم می زدم، بابام سفارش کرده بود که نگذاریم مامان به تنهایی در خانه بماند چون یک خانمی پیش مامانم می ماند که معمولاً ساعت ۶-۵ می رفت خانه اش، بابام برای این که آن خانم اذیت نشود، سعی می کرد خودش ساعت ۶ تا ۷ بیاید خانه، ولی موقعی که خودش جلسه داشت به من یا خواهرم زنگ می زد و تاکید می کرد که مادر تان تنها نباشد، شما بروید من امشب دیرتر می آیم، یعنی این قدر رابطه عاطفی قوی داشت. بالاخره کسی که سرش خیلی شلوغ باشد، اصلاً یادش نمی آید خانمی دارد، بچه ای دارد، چه برسد به اینکه به بچه هایش زنگ بزند بگوید من دیر میایم بنابراین شما

بروید منزل تا مادر تان احساس تنهایی نکند. مسئولینی که تشریفات حفاظتی خاصی دارند یا رفت و آمدهای ناگهانی و جلسات اضطراری دارند، نمی توانند به سادگی به خواست های اهل خانواده توجه کنند. **بله، همین طور است پس ایشان چطور این کارها را می کرد؟** چون برنامه شان منظم بود هیچ چیز یادشان نمی رفت برای همه احترام قائل بودند برای همه حد و حدود قائل بودند. اصلاً من می توانم به مسائل جزئی تری اشاره کنم که ایشان با آن شریطی که داشتند، انجام می دادند مثلاً بعضی از اقوام دانشجو بودند، یک کار تحقیقی داشتند، یک سوال و جوابی می شد، اگر ایشان آن موقع برای یافتن پاسخ قولی می داد صبح به من زنگ می زد می گفت فاطمی بگو فلان کتاب را ببیند در صفحه فلان آن کتاب این مطلب نوشته شده است، یا شب یک کتاب می آورد خانه می گفت این کتاب را بدهید به فلانی که از من خواسته بود. تا این حد به دیگران احترام می گذاشت و کارشان را دنبال می کرد. حتی اوقاتی که ایشان زندان بود رابطه اش با خانواده گرم و پدرا نه بود، و چنان حواسش به مسئولیت هایش بود که حتی وقتی ما برای ملاقاتش به زندان می رفتیم دلخوشی مان این بود که بهمان پول می دهد و یک جوری با ما رفتار می کرد که نبودش را حس نمی کردیم. یعنی هماهنگ می کرد مامانم پول می برد در زندان به ایشان می داد و ایشان هم به ما می داد و ما خوشحال بودیم که بابا نفری ده تومان یا پنجاه تومان به ما پول می داد، حال آنکه از سختی زندان و شکنجه هایش اصلاً حرف نمی زد با ما شوخی می کرد، می گفت، می خندید، می پرسید که چه کار می کنیم؟ کجا می رویم؟ بعدها که بزرگ تر شده بودیم نصیحت مان می کرد و برای ما توضیح می داد که یک سری گروه های سیاسی را این جا آورده اند که خیلی منفعل و سرخورده شده اند، شما مواظب باشید که جذب چنین گروه هایی نشوید. می توانم بگویم که در زندگی همیشه با ما نرم و مهربان و شوخ طبع بود، حتی تا آخرین روزهای زندگی اش چنین بود، من واقعاً یادم نمی آید بابام ما را دعوا کرده باشد یا با ما تندی کرده باشد حتی بد اخلاقی کرده باشد. برعکس این اتفاق افتاده بود، من خودم با بابام بد اخلاقی کرده ام یک موقعی عصبانی می شدم سر یک چیزهای خاصی - حالا چه سر مسائل سیاسی و یا موضوعات

دیگری که در جامعه اتفاق می افتاد - با لحن تند و عصبانی به بابا می گفتم چرا این گونه است؟ ایشان اصلاً با من تندی نمی کرد بلکه می گفت بنشین برایت توضیح بدهم و با توضیحاتش مرا آرام می کرد.

در رفتارهای اجتماعی و مسئولیت های اجتماعی چطور بود و خط قرمز در باب موضوعات جمعی چه بود؟

در رفتارهای اجتماعی اش یک ویژگی خاصی داشت که اصلاً ریا نمی کرد، البته زهد داشت، خیلی آدم زاهدی بود، همیشه هم این را می گفت که برخی ها زهد را با ریا اشتباه گرفته اند و در جامعه ریا کاری را با عنوان زهد معرفی می کنند. مثلاً ما یک اتاق پذیرایی داشتیم در آن اتاق پذیرایی از آدم های کارگر می آمدند می نشستند تا مسئولان ارشد داخلی و گاه خارجی. آن جا کارگرهای قدیمی مان می نشستند تا پادشاه عربستان (ملک عبدالله) هم وقتی آمد آن جا نشست و نخست وزیر الجزایر هم آمد در آن جا نشست. یعنی مقامات رسمی اگر می آمدند در همان اتاق پذیرایی می شدند که اقوام مان پذیرایی می شدند. بابام اصلاً اهل ریا نبود و همیشه می گفت متأسفانه یکی از کارهای بدی که رواج یافته و خیلی ها دارند به آن دامن می زنند، ریاکاری است. می گفت زندگی ریاکارها آن نیست که به مردم نشان می دهند، اینها یک چیز دیگری دارند که در پشت پرده ریا پنهان نگه می دارند. خیلی ها به ایشان می گفتند شما هم برخی مسائل را رعایت کنید اما ایشان می گفت برای چه رعایت کنم؟ اگر آدم کار حلالی را انجام می دهد چرا باید به دروغ بگوید من این کار را انجام نمی دهم. مثلاً بعضی ها از روی دلسوزی می گفتند چرا در خاطراتتان می نویسید من جت اسکی سوار شدم یا دریا رفتم. ایشان در پاسخ می گفت من رئیس جمهور این کشور هستم، ممکن است صد سال دیگر مردم این کشور بخوانند بدانند که رئیس جمهور ایران در این دوره چه کار می کرده؟ نمی توانم که به مردم خودم دروغ بگویم، مردم باید ببینند که زندگی ام چه بوده، تفریحاتم چه بوده، همه این ها را باید بدانند. **البته برخی هم با استناد به خاطرات خود آقای هاشمی که مثلاً نوشته با هواپیما رفتیم کیش، بچه ها آمدند، فلان کردند ... معتقدند که این ها استفاده از امکانات دولتی بوده است و در شأن این خانواده نبوده است؟** این فقط مربوط به آقای هاشمی نیست، دیگران هم بر اساس عرف پذیرفته شده

درس و مشق کنجکاو کنه فقط این نبود که از طریق نمره های امتحان وضعیت ما را متوجه شود. خیلی وقت ها از ما می پرسید درس هایتان را خوانده اید؟ و اگر می گفتیم مثلا این بخش کتاب را نفهمیده ایم می گفت خب بیاید من برایتان توضیح بدهم. برخلاف مادرم که ما را به زور می نشانند تا درس بخوانیم تا می گفتیم فلان بخش را نفهمیدیم می گفت چرا نیامدید از من بپرسید. در واقع درس خواندن را به خودمان واگذار می کرد، اما اگر نمره هایمان پایین بود هیچ وقت با ما برخورد تند نمی کرد ولی می گفت؛ آیا درست است بچه های من چنین نمره هایی بگیرند؟ بیش از نمره درسی روی مطالعه جانبی خیلی تأکید داشت. به طوری که ما همیشه کتاب زیاد می خواندیم و خود ایشان خیلی برای ما کتاب می خرید. مدتی بعد از دوره انقلاب بالاخره همه ما دانشگاه رفتیم و یک سری در کارهای اجرایی افتادیم با این حال باز هم از تذکر به ما درباره مطالعه غفلت نمی کرد، فراموش نمی کنم روزی همه اهل خانواده نشسته بودیم رو به جمع کرد و گفت دیگر نمی بینم شما کتاب بخوانید و کمی با دلخوری گفت انگار کتاب هایتان را گذاشتید کنار؟ گفتیم نه بابا می خوانیم ولی کمتر شده، گفت نه هیچ وقت مطالعه جانبی تان را کم نکنید. البته فقط به تذکر اکتفا نمی کرد. مثلا من ده سالی است در دانشگاه تدریس می کنم و تخصصم هم مسائل ایران و خلیج فارس است. هر کتابی که در رابطه با خلیج فارس و مسائل درسی به دستش می رسید، اول خودش می خواند بعد به من می داد و می گفت این کتاب خیلی خوبی است از این کتاب استفاده کن. در زمینه کتاب باید بگویم ایشان واقعا حافظه بسیار خوبی داشت. برایم جالب بود بعضی وقت ها من در کتابخانه خودم نمی توانستم به راحتی و فوریت یک کتابی را که دنبالش می گشتم پیدا کنم، با این که خودم کتاب هایم را چیده ام اما ایشان با این که کتابخانه خیلی بزرگ در زیر زمین داشت - یک کتابخانه هم در اتاقش که البته خیلی بزرگ نبود - به سرعت کتاب مدنظرش را می یافت. یادم است به وقت هایی بهش می گفتم بابا من درباره فلان موضوع دارم تحقیق می کنم همان لحظه بلند می شد می رفت کتاب مرتبط با موضوع تحقیقم را بر می داشت و بخش یا بخش های مدنظرش را بهم نشان می داد. یعنی به راحتی بعد از چهار تا ورق زدن می گفت مطلب مرتبط این

روزی همه اهل خانواده نشسته بودیم رو به جمع کرد و گفت دیگر نمی بینم شما کتاب بخوانید و کمی با دلخوری گفت انگار کتاب هایتان را گذاشتید کنار؟ گفتیم نه بابا می خوانیم ولی کمتر شده، گفت نه هیچ وقت مطالعه جانبی تان را کم نکنید. البته فقط به تذکر اکتفا نمی کرد

در هواپیما می توانستیم کنار هم باشیم یا شب که وقت استراحت بود می توانستیم کنار هم باشیم به خصوص که بعضی سفرهایشان یک هفته طول می کشید. از آن طرف حضور ما در این سفرها، برای ما یک بعد آموزشی هم داشت که برای پدرمان اهمیت داشت. در این سفرها کلی مسائل تازه یاد می گرفتیم. مثلا من که درباره بیماری های خاص فعالیت می کنم، بازدیدهای خودم را اضافه بر همراهی با ایشان از محل مسافرت انجام می دادم و مشکلات یا مسائلی را که می دیدم به ایشان گزارش می دادم. ضمن اینکه ما با مردم بیشتر در ارتباط بودیم بالاخره ایشان جلو بود و با تیم تشریفات و ... می رفتند اما ما مردم عادی می آمدند با ما صحبت می کردند ما خودمان کلی منبع خبر برای ایشان بودیم، مشکلات مردم را به ایشان می گفتیم، در پایان وقتی از سفر برمی گشتیم از ما سوال می کردند مثلا آن جا چه دیدید؟ چه گذشت؟ چه طوری بود؟ شما کجا رفتید؟ خلاصه کلی از ما در این زمینه اطلاعات می گرفت. این جزئیات و اطلاعات خیلی به ایشان کمک می کرد.

نقشی که آقای هاشمی در خانواده اش داشت مثلا در بحث درس و مشق فرزندانش ... چه جزئیاتی داره؟ تفاوتش با دیگران چیست؟

خیلی به ما می رسیدند، پدرم اگر کاری را می خواستند انجام بدهیم به ما فقط تذکر می داد. مثلاً ظهر که می شد در حالی که نشسته بودیم و همه داشتیم می گفتیم می خندیدیم، می گفت حالا دیگر خنده ها را بس کنید وقت نماز است خودش می رفت، بچه ها بلند می شدند حالا بعضی ها نماز را سر ظهر می خواندند بعضی ها بعد از دو سه ساعت می خواندند. یا اگر می خواست درباره

می رفتند. اصلا یک هواپیمایی است به نام شاهین که هواپیمای خود شاه بود که با آن رفته بود و بعدا خلبان آن هواپیما را برگرداند، این هواپیما در اختیار آشیانه بود. آشیانه به مقامات در سطح روسای قوا اختصاص داشت. ولی ما هیچ وقت شخصا خودمان با این هواپیما نمی رفتیم اگر پدرم می رفت ما همراهش می رفتیم ما اگر خودمان سفری می کردیم با هواپیمای عادی بلیط می گرفتیم و می رفتیم. زمانی که پدرم با این هواپیما سفر می کرد ما هم همراه ایشان می رفتیم و این را بقیه هم انجام می دادند، منتهی پدرم خاطراتشان را می نوشت و مردم خبردار می شدند.

مسافرت های خانوادگی شما چطور بود؟ زیاد بود؟

دوران کودکی، پدرم ما را مسافرت های زیادی می برد، شاید در زمان قبل از انقلاب ما تقریباً اکثر استان های کشور را گشته بودیم. در حین مسافرت های تفریحی، پدرم آثار تاریخی استان ها را به ما نشان می داد. از طرفی چون همیشه با ماشین سفر می کردیم تو راه ما را تشویق به مطالعه می کرد. معمولاً سالی دو سه بار رفسنجان می رفتیم که از مسیر قم و اصفهان و نائین و یزد رد می شدیم، سالی یکی دو بار ما را مشهد می برد، با ماشین می رفتیم که از گرگان یا از جاده شمال مازندران رد می شدیم، سالی دو سه بار شمال می رفتیم، چون عموم قم بودند خیلی از هفته ها ما را به قم می برد در طول راه با ما حرف می زد ما خودمان یک دفترچه شعری داشتیم، می خواندیم. مدرسه ای که ما می رفتیم مدرسه رفاه بود در آن شعرهای انقلابی می نوشتیم که می گفت این شعرهایتان را برایم بخوانید، ما در طول راه شعر می خواندیم، سرود می خواندیم یا خودش برای ما حرف می زد. بعد این شعرها را باید حفظ می کردیم یا آیات قرآن را حفظ می کردیم ما این ها را یاد می گرفتیم.

همانطور که در خاطرات ایشان هست در خیلی از سفرهای رسمی و غیر رسمی بخشی از خانواده همراه ایشان بودند، چرا این قدر علاقه داشتند خانواده همراهشان باشد همین طور شما از مسافرت ها نکته خاصی در ذهن دارید که احیاناً گفته نشده است یا اهمیت بازخوانی داشته باشد؟

چون ایشان به خانواده خیلی اهمیت می داد، دوست داشت همیشه در کنارهم باشیم. در سفرها از دو بعد به این قضیه نگاه می کرد. اول اینکه بالاخره سه چهار روز سفر دارند بنابراین

دینی انواع و اقسام تفسیرهای قرآن کریم و سایر آثار، کتاب، مطالب دینی و... را ایشان خوانده بود. همین طور در زمینه مسائل سیاسی و بین الملل علاقه زیادی به مطالعه داشت. یکی از دوستان یک روز می گفت من یک کتابی به دستم رسیده بود که در مورد صهیونیسم مسیحی بود وقتی خواندمش با خودم گفتم این چه کتاب خوبی است، برای آقای هاشمی این کتاب را ببرم. اما قبل از اینکه موفق به این کار بشوم یک روز دیدم در نماز جمعه ایشان دارد مطالب آن کتاب را توضیح می دهد. در مجموع می توانم بگویم که به خاطر مطالعات پرمایه اش که حتی شامل مسائل اقتصادی و تولیدی کارخانه های صنعتی هم می شد، در همه

روی درس خواندن دخترها و زنان خیلی حساس بود، می گفت خانواده های خیلی از دخترها اجازه نمی دهند که آنها در یک شهر دیگر درس بخوانند، خب این دختر چه گناهی کرده؟ حرفش این بود که این دخترها باید در مراکزی که خودشان زندگی می کنند بتوانند درسشان را هم بخوانند.



تصویر دیده نشده از روزی که نابغه جوان ایران (مریم میرزا خانی) از دستان آیت الله هاشمی جایزه دریافت می کند

زمینه ها اطلاعات داشت، اگر هم اطلاعاتش در موضوعی ناقص بود، متخصصی را صدا می کرد و سوال هایی از ایشان می کرد. یکی از آقایان به من گفت، من یک بار یک مطلبی را برای آقای هاشمی فرستاده بودم که فکر کنم درباره سونامی بود، سه بار بعد از آن من را خواست و از من سوالاتی کرد که خودم پاسخ آنرا بلد نبودم، طوری که به ایشان گفتم شما اجازه بدهید من بروم جواب این سوالات را استخراج کنم به شما بدهم. می خواهم بگویم این قدر با دقت مطالب را مطالعه می کرد، کسی که هشتاد سال عمر کرده، از چهارده سالگی وارد حوزه شده، قبل از آن هم کتاب می خوانده، به قول خودشان پیش ملا می رفته، شاگرد اول کلاس ملاش بوده، جایزه از آیت الله العظمی بروجردی گرفته تا آخرین روز مطالعه می کرد.

درس بخوانند و به دانش و آگاهی دست پیدا می کنند. ایشان اعتقاد داشتند در حکومت اسلامی این مردم هستند که حرف اول را می زنند، مردم هستند که باید خواسته هایشان را اعلام بکنند و این بدون آگاهی نمی شود، اگر مردم آگاه نشوند حکومت ها دیکتاتور خواهند شد اگر مردم آگاه شوند دیکتاتوری از بین خواهد رفت.

آیا به حوزه خاصی در مطالعات جانبی علاقه داشت؟

نه علاقه اش به حوزه خاصی محدود نبود. در همه حوزه ها مطالعه می کرد. مثلاً چند سالی بود که طب سنتی آمده بود ایشان هم کتاب های زیادی از قبیل کتاب های ابوعلی سینا درباره طب سنتی تهیه کرده بود که تمام شان را خوانده بود و می گفت همه دارند از کتاب ابوعلی سینا در طب سنتی استفاده می کنند. یا در مسائل

جاست. یعنی دقیق در حافظه اش مانده بود که چه موضوعی در کدام کتاب است.

این تصویر شما از ایشان جالب است با اینکه ایشان بنیانگذار دانشگاه آزاد است و در طول حیات خود به موضوع دانشگاه اهمیت زیادی می داد اما تصور عمومی این است که این علاقه ایشان از منظر اداره جامعه بوده است حال آنکه به نظر می آید علاقه شخصی و خاصی به موضوع کتاب دارد. درست است؟

می خواهم بگویم ایشان به همه چیز به خصوص مسئله دانشگاه از دو بعد نگاه می کرد یکی آگاهی یکی اخلاق؛ یعنی فرهنگ جامعه را اخلاق می دانست، می گفت فرهنگ چیزی جز اخلاق نیست اگر اخلاق درستی در جامعه داشته باشیم فرهنگ هم همان می شود. اصلاً دانشگاه آزاد را ایشان با دید آگاهی دادن به جامعه راه اندازی کرد گفت مردم باید نسبت به همه چیز آگاه باشند، می گفت این آگاهی ها از کجا به دست می آید؟ در مدرسه به دست می آید، در دانشگاه به دست می آید، در رسانه ها به دست می آید، در مطالعه به دست می آید، ناراحت بود از اینکه مردم همه خیلی به دنبال مطالعه آزاد و این ها نیستند. می گفت وقتی جوان های ما به دانشگاه می روند مجبور می شوند درس بخوانند و آگاهی کسب کنند. همچنین می گفت همه مردم نمی توانند به تهران یا مراکز استان ها بیایند، برای همین ما باید این دانشگاه ها را در سطح شهرستان ها و جاهای کوچک ببریم. روی درس خواندن دخترها و زنان خیلی حساس بود، می گفت خانواده های خیلی از دخترها اجازه نمی دهند که آنها در یک شهر دیگر درس بخوانند، خب این دختر چه گناهی کرده؟ حرفش این بود که این دخترها باید در مراکزی که خودشان زندگی می کنند بتوانند درسشان را هم بخوانند. از طرف دیگر نظرش این بود که یک سری از جوانان در دانشگاه های دولتی به خاطر محدود بودن امکانات پذیرفته نمی شوند و آنها به لحاظ مالی این امکان را دارند که به خارج از کشور بروند، وقتی به خارج از کشور بروند یک مقداری ارز خارج می کنند، از خانواده شان دور می شوند و به مرور فرهنگشان تغییر می کند، حتی ممکن است مشکلات و ناراحتی های روحی و روانی پیدا بکنند، ولی اگر ما این دانشگاه را در کشور خودمان گسترش بدهیم، در کنار خانواده شان به راحتی می توانند



به عشق فلسطین یاسر شدم

گفت و گو با آخرین فرزند آیت الله هاشمی

گفت و گو با یاسر هاشمی فرزند آخر مرحوم آیت الله هاشمی حاوی نکات جالبی است. او ساده و صمیمانه به سوالات پاسخ می دهد. نه از طرح سوالی نگرانی دارد و نه در بیان پاسخ به ملاحظه کاری یا کلی گویی تن می دهد. در بیان سبک زندگی پدرش بدون لکننت زبان از شیوه و مشی او می گوید. این گفت و گو به موضوعات مختلف می پردازد. از اول تا آخر آنچه که مهندس یاسر هاشمی روایت می کند، دربر می گیرد. از اینکه چرا به اسم یاسر نامگذاری شده تا واکنش مرحوم هاشمی در برابر شایعات، اتهامات و ابهامات را روایت می کند. یاسر هاشمی در تن صدا و صراحت کلام شبیه ترین به مرحوم هاشمی است. گفت و گو شاهد یاران با آخرین فرزند مرحوم هاشمی را در ادامه بخوانید.

۱۳۳۷ شروع شده بود و در عاشورای آن سال از تهران به همدان رفت تا در روزهای عاشورا و تاسوعای آن سال به منبر برود. از قضا این سفر همزمان با سقوط حکومت سلطنتی عراق در کودتای عبدالکریم قاسم شد و ایشان در همدان ضمن یک سخنرانی وضع عراق را تشریح کرده و عامل اصلی سقوط سلطنت عراق را وابستگی به خارج معرفی کرده بود. در اسناد ساواک هست که «چون یکی از طلاب علوم دینی به نام اکبر هاشمی، دانش آموز حوزه علمیه قم که به همدان آمده بود در روزهای تاسوعا و عاشورا مطالب تا اندازه ای تحریک آمیز ایراد می نموده، به وسیله ماموران به شهربانی احضار و با پرونده امر تحویل پادگان گردید.» اما در سال های ۱۳۳۹ الی ۱۳۴۰ یعنی بعد از وفات آیت الله بروجردی و انتقال مرجعیت به حضرت امام، به تدریج جدی تر می شود. سال ۵۰، سالی است که بخشی از مبارزات آقای هاشمی شکل گرفته و آن تیم یازده نفره مشهور به عنوان مبارزان رژیم شاه فعالیت خود را در قم شکل داده بودند. آقای هاشمی هم به خاطر این مبارزات زندان رفته بود و در کنار فعالیت های انقلابی به تألیف کتاب نیز مشغول بوده است. شنیده ام پیش از تولد متن عربی کتابه «اکرم زعیتر»

چه موقعیتی بودند؟

من در تاریخ ۵۰/۰۵/۰۵ به دنیا آمدم که این دوران سخت مبارزات انقلابی ایشان بود. البته مبارزه توسط پدر تقریباً از سال

شما فرزند آخر آیت الله هاشمی هستید از اینجا شروع کنیم که چه سالی متولد شدید؟ آن زمان آقای هاشمی چه از نظر اقتصادی و چه روند مبارزات انقلابی در

به نام «القضیه الفلستینیه» به دست ایشان می‌رسد و ایشان با مطالعه آن کتاب به موضوع فلسطین علاقمند می‌شود و آن را با عنوان «سرگذشت فلسطین» ترجمه کرد. در اسناد ساواک هم مشهور است و سند آن را ما داریم که نوشته اند ایشان آن قدرکارشناس خبره فلسطین شده و در منابع به حدی صحبت از فلسطین می‌کند که وقتی همسرشان که در همان موقع باردار بوده، تصمیم می‌گیرد اگر فرزندش دختر شد، نامش را لیلا خالد-زن مبارز فلسطینی- بگذارد و اگر پسر شد، نام آن را به خاطر یاسر عرفات، یاسر بگذارد و به این ترتیب نامگذاری من به خاطر علاقه ایشان به فلسطین بود.

درباره ماجرای یازده نفر چه می‌دانید؟

گاهی که از پدر درباره آن سال‌ها می‌پرسیدیم و یا در نشریات تاریخی می‌خواندیم، گویا در ابتدای دهه ۴۰، مباحث سیاسی از سوی روحانیون در سطح بسیار محدودی مطرح می‌شد در نتیجه فعالیت‌های سیاسی علما و روحانیون محدود به کارهای ساده سیاسی از قبیل تظاهراتی محدود و پخش اعلامیه بود و حتی بزرگان حوزه نیز از هر جهت توافق و هماهنگی لازم را نداشتند.

اما در پی صدور اعلامیه امام خمینی در آستانه ماه محرم ۱۳۴۲، و ترغیب و تشویق و عاظ و مبلغان جهت مطرح نمودن مسائل سیاسی، نهضت اسلامی از سر گرفته شد. امام در روز عاشورای ۱۳۴۲ سخنرانی تاریخی خود را در مدرسه فیضیه قم ایراد فرمودند که این سخنرانی نیز منجر به وحشت رژیم از طرح این مسائل نو در میان روحانیت و مردم شد.

پدرم در آن مقطع، علی‌رغم اینکه برگه معافیت داشت، به خدمت سربازی رفته بود که می‌گفت: روز ۱۵ خرداد می‌خواستند ما را برای متفرق کردن مردم به خیابانها ببرند که طلبه‌های سرباز از من پرسیدند: چکار کنیم؟ من به آنها گفتم: اگر به ما دستور تیراندازی به سوی مردم راد دادند، به سوی دستور دهنده شلیک می‌کنیم که گویا در بین آنها جاسوس بود و آن دسته یا گروهان را به داخل پادگان باغشاه یا همین پادگان حر برگرداندند.

به هر حال شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام و تعداد زیادی از علما و روحانیون بازداشت شدند. یکی از اقدامات اعتراضی به دستگیری امام، مهاجرت علما از

شهرهای مختلف به تهران بود که خواستار آزادی امام و سایر دستگیرشدگان بودند که تعدادی از علما و امام آزاد شدند، اما محدودیت‌هایی برای امام قرار دادند. بعد از بازگشت علمای مهاجر به شهرهای خود، جمعی از علما و مدرسین حوزه علمیه قم، «جمعیت یازده نفره» را تشکیل دادند که این جمعیت تحت عنوان «اصلاح حوزه» کار خود را جهت تغییر مسیر و روش جامعه روحانیت تشیع شروع کرد. البته آن طور که از شواهد تاریخی پیداست فکر این تشکیلات مربوط به زمانی است که امام در تهران و در قیصریه تحت نظر بودند و بابا نیز در خاطرات خود به این امر اشاره کرده و آورده است: «از اساسی‌ترین کارهای ما در آن چند ماهی که امام در قیصریه بودند، ایجاد تشکیلاتی بود که مرکزیت آن از یازده نفر تشکیل می‌شد.»

نام آن یازده نفر را به خاطر دارید؟

بله، این افراد متشکل از آیت الله خامنه‌ای، آیت الله مشکینی، آیت الله منتظری آیت الله ربانی شیرازی، آیت الله مصباح یزدی آیت الله آذری قمی، آیت الله شهید قدوسی آیت الله حائری تهرانی، آیت الله امینی و سید محمد خامنه‌ای و پدرم بوده‌اند. به هر حال من در شرایطی به دنیا آمدم که حاج آقا دوران مبارزه را طی می‌کرد.

ایشان هنگام تولد شما در زندان بودند؟

خیر، روز تولد من زندان نبود، ولی مادرم می‌گوید: من دوماهه بودم که ساواک

به منزل ما ریختند و پدر را بردند. چون نشریه شما در آینده منبع تحقیق و پژوهش می‌شود، من سیر مبارزات آقای هاشمی را می‌گویم که البته اسناد آن هم موجود است. در تاریخ دوم اسفند ۴۳ سرلشکر مبصر رئیس شهربانی کل کشور دستور دستگیری پدر را صادر می‌کند و ۹ روز بعد ماموران رژیم او را در خیابان صفائیه بازداشت می‌کنند.

پدر در این بازجویی پس از آنکه مشخصاتش را عنوان می‌کند، در پاسخ به این سؤال که از چه کسی تقلید می‌کند؟ می‌گوید: «از آیت‌الله خمینی تقلید می‌کنم و در برخی مسائل صاحب نظرم.» دو روز بعد از بازداشت به تهران اعزام می‌شود و به دستور سپهد نصیری که به تازگی به ریاست ساواک منصوب شده بود، به زندان قزل قلعه تحویل داده می‌شود و پس از پنج ماه حبس در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۴۴ آزاد می‌شود. اما ساواک تاکید می‌کند که کلیه اعمال و رفتار هاشمی باید تحت نظر قرار گیرد.

پدر بعد از آزادی از زندان همچنان به مبارزه ادامه داد و پس از کشف «اساسنامه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» مجبور شد تا در ۱۷ خرداد ۴۴ به رفسنجان رفته و تا ۱۸ تیر در آنجا مخفی شود. پس از گذشت مدتی از اقامت مخفی در رفسنجان، بار دیگر وارد تهران شده و با هدایت آیت‌الله سعیدی در مسجد موسی بن جعفر منبر می‌رود. همین منبرهای او باعث می‌شود که در تابستان سال ۴۶ ساواک تهران او را احضار کرده و مورد



■ فرزندان آیت‌الله هاشمی در دوره کودکی

امام (ره) در محدوده حفاظت شده جماران مستقر شدند. برای بچه های مسئولان ارشد مراقبانی گذاشته بودند. به همین خاطر در چارچوب خاصی به مدرسه می رفتیم و بر می گشتیم. اما قبل از این دوره، در خانه شخصی پدرم زندگی می کردیم.

آن منزل کجا بود؟

خانه ای که تا سال ۶۰ در آن زندگی می کردیم در منطقه دزاشیب قرار داشت، اما از منزل پیش از آن تصویر خیلی مبهمی در ذهنم مانده است.

خانه قبل از دزاشیب کجا بود؟

در سه راه دولت - قلهک - بود. خانه ای که در دزاشیب و منطقه یک بودن همان جایی است که پدر ترور شد و بعد از آن با نظر حضرت امام به جماران منتقل شدیم و در آنجا بخشی از مسئولین دیگر سکونت داشتند. ما جمعی بودیم که با هم به مدرسه نیکان می رفتیم و می آمدیم تا به تدریج بزرگتر شدیم.

سطح رفاه زندگیتان چطور بود؟

خوب بود، مثلاً آن خانه ای که ما قبل از انقلاب داشتیم، خیلی بهتر از خانه بعد از انقلاب ما بود. خانه قبل از انقلاب ویلایی بزرگ با استخر بود که حاج آقا آن را خریده بود که بعدها در همان زمین ۵ واحد ساختیم و همه ما ۵ فرزند که ازدواج کردیم، در آنجا مستقر شدیم. من زندگی ام از طریق پدرم تامین می شد. مقداری هزینه می کردم و وقتی تمام می شد، از ایشان می گرفتم. خرجم مشخص بود. مثلاً دو هزار تومان یا سه هزار تومان یا برخی مواقع ۵ هزار تومان می گرفتم.

سبک و حتی جزئیات زندگی آقای هاشمی خیلی علنی بود، مثلاً خاطرات روزانه اش را می نوشت و در دسترس عموم قرار می گرفت یا بر خلاف خانواده خیلی از مسئولین که برای عموم شناخته شده نبودند، خانواده ایشان در بسیاری از محافل عمومی و رسمی حضور داشتند، آیا این سبک زندگی شما را اذیت نمی کرد؟

من تا موقعی که به درکی از زندگی رسیدم با این سبک زندگی خو گرفتم، در واقع شیوه دیگری نبود که برای من تغییر کرده باشد. می توانم بگویم هیچ وقت درباره این شرایط احساس سختی نکردیم، راحت بودیم و چیز پنهانی هم از مردم نداشتیم که بخواهیم شرایط دوگانه پیدا و پنهانی در زندگی داشته

می دیدم که مسئولیت مدیریت کشور را به عهده دارد. ایشان عضو شورای انقلاب بود که گاهی جلسات آن در منزل ما برگزار می شد. در این دوره من نوجوان بودم و درک بیشتر و بهتری از اوضاع و احوال کشور و انقلاب داشتم. مثلاً ورود حضرت امام به ایران و خروج شاه را به خوبی درک کردم. پدرم در آذر ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و آن اتفاق برای ما خیلی خوشحال کننده بود، اما شرایطی پیش آمد که انقلاب پیروز شد و پدر من در جایگاه مسئولیتهای ویژه ای قرار گرفت. در این شرایط حرفهای روزمره ما حتی در مدرسه و بین اقوام و بستگان مسائل روز کشور بود. در مدرسه مورد سوال

ما هیچ گاه در زندگی موضوعی برای پنهانکاری نداشتیم، بنابراین به این سبک زندگی عادت کردیم. ارتباطمان با مردم راحت و ساده بود، هر وقت بیرون می رفتیم اگر درخواست داشتند و نامه می دادند اینها را به پدرمان می رساندیم و ایشان روی تک تک آنها وقت می گذاشت، می خواند، دستور می داد

معلم ها و دوستان قرار می گرفتم. در واقع اوایل انقلاب کارها خیلی زیاد بود و پدر شاید بسیاری از شب ها به خانه نمی آمد و بیشتر ارتباط ما با مادرمان بود. با این حال یادم نمی رود پدرم در اولین فرصتی که ما بچه ها را می دید، از درس و مشق و محیط مدرسه می پرسید و اجازه نمی داد که فکر کنیم نسبت به مسائل ما بی توجه است. البته ما هم درک می کردیم که فشار کاری بر ایشان زیاد است. من تا دوره دبیرستان به مسائل سیاسی کمتر توجه داشتم و وقتم بیشتر صرف درس خواندن می شد. صبح می رفتم مدرسه و تا غروب درس می خواندم، سال ۶۰ به خاطر ترورهایی هم که اتفاق افتاده بود نگرانی هایی برای خانواده مسئولین وجود داشت. خانواده ما و برخی دیگر با سفارش

بازجویی قرار دهد. با ادامه این منبرها، در ۱۲ آبان همان سال با حکم نصیری دستگیر می شود. در گزارش ساواک به اداره دادرسی نیروهای مسلح عنوان اتهامی پدر، « اقدام علیه امنیت داخلی مملکت» عنوان و دلیل آن نیز توزیع اعلامیه علیه محمدرضا پهلوی با عنوان «عزایی به نام جشن» قید شده بود. به هر حال در تاریخ ۱۷ اسفند همان سال آزاد شد.

مبارزات پدر باعث شد تا حساسیت نیروهای امنیتی رژیم پهلوی هم چنان ادامه یابد و در دی ۱۳۴۷ ساواک به دلیل سخنرانیهایش در ماه مبارک رمضان دستور ممنوع المنبری وی را صادر کرد. سال ۱۳۵۰ و به دنبال اظهاراتش در هیئت انصارالحسین علیه جشن های ۲۵۰۰ ساله، ساواک او را ممنوع المنبر کرد. لذا هنگامی که در شب میلاد رسول الله (ص) برای سخنرانی به همدان سفر کرده بود، شهربانی مانع سخنرانی او شد و وی را از همدان اخراج کرد. ساواک همچنین برای کنترل وی، عملیات شنود را در منزل ما در قلهک فعال کرد. البته همان روزها، دفتر نمایندگی ساواک در پاریس نامه ای از پدر به امام خمینی (ع) کشف می کند که در آن از امام (ره) به خاطر انتشار کتاب «ولایت فقیه» تشکر می کند. از آن پس به مدت هفت ماه زندانی بود و وقتی آزاد شد، من کودکی ۹ ماهه بودم.

در آن زمان سبک تربیتی و وضعیت مالی ایشان چطور بود؟

من چون متولد ۵۰ بودم، وقتی انقلاب شد حدوداً ۷ ساله بودم. بنابراین از دوران قبل از انقلاب چندان به یاد ندارم. آنچه در ذهن دارم به دوره شش تا هفت سالگی ام مربوط می شود. همین قدر به خاطر دارم که اواخر مبارزات انقلابی، پدرم زندان بود و ما در خانه تنها بودیم. به زندان اوین می رفتیم و ساعت ها می ماندیم تا وقت ملاقات بدهند. یا در ایامی که من تازه به مدرسه می رفتم چون مدرسه ام یک مدرسه اسلامی بود، معلم ها به خاطر اینکه پدرم یک زندانی سیاسی معروف بود، توجه مثبتی به من داشتند.

در دوره نوجوانی شما آیت الله هاشمی درگیر مسائل اجرایی کشور بود چون حوادث این دوره خیلی زیاد و تا حدودی بحرانی بود، در این دوره پدرتان برای شما می توانست پدری کند؟

دقیقاً همین طور است. وقتی به اطرافم نگاه دقیق تری می کردم، پدرم را در شرایطی

باشیم. خود آقای هاشمی اصلا ریا کار نبود معروف است به قول حاج حسن خمینی ایشان به قدری مخالف ریاکاری بود که در این مخالفت افراط می کرد. ما هیچ گاه در زندگی موضوعی برای پنهانکاری نداشتیم بنابراین به این سبک زندگی عادت کردیم. ارتباطمان با مردم راحت و ساده بود، هر وقت بیرون می رفتیم، اگر درخواست داشتند و نامه می دادند، اینها را به پدرمان می رساندیم و ایشان روی تک تک آنها وقت می گذاشت می خواند و دستور می داد.

موارد خاصی از این نامه ها و عملکرد آقای هاشمی در ذهن دارید؟

خیلی، چون موضوعات بسیاری مطرح می شد. ایشان در حوزه قضایی و دادگاهی هیچ دستوری نمی داد. مثلا اگر کسی می گفت در قوه قضائیه این مشکل را دارم، ایشان کاری نمی کرد. به خاطر دارم چند بار من نامه بردم و گفتم این ها مشکلاتی در حوزه قضایی دارند که ایشان گفتند: من در حوزه قضایی دستوری نمی دهم. ولی در حوزه های اجرایی یا مقننه دستور می داد و اگر لازم بود به مسئولی نامه بنویسد، این کار را می کرد. اما در حوزه قضائی کاری نمی کرد. اگر در رسیدگی به موضوعی تشخیص قطعی می داد، نامه را قاطع می نوشت. اما در بیشتر مواقع به مسئولین ارجاع می داد که مساعدت کنند. از این نوع نامه ها خیلی بود. هیچ وقت منعی برای ما در گرفتن این نامه ها ایجاد نمی کرد.

با توجه به ارتباطات شما در آن ایام این نامه ها طبیعتا بیشتر باید از جانب همسایگان و اقوام می آمد و احتمالا مردم عادی نبودند؟

از هر طریقی نامه می رسید. مثلا همین الان یک جای عمومی که می رویم، مردم مواردی را مطرح می کنند.

در این نامه ها مواردی بود که نامه را بخواند و بگوید نویسنده بیاید پیش من؟ برخی وقت ها اتفاق می افتاد. اما در پیگیری نامه سماجت داشت. مثلا اگر نامه ای را دستور می داد، فراموش نمی کرد که پیگیری کند. این اواخر در دانشگاه آزاد رئیس دفترشان بودم. خیلی از نامه ها را وقتی دستور می داد و ما به جریان می انداختیم، به شدت پیگیری می کرد. حافظه خیلی خوبی هم داشت و چیزی را فراموش نمی کرد.

زمانی که ایشان مسئولیت و بعدها فرماندهی جنگ را به عهده داشت، شما و

برادراتان نیز در جبهه حضور داشتید، این حضور چگونه بود؟ به درخواست ایشان بود یا دواطلبانه و خودخواسته می رفتید؟ آن موقع محسن مقطعی را به خارج از کشور برای تحصیل رفته بود، وقتی آمد چون مهندس شده بود، به صنایع موشکی معرفی شد و در این حوزه رابط مستقیم بین پدر و حوزه صنایع موشکی شده بود که این ارتباط خیلی هم موثر بود. اصلا شروع برنامه های موشکی کشور از زمانی بود که ارتباط مستقیمی بین آقای هاشمی و صنایع موشکی کشور به واسطه محسن برقرار شد. مهدی هم چند بار از لشکر ده و بیست و هفت تهران در جبهه ها حضور یافت. مهدی در مقطعی که جبهه می رفت، با فرماندهان جنگ مشاوره عملیاتی داشت. خود من وقتی

واکنش آقای هاشمی در مقابل این تهمت ها دو نکته جدی داشت یکی اینکه جهت ثبت در تاریخ نظرش این بود حتما جواب بدهید. شایعات خیلی بود و آنهایی که حالت رسمی پیدا می کرد و خیلی عمومیت پیدا می کرد زیاد بیانیه و یا مصاحبه جواب می داد و واقعیت را تشریح می کرد ولی هیچ وقت تاکید نداشت که ما شکایت کنیم

جنگ رو به پایان بود، هفده سالم بود که تصمیم گرفتم به جبهه بروم. جته کوچکی داشتم و پدر می گفت: من خودم فرمانده جنگم و می گویم نباید کسانی که نشان قانونی نیست به جبهه بروند. بنابراین موافق رفتن من به جبهه نبود.

مادران هم مخالف بود؟

بله مادرم به دلیل سنم مخالف بود. ولی به پایگاه شمیرانات رفتم و با پسر آقای خوئینی ها ثبت نام کردیم. ما را نشناختند. متقاضی زیاد بود. یک روز اعلام کردند که برای آموزش برویم. البته به پدرم گفتم که ثبت نام کرده ام. بعد ما را بردند نماز جمعه و مانوری با نیروهای عازم دادیم و لباس رزمی

هم دادند. آن موقع که می خواستم بروم مهدی در جبهه بود و پدرم می گفت ممکن است مادران اذیت شود. بعد ما را برای آموزش به پادگان بیست و یک حمزه بردند. در درب ورودی پادگان حدود چهار پنج نفر از ما را جدا کردند و گفتند شما نمی توانید بروید، ولی دوستم یعنی پسر آقای خوئینی ها به داخل رفت.

شب شده بود، ما را به پایگاه بسیج شمیرانات برگرداندند. من شب را در مسجد آنجا خوابیدم. کسی هم مرا هم نمی شناخت. صبح به مجلس رفتم که پدر آن موقع رئیس مجلس بود.

ماجرا را تعریف کردم و گریه کردم، گفتم دوستم رفته و شما کاری کنید مرا بفرستند. اتفاقا در خاطرات ایشان هست که می گوید مخالف بود. اما به خاطر گریه هایم پدرمیانگی کرد که برخلاف مقررات بروم و هماهنگ کرد که به پادگان ملحق شوم. آن زمان محافظی به نام علی رحمانی داشتیم که در لشکر تهران رفت و آمد داشت. ترتیب اعزام من به جبهه را به او سپرد. من فردای آن روز به پادگان رفتم و آموزش دیدم و به جبهه رفتم. عضو گروهان زینب در لشکر ده شدم. در دو عملیات بیت المقدس دو و بیت المقدس چهار شرکت کردم که اولی در ارتفاعات ماووت تقریبا چهل کیلومتری داخل عراق انجام شد. در این دوره با پدرم ارتباط تلفنی داشتم. برخی مواقع که احساس می کردم لازم است ایشان چیزهایی را بدانند، منتقل می کردم. گرچه سعی می کردم چیزهایی را که لازم است انتقال دهم، اما هدف حضورم در جبهه این مسئله نبود. تا اینکه جنگ تمام شد و ما بازگشتیم.

بعدش دیگر به لشکر ده ملحق شدم و تا پایان جنگ در جبهه حضور داشتم. عملیات بیت المقدس چهار هم در سد دربندیخان عراق بود که من در آن عملیات هم شرکت کردم و جزو گردان های خط شکن بودیم. آنجا مجروح شدم و به تهران برگشتم.

برخی ها می گویند باب آقا زادگی با خانواده ایشان آغاز شد. واکنش شان به این بحث ها چه بود و چه قدر مراقبت می کرد که این شایعات حقیقی نباشد؟

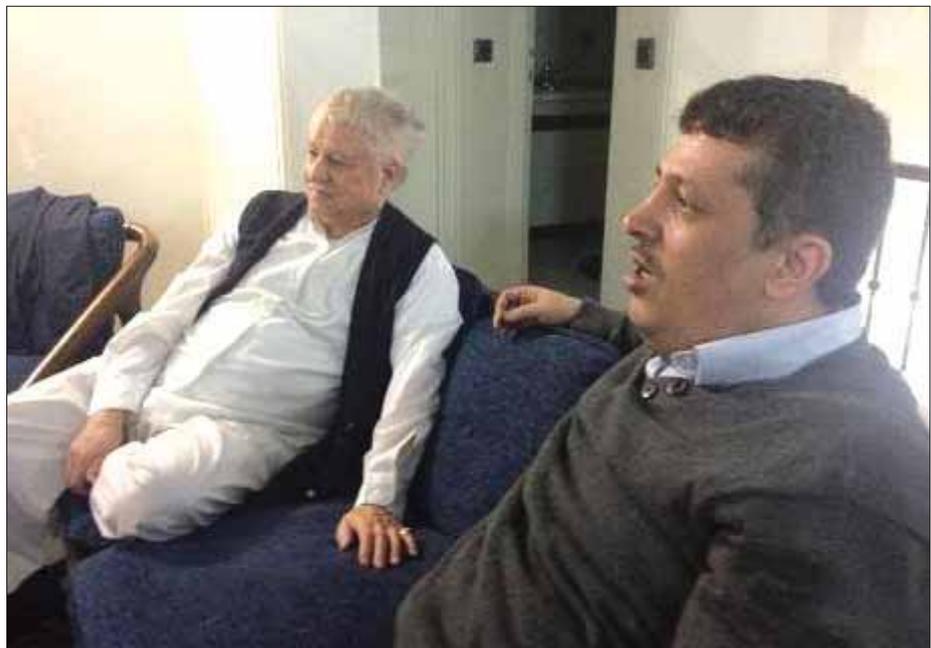
شایعه که درباره خانواده آقای هاشمی و شخص خود ایشان تقریبا از قبل از انقلاب مطرح بود. البته شروع جدی اش بعد از انقلاب بود که مثلا اتهام می زدند ایشان حساب بانکی خارج از کشور دارد، حتی

پیگیری هایی هم که می کرد، قانونی بود. برخی ها می گفتند ایشان می خواست نامه به رهبری بنویسد که این پرونده حل و فصل شود؟

نه هیچ وقت اینطور نبود. هیچ وقت از مسیر قانونی خارج نمی شد. در مقطعی مسئله ای پیش آمده بود که شرح کامل آن را پدر در مراسم افطار خبرنگاران که خبرنگاری پرسید داد که «نمی خواستم وارد پرونده قضایی مهدی شوم و الان هم نمی خواهم مطلبی بگویم که تأثیر مثبت یا منفی در روند قضایی پرونده بگذارد، اما چون سؤال کردید به ذکر خاطره ای بسنده می کنم. پس از اینکه مهدی با ناتمام گذاردن دکتری خود در آکسفورد وارد کشور شد و سه ماه توسط زبده ترین نیروهای وزارت اطلاعات تحت بازجویی بود، روزی به من خبر دادند که مهدی می خواهد شما را ببیند، من هم گفتم که بیاید اما گفتند ایشان نمی توانند و اگر می خواهید شما باید به ملاقات ایشان بروید. در ملاقات، مهدی به من گفت که این ها می گویند دو راه داری، یا در چند خط از رهبری تقاضای عفو کن و یا باید این پرونده طولانی و چند هزار صفحه ای را ادامه دهی. خود مهدی به من گفت علی رغم اینکه خود چنین میلی ندارم چون می دانم جرمی مرتکب نشده ام، اما اگر شما و مقام معظم رهبری بخواهید این کار را می کنم که من به ایشان گفتم بگذارید با آقا مشورت کنم.

در ملاقات با رهبر انقلاب به ایشان عرض کردم که راضی به این نیستم که وی تقاضای عفو کند و شما بپذیرید، چون در نگاه جامعه انعکاس خوبی نخواهد داشت هم می گویند رهبر چرا به تقاضاهای عفو زندانیان دیگر توجه نمی کنند و هم می گویند هاشمی در پرونده پسرشان اعمال نفوذ کرد. ایشان استدلال های من را پذیرفت، بعد از آن بود که به مهدی خبر دادیم هر طور که خودت می دانی، عمل کن و وی هم بر این نکته تأکید کرد که چون می دانم گناهی نکرده ام بگذارید همه بفهمند و اگر هم گناهی کرده ام، بگذارید در همین دنیا محاکمه شوم و به مجازات برسم که از مجازات آخرت می ترسم.»

این هم درست است که با درخواست آقای هاشمی، مهدی به ایران بازگشت؟ مهدی از اول خودش تمایل به بازگشت داشت، اتفاقا با درخواست آقای هاشمی



سیاست اش این بود که اگر تهمتی زده می شود، به هر صورتی که برایش امکان پذیر بود، جواب می داد. اما هیچ شکایتی در ذهنشان نبود و جمله معروفش این بود که می گفت این چیزها را به خدا واگذار می کنم و اعتقاد هم داشت که با صبر و تحمل مسئله حل می شود

تهمت ها را واقعا فراموش می کرد و اگر هم فراموش نمی کرد، خود را به فراموشی می زد.

نمی شود گفت این همه حرف و حدیث هیچ اثری بر روح و ذهن ایشان نداشت.

ایشان این ها را چگونه بروز می داد؟ واقعا ایشان ما را نصیحت می کرد. مثلا مواردی که من خودم عصبانی می شدم و می گفتم این کار را نکنید، می گفت بابا جان کار ما که این نیست. واقعا این شیوه ها را قبول نداشت. ما هم به تدریج به مشی ایشان پی برده بودیم. نمونه روشن آن موضوع مهدی ماست. رسیدگی به پرونده مهدی هیچ وقت از طرف از مسیر قانون خارج نشد.

چکی را جعل کردند و گفتند متعلق به علی اکبر هاشمی رفسنجانی است که ایشان نه علی اکبر است و نه هاشمی رفسنجانی بلکه اکبر هاشمی بهرمانی است. واکنش آقای هاشمی در مقابل این تهمت ها دو نکته جدی داشت: یکی اینکه جهت ثبت در تاریخ نظرش این بود حتما جواب بدهید. شایعات خیلی بود و آنهایی که حالت رسمی پیدا می کرد، و خیلی عمومیت پیدا می کرد زیاد بود که ایشان در بیانیه و یا مصاحبه جواب می داد و واقعیت را تشریح می کرد، ولی هیچ وقت تاکید نداشت که ما شکایت کنیم.

ما هم مایل به این کار نبودیم آیا سیاست خاصی پشت این تصمیم بود؟ بله سیاست اش این بود که اگر تهمتی زده می شود، به هر صورتی که برایش امکان پذیر بود، جواب می داد. اما هیچ شکایتی در ذهنشان نبود و جمله معروفش این بود که می گفت این چیزها را به خدا واگذار می کنم و اعتقاد هم داشت که با صبر و تحمل مسئله حل می شود. تحمل صبر ایشان برای ما خیلی سخت بود، ولی امروز به وضوح نتیجه صبر ایشان را می بینم که بخش عمده تهمت ها و دروغ ها برملا شد و مردم فهمیدند آن شایعات، تهمت بوده است و اگر بخشی هم مانده، حتما در آینده مشخص می شود. البته ما می دانستیم ایشان در جایگاهی که قرار داشت، طبیعی است که در معرض تهمت ها قرار گیرد و اگر ما می خواستیم وارد انتقام و کینه جویی شویم، ایشان به هیچ وجه اجازه نمی داد. این

ماند و خیلی از مسئولان می گفتند: او الان به خاطر فضای متشنجی که در کشور است نیاید. اما مهدی تصمیم گرفت باز گردد و آقای هاشمی موافقت کرد. حتی وقتی مهدی می خواست برگردد، خیلی فشار بر ما می آوردند که نیاید. مثلاً من خودم خواستم با مهدی برگردم که همان شب فائزه را گرفتند و با او بدرفتاری کردند. یعنی این پیام از داخل ارسال شد که مهدی نیاید. این اتفاق چند بار افتاد، اما لحظه آخر مهدی تصمیم گرفت که باز گردد. تصمیم خودش بود و پدر هم موافق بازگشت او بود.

اگر بخواهید ویژگی های اصلی ایشان را بگویید، به چه چیزهایی اشاره می کنید؟
من خودم معتقدم که آقای هاشمی جمع اعداد بود. مثلاً در حالی که خودش واقعا زندگی ساده ای داشت، اما برای مردم رفاه می خواست. یا در فرماندهی جنگ در نهایت به صلح فکر می کرد. در خلوت هیچ وقت نماز اول وقتش ترک نمی شد اما می دیدم در جلسه کاری که نشسته و همه می گویند اذان شد و جلسه را تعطیل کنیم، ایشان می گفتند اول کار را تمام کنیم. به این معنا نبود که به نماز اول وقت بی اعتنا باشد، اما کار هم برایش بسیار مهم بود. لذا در خصوصیت ایشان خصلتهای متفاوت وجود داشت. همچنین بسیار با احساس بود اما در مدیریت بسیار قاطع بود.

گریه هایش را شما می دیدید؟

خیلی، مثلاً کتاب امیر کبیر را وقتی می خواند، نسبت به وضعیت آن موقع اشک

می ریخت. اما می بینید در همین اوج لطافت می تواند یک کشور را با قاطعیت اداره کند. شاید به خاطر روحیه حساسی که داشت پیشنهاد مدیریت قوه قضائیه را نپذیرفت. اما در زمینه مدیریت کشور که مسئولیت داشت به خوبی از خودش قاطعیت نشان می داد. پیشنهاد مدیریت قوه قضائیه کی به ایشان شده بود؟

بحث هایی در این باره شد، اول انقلاب نبود، بلکه بعد از ریاست جمهوری اش بود. ایشان نپذیرفته بود. می خواهم بگویم خصلت های ایشان متفاوت بود که در جاهایی خودش را بروز می داد.

اتفاقاً روز یکشنبه که ایشان درگذشت اصلاً ایشان را ندیدم. فرصتی برای دیدن ایشان نشد اما یک روز قبل از آن یعنی شنبه صبح برای کارهای دانشگاه آزاد پیش شان رفتم و صبحانه را با ایشان خوردم. بعد چون کارم با ایشان ادامه داشت در ماشین ایشان نشستیم تا مجمع تشخیص که نیم ساعت راه است با ایشان رفتم، حالشان خوب بود

نقل قولی از مخالفانش است که می گویند ایشان در مشی حکومت داری کاملاً نخبه گرا بود و حلقه ای از دولتمردان و مجلسیان را تشکیل می داد و مدام با آنها نشست و برخاست می کرد و در سفرهایی که داشته، زیاد با عامه مردم ارتباط نداشته است. همین طور گفتارهایی که از ایشان دیده ایم، عموماً خطابش به نخبگان بوده است؟

اتفاقاً همین هم جزو خصوصیات متضاد ایشان است. در حالی که برخی می خواهند با رفتارهای پوپولیستی و فاصله از نخبه گرایی کشور را اداره کنند، ایشان با علم به اینکه توده های مردم یکی از پایه های توسعه کشورند، اما هیچ وقت از نخبه ها که می توانند نقش مهمی در توسعه و آگاهی بخشی کشور داشته باشند، فاصله نگرفت. ممکن است من فردی باشم فقط با رفتارهای پوپولیستی و عوام زدگی مردم را گول بزنم در حالیکه ایشان توده های مردم را با نگاه عالمانه و نخبه گرایی اداره می کرد.

می خواهم به روزهای آخر پیردازم. آیا شما روزهای آخر متوجه کسالتی در ایشان شدید که نگران جسمش باشید؟

اصلاً، اتفاقاً روز یکشنبه که ایشان درگذشت اصلاً ایشان را ندیدم. فرصتی برای دیدن ایشان نشد، اما یک روز قبل از آن، یعنی شنبه صبح برای کارهای دانشگاه آزاد پیش شان رفتم و صبحانه را با ایشان خوردم. بعد چون کارم با ایشان ادامه داشت، در ماشین ایشان نشستیم و تا مجمع تشخیص که نیم ساعت راه است، با ایشان رفتم، حالشان خوب بود. آخرین دیدارم با ایشان بود که به مجمع رسیدیم. ایشان مجموعاً ۲۰ الی ۲۵ پله را انگار دوید و بالا رفت. برای من تعجب آور بود که چقدر خوب می دود! یعنی از نظر جسمی خیلی خوب بود و خبر داشتیم تست قلب هم داده بود. تنها چیزی که بود، مشکل دیابت داشت که به دقت کنترل می کرد. دائماً با دستگاه کوچکی که داشت بنا به سفارش دکترها میزان قند خودش را کنترل می کرد.

در آن موقعی که این اتفاق افتاد، خانواده چطور بودند؟ خانواده آقای هاشمی بعد از این خبر چه کرد؟ چه کسی اول فهمید؟
محافظین ایشان به تک تک خانواده اطلاع دادند و کمتر از نیم ساعت همه به بیمارستانی رسیدیم که ایشان را به آنجا منتقل کرده بودند.



سبک زندگی؛ تغذیه، سفر و ...



گزارش علی لاهوتی از جزئیات زندگی پدر بزرگ

سبک زندگی شخصیت های برجسته و سیاسی از مواردی است که معمولاً کمتر در فضای عمومی مطرح می شود. آیت الله هاشمی در این باره در دسته استثناء جای دارد، چرا که ایشان قریب به ۳۵ سال از فعالیت های روزانه خود را در قالب روزنوشت و یادداشت های روزانه ثبت و ضبط کرده که برخی از مقاطع آن منتشر شده و بازتاب های متفاوتی نیز داشته است. با این همه، هنوز ناگفته های زیادی وجود دارد که در بیان فرزندان و نوه های ایشان آشکار می شود. گفت و گوی ذیل با علی لاهوتی فرزند دکتر فاطمه هاشمی و دکتر سعید لاهوتی دربرگیرنده موضوعاتی است که بسیاری از آنها تازگی و جذابیت خاص خود را دارد.

زمان انتخابات ریاست جمهوری بود. منم بخاطر آن دلخوری به مادرم گفتم به باباجون (مرحوم هاشمی) رای نمی دهم به جاسبی (آقای جاسبی رئیس دانشگاه آزاد) رای می دهم. در بین نوه ها به کدام یک توجه بیشتری داشت؟

به همه به یک اندازه توجه داشتند. از رفتارشان نمی شد تشخیص داد به چه کسی توجه بیشتری دارد. به نظر من همه را مانند هم دوست داشتند. بین نوه های دختر و پسر تفاوتی می گذاشت؟

اصلاً اینطور نبود. محبتش واقعا یکسان بود. سفرهایی که ایشان می رفت شما را هم می برد؟

ما همیشه عیدها را با ایشان به کیش می رفتیم. از چه وقتی شما متوجه شدید که آقای هاشمی یک شخصیت ملی در کشور است فقط پدر بزرگ شما نیست؟

از دوره تحصیلات راهنمایی متوجه این مسئله شدم البته نه به طور کامل. اما در انتخابات ۸۴ چون در ستاد فعالیت می کردم بیشتر متوجه این موضوع شدم.

آن مقطع، زمانی بود که آقای هاشمی از نظر محبوبیت تقریباً در نشیب قرار داشت به هر حال آن بحث های افکار عمومی را درباره آقای هاشمی می شنیدید خوب چه شرایطی داشتید؟ اذیت می شدید؟

در مدرسه ما، اصول گراها هم بودند برخی ها کنایه می زدند یا مسخره و گاهاً بی ادبی هم می کردند، اما برای ما عادت شده بود. ناراحت می شدیم ولی ناراحتی ماندگار نبود.

این حرف ها را به بابابزرگ منتقل می کردی؟ نه، اما به پدر و مادرم می گفتم و مادرم هم به پدر بزرگ انتقال می داد. پدر بزرگ من نسبت به این گونه صحبتها بی تفاوت بود.

یعنی هیچ وجه در بحث های خانوادگی به این موضوع نمی پرداختید که بیرون چه خبر است و چه چیزهایی می گویند؟

حالا شاید گاهی اوقات حرف می شد، من هم می گفتم اما اینطور نبود که مستقلاً بروم و این حرفها را منتقل کنم. بیشتر به پدر و مادرم می گفتم. ولی فرزندان ایشان راحت این مسائل را با پدر بزرگم بازگو می کردند.

از وقتی شما وارد مدرسه شدید ایشان دیگر رئیس جمهور نبود و رئیس مجمع شد و قاعدتاً فعالیتهايش کمتر شده بود.

بله، فعالیت های اجرایی شان کمتر شده بود. سفرهایش چطور؟

بله سفرها هم کمتر شده بود ولی به

آقای هاشمی پدر بزرگ من هستند اما باید فراتر از این بروم و سعی کنم از رابطه پدر بزرگ و نوه بیرون بیایم و بدون تعصب ایشان را بشناسم چیزهای زیادی از ایشان یاد گرفتم. شما همان نوه ای هستید که ایشان در نماز جمعه در باره اش نکته بامزه ای را به خنده گفت؟

بله، در سال ۷۲، من چهار ساله بودم. ماجرا این بود که بعد از ظهر یک روز جمعه، من و پدر بزرگم تنها بودیم. من روی دیوار ایوان خانه بازی می کردم، به من گفت بیا پایین اما نیامدم چون ارتفاع زیاد بود دست من را گرفت، کشید و گفت بهت می گم بیا پایین خطر دارد. در عالم کودکی باورم نمی شد که بابا جون با من چنین کاری کند، ناراحت شدم آمدم پایین اما دم در نشستم تا مادرم دنبالم بیاید. جالبه که آن روزها،

می خواهیم زندگی مرحوم هاشمی را از زاویه نگاه نسل سوم یعنی نوه های ایشان مرور کنیم. شما ارتباط زیادی با ایشان داشته اید. در ابتدا از خودتان و نوع رابطه تان بگوئید

بنده علی لاهوتی فرزند دوم دختر اولشان - خانم فاطمه هاشمی، دکتر سعید لاهوتی - هستم که در تاریخ ۲۹ آبان ۶۸ به دنیا آمدم و یک خواهر بزرگتر از خودم دارم. رشته جامعه شناسی در دانشگاه شهید بهشتی خوانده ام، بعد هم برای سربازی رفتم. خیلی دوست داشتم وقتی از مدرسه وارد دانشگاه شدم اوقات بیشتری را با پدر بزرگم داشته باشم. من سال ۸۷ وارد دانشگاه شدم و ایشان سال ۹۵ به رحمت خدا رفتن یعنی این دوره ای که من می توانستم بیشتر در خدمت ایشان باشم و درک بیشتری از ایشان داشته باشم. هشت سال می شود. از دوره ای که با خودم گفتم

شهرستان ها سر می زد. من لحظه ای به یاد ندارم ایشان استراحت کند مدام یا مطالعه می کرد و یا افراد می آمدند و با هم جلسه می گذاشتند. وقتش اصلاً به بطالت نمی گذشت. ایشان معمولاً چند روز اول فروردین را بعنوان سفر غیر رسمی و برای استراحت می رفتند. ولی باز هم از لحظه ای که به آنجا می رسیدند جلسات و بازدیدها شروع می شد و حتی افرادی که برای تبریک عید خدمتشان می آمدند، ایشان سوالات مفصلی درباره وضعیت آنجا می پرسیدند. می گفت من روز اول کاری باید تهران باشم. خطبه نماز جمعه وسط عید را همیشه ایشان می خواند. یک دلیل بازگشتش به تهران همین نماز جمعه بود و دلیل دیگر هم این بود که می گفت کارمندان پنجم فروردین سرکار می روند، پس من هم باید سرکار بروم بعنوان رئیس جمهور.

پیش می آمد که شما روزها و شبهایی در خانه ایشان باشید؟

بله، بیشتر بعد از فارغ التحصیلی ام از مدرسه این اتفاق می افتاد.

یعنی وقتی دیپلم گرفتید؟

بله، وقتی که دانشگاه می رفتم. برخی وقتها مادرم می گفت برای بابا جون شام ببر. بقیه نوه ها هم این کار را می کردند. یا خواهرم غذا می فرستاد من می بردم و شب می خوابیدم. اتفاقاً اخیراً یک شب آنجا خوابیدم بابا جون قبل از نماز صبح بیدار می شد و هیچ وقت بعد از نماز صبح نمی خوابیدند. در این فرصت اخبار گوش می داد یا در حیاط خانه شان که قرار است موزه شود، ورزش می کرد. چون سبزی کاری را دوست داشت بعد از قدم زدن سبزی هایی را که کاشته بود می چید تا در صبحانه میل کنند. سبزی تازه را خیلی دوست داشت.

معمولاً سبک غذایی شان چطور بود؟

ایشان هر غذایی را که می بردیم می خوردند اصلاً تفاوتی برایش نداشت. اگر غذا نبود نان و ماست و یا نان و پنیر و به قول خودشان حاضری می خوردند.

خودشان اهل آشپزی بودند؟

بله اگر کسی نبود نیمرو درست می کرد. بسیار بی تکلف بود اهل تشریفات نبود. یعنی هر چه مادربزرگم آماده می کرد می خوردند. ساندویچ و پیتزا هم دوست داشت گاهی که خانواده سفر می رفتند من ساندویچ و پیتزا می گرفتم و برایشان می بردم.

چه ساندویچ و پیتزایی را بیشتر دوست داشتند؟
همیشه فیله مرغ یا پیتزای مرغ یا گوشت و یا سبزیجات می گرفتم.

یعنی رژیم غذایی نداشتند؟

نه، صبحانه شان خوب بود. اعتقاد داشت که صبحانه باید خوب باشد. نان تازه با پنیر و پسته و شیر را هم با چای مخلوط می کرد.

خوراکشان چقدر بود؟ کم یا زیاد؟

به اندازه بود، زیاد نبود. معمولاً ظهرها غذای خیلی کمی می خوردند.

راجع به تغذیه هم به شما توصیه هایی می کردند؟

نه، خیلی اینطور نبود. من خودم مدتی چاق بودم و مادرم نگران بود اما ایشان می گفت بگذار بخورد. وقتی ۲۰ کیلو کم کردم و لاغر شدم بابا جون به شوخی می گفت علی تو وقتی چاق بودی انگار دو تا دایره را به هم چسبانده بودند.

بیشتر مشغولیت شان در منزل چه بود؟

مطالعه می کرد یا گزارشهایی که آمده بود را می خواند و یا کارهای دانشگاه آزاد را انجام

پدر بزرگی نبود که از سروکولش بالا برویم. ایشان فکرش عمیق تر بود. در فکر همه ایران بود، طبیعی است که با یک آدم عادی فرق دارد. ما هم عادت کرده بودیم ولی بالاخره پدر بزرگ بود و برایمان وقت می گذاشت. یک بار زنگ زدم و گفتم مشکلی دارم و می خواهم مشورت کنم گفت بیا و رفتم صحبت کرد و نظر داد

می داد. همین طور در اینترنت خبرها را می خواند یا اگر ملاقاتی در خانه داشت، برگزار می کرد. صبح ها هم قدم می زدند، بیشتر در کتابخانه اش و حیاط مطالعه می کرد.

چون ایشان به آموزش خیلی علاقه داشت در بحث مطالعه و تحصیل به شما مشاوره و یا توصیه ای می کردند و یا فشار و تحمیل داشتند؟

به هیچ وجه اهل تحمیل نظر نبودن و چیزی که از ایشان یاد گرفتم این است که عقیده اش را بر کسی تحمیل نمی کرد. به بچه ها نظراتش را می گفت اما مسئله ای را تحمیل نمی کرد اما به ما نوه ها فقط توصیه می کرد تا سطوح عالی دانشگاه درس بخوانید.

از درس تان هم می پرسید؟

بله، همیشه می پرسید که اوضاع درس و دانشگاه چطور است.

رشته تحصیلی شما را می دانست؟

بله. اتفاقاً مادرم خیلی دوست داشت من در رشته ریاضی تحصیل کنم اما قبول نمی کردم و رشته جامعه شناسی و روانشناسی را دوست داشتم. یک روز من را بردند پیش بابا جون که ایشان فشار بیاورد اما حاج آقا گفت مادرت دوست دارد تو بروی ریاضی گرچه ریاضی خوب است ولی در نهایت هر رشته را که دوست داری بخوان.

یعنی فشاری نیاوردند؟

اصلاً، روش ایشان این بود که می گفت اگر نظر من را می بررسی این است اما در نهایت آنچه را خودت صلاح میدانی انجام بده.

وقت هایی بوده که بگوید چرا کم درس می خوانید و چرا به بطالت می گذرانید؟

اینطوری نمی گفت ولی از چهره اش متوجه می شدم از برنامه ای که گفته ام خوشش نیامده است. اما به زبان نمی آورد و گاهی به ما می گفت کتابی را در دستانتان نمی بینم و غیر مستقیم می گفت مطالعه کنید.

رابطه اش با شما و نوه ها خیلی عاطفی و گرم بود؟

طبیعتاً مثل همه پدر بزرگ ها بود. بالاخره نفر دوم کشور بوده و ما هم آن اعتبار و بزرگی اش را حس می کردیم. پدر بزرگی نبود که از سروکولش بالا برویم اما مادرم همیشه می گوید بابا جون با شما در کودکی بازی می کرد اما شما یادتان نیست. ایشان فکرش عمیق تر بود. در فکر همه ایران و مردم ایران بود، طبیعی است که با یک آدم عادی فرق دارد. ما هم عادت کرده بودیم ولی بالاخره پدر بزرگ بود و برایمان وقت می گذاشت. یک بار زنگ زدم و گفتم مشکلی دارم و می خواهم مشورت کنم گفت بیا و رفتم صحبت کردم و مشورت دادند.

یعنی هر وقت می خواستید بهشان دسترسی داشتید؟

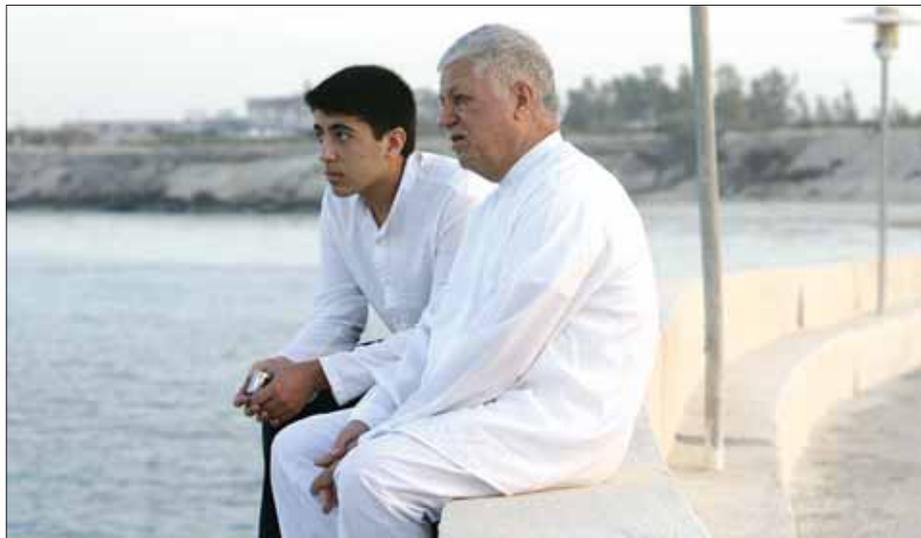
بله می رفتیم دفتر یا خانه. همیشه جمعه ها برای ناهار همه آنجا جمع می شدیم و در طول هفته بعضی از شب ها با ایشان و مادربزرگم شام می خوردیم.

پوشش ایشان در منزل و مهمانی های خانوادگی چطور بود؟

بلوز و شلوار سفیدی تنشان بود و اگر مهمانی بود با عبا می آمدند و اگر مهمانان غریبه بودند با عبا، قبا و عمامه می آمدند.

در مهمانی خانوادگی چطور؟

بستگی به دوری و نزدیکی فامیل داشت، با لباس سفید و بلوز و شلوار می آمدند و در صورت



انجام کارها و برگشت به خانه همه این موارد، در زمان و نظم خاصی انجام می گرفت حتی دیدار اقوام و دوستان که به خانه می آمدند اگر خودشان تنظیم می کردند با برنامه بود و گاهی اوقات مادر بزرگ و یا بچه ها با نظر خودشان تنظیم می کردند و اگر قرار بود این برنامه ها نظم ایشان را برهم بزند نمی پذیرفتند.

در نوه ها کسی بود که صدای ایشان را تقلید کند؟

خیر اینطور نبود ولی صدای من وقتی که خسته می شوم خیلی شبیه ایشان می شود.

نه منظورم تقلید صدای تعمندی است؟

نه اصلا

این که نوه آقای هاشمی هستی برای شما در جامعه مزیت بوده یا مانع؟

اینکه دروغ و شایعه می گویند جای خود اما در مجموع خیلی مزیت داشته و دارد.

شما راجع به سرگذشت حاج آقای لاهوتی (پدربزرگ پدری تان) چیزی می پرسیدید

اطلاعات بیشتری از آنچه که خودتان از اطراف کسب کرده بودید دریافت می کردید؟

کلا فوت آقای لاهوتی برایمان سوال بوده اما ایشان چیزی نمی گفت. ما هم که می دیدیم مایل نیست خیلی نمی پرسیدیم. البته ابهت ایشان اجازه نمی داد. نه اینکه بترسیم اما ابهتش آدم را می گرفت.

روی پوشش حساس بود؟

اگر خوب نبود، تذکر می داد.

به عنوان پدربزرگ در معاشرت هایتان چیز خاصی نمی گفت؟

به کلمه مرسی حساس بود و می گفت خارجی است. از این تذکرها به ما هم می داد. به موهای بلند هم حساس بود و تذکر می دادند. در دوران کودکی به کروات و پاپیون علاقه زیاد داشتم و

نداشت و تذکر می داد و برایش فرقی نداشت فرزندش است یا نه.

به اعضای خانواده تذکر می داد؟

بله، یکبار یکی از اعضای خانواده موقع ناهار جوکی تعریف کرد و ایشان در جا تذکر داد. دقیق یادم نیست که محتوایش چی بود اما فکر کنم به موضوعات دینی برمی گشت. ناراحت شد و گفت این حرفها چیست که می زنی.

روی چه موضوعاتی خیلی حساس بود؟ کلا آدم سخت گیری بود در زندگی یا سهل گیر؟

یک بار کسی آمد به ایشان گفت فلانی تخلف دارد. ایشان گفت تهمت زن سند بیاور بررسی کنم. دوباره آن آقا که از اقوام بود آمد و علیه کسی چیزی گفت. حاج آقا دعواش کرد و گفت چرا این قدر تهمت می زنی؟ اگر مستند داری بیاور. خیلی روی آبروی افراد مقید بود. از اسراف بیزار بود و تذکر می دادند چرا چراغ را بیهوده روشن می گذارید؟! و با عمل خودشان به ما تذکر می دادند و همیشه خودشان خاموش می کردند که ما یاد بگیریم و یا چرا تلویزیون بدون استفاده را خاموش نمی کنید؟! همین طور دوباره مصرف برق و آب تذکر می دادند.

زندگی را آسان می گرفت اما واقعا نگران معیشت مردم بود. به یاد دارم شمال که می رفتیم به محافظان می گفت برویم فلان جاده. چون می خواست ببیند پروژه ای که در دوره ایشان شروع شده تمام شده است یا نه. ما چند جاده رفتیم و دیدیم که تمام نشده و ناراحت شدند و گفت اگر این جاده را ساخته بودند الان به درد مردم می خورد.

دوباره نظمش هم بگویم هر روز صبح قبل از نماز بیدار می شد، دعا و عبادت پس از آن خواندن سایت ها در فضای مجازی و مطالعه کتاب و بعد صبحانه و حرکت به محل کار و

ضرورت عبابی روی دوش می انداختند.

از تلفن و موبایل استفاده می کردند؟

از موبایل استفاده نمی کردند.

وقتهایی که شایعاتی را می خواستید بگوئید فقط حضوری می گفتید؟

بله، معمولا روزهای جمعه که دور هم جمع بودیم تمام شایعاتی که در مورد خانواده هر کس شنیده بود یا خوانده بود بازگو می کرد. صحبت درباره شایعات یکی از تفریحات ما بود.

در نشست های خانوادگی بحث های سیاسی هم مطرح می کردید؟

بله، روزهای جمعه که ناهار دور هم جمع می شدیم سر سفره بحث های سیاسی مطرح می شد.

خاطره ای از این بحث ها و شایعات داری؟

بله، یکبار شب من و مادرم در منزل ایشان بودیم. حاج آقا آمد و گفت عفت امروز یک روزنامه درباره ما طenzi نوشته و برای هریک اسمی گذاشته و اسم تو را گذاشته رئیس ستاد جنگ های نامنظم. خیلی هم می خندید می گفت چه اسم خوبی برای گذاشته اند. بعد از سال ۸۸ بود و خیلی با خنده می گفت و خوشش آمده بود.

کلا طنز را دوست داشت؟

بله برخی اوقات جوک و لطیفه می گفت و یا خاطراتی می گفتند.

خودش هم پیگیر بود چه چیزهای جدیدی راجع به ایشان گفته می شود؟ آیا از شما می پرسید؟

نه، چون اهل اینترنت بود، خودش خبرها و شایعات را می خواند، اطلاعاتشان از ما بیشتر بود.

یعنی هر شایعه ای بود زودتر از شما متوجه می شد؟

ممکن بود گاهی از طریق ما منتقل شود اما این شایعات برایشان مهم نبود. آدمی که روحش بزرگ است و به اهداف بزرگ فکر می کند این چیزهای کوچک برایش بی اهمیت است.

چه زمانی ناراحت و عصبانی می شد؟

اگر جایی کسی بی احترامی و یا توهینی به کسی می کرد و یا به شوخی درباره دین و اهل بیت چیزی می گفت ایشان خیلی آزرده خاطر می شد. چند بار شاهد بودم که اگر کسی تهمتی می زد و یا از دایره اخلاق خارج می شد یا اگر کسی آبروی کسی را می برد به شدت ناراحت می شد.

واکنشی هم داشت؟

یک بار یک نفر چیزی گفت که ایشان ناراحت شد و گفت تو مگر نمی فهمی معنی این حرفها چیست؟ چرا آبروی مردم را می بری؟ برخورد تندی کرد. اصلا سر مسائل اصولی شوخی

استفاده می کردم. یک روز که پاپیون زده بودم (هنوز مدرسه نمی رفتم) ایشان با لبخندی به من گفت علی غربی شدی؟! و من همان جا در همان عالم بچگی احساس کردم پدر بزرگم دوست ندارد و از آن به بعد دیگر پاپیون و کروات نزد من چنان با محبت و خوشرویی با ما رفتار می کرد و وقتی هم احساس می کردیم از این کار خوششان نمی آید آن کار را انجام نمی دادم.

این اواخر شما ارتباطتان چقدر بود؟ مثلا از سه چهار ماه آخر تا فوتشان؟

من همیشه جمعه ها می رفتم و گاهی در وسط هفته بعد از سرکار می رفتم که ایشان و مادر بزرگم را ببینم و شام می خوردم و به خانه می آمدم.

چه میوه ای بیشتر دوست داشت؟

انار، خربزه، هندوانه را خیلی دوست داشت. اگر میوه ای بود که دوست نمی داشت عکس العمل

بودم. یکی از دوستانم زنگ زد پرسید برای حاج آقا اتفاقی افتاده؟ گفتم نه بعد دیدم مرتب دارند زنگ می زنند تماس گرفتم با منزل محافظ گفتم که حالشان بد شده و به بیمارستان شهدا بردنشان و بعد به دوستم که همراهم بود گفتم موتور بگیرد و با موتور به سمت بیمارستان رفتم.

یعنی هیچ کس هیچ خبری نداشت؟

من رفتم بیمارستان. هر چی به محافظان زنگ می زدم کسی جواب نمی داد. زنگ زددم به خواهرم. گفتم مامان جون تنهاست بروید جماران. بعد در راه دیدم همه زنگ می زنند گفتم خدایا چی شده؟؟؟ بیمارستان که رسیدم، دیدم آقای هاشمی را احیا می کنند. دیگر حالم بد شد و پاهایم شل شد و آن اتفاق وحشتناک افتاده بود. **غم دوری ایشان در میان فرزندان برای کدامشان از بقیه سخت بود؟**

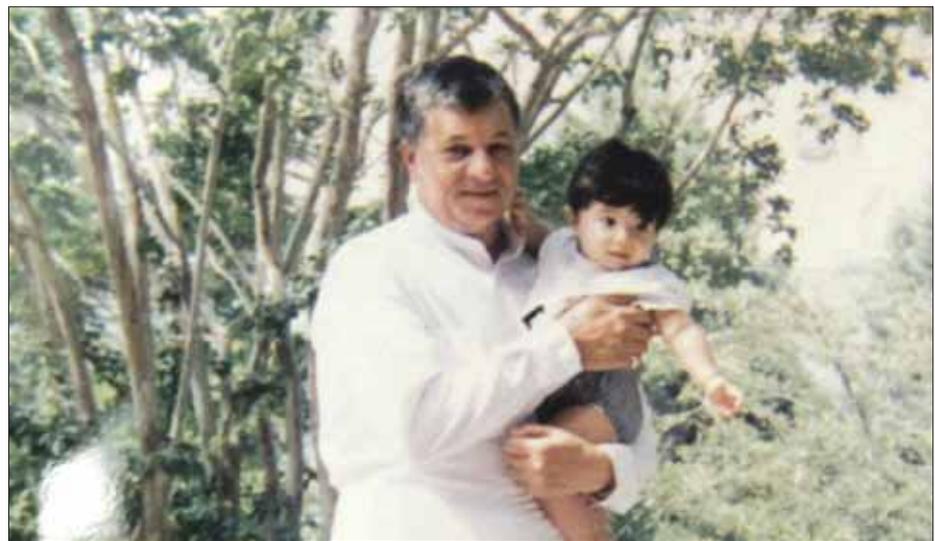
درباره ایشان برداشت های متفاوتی وجود دارد. برخی ها امیر کبیر، عده ای سردارسازندگی، گروهی امین امام، بعضی ها البته عملکرد او را - نه افکار و شخصیت اش - سبب ساز اشرافی گری و تسامح با غرب و ... می دانند. شما از او غیر از اینکه پدر بزرگتان بوده، چه تصویری دارید؟

بله تعبیر مختلف و حتی متضاد درباره ایشان وجود دارد. این حد از برداشت های متفاوت از کارنامه و شخصیت ایشان به نظر من به چند بعدی بودن ایشان بر می گردد. یعنی به عنوان یک سیاستمدار به همه مسائل جامعه توجه داشت. معتقد بود که اولاً جامعه متعلق به یک گروه و جریان نیست بلکه همه مردم در آن سهم دارند و باید به خواست و مطالبات شان در چارچوب شرع و قانون و انقلاب احترام گذاشت. ثانیاً ما باید آینده کشور را در هم در نظر بگیریم و فقط نباید به نسل خودمان فکر کنیم. چنین دیدگاهی باعث عملکردی می شد که خوشایند برخی ها بود و در عین خوشایند برخی ها نبود؛ مثلاً گروهی از یک رفتار ایشان انتقاد می کردند در حالی که از دیدگاه و رفتار دیگر ایشان تمجید می کردند.

منظورتان این است که مطابق میل مردم رفتار می کرد؟

اتفاقاً در سال های اخیر مرتب می شنوم که ایشان به مردم نزدیک شده است. من نه به عنوان یک کارشناس سیاسی بلکه به عنوان نوه ایشان که اوقات زیادی را با ایشان سپری کرده و با احساسات و افکارش آشنایی بی واسطه دارم معتقدم نزدیکی ایشان به مردم به سبب جلب توجه آنها نبوده است. من حتی قبول ندارم که می گویند ایشان یک عمر برای مردم زیست. این تعبیر ها دقیق نیست. نه اینکه به مردم خدمت نکرده باشد و حتی گاهی اوقات به خاطر مشکلات آنها بغض نکرده باشد بلکه منظورم این است که انگیزه آقای هاشمی در همه رفتارها و کردارش توجه به خدا بوده است.

ایشان، انسانی بود که برای خدا زیست و خدا اجرش را داد. واقعا رضایت خدا و آنچه که از شرع فهمیده بود مبنای رفتارهایش را تشکیل می داد. ایشان جزو کسانی نبود که قرآن کریم می فرماید «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» یعنی کسانی که خداوند را بر اساس شرایط و فرصت های می پرستند و اگر زمانی که به ایشان شر برسند از خدا ناراضی اند و در خوشی به سمت خدا می روند. واقعا آقای هاشمی مصداق این آیه نبود، بنابراین معتقدم برای خدا زیست و هر آنچه می کرد برای جلب رضایت او بود.



برای مادرم خیلی سخت تر است. فرزند اولش بود و خیلی به ایشان نزدیک بود. **چه خاطره ای از ایشان برایت فراموش نشدنی است؟**

از ایشان خاطره فراموش نشدنی زیاد دارم، از هر کجا که با ایشان رفتم و در منزل و ... خاطره های زیادی به ذهن خطور می کند که به این جا خلاصه نمی شود. بیان کرد و طولانی می شود. اما در حد اشاره می توانم به همراهی با ایشان برای سفر به عربستان اشاره کنم. در آنجا دیدار ایشان از فدک و زیارت های شبانه از بقیع به همراه ایرانیانی که در آنجا به سر می بردند برای فراموش نشدنی است. یادم نمی رود ایشان هر شب زائران را به زیارت بقیع دعوت می کرد و می گفت بیایید جلوی هتل من تا باهم برویم به زیارت بقیع.

خاصی نشان نمی داد.

از خاطراتشان برای شما می گفت؟

بستگی به موضوع داشت.

آن روزهای آخر و روزی که فوت کردند، شما کجا بودید؟

آخرین بار جمعه در عقد دختر داییم - یاسر هاشمی - ایشان را دیدم. لبخند قشنگی داشت. زمان عقد بعد از ناهار بود. خانه داییم به منزلشان نزدیک بود برای همین پیاده آمدند. خیلی خوشحال بود. شبیه ایشان را ندیدم عجیب بود با اینکه جمعه دیده بودم شبیه دلم برایشان تنگ شده بود. رفتم منزلشان وقتی رسیدم بابا جون و مامان جون منزل نبودن، برگشتم، گفتم فردا می روم. تا اینکه یکشنبه بعد از ظهر آن اتفاق افتاد.

چطور متوجه فوتشان شدی؟

در دفتر بودم، آمدم خانه، هنوز سایتها را نخوانده

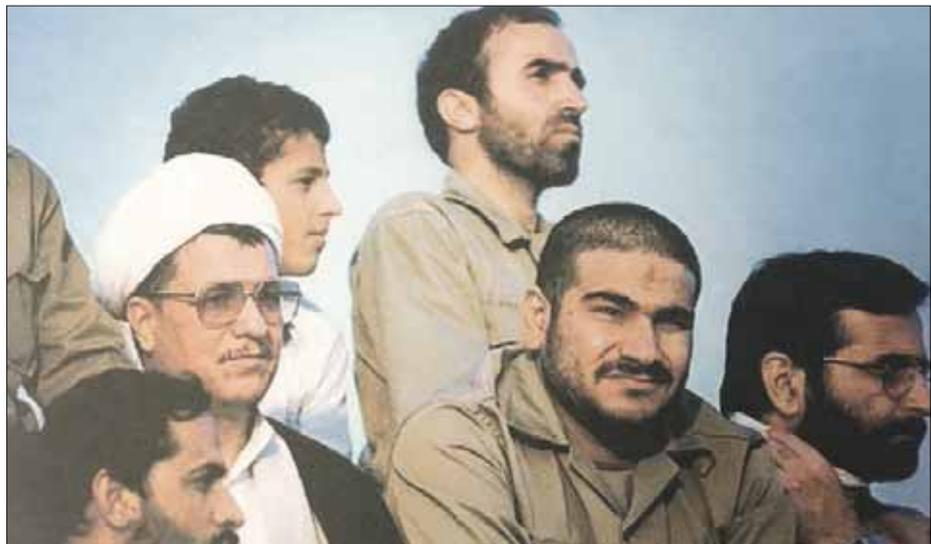
یک روحانی تا این حد در حوزه نفتی اطلاعات داشته باشد، تعجب کرده بودند. در واقع سوالاتی که حاج آقا از آنها پرسیده بود برایشان جالب بود. این موضوعات باعث شد که من هم به فکر فرو بروم و تلاش کنم شناختم از ایشان بیشتر بشود. رابطه آقای هاشمی با تیم حفاظت چطور بود به خصوص در سال های اول انقلاب که جو ترور و نفوذ منافقین در تیم های حفاظتی خیلی نگران کننده بود؟

مرحوم هاشمی بسیار خوشبین بودند. هیچ وقت به اعضای تیم حفاظتی ظن و گمان بدی نداشتند. گاهی پیش می آمد که مسئولین امنیتی خدمت ایشان می رسیدند و می خواستند مطلب محرمانه ای اعلام کنند با اینکه نسبت به حضور محافظین در جلسه ملاحظه داشتند اما حاج آقا می فرمودند اینجا غریبه نیست نظرتان را بگویید. از ویژگی های شخصیتی شان این بود که همه را خوب و قابل اطمینان می دانستند. همین خصلت باعث می شد ما از اینکه در خدمت ایشان هستیم احساس بسیار خوبی داشته باشیم. حجم فعالیت های سنگین ایشان تیم حفاظت را خسته نمی کرد؟

ما هیچ وقت احساس خستگی نمی کردیم. این عشق و علاقه که در مسئولین مملکتی نسبت به کشور وجود داشت در ما هم تاثیر گذاشته بود. گاهی جلسات شبانه برگزار می شد و ۱۲ شب به منزل بر می گشتیم اما از این بابت نارضایتی نداشتیم.

در این مدت آیا شاهد طرح ترور ایشان بوده اید؟

در طول دورانی که ایشان رئیس مجلس بودند در ساعت های متفاوتی از منزل خارج می شدند تا فرصت هر گونه برنامه ریزی ترور از منافقین یا دیگران سلب شود. به یاد دارم قبل از اینکه ایشان از منزل خارج شوند با موتور منطقه را زیر نظر می گرفتیم تا امنیت مسیر را بررسی کنیم. یکبار نیروهای اطلاعاتی و امنیتی یک منزل تیمی شناسایی کردند که قصد برنامه ریزی برای ترور ایشان را داشته اند. آنها در اعترافاتشان گفته بودند زمانی که موتور سوارشان به ما نزدیک شد ما ترسیدیم عملیات را انجام بدهیم چون فکر کردیم لو رفته ایم. البته ما در گشت مراقبتی خودمان متوجه برنامه آنها نشده بودیم چون هنوز هیچ اقدامی در صحنه میدانی انجام نداده بودند. اما طبق اعترافشان قصد برنامه ریزی برای ترور ایشان را داشته اند. البته به مرور تیم های حفاظتی قوی شدند و کاملاً به دشمن اشراف پیدا کردیم و خطرات هم کمتر شد. خوشبختانه تیم حفاظتی ایشان همیشه قوی بود.



از لحظات خطر و ترور تا تذکرات خاص به تیم حفاظت

علی فریادرس و محسن جوائشیر به «شاهد یاران» می گویند

صحبت کردن درباره مرحوم آیت الله هاشمی شاید بیش از همه برای اعضای تیم محافظ ایشان سخت باشد. مردانی که سال های متمادی در کنار ایشان شاهد وقایع زیادی بوده اند، اما به لحاظ امنیتی موظف بوده اند درباره هر آنچه می بینند و می شنوند سکوت کنند. اکنون در سالگرد ارتحال ایشان با دوتن از محافظان قدیمی ایشان گفت و گو کرده ایم، تا دیده ها و خاطرات خود را از همراهی طولانی با آیت الله هاشمی باز گو کنند. علی فریادرس و... جوائشیر هر کدام در این باره حرفهایی برای گفتن دارند که در تبیین شخصیت مرحوم آیت الله هاشمی موثر هستند.

آقای فریادرس شما چه زمانی وارد تیم حفاظتی مرحوم آیت الله هاشمی شدید و این مسئله چگونه اتفاق افتاد؟

مهر ماه ۱۳۶۰ بعد از اینکه مدتی در جبهه بودم و در چند عملیات نیز شرکت داشتم، وارد تیم حفاظتی شدم. به یاد دارم زمانی که سرتیم حفاظت مرحوم هاشمی ما را که ۵ نیروی جدید بودیم به ایشان معرفی کرد، به علت فامیلی هایمان که جالب بودند، با خنده های حاج آقا همراه شد. به این خاطر لحظه آشنایی ام با حاج آقا برایم خاطره انگیز شد.

در زمان حضور در تیم حفاظت آقای هاشمی چند سال داشتید؟

در آن دوران ۲۲ یا ۲۳ سالم بود. چه شناختی از آقای هاشمی داشتید؟

من شخصا شناخت زیادی از ایشان نداشتم اما در مراودات و رفت و آمدهایی که مدیران و کارشناسان با ایشان داشتند به موضوعات جالبی برمی خوردم. مثلاً زمانی که ایشان رئیس مجلس بودند، من در دفتر ایشان پست مراقبت داشتم و وظیفه ام این بود که امنیت اتاق ملاقاتشان را چک کنم. یکبار، شب هنگام آقای غرضی -وزیر نفت وقت- با حدود ۲۰ نفر از معاونان و مدیران ارشد وزارت، خدمت حاج آقا رسیدند. بعد از اتمام ملاقات، حاج آقا تشریف بردند، اما آنها هنوز در اتاق بودند و با هم درباره نتیجه جلسه گپ می زدند. برخی مکالمات آنها را می شنیدم. این افراد اکثراً مهندس و معاونین وزارت نفت و تحصیل کرده های پیش از انقلاب بودند، از صحبت های آنها متوجه شدم از اینکه

شم امنیتی آقای هاشمی چطور بود؟ پیش می آمد که خودشان احساس عدم امنیت کنند یا نکته ای را گوشزد کنند؟

به نظر من که مدت طولانی ایشان را همراهی کردم، شم حفاظتی و امنیتی شان در سطح بالایی بود. اما اینکه نکته ای را بخواهند بگویند اقتضای کار چنین بود که شخصا به ما چیزی نمی گفتند بلکه سر تیم حفاظت را در جریان می گذاشتند. زمانی که ایشان فرمانده جنگ بودند و رفت و آمدهایی به جبهه داشتند در این مقاطع حفاظت از ایشان به چه نحوی بود؟

اواخر جنگ بیشتر رفت و آمدها به مناطق جنگی با قطار و در برخی موارد با سایر وسایل حمل و نقل صورت می گرفت و اگر با هواپیما سفری داشتیم، هواپیمای ایشان تا مقصد یعنی فرودگاه اهواز اسکورت می شد. البته بعد از اینکه عراق از سایر کشورها کمک دریافت کرد و حملات هوایی اش را شدت بخشید، بیشتر سفرهای ما زمینی صورت می گرفت. با توجه به اینکه ایشان مسئولیت جنگ را بر عهده داشتند رفت و آمدهای زیادی به مناطق جنگی و جبهه ها داشتند. طبق گزارش های رسمی ایشان حدود ۲۱۰ سفر به جبهه های دفاع مقدس انجام دادند که تامین امنیت و مراقبت از ایشان در این مناطق کار آسانی نبود. به خصوص اینکه برخی از این سفرها طولانی مدت بود و دشمن نیز به شدت تلاش می کرد که مقرهای استقرار حاج آقا را شناسایی و به آنجا حمله کند. به عنوان مثال سفری را به یاد دارم که حاج آقا در عملیات غرور آفرین والفجر ۸ که ایران فاو را تسخیر کرد ۵ روز تمام در منطقه عملیاتی حضور مستمر داشتند. حاج آقا در این ۱۵ روز حتی لباسهایشان را خودشان می شستند، با اینکه ما جوان بودیم و دوست داشتیم خدمت کنیم، اما قبول نمی کردند که کارهای شخصی ایشان را انجام بدهیم.

مسائل امنیتی را در این مواقع چگونه رعایت می کردید و همکاری ایشان با تیم مراقبت چگونه بود؟

خوشبختانه نیروهای نظامی ما پدافند قوی در آن دوران ایجاد کرده بودند و رفت و آمد ایشان هم به کلی سری و محرمانه صورت می گرفت معمولا افراد معدود و رده های بالای لشکری مثل آقایان محسن رضایی، شهید صیاد شیرازی و شمخانی ... می دانستند که مرحوم هاشمی در منطقه حضور دارد. ولی در سفرها گاهی اوقات تغییر موقعیت می دادیم تا دشمن از محل حضور حاج آقا باخبر نشود.

اینکه گفته می شود تیم حفاظتی مرحوم هاشمی خیلی پر تشریفات و خشن بود، تا چه حد

در ماشین حاج آقا بودم مسیر طولی پر شده بود اما تقاطع عرضی خالی بود ما وسط تقاطع بودیم و مجبور شدیم مسیر عبور سایر خودروها را ببندیم. ایشان اعتراض کردند که چرا راه مردم را می بندید. ما با بی سیم اعلام کردیم و سریع راه را باز کردند

مربوط به شخص ایشان بود و چه اندازه مربوط به مباحث امنیتی و حفاظتی می شد؟

تیم های حفاظتی سران کشور تیم های قوی هستند. با توجه به اینکه در اوایل انقلاب خیلی از شخصیت های مهم و کلیدی کشور به دلیل عدم محافظت قوی از دست رفتند و شهید شدند، پس از آن نظام تصمیم گرفت که از این شخصیت ها به شدت محافظت شود. در همه جای دنیا تیم های حفاظتی وجود دارند، تیم آقای هاشمی، تیم ویژه ای بود. البته درخواست سپاه بود که این تیم قوی باشد و در تیم ایشان شخصیت های برجسته قوی و ورزشی حضور داشتند. اگر با مردم برخوردی می شد اقتضای حرفه ای و کاری بود و به لحاظ شخصی ایشان هیچ وقت اجازه نمی دادند در این زمینه اذیت و آزاری از سمت محافظان نسبت به مردم صورت بگیرد.

مواردی بوده که شما در مکان عمومی با خشونت با مردم برخورد کرده باشید؟ در این صورت واکنش ایشان چه بوده است؟

بله پیش می آمد. مثلا زمانی که من سوار بر موتور بودم و می خواستم مانع عبور خودرویی شوم ایشان به سر تیم ما تذکر دادند و آنها با بی سیم با ما تماس گرفتند که مانع حرکت خودروی های شخصی نشوید. یا زمانی را به یاد دارم که در ماشین حاج آقا بودم مسیر طولی پر شده بود ما وسط تقاطع ماندیم و ناچاراً مسیر عبور سایر خودروها در مسیر عرضی را بستیم. ایشان اعتراض کردند که چرا راه مردم را می بندید.

ایشان دلخوری خود را در این شرایط به محافظان ابراز می کردند؟

با اینکه ایشان خیلی بزرگوار و مهربان و با حوصله بودند، اما در این مواقع تذکرات لازم را البته با متانت و محبت می دادند. حتی در مورد سایر شخصیت های مملکتی که محافظانشان با مردم برخورد خوبی نداشتند در صورت اطلاع

تذکرات لازم را می دادند.

نحوه مراقبت به روش و منش شخصیت هم مرتبط است؟

تا حدودی بله، ولیکن اصولی وجود دارد و جهانی هم است. مثلا زمانی که مهمان های خارجی وارد کشور می شوند سطح تشریفات و مراقبت بالا می رود. نکته جالبی را بگویم؛ ما تنها تیمی بودیم که در مدت ۳۴ سال خدمت محافظ فردی بودیم که منزل شخصی اش ۱۹ کیلومتر با دفتر کارش فاصله داشت. این مسئله خیلی مهم است چون دشمن از مسیر رفت و آمدهای ایشان کاملا آگاه بود. باید خیلی حرفه ای عمل می کردیم تا بدخواهان نتوانند عملیاتی را علیه حاج آقا انجام دهند.

چه خاطراتی از این دوران دارید که شنیدن آن جالب است؟

من خاطره زیاد دارم اما چند نمونه را خدمتتان عرض می کنم. در ماه مبارک رمضان، ایشان سحری تیم حفاظت را خودشان می دادند. به یاد دارم در یکی از این شب های ماه رمضان همراه یکی از دوستانم در خانه ایشان پست حفاظت داشتیم. آن شب من و همکارم از فرط خستگی خوابمان برد و حاج آقا زمانی که زنگ اتاق مان را می زدند تا سحری بدهند، ما به دلیل خواب متوجه صدای زنگ نشده بودیم. اما ایشان از بالای دیوار پایین آمده بودند تا ما را صدا کنند و برایمان سحری بدهند. خاطره بعدی ام به تاکید ایشان برای حفاظت از جان حضرت امام (ره) بر می گردد. یکبار، ساعت ۳ نیمه شب درب خانه حاج آقا را از سمت سمت حسینه زدند. از دریچه در بیرون را نگاه کردم دیدم مرحوم حاج احمد آقا به همراه دو نفر دیگر بودند. ایشان از من خواستند حاج آقا را بیدار کنم. زنگ منزلشان را زدم بیدار شدند و آمدند. صحبت در مورد احتمال عملیات نظامی علیه مقامات ارشد انقلاب بود. ایشان تدبیر کردند و فرمودند جان امام برای ما مهمتر است و بلافاصله به نیروهای سپاه آماده باش دادند و گفتند اعلام کنید عراق تهدید کرده است و باید مراقبت بیشتری از حضرت امام صورت بگیرد و قرار شد فردا صبح جلسه شورای عالی دفاع برگزار شود. البته آن توطئه به لطف خدا خنثی شد.

در سفرهای دوران ریاست جمهوری ایشان نکته جالب توجه ای به یاد دارید؟

بله این موارد که خیلی زیاد است. مثلا در یکی از سفرهای استانی به سمنان با هلیکوپتر به روستایی به نام «عباس آباد پایین» رفتیم که حتی برق نداشت. من آنجا بودم تا حاج آقا روز بعد برای

از ایشان ایجاد می کردند. مثلا به یاد دارم یکبار در مسیر اردبیل به انزلی در نقطه ای از گردنه حیران ایستادیم تا ایشان نماز بخوانند. محلی که ما توقف کردیم نزدیک مدرسه یک روستای آن حوالی بود. ایشان پس از اقامه نماز، وارد مدرسه شدند و به یکی از کلاس های درس رفتند و سؤالاتی را از دانش آموزان پرسیدند. در گوشه کلاس فانوس هایی چیده شده بود. حاج آقا از معلم سوال کردند این فانوس ها برای چیست؟ معلم توضیح داد این فانوس ها برای دانش آموزان است چون مجبور هستند ساعت ۴ صبح از جنگلهای تاریک عبور کنند. حاج آقا صورتشان برافروخته شد و بغض کردند. در مسیر بازگشت با ناراحتی فرمودند ما نباید این چیزها را در مملکت مان داشته باشیم. درباره سفرهای شخصی و تفریحی ایشان وضعیت چگونه بود و چه اتفاقی های رخ می داد؟

ایشان هر سال روزهای اول سال را به کیش می رفتند و حرف و حدیث هایی که این و آن در باره این سفر گفته می شد را بارها به ایشان منتقل می کردیم. اما ایشان می گفتند اگر صبور



باشید همه چیز در آینده معلوم می شود. من واقعا خودم شاهد بودم که تنها تفریح ایشان در این سفرها قدم زدن در ساحل بود. همان غذایی که ما می خوردیم ایشان هم تناول می کردند. مهمترین خصوصیت اخلاقی که از ایشان دیدید چه بود؟

یکی از خصوصیات اخلاقی ایشان این بود که همیشه به اطرافیانش سفارش می کردند صبر داشته باشید. نکته دیگر اینکه از حرف زدن درباره دیگران به شدت پرهیز می کردند، حتی دوست نداشتند درباره مخالفین شان غیبت شود.

مسئله بعدی که می توانم به آن اشاره کنم این است که حاج آقا به شدت از تملق و چاپلوسی بیزار بودند و از افرادی که اینگونه بودند، به شدت دوری می کردند و معتقد بودند که این تیپ افراد

از تملق و چاپلوسی بیزار بود

گفت و گو با محسن جوانشیر

آقای جوانشیر شما از چه زمانی و به چه نحوی وارد تیم حفاظتی آقای هاشمی شدید؟

بنده در سال ۶۸ به تیم محافظتی ایشان ملحق شدم. زمانی که در واحد عملیات سپاه فعالیت داشتم از واحد حفاظت سپاه آمدند تا نیرو برای حفاظت سپاه جذب کنند. بعد از بررسی های اولیه مسئول مربوطه چند نفر از جمله اینجانب را احضار و به واحد حفاظت سپاه منتقل کردند. از سال ۶۸ که ایشان رئیس جمهور شدند، بنده به تیم ایشان ملحق شدم.

اطرافیان وقتی متوجه می شدند که در تیم ایشان فعالیت دارید چه مطالبی را می گفتند؟

فرد مسنی در اقوام داشتیم که از من می خواست ضمن انجام وظیفه حفاظتی از منش و رفتار ایشان الگو بگیریم و مطلب یاد بگیریم. البته ایشان رفتارهایی از خودشان نشان می دادند که ما را شیفته خود می کردند و در ما اشتیاقی زیادی برای تعلیم

بازدید بیابند. در میان خانواده های آنجا که خیلی هم فقیر بودند، دو خانواده بودند که یکی خانواده شهید و دیگری خانواده یک اعدای بود. وقتی تمام روستایی ها جمع شدند به کمک دهمدار روستا این دو خانواده را سر صف آوردیم تا در پایان برنامه بتوانند خدمت حاج آقا شرح حال بدهند. حاج آقا وقتی متوجه وضعیت خاص این دو خانواده شدند، اشک ریختند. بعدها که پیگیر شدم متوجه شدم حاج آقا نامه ای به استاندار نوشته و خواسته بودند که حقوق خانواده شهید افزایش پیدا کند، همچنین برای خانواده اعدای مقرر ماهیانه تعیین شود.

جناب فریادرس، مواردی بوده که خطر برای آقای هاشمی خیلی نزدیک و جدی بوده باشد؟

بله، کم و بیش وجود داشته است. در دوران جنگ بعد از پایان عملیات کربلای ۵، فاو توسط عراق گرفته شد. حاج آقا فرمودند به جبهه می رویم. ایشان صبح مجلس را اداره کردند. ما ساعت ۱۰ شب به عنوان گروه پیشرو به موقعیت مورد نظر که قرار بود حاج آقا به آنجا بیایند، رسیدیم که به خط مقدم خیلی نزدیک بود. در این سنگر که ۱۵ متر زیر زمین بود، قرار بود جلسه ای با حضور حاج آقا و فرماندهان عالی رتبه جنگ مثل آقایان محسن رضایی، رحیم صفوی، شهید صیاد شیرازی و ... برگزار شود. پس از حضور حاج آقا مسئولین جنگ سپاه و ارتش از آن مسیر ۱۵ متری پایین رفتند. یکی از پاسدارها در آنجا نگهبانی می داد. من تمام روز را فعالیت کرده و خسته بودم، به همین خاطر رو به خط جبهه نشستم تا کمی استراحت کنم اما دیدم که یک توپ اتریشی آمد و چند لحظه بعد انفجار رخ داد. پاسدار محافظ سنگر سراسیمه به داخل سنگر رفت و خبر داد که توپخانه دشمن فعال شده است. فرماندهان برای خاطر حفظ جان حاج آقا خواستند جلسه را خاتمه بدهند که ایشان اجازه ندادند و گفتند نگران نباشید گلوله سرگردان آمده و اگر ادامه پیدا کرد تدبیری می اندیشیم. اتفاقا همین طور شد دیگر گلوله ای نیامد و جلسه ادامه پیدا کرد.

شما روز رحلت همراه ایشان بودید؟

روز آخر نبودم. ولیکن چند روز قبل دقیقا روز جمعه یعنی سه روز قبل از فوت ایشان شیفت مراقبت داشتم که مراسم عقد دختر آقای یاسر هاشمی برگزار شد. همگی منتظر بودند تا آقای مهدی هاشمی که از زندان اوین مرخصی گرفته بود به مراسم برسد و پس از آمدن ایشان، حاج آقا خطبه عقد را خواندند و مراسم به خوبی برگزار شد. بعد از آن تا رحلت ایشان شیفت نداشتم.

رابطه ایشان با تیم حفاظت رابطه پدر و فرزندی بود. و اعضای تیم را با صمیمیت تمام «بچه ها» خطاب می کردند. سالی یک بار هم با خانواده هایمان خدمت می رسیدیم. در طول خدمت ما بیشتر با شخص حاج آقا بودیم تا خانواده های خودمان. ایشان در این دیدارها بسیار خوب صحبت می کردند

هیچ تخصصی ندارند و نمی‌توانند برای مملکت مفید باشند.

در دورانی که جنگ تمام شده بود مرحوم هاشمی دنبال بازسازی کشور بودند. سفرهای استانی و بازدید از مناطق آسیب دیده جنگ در جریان بود. درباره شیوه رفت و آمدها و خطراتی که از این رفت و آمدها دارید، بگویید؟

تردد آقای هاشمی در دوران جنگ فراوان به جبهه‌ها فراوان بود که شرایط خاص خود را داشت. در دوران سازندگی هم شرایط دیگری وجود داشت. ایشان ماهی یکبار را به استانهای مختلف سفر می‌کردند. طول این سفرها بستگی به وسعت کار داشت، حداقل ۳ روز و در برخی استانها ۷ روز طول می‌کشید. ایشان با اشتیاق و خستگی ناپذیر بودند زمانی که صبح زود به استان مربوطه پرواز می‌کردیم، از همان روز اول از ساعات اولیه صبح تا ساعت ۱۲ شب در سطح استان تردد داشتیم. برخی نقاط را با ماشین و برخی دیگر را با هلیکوپتر می‌رفتیم. وقتی روحیه خستگی ناپذیری ایشان را می‌دیدیم خودمان به وجد می‌آمدیم.

در این سفرها برنامه روزانه ایشان چگونه بود؟ در بدو ورود ایشان به مرکز استان‌ها ابتدا دیدار مردمی در استادیوم شهر برگزار می‌شد. این دیدارها خیلی سنگین و خطرناک بود، از فرودگاه به محل سخنرانی منتقل می‌شدند و تقریباً تا وسط روز طول می‌کشید. بعداً به محل اقامت می‌رفتند و حداکثر ۳ ساعت استراحت می‌کردند. در زمان استراحت نیز بعد از نماز و سرو نهار دیدارها و ملاقاتی با امام جمعه و استاندار مربوطه داشتند. برنامه‌های بعدی مربوط به بازدید و افتتاح پروژه‌ها بود که تا نماز مغرب و عشاء طول می‌کشید. بعد از صرف شام قاعدتاً باید ایشان استراحت می‌کردند ولیکن به کار خود ادامه می‌دادند و دیدارهایی با اشخاص مهم استانی برگزار می‌کردند و زمانی که سوال می‌شد خسته هستید یا نه، با قاطعیت می‌گفتند خیر ادامه می‌دهیم.

ایشان در سفرهای استانی با لایه‌های حفاظتی چه می‌کردند. چون در یک بازه زمانی کوتاه باید دیدارها و ملاقات‌های خصوصی و عمومی زیادی برگزار می‌شد؟

عملیات حفاظت اصول خاصی دارد. مثلاً اگر قرار بود سفری انجام شود، حدود یک ماه قبل آن سفر بررسی می‌شد. تیم حفاظت با توجه به شناختی که از روحیات ایشان داشت به نحوی عمل می‌کرد که مانع پویایی و تحرک ایشان نشود. اگر هم بر مرادات ایشان خللی وارد می‌شود با تذکر ایشان مواجه می‌شدیم.

در سفرهای استانی، یکی از برنامه‌های ایشان دیدار با علما و روحانیون بود و به شکلی برگزار

می‌شد که آقایان روحانی اذیت نشوند. مرحوم هاشمی شخصاً تأکید می‌کردند اصولی مراقبتی به گونه‌ای باشد که آقایان آزرده خاطر نشوند.

خاطره جالبی از سفرهای استانی ایشان دارید؟ در سفرهای استانی که گاهی اوقات یک هفته طول می‌کشید، به دلیل فشردگی زیاد و حجم برنامه‌های زیاد، برای ما خیلی خسته‌کننده بود، اما ایشان بسیار با نشاط بودند. به طوری که وقتی به تهران بر می‌گشتیم طبق یک سنت همیشگی شان یک مصاحبه مطبوعاتی در فرودگاه مهرآباد برگزار می‌کردند. بخاطر خستگی سفر، مصاحبه مطبوعاتی برای ما کلافه‌کننده بود. ولیکن ایشان قبول می‌کردند که در همان سالن فرودگاه مصاحبه داشته باشند و عجیب بود که گزارش جزئیات سفر خود از همان روز اول تا آخر را بدون اینکه مکتوب کرده باشند، به همراه آمار و ارقام پروژه‌ها با دقت فراوان بازگو می‌کردند. حتی وزرای همراه ایشان از این حافظه و نشاط ایشان تعجب می‌کردند. وقتی ما از ایشان سوال می‌کردیم که

چطور شما می‌توانید این همه آمار را حفظ کنید می‌گفتند: قرآن بخوانید.

در تروری که در مرقد حضرت امام (ره) اتفاق افتاد، شما حضور داشتید؟

بله، من آن شب در مرقد امام حضور داشتم. ایشان در زمانی که آن حادثه اتفاق افتاد به صحبتشان ادامه دادند و اجازه ندادند که خللی در برنامه پیش بیاید.

واکنش مردم چطور بود؟ همه‌ای ایجاد شد ولیکن عملیات سختی نبود. البته ما به عنوان تیم حفاظت به گزینه‌های بدبینانه هم فکر می‌کردیم. مثلاً احتمال می‌دادیم ممکن است افراد دیگری پشت صحنه باشند و عملیات وسیع‌تری شکل بگیرد یا تصور می‌کردیم تیراندازی عملیات ایذایی بوده و عملیات دیگری در شرف وقوع باشد.

چرا تیم حفاظت، آیت الله هاشمی را از محل حادثه دور نکرد، این هماهنگی چگونه صورت گرفت که ایشان به سخنرانی ادامه دادند؟ خود ایشان در همان لحظه تصمیم گرفتند به



هم نشینی آیت الله با روستاییان در دوران ریاست جمهوری

سخنرانی شان ادامه بدهند. چون اگر محل را ترک می‌کردند بازتاب جهانی پیدا می‌کرد. البته لطف خدا بود که در آن شرایط سخت، تیم حفاظت به کار خود ادامه دهد و سخنرانی هم قطع نشود.

رابطه ایشان با تیم حفاظت چگونه بود؟ رابطه ایشان با تیم حفاظت رابطه پدر و فرزند بود. و اعضای تیم را با صمیمیت تمام «بچه‌ها» خطاب می‌کردند. سالی یک بار هم با خانواده‌هایمان خدمت ایشان می‌رسیدیم. ایشان در این دیدارها بسیار خوب صحبت می‌کردند و همه ما را تحت تأثیر قرار می‌دادند. در واقع می‌توانم بگویم یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ایشان احترام به محافظ‌هایشان بود.

شما در روز آخر کنار ایشان بودید؟ خیر، سه روز قبل از این اتفاق ایشان را ملاقات کرده بودم.

از تملق و چاپلوسی بیزار بودند و از افرادی که به بدین گونه رفتار می‌کردند به شدت دوری می‌کردند. این اواخر از این مسئله بسیار ناراحت بودند و نظرشان این بود که این افراد هیچ نوع تخصصی ندارند و نمی‌توانند برای مملکت مفید باشند. همچنین ایشان دوست نداشتند حتی در مورد مخالفین شان غیبت شود

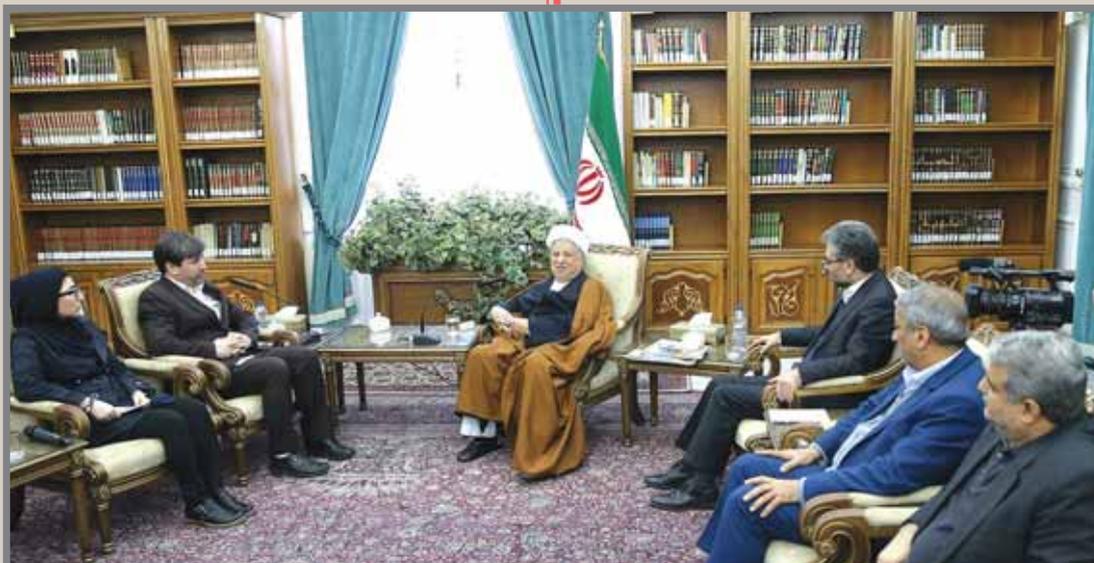


کسانی که موضوع کار شما هستند انسان‌های معمولی نیستند

دیدگاه مرحوم آیت الله هاشمی درباره مجلات شاهد
در گفت و گو با مدیر مسئول و سر دبیر مجلات

بسم الله الرحمن الرحيم، اولاً باید از زحمات شما دوستان تشکر کنم چرا که این کارهای شما مجموعه بسیار مهمی است و الان که مجله و انتشارات دوره‌ای است، باید به صورت خیلی زیبا، به یک مجموعه کتاب با کاغذ اعلا، چاپ خوب و با عکس و تصویر تبدیل کنید. به نظرم سرمایه‌ای برای آیندگان می‌شود و انسان‌های آینده از زندگی اینها درس می‌گیرند. کسانی که سوژه کار شما هستند، انسان‌های معمولی نیستند و انسان‌های فوق‌العاده‌ای هستند. ان شاء الله این کار را انجام می‌دهید و از همین الان هم در فکر باشید و با چند طراح صحبت کنید یا مسابقه بگذارید. ان شاء الله موفق باشید.

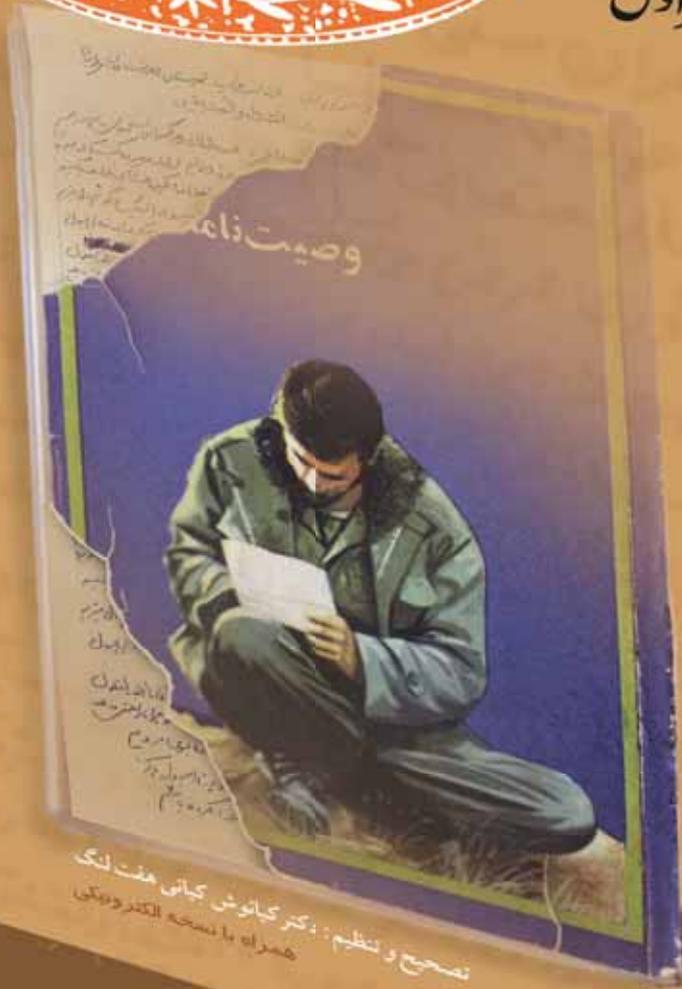
ماهنامه «شاهد یاران» از مجموعه انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران است که در آن یادمان شهدای شاخص کشور و عالمان بزرگ و مجاهدان انقلاب در قالب مجله مستقل منتشر می‌شود. این مجله قدمت دیرینی دارد و از سال‌های آغازین انقلاب با هدف زنده نگه داشتن یاد و راه این شهدای عزیز منتشر شده است. از آنجایی که یادمان‌های منتشره مختص چهره‌های شاخص انقلاب و دفاع مقدس است و با توجه به اینکه سبک حرفه‌ای این مجله روایت و بیان مستند و شفاهی وقایع است مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی به دلیل پیشینه کم‌نظیر در مبارزات انقلابی و مسئولیت جانشینی فرماندهی کل قوای نیروهای مسلح در دوران دفاع مقدس، روایت‌های دست‌اولی از این شهدای شاخص و مجاهدان عالم داشته‌اند که در شماری از یادمان‌های شاهد یاران منتشر شده است. در حاشیه گفت و گو با ایشان پیرامون سرگذشت مرحوم آیت الله طبعی فرصتی فراهم شد تا از رهنمودهای ایشان درباره روند کار «شاهد یاران» بهره ببریم که روزهای اندکی پیش از رحلت ایشان بود. این توصیه‌ها قریب به یقین آخرین اظهارات ایشان در باب چهره‌های شاخص انقلاب و کشور بوده است.



آثار و اسناد شهدا و ایثارگران
وصیت نامه کامل شهدا

استان کرمان
و قراول

وصیت نامه کامل شهدا



تصحیح و تنظیم: دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ
همراه با نسخه الکترونیکی



وصیت نامه کامل شهدا / استان کرمان / قراول / ۱۴۰۱

نشر شاهد منتشر کرد